
یا صاحب الزمان
انتظار

بسم الله الرحمن الرحیم

انتظار

نویسنده:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود عجل الله فرجه الشریف

ناشر چاپی:

مرکز تخصصی مهدویت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

انتظار

مشخصات کتاب

عنوان و نـام پدیـدآور : انتظـار[پیاینـد: روزنامه] : ویژه امام مهـدی(عـج)= Awaiting= الانتظـار مشـخصات نشـر : قم: [مرکز تخصصی مهدویت]، [۱۳۷۹] - ۱۳۸۲ فاصـله انتشار : فصلی یادداشت : اثر به زبان فارسی است یادداشت : صاحب امتیاز: مرکز تخصصی مهدویت بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)

مدیرمسئول و سـردبیر: مسـعود پورسیدآقایی نمایه ها، چکیده ها و منابع اثر : خلاصه به دو زبان انگلیسـی و عربی یادداشت : فصـلنامه ترجمه عنوان : Intizar شـناسه افزوده : پورسـیدآقایی، مسـعود، مدیرمسـئول و سـردبیر شناسه افزوده : بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی مهدویت، صاحب امتیاز از این پس با عنوان: : انتظار موعود از سال ۱۳۸۳ -

سرمقاله : فصل آخر

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف

ای خضر پی خجسته ! مدد کن به همّتم

حافظ

در فصل سـنگ پزان تاریـخ دینی و در ایام اللّه میلاد نور ، حجت خـدا ، فرزند رسول صـلّی اللّه علیه و آله ، ادامه ی علی علیه السّلام ، مهدی فاطمه (عج) هستیم .

ما خود را از یاران و منتظران حضـرت به حساب آورده ایم و جای حرفی باقی نگذاشته ایم ، در حالی که حرف ها بسیار است . جـا دارد خـود را دوبـاره ارزیـابی کنیم و در فصـل سـنگ پزان تاریـخ به بـازخوانی دوبـاره ی خود بپردازیم ، تـا آن جـا که تندبادهای شبهات و جام های شهوات و حلاوت بدعت ها ما را از مهدی فاطمه (عج) جدا نکند .

دوره ی آخرالزمان ، برگ آخر تاریخ و فصل سـنگ پزان تاریخ دینی است . این فصل ، سـنگین ترین فصـلی است که بر اهل اعتقاد

می گـذرد . مـا میوه هایی داریم که در بهار می رسـند ، میوه هایی نیز هست که در تابسـتان می رسـند . میوه های بهار با یک نسـیم گرم و سـرد و میوه های تابسـتان با هوای گرم تری می رسند . اما میوه هایی هم هست که در چله ی گرما و بارش آتش می رسـند . باغبانان به فصل رسـیدن این میوه ها ، فصل سـنگ پزان می گویند . میوه هایی هم که در باغ خدا هست ، در مقام تمثیل ، سـنگ خوانده می شوند . فصل سنگ پزان ، روزهایی دارد به شدت گرم با آفتاب سوزان و شب هایی سرد ، پرسوز و کشـنده . در این فصل ، فقط میوه هایی که سنگین و سنگی هستند ، می پزند و می رسند . در این فصل و در برابر هجوم خشن شبهات فکری ، می توان بی خیال بود و بی تفاوت گذشت تا آن جا که مشـکلات ، ما را محاصـره کنند و می توان به استقبال رفت و به ریشه ها پرداخت و مزاج ها را واکسینه کرد .

در این مصاف نابرابر ، پیروزی از آنِ کسانی است که با بنیان های فکری در برابر شـبهات و با عشق بزرگ تر در برابر شهوات الذین آمنوا اشد حبا لله و با توان استناد و تفسیر مستند در برابر بدعت ها و تفسیر به راءی ها ، خود را مجهز نمایند .

کسانی که از سرچشمه ها و ریشه ها آغاز کرده اند و از اعماق کاویده اند و انسان را نه در محدوده ی هفتاد سال

دنیا که در وسعت هستی دیده اند و به ضرورت وحی و رسالت و اضطرار به حجت و امام رسیده اند و با امام زمان (عج) خود آشتی کرده اند و از عشق و محبت به او سرشار شده اند ، می توانند در برابر تمامی شبهات عتیق و جدید بایستند و سرود زیبای تؤ تی اکلها کل حین باذن ربها را سر دهند و در راه او ، هستی خود را فدا کنند و چشم به راه آمدنش باشند .

کور است چشمی که او را نبیند و ضرورت وجودش را که کلید معنای هستی است ، نیابد . آن جا که تو نیستی ، تاریخ هم رنگ می بازد .

من ، تو را همراه آدم و نوح و ابراهیم دیدم و بشارت تو را از زبان رسول و علی و فاطمه و سجاد و صادق و عسکری علیهم السّلام شنیدم . بی تو ، هستی بی روح و تاریخ ، کلاف سردرگمی بیش نیست .

تو مطلوب خدا و مقصود انبیا و محبوب اولیایی . تو فریاد عطش همه ی اعصار و قرونی ، تو عصاره ی خلقتی .

می گویند : تو نیستی . چه یاوه ای ؟ ! من تو را با ذره ذره ی سلول هایم و از عمق جانم ، می خوانم . مگر می شود بی تو زنده بود ؟ آن ها که این راه را می روند ، سر در وادی تیه می سایند و چاره ای جز بازگشت زیان بار ندارند .

کورباد آن چشمی که تو را نبیند . من ، تو را بر بال ملایک و گلبرگ

هـای نیلوفر و ترانه ی بـاران دیـدم . من تو را در شکسـتن دیو و فروزش فرشـته و هشت سـال رویـارویی تمـامی ایمان در برابر تمامی کفر و در صلح سبز و فراق روح اللّه و آمدن روح الامین دیدم .

جرقه ی مشرق

نوید آوای تو بود

و فریاد مرا که می رفت

تا در فصل آخر تاریخ گم شود

از انجماد فسردن رهایی داد

ای نوید آزادی از هرچه انجماد و فسردن

باز آ که در هوایت خاموشی جنونم

و بی زلال چشمت ، تنهایی حضورم .

مهربانـا ! خـدا کنـد تو بیـایی . تا این بار ، چشم در چشم تو داشـته باشم و چشـمان بی فروغم را فروغی دوباره بخشم . این جا کشور توست ، کشور اهل بیت است . بوی علی و حسین و فاطمه علیهم السّلام از در و دیوار آن می بارد . متی ترانا و نراک .

مهدیا ! عزیزا ! یوسـفا ! صدیقا ! بیا که بی تو ، هستی سـخت خاموش است . تو فریاد العطش منی . عطشـی نه تقلیدی و تلقینی که برخاسته از بنیان هایی به بلندای همه ی تاریخ و برگرفته از طراوتی به زلالی همه ی فطرت ها .

عزیزا ! دیر به یادت افتادیم ، می دانم . هنوز هم در بسـیاری از جاهای این مرز و بوم ، رنگی از تو نیست . هیچ عذری نیست و هیچ دست آویزی نداریم ، جز این که بگوییم : یا محسن قد اتاک المسـیئ ، انت المحسن و نحن المسـیئون ، شـرمنده ایم . بنا داریم لااقل فصلی را با تو باشیم . آیا امید وصلی هست ؟ می خواهیم

روز تولـد تو را به امیـد تولـد دوباره ی خودمان به جشن بنشـینیم . آیا امیـد تولـدی هست ، ای تولد بالغ هستی ؟ مهدی جان ! خفاشـان ، دنیـا را بی تو می خواهنـد و برای نیامـدنت ، همه ی خوبی هـا را به اسـارت برده انـد و از سگ هاشان ، زنجیرها را برداشته اند و انسان ها را که اغنام شان هستند ، گروه گروه به مسلخ می برند . ما هم دست هامان را یله و چشم هامان را به راه و گام هامان را اسـتوار و دل هامان را برایت آذین بسـته ایم و اگر در برابر دین ما بایسـتند ، در برابر تمام دنیای آن ها خواهیم ایستاد . (۱)

خورشید من برآی که وقت دمیدن است ! (۲)

فصل های سـرخ و سـفید و زرد را آزمودیم . چیزی در چنته نبود . بگذار فصل آخر را با تو باشیم . این فصل را با من بخوان ، باقی فسانه است . این فصل را بسیار خواندم ، عاشقانه است .

از افق های دور کسی می آید

با تبر ابراهیم

زمزمه ی عیسی

صلابت موسی

با رسالت رسول بر دوش

و ذوالفقار علی در دست

و خون حسین در رگ .

چشمانم را ببین ، چشم انتظار است

دلم را نظاره کن ، بی قرار است

دستانم را بنگر ، چه مهیاست

آن جا که کوه هم از پا می افتد ، من ایستاده ام .

از افق های دور کسی می آید

با دستانی پر

باز آ که با آمدنت ، بهار ماندنی است .

جان و جانان : امام زمان (عج) از نگاه امام خمینی (ره)(۳)

توضیح

مرتضی نائینی

با سلام و درود به پیش گاه مقدس مولود نیمه ی شعبان و آخرین ذخیره ی

امامت ، حضرت بقیّه اللّه – ارواحنا فداه – و یگانه دادگستر ابدی و بزرگ پرچم دار رهایی انسان از قیود ظلم و ستم استکبار . سلام بر او و سلام بر منتظران واقعی او . سلام بر غیبت و ظهور او و سلام بر آنان که ظهورش را با حقیقت درك می کنند و از جام هدایت و معرفت او لبریز می شوند . (۴)

۱ . بقیّه اللّه ؛ انسان کامل

می گویند : والعصر ان الانسان لفی خسر . عصر ، انسان کامل است ، امام زمان علیه السّلام است ؛ یعنی عصاره ی همه ی موجودات . قسم به عصاره ی همه ی موجودات ؛ یعنی قسم به انسان کامل . (۵)

عصر ، هم محتمل است که در این زمان حضرت مهدی علیه السّلام باشد یا انسان کامل باشد که مصداق بزرگش رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و ائمه هدی علیهم السّلام و در عصر ما حضرت مهدی علیه السّلام است . قسم به عصاره ی موجودات عصر ، فشرده ی موجودات ، آن که فشرده ی همه ی عوالم است . یك نسخه است ، نسخه ی تمام عالم . همه ی عالم در این موجود ، در این انسان کامل عصاره شده است و خدا به این عصاره قسم می خورد . (۶)

حضرت مهدی علیه السّلام ، ابعاد مختلفه دارد که آن چه که برای بشر واقع شده است ، بعض ابعاد اوست . (۷)

پیغمبر می خواست همه ی مردم را علی بن ابی طالب علیه السّلام کند ، ولی نمی شد و اگر بعثت ، هیچ ثمره ای نداشت الّا وجود علی بن

ابی طالب علیه السّلام و وجود امام زمان علیه السّلام ، این هم توفیق بسیار بزرگی بود . اگر خدای تبارک و تعالی ، پیغمبر را مبعوث می کرد برای ساختن یک چنین انسان های کامل ، سزاوار بود . لکن آن ها می خواستند که همه ، آن طوری بشوند ، آن توفیق حاصل نشد . (۸)

ماه شعبان ، شب نیمه ی شعبان دارد که تالی لیله القدر است . ماه رمضان ، مبارک است ، برای این که لیله القدر دارد . و ماه شعبان ، مبارک است برای این که نیمه ی شعبان دارد . ماه رمضان مبارک است ، برای این که نزول وحی در او شده است یا به عبارت دیگر؛ معنویت رسول خدا ، صلّی اللّه علیه و آله وحی را نازل کرده است . و ماه شعبان معظم است برای این که ماه ادامه ی همان معنویات ماه رمضان است . این ماه مبارک رمضان ، جلوه ی لیله القدر است که تمام حقایق و معانی در او جمع است . و ماه شعبان ، ماه امامان است که ادامه ی همان است . در ماه مبارک رمضان ، مقام رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به ولایت کلی الهی ، بالاصاله تمام برکات را در این جهان بسط داده است و ماه شعبان ، که ماه امامان است ، به برکت ولایت مطلقه ، به تبع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله همان معانی را ادامه می دهد . . . . . .

همان طوری که رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به حسب

واقع ، حاکم بر جمیع موجودات است ، حضرت مهدی علیه السّلام نیز ، همان طور حاکم بر جمیع موجودات است . آن ، خاتم رسل است و این ، خاتم ولایت . آن ، خاتم ولایت کلی بالاصاله است و این ، خاتم ولایت کلی به تبعیت است . (۹)

ماه مبارک رمضان که ماهی مبارک است ، ممکن است برای این باشد که ماهی است که ولیّ اعظم ، یعنی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله واصل شده و بعد از وصول ، ملایکه را و قرآن را نازل کرده است . به قدرت او ، ملایکه نازل می شوند . به قدرت ولیّ اعظم است که قرآن نازل می شود و ملایک نازل می شوند . ولیّ اعظم ، به حقیقت قرآن می رسد در ماه مبارک و شب قدر و پس از رسیدن ، متنزّل می کند به وسیله ی ملایکه - که همه تابع او هستند - قرآن شریف را ، تا به حدی که برای مردم بگوید . قرآن در حد ما نیست ، در حد بشر نیست . قرآن ، سرّی است بین حق و ولیّ اللّه اعظم که رسول خداست ، به تبع او نازل می شود تا می رسد به این جایی که به صورت حروف و کتاب در می آید که ما هم از آن استفاده ی ناقص می کنیم . و اگر سرّ (لیله القدر) و سرّ (نزول ملایکه) در شب های قدر - که الآن هم برای ولیّ اللّه اعظم حضرت صاحب علیه السّلام این معنا امتداد دارد - سرّ این ها

را ما بدانیم ، همه ی مشکلات ما آسان می شود . (۱۰)

. . . ذوات مطهره ی معصومین از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا حجت عصر (عجل اللّه فرجه) که مفاتیح وجود و مخازن کبریا و معادن حکمت و وحی و اصول معارف و عوارف و صاحبان مقام جمع و تفصیل اند . (۱۱)

من خیلی ناراحت می شوم از این که مثلا امام عصر علیه السّلام را می گویند : سلطان السلاطین ، خلیفه اللّه است . (۱۲)

مقام مقدس ولیّ اللّه اعظم و بقیه اللّه فی ارضه ارواحنا لِمَقدَمِهِ الفداء که واسطه ی فیض و عنایات حق تعالی است . (۱۳)

از پیغمبر گرفته تـا امـام عصـر علیهم السّـلام همه از گناه می ترسـیدند . گناه آن ها غیر اینی است که من و شـما داریم . آن ها یک عظمتی را ادراک می کردند که توجه به کثرت ، از گناهان کبیره است پیش آن ها . (۱۴)

۲. عرضه ی اعمال بر امام زمان (عج)

تمام ذرات کارهای ما تحت نظر خدای تبارک و تعالی است و نامه ی اعمال ما به حسب روایات به امام وقت عرضه می شود . امام زمان علیه السّلام مراقب ما هستند . (۱۵)

توجه داشته باشید که در کارهای تان جوری نباشد که وقتی بر امام زمان علیه السّـلام عرضه شد ، خدای نخواسته ، آزرده بشوند و پیش ملایکه اللّه یک قدری سرافکنده بشوند که ، این ها شیعه های من هستند . این ها دوستان من هستند و برخلاف مقاصد خدا عمل کردند . رییس یک قوم اگر قومش خلاف بکند ، آن رییس منفعل می شود . (۱۶)

طوری

باشد که نامه ها وقتی عرضه می شود ، ایشان را متاءثر نکند . (۱۷)

خلاف ما برای امام زمان علیه السّلام سرشکستگی دارد . دفاتر را وقتی بردند خدمت ایشان و ایشان دید شیعه های او (خوب ، ما شیعه ی او هستیم) ، شیعه ی او دارد این کار را می کند ، امام زمان علیه السّلام سرشکسته می شود . بیدار بشوید که مساءله خطرناک است و خطر هم خطر شخص نیست ، خطر ملت نیست ، خطر اسلام است . (۱۸)

قبل از این که این نامه ی اعمال ما به پیشگاه خدا و قبل از آن به پیشگاه امام زمان علیه السّلام برسد ، خودمان باید نظر کنیم به این نامه ی اعمال مان . (۱۹)

وقتی نامه های ما را بردند پیش امام زمان علیه السّلام (در روایات است که هر هفته می برند ، هفته ای دو دفعه) . وقتی که می برند ، اعمال ما جوری باشد که نمایش از این بدهد که ما تابعیم . ما آن طور نیست که خودسر بخواهیم یک کاری را انجام بدهیم . (۲۰)

اگر یک وقت ، نامه ی عمل یک روحانی را بردند و به امام زمان علیه السّلام دادند و آن ملایکه اللّهی که بردند و نامه را دادند ، بگویند : این هم روحانی شما ، این ها پاسداران اسلام شماهستند ؟ و امام زمان علیه السّلام خجالت بکشد ، نعوذ باللّه . او علاقه دارد به شما . شما ببینید اگر این آقا ، خودشان خیلی منزه است ، از پسرشان یک چیزی صادر بشود ، خودشان سرافکنده

می شونـد . اگر از خادم شان یک چیزی صادر بشود ، خودشان سـرافکنده می شونـد . ما همه خادم هستیم . از ما توقع هست . از شما توقع هست . (۲۱)

من خوف دارم که کاری بکنیم که امام زمان علیه السّلام پیش خـدا شـرمنده بشود . این ها شیعه ی تو هستند این کار را می کننـد ! نکنـد یک وقت خـدای نخواسته ، یک کاری از ماها صادر بشود که وقتی نوشته برود ، نوشته های ملایکه اللهی که مراقب ما هستند ، رقیب هستند ، هر انسانی ، رقیب دارد و مراقبت می شود . ذره هایی که بر قلب های شما می گذرد ، رقیب دارد . چشم ما رقیب دارد . گوش ما رقیب دارد . زبان ما رقیب دارد . قلب ما رقیب دارد . کسانی که مراقبت می کننـد این ها را ، نکنـد که خـدای نخواسته از من و شـما و سـایر دوستان امـام زمان علیه السّلام یک وقت ، چیزی صادر بشود که موجب افسردگی امام زمان علیه السّلام باشد . مراقبت کنید از خودتان ، پاسداری کنید از خودتان . (۲۲)

۳ . کسب رضایت حضرت بقیه اللّه (عج)

رهبر همه ی شـما و همه ی ما ، وجود مبارک بقیه اللّه علیه السّلام است و باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم که رضایت آن بزرگوار را که رضایت خداست ، به دست بیاوریم . (۲۳)

من امیـدوارم که همه ی خواهرها و برادرها و همه ی قشـرهای این ملت و همه ی ما ، از خدمت گزاران به اسـلام و ولیّ عصـر علیه السّلام باشیم . ما در یک مملکتی هستیم

که مملکت ولیّ عصر علیه السّلام است و وظیفه ی آن هایی که در مملکت ولیّ عصر علیه السّلام زندگی می کنند ، یک وظیفه ی سنگین است . نمی توانیم ما لفظاً بگوییم ما در زیر پرچم ولیّ عصر علیه السّلام هستیم و عملاً توی آن مسیر نباشیم ، چنان چه نمی توانیم بگوییم که ما ، جمهوری اسلامی داریم و عملاً آن طور نباشیم ، اسلامی نباشیم . (۲۴)

۴ . انتظار یعنی مقابله با ظلم

در بعضی روایات که من حالا ـ نمی دانم صحت و سقمش را ، هست که یکی از چیزهای مستحب این است که مؤ منین در حال انتظار ، اسلحه هم داشته باشند . اسلحه ی مهیّا ، نه این که اسلحه را بگذارند کنار و بنشینند منتظر . اسلحه داشته باشند برای این که با ظلم مقابله کنند ، با جور مقابله کنند . تکلیف است . نهی از منکر است . به همه ی ما تکلیف است که باید مقابله کنیم با این دستگاه های ظالم ، خصوصاً دستگاه هایی که با اساس مخالفند . (۲۵)

ما منتظران مقدم مبارکش ، مکلف هستیم تا با تمام توان کوشش کنیم تا قانون عدل الهی را در این کشور ولیّ عصر علیه السّلام حاکم کنیم و از تفرقه و نفاق و دغل بازی بپرهیزیم و رضای خداوند متعال را در نظر بگیریم . (۲۶)

امیدوارم که ما همه جزء هیاءت قائمیه باشیم و همه به آن وظایفی که اسلام ، قرآن ، تحت لوای حضرت صاحب علیه السّلام برای ما تعیین فرموده اند ، عمل کنیم و صورت ها را محتوای واقعی به آن بدهیم و الفاظ

را معانی حقیقی .

شاید این وصفی که برای حضرت صاحب علیه السّلام ذکر شده است ، دنبال همین آیه شریفه که می فرماید : قل اِنّما اَعِظُکُم بِواحِدهٍ ان تَقوموا لِلّه مثنی و فرادی ، دنبال همین معنا باشد که همه باید قیام بکنیم . قیام واحد که بالاترین قیام ، همان قیام آن شخص واحد است . و همه ی قیام ها باید دنبال آن قیام باشد و قیام للّه باشد . خدای تبارک و تعالی می فرماید که : قل انّما اعظکم بواحده . به امت بگو که فقط من یک موعظه دارم به شما و آن موعظه این است که ، قیام کنید و قیام لِلّه باشد . قیام لِلّه کنید . البته آن حضرت قیام لِلّه می فرمایند و آن لِلّهی که و آن خلوصی که برای ایشان هست ، برای دیگران نیست . لکن شیعه های بزرگوار آن حضرت هم باید پیروی از او بکنند در این که قیام کنند لِلّه ، برای خدا . (۲۷)

امید آن است که مسلمانان و مستضعفان جهان به پاخیزند و داد خود را از مستکبران بگیرند و مقدّمات فرج آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را فراهم نمایند . (۲۸)

ان شاءاللّه ، اسلام را به آن طور که هست ، در این مملکت پیاده کنیم و مسلمین جهان نیز اسلام را در ممالک خودشان پیاده کنند و دنیا ، دنیای اسلام باشد و زور و ظلم و جور از دنیا بر طرف بشود و مقدّمه باشد برای ظهور ولیّ عصر ارواحنا له الفداء . (۲۹)

این چیزی که ما در این وقت ، در

این عصر وظیفه داریم ، این مهم است . همه انتظار داریم وجود مبارک ایشان را ، لکن با انتظار تنها نمی شود . بلکه با وضعی که بسیاری دارند ، انتظار نیست . (۳۰)

فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم . کار را هم چو بکنیم که مهیّا بشود عالم ، برای آمدن حضرت علیه السّلام . (۳۱)

۵ . برداشت های انحرافی از انتظار

بعضی ها انتظار فرج را به این می دانند که در مسجد ، در حسینیه ، در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان علیه السّلام را از خدا بخواهند . این ها مردم صالحی هستند که یک همچو اعتقادی دارند ، بلکه بعضی از آن ها را که من سابقاً می شناختم ، بسیار مرد صالحی بود . یک اسبی هم خریده بود . یک شمشیری هم داشت و منتظر حضرت صاحب علیه السّلام بود . این ها به تکالیف شرعی خودشان هم عمل می کردند و نهی از منکر هم می کردند و امر به معروف هم می کردند ، لکن همین . دیگر غیر از این کاری ازشان نمی آمد و به فکر این هم ، که یک کاری بکنند ، نبودند .

یک دسته ی دیگری بودند که انتظار فرج را می گفتند : این است که ، ما کار نداشته باشیم به این که در جهان چه می گذرد ، بر ملت ها چه می گذرد ، بر ملت ما چه می گذرد . به این چیزها ، ما کار نداشته باشیم . ما تکلیف های خودمان را عمل می کنیم . برای جلوگیری از این امور

هم خود حضرت بیایند ان شاء اللّه درست می کنند . دیگر ما تکلیفی نداریم . تکلیف ما همین است که دعا کنیم ایشان بیایند و کاری به کار آن چه در دنیا می گذرد یا در مملکت خودمان نداشته باشیم . این ها هم یک دسته ای ، مردمی بودند که صالح بودند .

یک دسته ای می گفتند : که خوب ! باید عالم پر معصیت بشود تا حضرت بیاید . ما باید نهی از منکر نکنیم ، امر به معروف هم نکنیم تا مردم هر کاری می خواهند بکنند ، گناه ها زیاد بشود که فرج نزدیک بشود .

یک دسته ای از این بالاتر بودند . می گفتند : باید دامن زد به گناه ها . دعوت کرد مردم را به گناه تا دنیا پر از جور و ظلم بشود و حضرت علیه السّلام تشریف بیاورند . این هم یک دسته ای بودند که البته در بین این دسته ، منحرف هایی هم بودند . اشخاص ساده لوح هم بودند . منحرف هایی هم بودند که برای مقاصدی ، به این امر دامن می زدند .

یک دسته ی دیگری بودند که می گفتند : هر حکومتی اگر در زمان غیبت محقق بشود ، این حکومت باطل است و برخلاف اسلام است . آن ها مغرور بودند . آن هایی که بازیگر نبودند مغرور بودند به بعض روایاتی که وارد شده است بر این امر که هر عَلَمی بلند بشود قبل از ظهور حضرت ، آن عَلَم ، عَلَم باطل است . آن ها خیال کرده بودند که نه ، هر حکومتی باشد .

در صورتی که آن روایات که هر کس عَلَم بلند کند عَلَم مهدی ، به عنوان مهدویّت بلند کند . حالا ما فرض می کنیم که یک هم چو روایاتی باشد ، آیا معنایش این نیست که ما تکلیف مان دیگر ساقط است . یعنی خلاف ضرورت اسلام ، خلاف قرآن ؟ این معنا که ما دیگر معصیت بکنیم تا حضرت صاحب بیاید . حضرت صاحب که تشریف می آورند ، برای چی می آیند ؟

برای این که گسترش بدهند عدالت را . برای این که حکومت را تقویت کنند . برای این که فساد را از بین ببرند . ما برخلاف آیات شریفه ی قرآن ، دست از نهی از منکر برداریم ، دست از امر به معروف برداریم و توسعه بدهیم گناهان را برای این که حضرت بیایند . حضرت بیایند چه می کنند ؟

حضرت می آیند می خواهند همین کارها را بکنند . الآن دیگر ما هیچ تکلیفی نداریم ؟ دیگر بشر تکلیفی ندارد ، بلکه تکلیفش این است که دعوت کند مردم را به فساد ! به حسب راءی این جمعیت که بعضی شان بازیگرند و بعضی شان نادان ، این است که ما باید بنشینیم دعا کنیم به صدام ! هر کسی نفرین به صدام کند ، خلاف امر کرده است ، برای این که حضرت دیر می آیند ! و هرکسی دعا کند به صدام ، برای این که ، این فساد زیاد می کند . ما باید دعاگوی آمریکا باشیم و دعاگوی شوروی باشیم و دعاگوی اذناب شان ، از قبیل صدام باشیم و امثال این ها ،

تا این که این ها عالم را پر کنند از جور و ظلم و حضرت تشریف بیاورند ! بعد حضرت تشریف بیاورند ، چه کنند ؟

حضرت بیایند که ظلم و جور را بردارند . همان کاری که ما می کنیم و ما دعا می کنیم که ظلم و جور باشد ، حضرت می خواهند همین را بَرَش دارند . ما اگر دست مان می رسید ، قدرت داشتیم باید برویم تمام ظلم و جورها را از عالم برداریم . تکلیف شرعی ماست . منتها ما نمی توانیم . اینی که هست ، این است که حضرت عالم را پر می کنند از عدالت . نه شما دست بردارید از این تکلیف تان ، نه این که شما دیگر تکلیف ندارید . (۳۲)

(اگر خود حضرت صاحب علیه السّلام مقتضی بدانند ، خوب ، خودشان تشریف بیاورند) ! یکی از علما این جوری می گفت (خدا رحمتش کند) که : (من که دلم بیشتر از حضرت صاحب علیه السّلام برای اسلام نسوخته است . خوب ایشان هم که می بینند این را ، خود ایشان بیایند ، چرا من بکنم ؟) .

این منطق اشخاصی است که می خواهند از زیر بار دَر بروند . اسلام ، این ها را نمی پذیرد . اسلام ، این ها را به هیچ چیز نمی شمرد . این ها می خواهند از زیر بار دَر بروند . یک چیزی درست می کنند . دو تا روایت از این طرف ، از آن طرف می گردند ، پیدا می کنند که خیر ، (با سلاطین مثلاً بسازید ، دعا کنید به

سلاطین) . این ، خلاف قرآن است . این ها نخوانـده انـد قرآن را . اگر صد تا هم چو روایت هایی بیاید ، ضـرب به جدار می شود . خلاف قرآن است ، خلاف سـیره ی انبیاست یا این که روایتی نیست . شـما وقتی ملاحظه می کنیـد آن همه روایاتی که اگر کسـی میل به این بکند . که روایاتی است که : اگر مایل باشی که زنده باشد این سلطان ، تو هم با او هستی . مسلمان مگر می شود مایل باشـد به این که یکی زنـده باشد و ظلم بکند ، آدم بکشد ؟ رابطه داشـته باشد با یک کسـی که آدم می کشد ؟ عالِم می کشد ؟ علما را می کشد ؟ (۳۳)

این هایی که می گویند که هر عَلَمی بلند بشود / و هر حکومتی / خیال کردند که هر حکومتی باشد ، این برخلاف انتظار فرج است . این ها نمی فهمنـد چی دارنـد می گوینـد . این ها تزریق کردنـد بهشان که این حرف ها را بزنند . نمی دانند دارند چی چی می گوینـد . حکومت نبودن ؛ یعنی این که همه ی مردم به جان هم بریزنـد ، بکشـند هم را ، بزننـد هم را ، از بین ببرنـد . برخلاف نص آیات الهی رفتار بکنند . ما اگر فرض می کردیم دویست تا روایت هم در این باب داشـتند ، همه را به دیوار می زدیم ، برای این که خلاف آیات قرآن است . (۳۴)

ارزش دارد که انسان در مقابل ظلم بایستد . در مقابل ظالم بایستد و مشتش را

گره کنـد و توی دهنش بزند و نگذارد که این قدر ظلم زیاد بشود ، این ارزش دارد . ما تکلیف داریم آقا ! این طور نیست که حالا ـ که مـا منتظر ظهور امـام زمـان علیه السّـلام هستیم ، پس دیگر بنشـینیم در خانه هامان ، تسبیـح را دست بگیریم و بگوییم عجّل علی فرجه . عجّل با کار شـما باید تعجیل بشود . شما باید زمینه را فراهم کنید برای آمدن او و فراهم کردن این است که ، مسلمین را با هم مجتمع کنید . همه با هم بشوید ، ان شاءاللّه ظهور می کند ایشان . (۳۵)

۶. لزوم حکومت اسلامی در دوران غیبت کبری

اکنون که دوران غیبت امام علیه السّـلام پیش آمـده و بناست احکام حکومتی اسـلام باقی بمانـد و اسـتمرار پیـدا کند و هرج و مرج روا نیست ، تشـکیل حکومت لازم می آیـد . عقـل هم به مـا حکم می کنـد که تشـکیلات لازم است تا اگر به ما هجوم آوردند ، بتوانیم جلوگیری کنیم . اگر به نوامیس مسلمین تهاجم کردند ، دفاع کنیم . (۳۶)

از غیبت صـغری تا کنون که هزار و چنـد صـد سال می گـذرد و ممکن است صـد هزار سال دیگر بگذرد ، و مصـلحت اقتضـا نکند که حضـرت تشـریف بیاورند ، در طول این مدت مدید ، احکام اسـلام باید زمین بماند و اجرا نشود ؟ و هر که هر کاری خواست بکند ؟ هرج و مرج است ؟ !

قوانینی که پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن ، بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید ، فقط برای

مدت محدودی بود ؟ آیا خدا ، اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال ؟ و پس از غیبت صغری ، اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است ؟

اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتراز اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است . هیچ کس نمی تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود ، قانون کیفری اسلام و دیات و قصاص باید تعطیل شود . (۳۷)

اکنون که شخص معینی از طرف خدای تبارك و تعالی برای احراز امر حکومت در دوره ی غیبت تعیین نشده است ، تکلیف چیست ؟ آیا باید اسلام را رها کنید ؟ دیگر اسلام نمی خواهیم ؟ اسلام فقط برای دویست سال بود ؟ یا این که اسلام ، تکلیف را معین کرده است ، ولی تکلیف حکومتی نداریم ؟

معنای نداشتن حکومت این است که تمام حدود و ثغور مسلمین از دست برود و ما با بی حالی ، دست روی دست بگذاریم که هر کاری می خواهند بکنند ؟ و ما اگر کارهای آن ها را امضاء نکنیم ، رد نمی کنیم . آیا باید اینطور باشد ؟ یا این که حکومت لازم است و اگر خدا ، شخص معینی را برای حکومت در دوره ی غیبت تعیین نکرده است ، لکن آن خاصیت حکومتی را که از صدر اسلام تا زمان حضرت صاحب علیه السّلام موجود بود ، برای بعد از غیبت هم قرار داده است . (۳۸)

نگویید بگذار تا امام زمان

علیه السّلام بیاید . شما نماز را هیچ وقت می گذارید تا وقتی که امام زمان علیه السّلام آمد ، بخوانید ؟ حفظ اسلام واجب تر از نماز است . منطق حاکم خمین را نداشته باشید که می گفت : (باید معاصی را رواج داد تا امام زمان علیه السّلام بیاید . اگر معصیت رواج پیدا نکند ، حضرت ظهور نمی کند !) این جا ننشینید فقط مباحثه کنید ، بلکه در سایر احکام اسلام مطالعه کنید . حقایق را نشر دهید ، جزوه بنویسید و منتشر کنید . البته ، مؤ ثر خواهد بود . من تجربه کرده ام که تاءثیر دارد . (۳۹)

از همه شکننده تر ، شعار گمراه کننده ی (حکومت قبل از ظهور امام زمان علیه السّلام باطل است) و هزاران (اِن قلت) دیگر ، مشکلات بزرگ و جان فرسایی بود که نمی شد با نصیحت و مبارزه ی منفی و تبلیغات ، جلوی آن ها را گرفت . تنها راه حل ، مبارزه و ایثار و خون بود که خداوند ، وسیله اش را آماده نمود . علما و روحانیت متعهد ، سینه را برای مقابله با هر تیر زهرآگینی که به طرف اسلام شلیک می شد ، آماده نمودند و به مسلخ عشق آمدند . (۴۰)

این نویسنده ی جاهل باز در کتابچه ی پوسیده ، حرف هایی نسنجیده به دین و دین داران نسبت می دهد و از آن ، نتیجه های شگفت آور می گیرد . می گوید : (دین امروز ما می گوید : هر دولتی که پیش از قیام قائم برپا شود ،

باطل است - کل رایهٍ تُرفع قبل قیام القائم ، فصاحبها طاغوت یعبد من دون اللّه - . می گوید : کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است - ساءلته عن عمل السلطان ؟ فقال : الدخول فی اعمالهم و العون لهم و السعی فی حوائجهم عدیل الکفر - . می گوید : قتال به همراهی غیر امام مانند خوردن گوشت خوک و خون است) . بلکه در حدیث صحیح ، آماده بودن برای جنگ با دشمن را هم نهی کرده .

این نویسنده ، مطالب را درهم و برهم کرده و روی هم ریخته ، بی خردانه به اعتراض برخاسته . این احادیث هیچ مربوط به تشکیل حکومت خدایی عادلانه که هر خردمند لازم می داند ، نیست . بلکه در روایت اول ، دو احتمال است . یکی آن که راجع به خبرهای ظهور ولیّ عصر علیه السّلام باشد و مربوط به علامات ظهور باشد و بخواهد بگوید عَلَم هایی که به عنوان امامت قبل از قیام قائم برپا می شود ، باطل است . چنانچه در ضمن همین روایت ، علامت های ظهور هم ذکر شده است . و احتمال دیگر آن که از قبیل پیش گویی باشد از این حکومت هایی که در جهان تشکیل می شود تا زمان ظهور که هیچ کدام به وظیفه ی خود عمل نمی کنند و همین طور هم تاکنون بوده . شما چه حکومتی در جهان بعد از حکومت علی بن ابی طالب علیه السّلام سراغ دارید که حکومت عادلانه باشد و سلطانش ، طاغی و برخلاف حق نباشد ؟

اکنون اگر کسی تکذیب

کند از وضع یک حکومتی که این حکومت ها جائرانه است و کسی هم تا زمان دولت حق نمی تواند آن ها را اصلاح کند ، چه ربط دارد به این که حکومت عادلانه نباید تشکیل داد ؟ بلکه اگر کسی جزیی اطلاع از اخبار ما داشته باشد ، می بیند که همیشه امامان شیعه با آن که حکومت های زمان خود را حکومت ظالمانه می دانستند و با آن ها آن طورها که می دانید سلوک می کردند ، در راهنمایی برای حفظ کشور اسلامی و در کمک های فکری و عملی ، کوتاهی نمی کردند و در جنگ های اسلامی در زمان خلیفه ی جور باز شیعیان علی علیه السّلام پیش قدم بودند . جنگ های مهم و فتح های شایانی که نصیب لشکر اسلام شده ، مطلعین می گویند و تاریخ نشان می دهد که ، یا به دست شیعیان علی علیه السّلام یا به کمک های شایان تقدیر آن ها بوده ، شما همه می دانید که سلطنت بنی امیه در اسلام ، بدترین و ظلمانه ترین سلطنت ها بوده و دشمنی و رفتارشان را با آل پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و فرزندان علی بن ابی طالب علیهم السّلام همه می دانید . و در میان همه ی بنی هاشم ، بدسلوکی و ظلم شان نسبت به علی بن الحسین زین العابدین علیه السّلام بیشتر و بالاتر بود . به همین سلطنت وحشیانه ی جائرانه ببینید علی بن الحسین علیه السّلام چه قدر اظهار علاقه می کند . . . .

اما روایت دوم که می گفت : داخل شدن

در عمـل سـلطان و معـاونت کردن از او و رفـع حـاجت او را کردن ، هـم دوش کفر اسـت . این مـاجراجوی بی خرد چنـان چه تاکنون دیدیـد و عادت دارد ، در نقل روایات خیانت می کند وگرنه مطلب ، روشن تر از آن است که در آن ، خود را نیازمند به جواب بـدانیم . این روایت و امثال آن که روایات بسیاری است ، جلوگیری از داخل شـدن در تشـکیلات دولت است برای اعـانت به ظـالم و کمـک کـاری کردن بر سـتم کـاری هـا . این در تمـام قوانین عالم ممنوع است . . . . ما می گوییم در همان تشـکیلات خانمـان سـوز دیکتـاتوری هم اگر کسـی وارد شود برای جلوگیری از فسادهـا و برای اصـلاح حـال کشور و توده ، خوب است . بلکه گـاهی هم واجب می شود . خوب است آقایان رجوع کننـد به کتب فقها در باب ولایت از قِبَل ظالم ، ببینند آن ها چه می گویند . . . .

این بی خردان مـاجراجو فقط برای آن که دولت و ملت را با دین داری و دین داران و خصوصاً با ملّاها بـدبین کننـد ، در میان کتاب ها می گردند ، یک حدیث پیدا می کنند . بی آن که بگویند این حدیث در چه موضوعی وارد شده است ، به چشم آن ها می کشـند . غافل از آن که خوانندگان این اوراق ، بسیاری شان دست کم با تاریخ اسلام سر و کار دارند . آن ها می دانند از اصحاب خاص ائمه و دوستان خصوصی این خاندان ، در شغل دولتی داخل

بودند و ائمه ی دین آن ها را تاءیید و تمجید می کردند؛ مثل : علی بن یقطین و محمد بن اسماعیل بن بزیع و عبداللّه نجاشی ؛ والی اهواز و دیگران و همین طور از بزرگـان علمـای مـا در دربار سـلاطین وارد بودنـد ، چنان چه پیش از این ، اسم آن ها را بردیم .

و امـا روایت سوم که می گویـد : قتـال به همراهی غیر امـام ،ماننـد خوردن گوشت خوک و خون است . این جاهل بی خرد ، نسـنجیده و کتاب های فقها را ندیده ، این بیهوده را می گوید . در اسـلام ، دوگونه جنگ است که یکی را جهاد می گویند و آن کشورگیری است با شرطهایی که برای آن شده است و دیگری ، جنگ برای استقلال کشور و دفع اجانب از آن است .

جهـاد که عبارت از کشورگیری و فتـح ممالک است ، پس از آن است که ، دولت اسـلامی با وجود امام یا به امر امام تشـکیل می شود و در این صورت ، اسـلام بر تمـام مردان که به حـدّ بلوغ رسـیده باشـند و افتـاده و عاجز نباشـند و مملوک که از افراد اجانب است ، نباشـند ، واجب کرده است که برای کشورگیری حاضـر شوند و قانون اسـلام را در سرتاسر ممالک جهان منتشر کنند و باید همه ی جهانیان بدانند که کشورگیری اسلام با کشورگیری فرمان فرمایان جهان ، فرق ها دارد . . . .

و چون معلوم شـد که جهـاد اسـلامی ، کشورگیریماننـد سایر کشورگیری ها نیست . البته بایـد تشـکیل حکومت اسـلامی در تحت نظر امام عادل

یـا بـه امر او بشـود تـا به این امر اقـدام شـود وگرنه ، چـون کشـورگیری دیگر جهانیـان شـود که آن از حکم خرد ، بیرون و از بیدادگری ها و ستم کاری ها به شمار می رود و اسلام و تمدن و عدالت اسلامی از آن دور و بری است .

و اما قسم دوم از جنگ اسلامی که به نام دفاع اسم برده شده و آن ، جنگیدن برای حفظ استقلال کشور و دفاع از اجانب است ، به هیچ وجه مشـروط به وجود امام یا نایب امام نیست و کسـی از مجتهدین نگفته که دفاع را باید با امام یا جانشین آن کرد ، بلکه بر تمام افراد توده واجب است به حکم اسلام ، از کشور اسلامی محافظت کنند و استقلال آن را پابرجا نمایند . (۴۱)

۷ . انقلاب اسلامی ، مقدمه ی نهضت جهانی حضرت ولیّ عصر (عج)

انقلاـب مردم ایران ، نقطـه ی شـروع انقلاـب بزرگ جهـان اسـلام بـه پرچم داری حضـرت حجّت - ارواحنـا فـداه - است که خداوند بر همه ی مسلمانان و جهانیان منّت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد . (۴۲)

مـا امروز دورنمـای صـدور انقلاـب اسـلامی را در جهـان مستضـعفان و مظلومان بیش از پیش می بینیم و جنبشـی که از طرف مستضـعفان و مظلومان جهان علیه مسـتکبران و زورمندان شروع شده و در حال گسترش است ، امید بخش آتیه ی روشن است و وعـده ی خداونـد تعـالی را نزدیک و نزدیک تر می نمایـد . گویی جهان مهیّا می شود برای طلوع آفتاب ولایت از افق مکّه معظّمه ، و کعبه ی آمال محرومان و حکومت مستضعفان . (۴۳)

این کشوری که کشور

ائمه ی هدی و کشور صاحب الزمان علیه السّلام است ، باید کشوری باشد که تا ظهور موعود ایشان به استقلال خودش ادامه بدهد ، قدرت خودش را در خدمت آن بزرگوار قرار بدهد که عالم را ان شاءاللّه به عدل و داد بکشد و از این جورهایی که بر مستضعفان می گذرد ، جلوگیری کند . (۴۴)

من امیدوارم که ما به مطلوب حقیقی برسیم ، و متصل بشود این نهضت به نهضت بزرگ اسلامی و آن نهضت ولیّ عصر علیه السّلام است . (۴۵)

ما با خواست خدا ، دست تجاوز و ستم همه ی ستم گران را در کشورهای اسلامی می شکنیم و با صدور انقلاب مان که در حقیقت ، صدور انقلاب راستین و بیان احکام محمدی صلّی اللّه علیه و آله است ، به سیطره و سلطه و ظلم جهان خواران خاتمه می دهیم و به یاری خدا ، راه را برای ظهور منجی ، مصلح کل و امامت مطلق حق ، امام زمان - ارواحنا فداه - هموار می کنیم . (۴۶)

اگر این جمهوری اسلامی از بین برود ، اسلام آن چنان منزوی خواهد شد که تا آخرِ ابد ، مگر در زمان حضور حضرت ، نتواند سرش را بلند کند . (۴۷)

تا دیروز مشروب فروشی و فساد و فحشا و فسق و حکومت ظالمان برای ظهور امام زمان - ارواحنا فداه - را مفید و راه گشا می دانستند . امروز از این که در گوشه ای خلاف شرعی که هرگز خواست مسؤ ولین نیست ، رخ می دهد ، فریاد وا اسلاما سر می دهند ! دیروز حجتیه ای

ها ، مبارزه را حرام کرده بودند و در بحبوحه ی مبارزات ، تمام تلاش خود را نمودند تا اعتصاب چراغانی نیمه ی شعبان را به نفع شاه بشکنند ، امروز انقلابی تر از انقلابیون شده اند . (۴۸)

۸ . مهیّا شدن برای ظهور

ما باید در این طور روزها و در این طور ایام اللّه توجه کنیم که خودمان را مهیّا کنیم از برای آمدن آن حضرت . من نمی توانم اسم رهبر روی ایشان بگذارم ، بزرگ تر از این است . نمی توانم بگویم که شخص اول است ، برای این که دومی در کار نیست . ایشان را نمی توانیم ما با هیچ تعبیری تعبیر کنیم الاّ همین که مهدی موعود است . آنی است که خدا ذخیره کرده است برای بشر و ما باید خودمان را مهیّا کنیم از برای این که اگر چنان چه موفق شدیم ان شاءاللّه به زیارت ایشان ، طوری باشد که روسفید باشیم پیش ایشان . تمام دستگاه هایی که الآن به کار گرفته شده اند در کشور ما ، امیدوارم که در سایر کشورها هم توسعه پیدا بکند . باید توجه به این معنا داشته باشند که خودشان را مهیّا کنند برای ملاقات حضرت مهدی علیه السّلام . (۴۹)

۹ . اصلاحات مصلح موعود

مکتب ولیّ امر را به آن توجه کنید که ، برای تعلیم و تربیت این انسان است که از حدّ حیوانیت برسانَدَش به حدّ انسانیت و رشد انسانی پیدا کند و تربیت های انسانی پیدا کند و تعلیمات ، تعلیمات صحیح باشد . (۵۰)

ولیّ عصر - ارواحنا له الفداء - که او تا ازل احیاء می کند دین خدای تبارک و تعالی را . (۵۱)

دنیا علیل است . سران همه کشورها ، الاّ انگشت شمار ، نمی توانم بگویم این یکی دوتا ، سه تا ، سران همه ی این ها ، مردم را مسموم کرده اند و افکار

ملت های خودشان را مسموم کرده اند و علیل کرده اند ملت های خودشان را . آن قدر تحقیر کرده اند از این ملت ها ، آن قدر این ها را در فشار اقتصادی قرار داده اند و آن قدر این بیچاره ها زحمت کشیدند و زحمت های شان را دیگران به غارت بردند ، که علیل شدند . افکارشان از بین رفته است . یکی می خواهد که بیاید احیاء کند این افکار را . و من امیدوارم که ان شاءاللّه حضرت بقیّه اللّه علیه السّلام زودتر تشریف بیاورند و این طبیب واقعی بشر ، با آن دم مسیحایی خود ، اصلاح کنند این ها را . (۵۲)

مهدی منتظر در لسان ادیان و به اتفاق مسلمین از کعبه ندا سر می دهد و بشریت را به توحید می خواند . (۵۳)

حکومت جور بسته بشود و از بین برود . معروف در کار باشد . منکرات از بین بروند . حضرت صاحب علیه السّلام – ارواحنا فداه – هم که تشریف می آورند ، برای همین معناست . (۵۴)

آن کاری که لشکر امام زمان علیه السّلام باید بکنند ، با آن کاری که لشکر طاغوت می کرد ، فرق دارد . همان طوری که خود امام زمان علیه السّلام با طاغوت فرق داشت . آن ، حکومت جور بود و این ، حکومت عدل . آن ، حکومت طاغوت بود و این ، حکومت خدا . (۵۵)

۱۰ . جامعه ی پس از ظهور

الف – زیبایی ها

به ما این وعده را داده اند که ، در یک وقتی که امام زمان علیه السّلام ظهور کند ، این اختلافات از بین می

رود و همه برادروار با هم هستند . دیگر زورمند و زورکشی در کار نمی ماند . (۵۶)

و لهـذا می بینیـد فساد در آن وقت بود و حالا هم هست و تا آخر هم خواهـد بود . بله ، در زمان حضـرت صاحب علیه السّـلام حکومت ، واحد می شود . قدرت حکومت . . . . عدالت ، یک عدالت اجتماعی در همه ی عالم می آید ، اما نه این که انسان هـا بشونـد یک انسان دیگر . انسان ها همان ها هسـتند که یک دسـته شان خوبنـد ، یک دسـته شان بـد . منتها آن هایی که بد هستند ، دیگر نمی توانند کارهای خلاف بکنند . (۵۷)

آن چه غایت تعلیمات اسـلامی است ، هم زیستی مسالمت آمیز در سـطح جهان است ، که امید است با تعجیل در ظهور مهدی آخرالزمان – ارواحنا فداه – حاصل شود . و رسیدن انسان ها به کمال و سعادت اخروی است که خداوند نصیب همگان فرماید . (۵۸)

ب – زشتی ها

در حکومت عدل بقیّه اللّه علیه السّلام هم عدالت جاری می شود ، لکن حبّهای نفسانی در بسیاری از قشرها باقی است و همان حب های نفسانی است که بعضی روایات هست که حضرت مهدی علیه السّلام را تکفیر می کنند . (۵۹)

ما نباید توقع داشـته باشـیم که ، صبح کنیم در حالی که همه چیز سر جای خودش باشد . در زمان حضرت صاحب علیه السّلام هم که ایشـان بـا تمام قـدرت می خواهنـد عـدل را اجرا نماینـد ، با این ترتیب نمی شود که هیـچ کس حتی خلاف پنهانی هم نکند .

و بالاخره همان ها هم که مخالف هستند ، حضرت صاحب علیه السّلام را شهید می کنند و در روایات قریب به این معنا دارد که بعضی فقهای عصر با ایشان مخالفت می کنند . (۶۰)

شما بدانید که اگر امام زمان علیه السّلام حالا بیاید ، باز این قلم ها مخالفند با او . (۶۱)

۱۱ . مفهوم واقعی عدالت

حالا البته این پر کردن دنیا را از عدالت ، این را ما نمی توانیم بکنیم . اگر می توانستیم می کردیم . اما چون نمی توانیم بکنیم ، ایشان باید بیایند . الآن عالم پر از ظلم است . شما یک نقطه هستید در عالم . عالم پر از ظلم است ، ما اگر بتوانیم جلوی ظلم را بگیریم ، باید بگیریم . تکلیف مان است . ضرورت اسلام و قرآن ، تکلیف ما کرده است که باید برویم همه ی کار را بکنیم . اما نمی توانیم بکنیم . چون نمی توانیم بکنیم ، باید او بیاید تا بکند ، اما ما باید فراهم کنیم کار را . فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم ، کار را هم چو بکنیم که مهیّا بشود عالم برای آمدن حضرت علیه السّلام . (۶۲)

قضیه ی غیبت حضرت صاحب علیه السّلام ، قضیه ی مهمی است که به ما مسایلی می فهماند . مِنْجمله این که ؛ برای یک هم چو کار بزرگی که در تمام دنیا ، عدالت به معنای واقعی اجرا بشود ، در تمام بشر نبوده کسی الاّ مهدی موعود علیه السّلام که خدای تبارک و تعالی او را ذخیره کرده است برای بشر .

هریکْ از انبیا که آمدند ، برای اجرای عدالت آمدند و مقصدشان هم این بود که اجرای عدالت را در همه ی عالم بکنند ، لکن موفق نشدند . حتی رسول ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله که برای اصلاح بشر آمده بود و برای اجرای عدالت آمده بود و برای تربیت بشر آمده بود ، باز در زمان خودشان موفق نشدند به این معنا . و آن کسی که به این معنا موفق خواهد شد و عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهد کرد نه آن هم این عدالتی که مردم عادی می فهمند - که فقط قضیه ی عدالت در زمین برای رفاه مردم باشد - بلکه عدالت در تمام مراتب انسانیّت . انسان اگر هر انحرافی پیدا کند؛ انحراف عملی ، انحراف روحی ، انحراف عقلی ، برگرداندن این انحرافات را به معنای خودش ، این ایجاد عدالت است در انسان . اگر اخلاقش ، اخلاق منحرفی باشد ، از این انحراف وقتی به اعتدال برگردد ، این عدالت در او تحقق پیدا کرده است . اگر در عقاید ، یکْ انحرافاتی و کجی هایی باشد ، برگرداندن آن عقاید کج به یکْ عقیده ی صحیح و صراط مستقیم ، این ایجاد عدالت است در عقل انسان . در زمان ظهور مهدی موعود علیه السّلام که خداوند ذخیره کرده است او را ، از باب این که هیچ کس در اولین و آخرین ، این قدرت برایش نبوده است و فقط برای حضرت مهدی موعود علیه السّلام بوده است که تمام عالم را ، عدالت را در تمام عالم گسترش بدهد

و آن چیزی که انبیا موفق نشدنـد به آن ، با این که برای آن خـدمت آمده بودند ، خدای تبارک و تعالی ایشان را ذخیره کرده است که همان معنایی که همه ی انبیا آرزو داشـتند ، لکن موانع ، اسـباب این شد که نتوانسـتند اجرا بکنند و همه ی اولیا آرزو داشتند و موفق نشدند که اجرا بکنند ، به دست این بزرگوار اجرا بشود . این که این بزرگوار را طول عمر داده ، خدای تبارک و تعـالی ، برای یـک هم چو معنـایی ، مـا از آن می فهمیم که در بشـر کسـی نبوده است دیگر ، قابل یک هم چو معنایی نبوده است . و بعـد از انبیا که آن ها هم بودنـد ، لکن موفق نشدنـد ، کسـی بعد از انبیا و اولیای بزرگ ، پدران حضـرت موعود علیه السّـلام ، کسـی نبوده است که بعـد از این ، اگر مهـدی موعود علیه السّـلام هم مثل سایر اولیا به جوار رحمت حق می رفتنـد ، دیگر در بشـر ، کسی نبوده است که این اجرای عدالت را بکند . نمی توانسته و این ، یک موجودی است که ذخیره شده است برای یک هم چو مطلبی . و لهـذا به این معنا ، عیـد مولود حضـرت صاحب ارواحنا له الفـداء - بزرگ ترین عید برای مسـلمین است و بزرگ ترین عید برای بشر است نه برای مسلمین .

اگر عید ولادت حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بزرگ ترین عید است برای مسلمین . از باب این که موفق به توسعه ی آن چیزهایی که می خواست توسعه بدهد

، نشد؛ چون حضرت صاحب علیه السّلام این معنا را اجرا خواهد کرد و در تمام عالم زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد . به همه ی مراتب عدالت ، به همه ی مراتب دادخواهی ، باید ما بگوییم که عید شعبان - عید تولد حضرت مهدی علیه السّلام - بزرگ ترین عید است برای تمام بشر - وقتی که ایشان ظهور کنند ان شاءاللّه (خداوند تعجیل کند در ظهور او) . تمام بشر را از انحطاط بیرون می آورد . تمام کجی ها را راست می کند : (یملاء الاءرض عدلاً بعد ما مُلِئت جوراً) هم چو نیست که این عدالت همان که ماها از آن می فهمیم ، که نه یک حکومت عادلی باشد که دیگر جور نکند . آن ، این هست اما خیر ، بالاتر از این معناست . معنی (یملاء الاءرض عدلا بعد ما ملئت جوراً) ، الآن زمین و بعد از این ، از این هم بدتر شاید بشود . پر از جور است . تمام نفوسی که هستند انحرافات در آن ها هست . حتی نفوس اشخاص کامل هم در آن ، انحرافاتی هست ولو خودش ندانند . در اخلاق ها ، انحراف هست . در عقاید ، انحراف هست . در اعمال ، انحراف هست و در کارهایی هم که بشر می کند ، انحرافش معلوم است و ایشان ماءمورند برای این که تمام این کجی ها را مستقیم کنند و تمام این انحرافات را برگردانند به اعتدال که واقعاً صدق بکند : (یملاء الاءرض عدلاً بعد ما ملئت جوراً) . از این جهت

، این عیـد ، عیـد تمام بشـر است . تمام بشـر را ایشان هدایت خواهند کرد ان شاء اللّه و ظلم و جور را از تمام روی زمین برمی دارنـد به همان معنای مطلقش . از این جهت این عیـد ، عید بسـیار بزرگی است که به یک معنا از عید ولادت حضـرت رسول صلّی اللّه علیه و آله که بزرگ ترین اعیاد است ، این عید به یک معنا بزرگ تر است . (۶۳)

چه مبارک است میلاد بزرگ شخصـیتی که برپا کننـده ی عدالتی است که بعثت انبیا علیهم السّلام برای آن بود و چه مبارک است زادروز اَبَرمردی که جهان را از شـرّ سـتم گران و دغل بازان تطهیر می نماید و زمین را پس از آن که ظلم و جور ، آن را فراگرفته ، پر از عـدل و داد می نمایـد و مسـتکبران جهـان را سـرکوب و مستضـعفان جهـان را وارثـان ارض می نمایـد . و چه مسـعود و مبـارک است روزی که جهـان از دغـل بـازی هـا و فتنه انگیزی ها پاک شود و حکومت عـدل الهی بر سراسـر گیتی گسترش یابد و منافقان و حیله گران از صحنه خارج شوند و پرچم عدالت و رحمت حق تعالی بر بسیط زمین ، افراشته گردد و تنها قانون عـدل اسـلامی بر بشـریت حاکم شود و کاخ های سـتم و کنگره های بیداد فروریزد و آن چه غایت بعثت انبیا علیهم صلوات اللّه و حامیان اولیا علیهم السّلام بوده ، تحقق یابد و برکات حق تعالی بر زمین نازل شود و قلم های ننگین و زبان های نفاق افکن ، شکسته و

بریـده شود و سـلطان حق تعـالی بر عـالم پرتو افکن گردد و شـیاطین و شـیطان صـفتان به انزوا گراینـد و سازمان های دروغین حقوق بشـر از دنیا برچیـده شونـد . و امیـد است که خداونـد متعال آن روز فرخنده را به ظهور این مولود فرخنده هر چه زودتر فرارساند و خورشید هدایت و امامت را طالع فرماید . (۶۴)

۱۲ . فقها؛ حجت امام بر مردم

اسحاق بن یعقوب ، نامه ای برای حضرت ولیّ عصر علیه السّلام می نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده ، سؤ ال می کند و محمـد بن عثمان عمری - نماینده ی آن حضـرت - نامه را می رساند . جواب نامه به خط مبارک صادر می شود که . . . در حوادث و پیش آمدها به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم . . . . . (۶۵)

فقها از طرف امام علیه السّلام حجت بر مردم هستند . (۶۶)

ولایت فقیه همان ولایت فقیه رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله است . قضیه ی ولایت فقیه یک چیزی نیست که مجلس خبرگان ایجاد کرده باشـد . ولایت فقیه یک چیزی است که خـدای تبارک و تعالی درست کرده است ، همان ولایت رسول اللّه صـلّی اللّه علیه و آله است و این ها از ولایت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هم می ترسند . (۶۷)

روحانیون با هم باید باشند . این ها همه لشکر امام زمان علیه السّلام هستند . (۶۸)

اگر خدای نخواسته ، روحانیونی که مدعی این هستند که ، الا ن نماینده ی امام زمان علیه السّلام در بین

مردم هستند ، اگر خدای نخواسته از یکی شان یک چیزی صادر بشود که برخلاف اسلام باشد ، این طور نیست که فقط خودش را از بین برده باشد . این ، حیثیت روحانیت را لکه دار کرده است .

این که این نماینده ، یعنی مدّعای نمایندگی از طرف امام زمان علیه السّلام و اسلام دارد ، نماینده ی امام زمان علیه السّلام اگر خدای نخواسته یک قدمی کج بردارد ، این اسباب این می شود که مردم به روحانیت بدبین بشوند . بدبین شدن به روحانیت و شکست روحانیت ، شکست اسلام است . آن که حفظ کرده تا حالا اسلام را ، این طبقه بوده و اگر در این طبقه ، شخصی یا اشخاصی پیدا بشود که برخلاف مصالح اسلام خدای نخواسته عمل بکند ، جرمی است که از آدم کشی بدتر است . جرمی است که از همه ی معاصی بدتر؛ برای این که جرم صادر می شود از کسی که آبروی یک روحانیت را از بین می برد و آن هایی که غافل هستند از اسلام ، گاهی وقت ها برمی گرداند ، این ، این طور نیست که وارد شده است که اگر چنان چه عالِم فاسد بشود ، عالَم فاسد می شود . برای این که عالِم /نماینده / به حسب ظاهر ، نماینده ی امام است . (۶۹)

۱۳ – دعا

خداوندا ! . . . . دعای خیر حضرت بقیّه اللّه – ارواحنا فداه – را شامل حال مان گردان . (۷۰)

امید است آفتاب درخشان اسلام بر جهانیان نورافشاند و مقدمات ظهور منجی بشریت را فراهم آورد . (و ما

ذلک علی اللّه بعزیز) . (۷۱)

خداوندا ! تلخی این روزها را به شیرینی فرج حضرت بقیه اللّه - ارواحنا لتراب مقدمه الفداء - و رسیدن به خودت ، جبران فرما . (۷۲)

ما را موفق کند که به لقای جمال مبارک امام زمان علیه السّلام موفق بشویم . (۷۳)

و من امیدوارم که خدای تبارک و تعالی به ما توفیق بدهد که ، ما بتوانیم به این مقصدی که مقصد انبیاست ، برسیم و ما ان شاءاللّه با هم باشیم و این قافله را با هم به منزل برسانیم و این امانت را به صاحب امانت ، رد کنیم . (۷۴)

خداوند ، همه ما را از این قیدهای شیطانی رها فرماید تا بتوانیم این امانت الهی را به سرمنزل مقصود برسانیم و به صاحب امانت ، حضرت مهدی موعود - ارواحنا لمقدمه الفداء - رد کنیم . (۷۵)

بار الها ! این کشور ، وابسته به رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت گرامی اواست و کشور حضرت بقیه اللّه - ارواحنا لمقدمه الفداءاست . (۷۶)

۱۴ . عشق در شعر امام

روز وصل

غم مخور ، ایام هجران رو به پایان می رود

این خماری از سر ما میگساران می رود

پرده را از روی ماه خویش بالا می زند

غمزه را سَر می دهد ، غم از دل و جان می رود

بلبل اندر شاخسار گُل هویدا می شود

زاغ با صد شرمساری از گلستان می رود

محفل از نور رخ او ، نورافشان می شود

هرچه غیر از ذکر یار ، از یاد رندان می رود

ابرها ، از نور خورشید رخش پنهان شوند

پرده از رخسار آن سرو خرامان می رود

وعده ی دیدار نزدیک است یاران مژده

باد

روز وصلش می رسد ، ایام هجران می رود(۷۷)

شمس کامل

صف بیارایید رندان ! رهبر دل آمده

جان برای دیدنش ، منزل به منزل آمده

بلبل از شوق لقایش ، پَرزنان بر شاخ گُل

گل ز هجر روی ماهش ، پای در گِل آمده

طور سینا را بگو : ایام (صَعق) آخر رسید

موسِی حق در پی فرعون باطل آمده

بانگ زن بر جمع خفّاشان پَست کور دل

از ورای کوهساران ، شمس کامل آمده

باز گو اهریمنان را فصل عشرت بار بست

زندگی بر کام تان ، زهر هلاهل آمده

دلبر مشکل گشا از بام چرخ چارُمین

با دم عیسی برای حل مشکل آمده

غم مخور ، ای غرق دریای مصیبت غم مخور

در نجاتت ، نوحِ کشتی بان به ساحل آمده (۷۸)

قسمتی از قصیده ی بهاریه ی انتظار

شد موسم عیش و طرب ، بگذشت هنگام کَرَب

جام مِیِ گلگون طلب ، از گُل عذاری مه جبین

قدّش چو سرو بوستان ، خدّش به رنگ ارغوان

بویش چو بوی ضِیمَران ، جسمش چوبرگ یاسمین

چشمش چو چشم آهوان ، ابروش مانند کمان

آب بقایش در دهان ، مهرش هویدا از جبین

رویش چو روز وصل او ، گیتی فروز و دل گشا

مویش چو شام هجر من ، آشفته و پُر تاب وچین

با این چنین زیبا صنم ، باید به بُستان زد قدم

جانْ فارغ از هر رنج و غم ، دل خالی از هرمهروکین

خاصه کنون کاندر جهان ، گردیده مولودی عیان

کز بهر ذات پاک آن ، شد امتزاج ماء و طین

از بهر تکریمش میان ، بربسته خیل انبیا

از بهر تعظیمش کمر ، خم کرده چرخ هفتمین

مهدی امام منتظر ، نوباوه ی خیرالبشر

خلق دو عالم سر به سر ، بر خوان احسانش نگین

مهر از ضیائش

ذرّه ای ، بدر از عطایش بدره ای

دریاز جودش قطره ای ، گردون ز کِشتش خوشه چین

مرآت ذات کبریا ، مشکوه انوار هُدا

منظور بعثِ انبیا ، مقصود خلق عالمین

امرش قضا ، حکمش قدر ، حُبّش جنان ، بغضش سَقَر

خاک رهش زیبد اگر ، بر طُرّه ساید حور عین

دانند قرآن سر به سر ، بابی ز مدحش مختصر

اصحاب علم و معرفت ، ارباب ایمان و یقین

سلطان دین ، شاه زَمَن ، مالک رقاب مرد و زن

دارد به امر ذوالمِنَن ، روی زمین ، زیر نگین

ذاتش به امر دادگر ، شد منبع فیض بشر

خیل ملایک سر به سر ، در بند الطافش ، رهین

حُبّش سفینه نوح آمد در مَثَل ، لیکن اگر

مهرش نبودی نوح را می بود با طوفان قرین

گرنه وجود اقدسش ، ظاهر شدی اندر جهان

کامل نگشتی دین حق ز امروز تا روز پسین

ایزد به نامش زد رقم ، منشور ختم الاوصیا

چونان که جدّ امجدش گردید ختم المرسلین

نوح و خلیل و بوالبشر ، ادریس و داود و پسر

از ابر فیضش مُستَمِد ، از کان علمش مُستعین

موسی به کف دارد عصا ، دربانیش را منتظر

آماده بهر اقتدا ، عیسی به چرخ چارمین

ای خسرو گردون فَرَم ، لختی نظر کن از کَرَم

کفارِ مُستولی نگر ، اسلام مستضعف ببین (۷۹)

قسمتی از یک مسمط در مدح امام زمان (عج)

مصطفی سیرت ، علی فر ، فاطمه عصمت ، حسن خو

هم حسین قدرت ، علی زهد و محمد علم مَه رو

شاه جعفر فیض و کاظم حلم و هشتم قبله گیسو

هم تقی تقوا ، نقی بخشایش و هم عسکری مو

مهدی قائم که در وی جمع ، اوصاف شهان شد

پادشاه عسکری طلعت ،

نقی حشمت ، تقی فر

بوالحسن فرمان وموسی قدرت و تقدیر جعفر

علم باقر ، زهد سجاد و حسینی تاج و افسر

مجتبی حلم و رضیه عفّت و صولت چو حیدر

مصطفی اوصاف و مجلای خداوند جهان شد(۸۰)

ختامُهُ مِسْک

پیام امام زمان (عج)

ما رفته بودیم جبهه ها در زمان جنگ . یک شب ، نیمه شبی از چادری که دعای توسل بود در آن ، خارج شدیم . در آن همنشینی و انس بیابان و شب و آسمان و حالی که ما داشتیم ، در یک عوالمی غرقه بودیم که شخصی به ما نزدیک شد . بعد از این که صحبت کرد ، فهمیدیم که یکی از فرماندهان رده بالاست . آمده بود به سخن گفتن و در حقیقت حالی کردن در آن نیمه شب . می گوید صحبتش که تمام شد ، گفت : ببخشید ، من می خواهم یک حکایتی را برای شما بگویم . گفت : مدتی پیش ، من در چادر خود خوابیده بودم . نیمه های شب خواب دیدم که یک شخص سبز پوشی وارد چادر من شد . به گونه ای بود که من برخاستم و حس کردم امام زمان (عج) است . در این بین امام زمان (عج) فرمودند : که بروید پهلوی امام تان . پنج تا پیام دارم به ایشان منتقل کنید . می گوید : بعد من از خواب پریدم و گفتم : رؤ یای کاذبه است و نمی دانم چه است و این را فراموش کردم . دو هفته بعد در جماران جلسه بود . جلسه که تمام شد ، همه که خارج شدند ، امام

گفت : شما بایست . من ایستادم . وقتی ایستادم ، گفت : حالاـ بگو ببینم پیام چیست ؟ (اگر این حرف را کسی می زد که عادت دارد شعار بدهد و پرت بگوید ، من شک می کردم در پذیرش آن ، ولی این آدم چشم هایش حرف می زد به جای لب هایش) . آقا ! شما بایست ببینم . ایستادم . بگو ببینم پیغام چیست ؟ من گفتم : ببخشید کی ، چی ، کجا ؟

امام ، مَطلع پیام را برایم ذکر کردند . به یادم آمد . تکرار کردم کاملش را . (۸۱)

این حکم مال من نیست

در قضیه ی بهمن ماه ۵۷ که رژیم شاه ، حکومت نظامی را از ساعت مثلا ۹ شب آورده بود به ۴ بعد از ظهر . ساعت ۲ و ۱۰ دقیقه ، زنگ تلفن محل اقامت امام در مدرسه ی رفاه به صدا در آمد . پشت خط ، مرحوم طالقانی بود . ایشان به آن کسی که گوشی را بر می دارد ، می گوید : به امام بگویید امروز اعلام کردند ساعت ۴ حکومت نظامی است . حکم چیست ؟ چه کار باید کرد ؟ امام می فرمایند که به ایشان بگویید : اگر با مردم تماس دارند ، بگویند که مردم بیشتر بیایند . این جزئی از تاریخ انقلاب است . مرحوم طالقانی آن طوری که دخترش در کتاب می گوید ، شروع می کند به گریه کردن که به این سید بگویید (به این پیرمرد بگوئید) می داند که چه کار دارد می کند ؟ (متن مکتوبش هست) .

آن رژیمی که ۱۷ شهریور را درست کرده ، اِبا نـدارد از این که قتل عامی دیگر صورت دهـد . امام می گویـد : به او بگویید (این حکم مال من نیست) . اتفاقا همان شب کلانتری ها فتح شد . . . . و قصه ی این انقلاب تمام ، و پیروز شد . (۸۲)

ندای ولیّ عصر (عج)

۲۲ بهمن ۵۷ یوم اللّه بود . واقعا ما در معرض کشته شدن بودیم . فقط ندای ولیّ عصر (عج) به داد ما رسید . فردی که الآن زنده است ، پیام برد به دبیرستان علوی . (خدمت امام امت) گفت : حضرت مهدی (عج) می فرماید : در خانه نمانید . اگر ماندید ، کشته می شوید . لذا امام خیلی محکم فرمود : در خانه نمانید . آقای طالقانی به امام عرض کرد : آقا ! مردم را درو می کنند . این ها عصبانی هستند ، آخر کارشان است .

امام فرمود : باید بیرون بریزند . ایشان [آقای طالقانی] خیلی اصرار کرد . [امام] فرمود : اگر پیام از جای دیگری باشد ، باز [بر سر حرف] خود ایستاده اید ؟ [آقای طالقانی] گفت : چَشم ، تسلیم هستم . لذا ۲۲ بهمن یوم اللّه است . (۸۳)

اعتقادی : مبانی اعتقادی مهدویت (۱)

دیدگاه ها

مساءله ی مهدویّت به خاطر ابعاد متعدد آن از منظرهای مختلف و زوایای گوناگون قابل بررسی است . می توان آن را از جنبه های اعتقادی ، (۸۴) تاریخی ، (۸۵) فلسفه ی تاریخ ، (۸۶) روان شناختی ، تربیتی ، اجتماعی و . . . مورد

کنکاش و بررسی قرار داد . نوع رویکرد به مساءله و تعیین حوزه ی بحث و زاویه ی دید برای اتخاذ روش مناسب با آن حوزه و به دست آوردن نتایج صحیح و پرهیز از اشتباه ضرورتی تام دارد .

آن چه در این جا ارایه می شود ، نگاه به مهدویت از منظر اعتقادی است . این نگاه ، حوزه ای وسیع و پردامنه را در برمی گیرد و نسبت به دیگر رویکردها به خاطر مبنا و ریشه ای بودن آن از نقشی مهم تر و اهمیتی دو چندان برخوردار است .

مبانی اعتقادی

توضیح

همان طور که اشاره شد حوزه ی مباحث اعتقادی مهدویت ، حوزه ای وسیع و گسترده است . آن چه ما از آن گفت وگو می کنیم نه تمامی این مباحث که مبانی و ریشه های اساسی بحث مهدویت است .

مهدویت و اعتقاد به امام زنده ی غایب برخاسته از ریشه ها و پایه های مستحکمی است که ما از آن ، به مبانی اعتقادی یاد می کنیم . بدون این پایه ها و ریشه های عمیق برخاسته از براهین عقلی و نقلی ، هیچ رویشی شکل نمی گیرد و دوامی نمی آورد . برخی از مباحث قابل طرح در مبانی مهدویت عبارتند از :

۱ – امامت (اهمیت ، ضرورت ، ویژگی ها ، راه انتخاب و . . .)

۲ – مهدویت از منظر آیات و روایات (شیعه و سنی)

۳ – نظری اساسی به مجموعه ی احادیث مهدویت

۴ – دلایل تولد امام مهدی (عج)

۵ – فلسفه ی غیبت

۶ – نقش امام در عصر غیبت (فواید امام غایب)

۷ – وضعیت

شیعه در عصر غیبت (ولایت فقیه)

۸ – قیام و انقلاب ، پیش از قیام حضرت

۹ – وظایف شیعه در عصر غیبت

۱۰ – طول عمر حضرت

۱۱ – انتظار

۱۲ – دیدار با حضرت

۱۳ – جایگاه حضرت (بررسی افسانه ی جزیره ی خضرا)

۱۴ – ویژگی های یاران حضرت

۱۵ – علایم و شرایط ظهور

۱۶ – حکومت جهانی (امکان ، شکل و . . .)

۱۷ – سیره ی حضرت (در عصر غیبت و ظهور)

۱۸ – دین در عصر ظهور و . . . .

از این مجموعه بدون تردید مهم ترین و ریشه ای ترین مساءله همان مباحث امامت و ضرورت آن است . مناسب است قبل از پرداختن به ضرورت امامت اشاره ای به اهمیت و جایگاه و بستر این بحث داشته باشیم . مقصود از جایگاه ، روشن کردن این نکته است که بحث امامت ، به چه زمینه هایی احتیاج دارد و در چه فضایی مطرح می شود و اساسا در بستر و سیر مباحث اعتقادی در چه جایگاه و رتبه ای قرار می گیرد .

۱ – اهمیت امامت

شیعه با اعتقاد به امامت گره خورده است و با این طرح ، راه خویش را در تاریخ آغاز کرده و در این راه رنج ها برده است ، تا آن جا که به اعتراف برخی محققان (۸۷) آن قدر که در این راه شمشیر کشیده شد و جان فشانی شد ، در هیچ برهه ای از زمان و در مورد هیچ یک از دیگر آموزه های دین ، شمشیر زده نشده و جان فشانی نشده است .

این جان فشانی و اهتمام ، از آن جا برخاسته که به گفته

ی قرآن ، امام مکّمل دین و متمّم همه ی نعمت هایی است که خداوند در هستی قرار داده است . (۸۸) رسول صلّی اللّه علیه و آله آن قدر که به این امر سفارش می کرد به هیچ یک از امور دیگر سفارش نمی کرد(۸۹) و آن قدر که برای این مهم از اولین روزهای دعوت علنی تا آخرین لحظات عمرش در بستر بیماری ، گام برمی داشت و اقدام می کرد ، برای هیچ کار دیگری اقدام نمی کرد و زمینه سازی نمی نمود . (۹۰)

امروز و در این نسل ، ما امامت را پذیرفته ایم ، ولی هنوز برای بسیاری از ما ، طرح امامت و در نتیجه ، بحث امام زمان (عج) گنگ و مبهم می باشد و به صورت میراثی از آن پاسداری می شود . میراثی که هنوز عمق و ضرورتش را نچشیده ایم .

طرح هایی که امامت را برای چند نسل بر اساس نص و سنت می گیرند و سپس شورایی حسابش می کنند . و طرح هایی که امامت را در حد رهبری تفسیر می کنند و شرایطش را حذف می کنند ، خواه از نسل علی علیه السّلام یا دیگری و طرح هایی که امامت را موروثی و سلطنتی و نور چشم بازی خیال می کنند . و طرح هایی که امامت را غیرقابل تحلیل می شناسند و بر اساس تعبد با تمام ابهامش باورش می کنند . تمام این طرح ها ، امامت را نفهمیده اند و جایگاه و بنیادهایش را نشناخته اند و در تاریکی تیر انداخته اند .

شاید این همه تفسیر و

تاءویل از آن جا مایه می گیرد که ما حکومت ها را در همین اشکال موجود دنبال می کنیم و در میان همین سیستم ها نقد می زنیم و از آن جا که هیچ کدام از این ها با امامت نمی خواند یا از کنار آن می گذریم یا آن را تخفیف می دهیم تا مورد قبول روشنفکران قرار گیرد .

شاید این گمان ها از این جا برخاسته اند که ما امامت را مبهم طرح کرده ایم و آثار و مرزها و اثراتش را نشان نداده ایم و این طرح حکومتی را جدی نگرفته ایم .

اگر ما جایگاه امامت را بشناسیم و ضرورتش را لمس کنیم ، بر اساس همان ضرورت ، وجود امام زمان (عج) را احساس می کنیم و از زیر بار اشکال های بنی اسراییلی ، آزاد می شویم و بر اساس همان ضرورت و احساس به عشقی از امام می رسیم . آن هم نه عشقی ساده و سطحی ، که عشق شکل گرفته و جهت یافته و تبدیل شده به حرکت و به سازندگی مهره هایی که این حکومت سنگین و بلند به آن احتیاج دارد .

۲ - بستر بحث

با پذیرش اعتقاد به خدا و ضرورت وحی و رسالت ، به امامت می رسیم . با پذیرش و اثبات این نکته که خدایی هست و ما محتاج اوییم که : یا ایها الناس انتم الناس الفقراء الی اللّه (۹۱) از حکم و خواسته ی او می پرسیم و به ضرورت وحی و دین و اضطرار به رسول و حجت می رسیم . این همان جریانی است که در اذان و دعا

نیز نشان دارد .

در اذان پس از تکبیر به توحید می رسیم و ادامه ی توحید رسالت است و ادامه ی رسالت ، امامت . چه بگویی و چه بگذری که دست آورد رسول احتیاج به وصی و محافظی دارد . در دعا نیز می خوانیم : اللهم عرفنی نفسک فانک ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک الله عرفنی رسولک . . . اللهم عرفتنی حجتک . . . . (۹۲)

ارتباط ضرورت حجت با ضرورت وحی و اضطرار و افتقار الی الله ، ارتباطی اساسی و تنگاتنگ است . بحث ضرورت و اضطرار الی الحجه به دنبال اضطرار به خدا و غیب و معاد و وحی مطرح می شود و می بینیم که مرحوم کلینی در کافی ، بحث را با همین عنوان دقیق و حساب شده ی اضطرار الی الحجه آغاز کرده است .

این خلاصه احتیاج به توضیح دارد : با درک ضرورت و اضطرار به دین - و نه انتظار از دین - که برخاسته از این نکته است که امکانات حسی ، تجربی ، عقلی و قلبی و غریزی آدمی ، پاسخ گوی روابط عظیم انسان با خودش و با اشیاء و افراد آن هم با توجه به قدر و استمرار و ارتباطهای محتمل انسان با عوالم دیگر نیست و به ناتوانی و نارسایی این نیروها و امکانات برای این انسانِ بیشتر از هفتاد سال رسیدیم . ناچار ضرورت وحی و دین مطرح می شود و در فرض ضرورت ، دیگر تحلیل های فرویدی و یونگی و اریک فرومی یا تحلیل های طبقاتی و تاریخی جایگاهی نخواهد داشت . چون این

ها آن جایی مطرح می شوند که دین ، ریشه در ضرورت نداشته باشد و آن جاست که باید جواب داد چرا امری غیر ضروری این گونه در زندگی انسان از گذشته تا حال تاءثیرگذار یا مطرح بوده است . با این احتمال و اضطرار به وحی و مذهب ، دیگر مذهب امر معقول یا یک راه از میان تمامی راه ها نیست که مذهب تنها راه است ؛ و حداقل این چنین مذهبی ، تمامی روابط انسان با خود ، با اشیاء و با افراد دیگر است و برای این انسانی که تجربه و علم نمی تواند پاسخ گوی روابط این آب و نان و خوابیدن با دنیاهای محتمل با روابط احتمالی پیچیده باشد ، حداقل مذهب در حوزه ی حیرت ها و یا احکام و شرایع نیست ، بلکه تمامی زندگی عادی است . اگر ما از اثبات خدا و معاد و وحی به احتیاج به خدا و معاد و وحی روی بیاوریم و با این افتقار و اضطرار آغاز کنیم ، دیگر به انتظار از دین نمی پردازیم ؛ چون انتظار یک حالت است و اضطرار یک واقعیت . چه بسا تو هیچ انتظاری هم از دین نداشته باشی ، اما این رسول است که با تو کار دارد و شروع کننده است . دین با رسول آغاز می شود و رسول با دگرگون کردن تلقی انسان از خویش ، اضطرار به مذهب و احتیاج به دین را در جان انسان می نشاند . حتی اگر اعراض کند و یا انگشت در گوش خود بگذارد . آن جا که دین با رسول

آغاز می شود ، دیگر از انسان نمی پرسند که از دین چه انتظاری داری که می گویند : تو محتاجی ، تو مفتقری ، تو مضطری . انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید . (۹۳)

آزاداندیش ترین دین شناسان چون از این نقطه که ضرورت یا عدم ضرورت دین است ، آغاز نکرده اند ، گرفتار شده اند و در واقع با این پیش فرض که دین ضروری نیست و یک راه در کنار دیگر راه هاست ، به تحلیل آن پرداخته اند و در حد یک امر قدسی به آن روی آورده اند و همین پیش فرض برای گرفتاری آن ها کافی است . چون فرض دیگری هم هست و آن ضرورت و اضطرار به دین است و آن هم با این احتمال که آدمی بیشتر از هفتاد سال استعداد دارد و بیش از یک زندگی راحت و دام روری بزرگ به او امکانات داده اند .

در هر حال با این بینش از قدر و استمرار و ارتباط انسان ، به اضطرار و ضرورت وحی و معاد و رسول می رسیم و با رسول پیوند می خوریم و به همان دلیل که به وحی و رسول محتاجیم ، به امام و حجت هم محتاجیم که امامت ادامه ی رسالت است ؛ چون به شهادت قرآن دو چیز مانع از کفر آدمی است . یکی قرآن ، و دیگری ، وجود رسول . کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات اللّه و فیکم رسوله . (۹۴)

به شهادت این آیه ، معلوم می شود که دو چیز موجب حفظ مردم و مانع از

کفر است . اول ، تلاوت قرآن و دوم ، وجود پیامبر . پس باید پس از پیامبر ، خلیفه ای باشد که مانند پیامبر ، حافظ امت باشد و کتاب خدا به تنهایی کافی نیست . افزون بر این که کتاب خدا ، شامل همه ی قوانین نیست ، بلکه به سنت پیامبر نیز احتیاج داریم و پس از پیامبر باید به باب علم او یعنی علی علیه السّلام و عترت پیامبر مراجعه کرد . آنانی که فریاد حسبنا کتاب اللّه سر دادند ، می دانستند که این کلام مخالف خود کتاب است که قرآن می گوید : اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول . و می گوید : ما ینطق عن الهوی .

۳ – ضرورت امامت

اشاره

امام شؤ ونی دارد(۹۵) که از جمله ی آن ها پیشوایی و رهبری جامعه است . امامت که همان پیشوایی و جلوداری است ، طرح سیاسی شیعه برای اداره ی جامعه است . در نگاه شیعه ، آدمی هم چنان که مضطر به وحی است ، مضطر به امام معصوم نیز هست .

این اضطرار و ضرورت از طرق مختلفی قابل استدلال است . (۹۶) آن چه در این جا آورده می شود ، نگاه به مساءله از منظر دیگری است . در این نگاه ، ضرورت امامت و اضطرار به حجت از دو طریق دیگر بررسی شده است . یک ، اهداف حکومت و دیگری ، قلمروی حکومت .

۱ – ۳ – اهداف حکومت

امروزه اهداف حکومت ها در آزادی و امنیت و رفاه و بهداشت و آموزش خلاصه می شود . (۹۷) اگر اهداف حکومت ها فقط همین ها باشد ، احتیاجی به طرح امامت و رهبری شیعه نیست که همان شورا و انتخاب ، راه گشا است . اما اگر اهداف حکومت را رشد انسان ها در تمامی ابعاد و استعدادها بدانیم یعنی همان که قرآن گوشزد می کند . (۹۸) و این که به آدمی بیاموزند که چگونه با حواس ، احساس ، فکر ، عقل ، قلب ، وهم و خیال خود برخورد کند و به او هدایت و فرقان و میزان را ارزانی کنند و او را برای تمامی رابطه های محتمل و یا مظنون و یا متیقن آماده سازند آن وقت چاره ای جز پیوند با امامت شیعه و امام معصوم نیست . این رهبری و سرپرست ، هدفی بالاتر از امنیت و پاسداری

و بالاتر از رفاه و پرستاری دارد . این رهبری با هدف آموزگاری و شکوفا کردن استعدادهای انسان و با هدف تشکیل جامعه ی انسانی براساس قسط(۹۹) همراه است .

حکومت هایی که جامعه ی انسانی را تا سرحد یک دام پروری بزرگ پایین می آورند ، نه تنها به این همه وحی و کتاب و پیامبر و امام نیازی ندارند که حتی به عقل هم - قوه ی سنجش و انتخاب - هم نیازی نیست که عقل هم زیادی است و تنها غرایز و فکر - قوه ی نتیجه گیری - و تجربه برای او کافی است . این چنین حکومت هایی نه تنها اسلامی که انسانی هم نیست ؛ چون این اهداف با اندازه های عظیم انسان ناسازگار است .

اگر اهداف حکومت را هدایت انسان در تمامی ابعاد وهم ، حس ، فکر ، عقل ، قلب و روح او بدانیم ، آن وقت باید به کسی روی بیاوریم که به این همه آگاه است و از تمامی کشش ها و جاذبه ها آزاد است و ترکیب آگاهی و آزادی همان عصمتی است که در فرهنگ سیاسی شیعه مطرح است و عصمت ، ملاک انتخاب حاکمی است که مردم به آن راه ندارند؛ چون نه از دل ها آگاهند و نه بر فردا مسلط هستند .

امام از ما به ما و مصالح ما آگاه تر و نسبت به ما از ما مهربان تر است . چون آگاهی او شهودی و وجودی است و محبت او غریزی و محدود نیست که ربوبی و محیط است .

با تغییر اهداف حکومت ، معیار انتخاب و روش انتخاب

تفاوت می کند . این چنین اهداف بلندی ، معیار و روش دیگری را می طلبد؛ همان معیار و روشی که در تفکر غنی و بینش عمیق شیعه مطرح است . همین است که دین مرضی - خداپسند - دین همراه مقام ولایت است . و رضیت لك الاسلام دینا . (۱۰۰)

حکومتی که می خواهد پاسدار امنیت و رفاه باشد ، می تواند با شورا و انتخاب مردم مشخص شود ، اما حکومتی که هدف هدایت ، رحمت ، بینات ، میزان و فرقان را دارد و تمامی نسل ها را در نظر می گیرد و تمامی عوالم و بیشتر از هفتاد سال دنیا را ملاحظه می کند ، پایه ها و ریشه های دیگری را می طلبد . پایه هایی که ریشه در درک ضرورت و اضطرار آدمی به حجت و امام دارد و با تسلیم و اطاعت به همراهی و معیت او می رسد و از تقدم و تاءخر نجات می یابد ، که : المتقدم علیکم مارق و المتاءخر عنکم زاهق ، فمعکم معکم لا مع غیرکم .

۲ - ۳ - قلمرو حکومت

قلمرو حکومت تا کجاست ؟ تنها در محدوده ی خانه و جامعه و هفتاد سال دنیا یا در وسعت هستی و تا بی نهایت عمر انسان ؟ اگر تنها در محدوده ی همیشه ی دنیا و ۶۰ سال باشد ، نه تنها هیچ نیازی به امام نیست که به وحی و کتاب و پیامبر هم نیازی نیست ؛ چون برای روشن کردن یک چراغ فتیله ای ، احتیاجی به نیروی اتمی نیست . این محدوده نیاز به این همه استعدادهای فردی و اجتماعی و

عـالی نـدارد . بلکه غرایز کـافی است و به بیش از آن نیـازی نیست . امـا برای انسـان مسـتمر و مرتبـط بـا تمامی عوالم متیقن و محتمل و مظنون که از اسـتعدادهای او برداشـته می شود ، چاره ای جز پیونـد با آگاهی که به تمامی این مجموعه آگاه باشد ، نیست . آدمی بیش از هفتاد سال است و حکومت که قلمروی آن وسیع تر از خانه و جامعه و دنیاست ، حاکمی می خواهد که بر این مجموعه آگاه باشد و بر این مجموعه مسـلط باشد . اگر قدر و اسـتمرار و ارتباط انسان ملاحظه نشود ، می توان به همین حکومت ها با این شـکل و شـمایل های اسـتبدادی و قراردادی و حکومت فلاسـفه و دانشـمندان و نخبگان دل خوش کرد و با روش هـای گونـاگون به کنترل حـاکم پرداخت و او را به کار مردم کشانـد . اما اگر انسان در رابطه ای دیگر مطرح شود و در وسعتی دیگر بررسی شود ، ناچار موضوع و شکل مساءله به طور کلی دگرگون خواهد شد .

و داسـتان هم به واقع چنین است که انسـان در هستی و کـل نظـام جهـانی مطرح است . مساءله این است که انسان هم اسـتمرار دارد و هم در این اسـتمرار اتصال و پیوند دارد ، پیوندی با جامعه و پیوندی با کل نظام و با کل هستی . این تنگ چشمی است که انسان فقط در محـدوده ی جامعه و هفتاد سال دنیا مطرح شود ، همین طرح غلط و محدود است که دیدگاه او را در مساءله ی حکومت و رهبری محدود و تاریک می

سازد . اگر این دیـد محدود و طرح غلط را کنار بگذاریم و انسان را در کل هستی مطرح کنیم ، ناچار این انسان با این پیوند و ارتباط به حکومتی نیاز دارد هماهنگ با نظام هستی و به حاکمی نیاز دارد آگاه به این نظام و به قانونی نیاز دارد منبعث از این نظام و واقعیت . این چنین حکومت و قانون و حاکمی ، مردمی ، انسانی ، واقعی و حقیقی خواهـد بود . در این دیدگاه و با این بینش وسیع و مترقی است که طرح امـامت شـیعه جـان می گیرد و مفهـوم می شود . در این بینش ، حکومت ، امـامت است و حـاکم ، امام و قانون ، قانونی هماهنگ با کل این نظام . در این دیـد حاکم بایـد به تمام روابط انسان با هستی آگاه باشـد و از تمام نظام باخبر باشـد و گذشـته از این آگاهی ، باید از جذبه ها و کشـش ها آزاد باشد که خلق را به راهی دیگر نکشد و شتر حکومت را بر در خانه ی خویش نخواباند .

جمع این آگـاهی و آزادی می شود همان عصـمت که ملاک انتخاب حاکم است و در هنگامی که معصوم را نپذیرفتنـد ، کار ولی فقیه - آن هم فقیهی که نشـانه هـا و علایمش را خود معصوم بیان کرده است - این است که این زمینه ها را فراهم کنـد و به معصوم دعوت نماید و پرچم او را برافرازد و با تربیت مهره های کارآمد و دگرگون کردن تلقی توده ها و تشکیل حکومت دینی ، زمینه ساز ظهور آن حضرت و

حکومت جهانی و فراگیر او باشد .

در هر حال ، این چنین طرحی می شود طرح حکومتی تشیع و این چنین طرحی با چنین بینش وسیع و مترقی ، سزاوار این همه خون در تاریخ و این همه شور و حماسه در جامعه ی انسانی است . ما امامت شیعه و طرح حکومتی تشیع را فقط این گونه می توانیم بفهمیم و در این جایگاه می توانیم لمس کنیم . یک مساءله ی مهم این که این حاکم را تحمیل نمی کنند ، فقط در دسترس می گذارند . این تویی که باید آن را کشف کنی و برداری . تویی که برای استخراج نفت چراغت و سوخت کارخانه ها و ماشین هایت این قدر کوشایی و کشف می کنی و بهره برمی داری ، باید به خاطر نیاز عظیم تری که نیاز تو را در هستی تاءمین می کنند و تو را و جامعه ات را از سطح دام پروری بالا می آورد ، بکوشی و برای این کوشش مهره هایش را بسازی و افرادش را آماده کنی .

خدا برای انسانی که در هستی طرح شده و با کل نظام رابطه دارد ، حاکمی انتخاب کرده و در دسترس گذاشته است و او را با ملاک عصمت یعنی آگاهی و آزادی همراه ساخته است تا در هر دوره ، آن ها که می خواهند به پا خیزند و مهره هایش را فراهم سازند .

امامت ، طرح آن هایی است که در این زندان نمانده اند و انسان را در جایگاه خودش طرح کرده اند و امام جلودار کسانی است که جلوتر از زمان را

می خواهند . چون امام براساس واقعیت هایی ، حکومت و رهبری می کند که هنوز علوم انسانی آن را کشف نکرده اند و جلوتر از علم و جلوتر از زمان و آگاهی انسان است ؛ چون چنین امامی ضرورت دارد . پس وجود دارد و چنین امامی را تو باید کشف کنی و چنان امامتی را تو باید زمینه ساز باشی .

با این بینش ، تولد چنین امامی یک ضرورت است ، حتی اگر تمامی تاریخ بر آن بشورند و تمامی قدرت ها و حکومت ها آن را نخواهند حکومت هایی که در چارچوبه ی منافع خویش و یا در محدوده ی هفتاد سال دنیا حکمران هستند و انسان ها را به بیگاری کشیده اند و آن ها را تا سرحد یک جامعه ی دام پروری به ابتذال کشانده اند و در مداری بسته به چرخ انداخته اند .

این امام ضرورت دارد . پس وجود دارد . پس متولد می شود ، در حالی که تمام قدرت ها و چشم های خلیفه ی عباسی برای نابود کردنش بیدار نشسته اند؛ که موسی در دامن فرعون بزرگ می شود و در حقیقت ، فرعون های حاکم تاریخ ، خود زادگاه موساهای تاریخ هستند . موساهایی که حکومت محدود آن ها را درهم می شکنند و انسان را در جایگاه خودش در هستی رهبری می کنند تا تمامی رابطه های انسان ، حساب شده و هماهنگ باشد . ما تولد چنین امامی را پیش از آن که از دهان تاریخ و شهادت تاریخ بشنویم ، از شهادت همین ضرورت شنیده ایم و باور کرده ایم که

انسان در این هستی ، پیونـد و رابطه دارد و به این رابطه ها آگاهی ندارد . پس رسالتی می خواهد و امامتی ؛ رسالتی که قانون این رابطه ها را بیاورد و امامتی که در هر نسل جلودار آن ها و امام زمان شان باشد .

کسـانی که این گونه اضـطرار به ولی را احسـاس کرده انـد ، می تواننـد از جـان و مال خود در راه این حق عظیم و پیمان الهی بگذرنـد و هستی خود را فـدای امـام کننـد و هم چون یاران حسـین علیه السّـلام جلوی او سـرخ و گلی ظاهر شونـد؛(۱۰۱) که بدون ولیّ ، زندگی محدود و کور است و با او مرگ ، استمرار و حیات جاوید است . (۱۰۲) این بینش ، آثار زیادی دارد و نه تنها بر انتظار ما از حجت و انتظار ما برای حجت مؤ ثر است که بر تربیت و اخلاق و سیاست و حقوق و اقتصاد نیز تاءثیرگـذار است و تربیت و اخلاق دیگری را می طلبد که در جای دیگری باید از آن گفت وگو کرد .

مبانی کلامی مهدویّت

قسمت اول

آیت اللّه جعفر سبحانی

الحمدلله رب العالمین و الصـلوه و السـلام علی خیر خلقه و آله الطاهرین و لعنه اللّه علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین و ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لوکره المشرکون .

از تاءسـیس چنین گروه و مؤ سـسه ای برای شـناخت امام زمان (عج) بسیار خوشحال و مسرورم . خداوند به آن کسی که این اندیشه را مطرح و این جمع را دعوت و مقدمات کار را فراهم کرده ، در دو جهان توفیق دهد

. شـما می دانیـد که امروز هجوم بر مسـاءله ی امام زمان (عـج) بیش از هر زمانی است ؛ چون انقلاب به نام ولایت فقیه انجام شـده و ولایت فقیه هم شـعبه ای از ولایت امام زمان (عـج) است . پس دشـمنان به فکر افتادنـد به جای این که با ولایت فقیه مبارزه کننـد و این شاخه را بزنند ، ریشه را بزنند . به هر حال ، اگرچه این هجوم ها ضـرر دارد ، ولی دارای فوایدی نیز خواهد بود؛ زیرا سبب می شود ما در اصول عقاید خودمان بیشتر کار کنیم . یعنی همین طور که در فقه بیشتر کار کرده ایم و تا حدّی فقه را شسـته و رفته مطرح می کنیم ، می توانیم عقایـد را هم به صورت شسـته و رفته مطرح کنیم . در میان پرانتز بد نیست این تاریخچه ها را از ما بشـنوید . ما می میریم و این ها شـنیده نمی شود . شیخ مهدی حکمی یکی از علمای پایین شهر قم بود . او پسـری داشت که طلبه بود که هم بحث آقای بـدلا بود . بالاخره از بیوت علم هم کسانی مصداق این آیه می شوند که : یخرج المیـت من الحیّ . او در سـال ۱۳۲۲ شمسـی کتـابی به نـام اسـرار هزار ساله نوشت . این کتاب در آن زمان خیلی صـدا کرد و علمای تهران و شهرسـتان خواهان جواب دادن به آن شدند . چند نفر جواب نوشـتند . در میان آن ها ، جواب امام مرغوب بود و آن را انتخاب کردند . بعد آن طرف ، به امام

پیغام داده بود . خود حضرت امام خمینی قدّس سرّه به من فرمود ، که وی به من پیغام داد که من به این شبهات معتقد نبودم ، ولی جوان ها این ها را مطرح می کردند . من هم دیدم که شما [روحانیت] عکس العملی نشان نمی دهید ، این ها را نوشتم و چاپ کردم تا شما حرکتی کنید و جواب این ها را تهیه کنید . [حالا این عذر بوده یا نبوده ، معلوم نیست] ، همین سبب شد که کشف الاسرار مقداری از شبهات را حل کرد . یعنی اگر آن کتاب نبود ، کشف اسرار نبود . بالاخره آفرینش شیطان ، مایه ی تکامل ماست . دشمن ، مایه ی تکامل است . اگر در شهر یک داروخانه باشد ، پیشرفتی در آن نیست . اما اگر دو داروخانه باشد ، رقابت هست . بالاخره این کتاب ها سبب می شود که ما در مسایل عقیدتی بیشتر کار کنیم و فکر و مطالعه داشته باشیم . استادی داشتم به نام مرحوم آیت اللّه حاج محمد حسین خیابانی . ایشان به نقل از استادش ، مرحوم شریعت اصفهانی (که استاد مرحوم آقای بروجردی هم بود) گفت : (ما باید بکوشیم همان گونه که اخبار فقه منقّح شده است ، اخبار عقاید را هم منقح کنیم ، زیرا در میان این ها اسرائیلیات ، مسیحیات ، مجوسیات و روایات غُلات هست) . این مساءله یکی از آرزوهای آن مرد بزرگ بود . بنابراین از این که آقایان در میان عقاید ، این بخش مهم را به عهده گرفته اند

، تشکر می کنم . این جلسه هم یک نوع تقدیری است از آقایان . برگردیم به مبانی کلامی مهدویّت . ما همه را نمی گوییم . مقداری را می گوییم ، بقیه هم برای فرصتی دیگر بماند .

مبانی کلامی مهدویّت گاهی مبانی نقلی و گاهی مبانی عقلی است . مبانی نقلی به دو قسم از روایات برمی گردد؛ یک قسم احادیثی است که روی اثنی عشر تکیه می کند . اهل سنت این روایات را خیلی خوب نقل کرده اند . نمی گوییم بهتر از ما ولی خیلی خوب نقل کرده اند . مسلم نیشابوری در جلد پنجم صحیح خودش ؛ باب الاماره این روایات را به خوبی آورده است . البته بخاری هم آورده است . من این روایات را در کتاب اضواء علی عقاید الشیعه الامامیه آورده ام .

پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله از وجود دوازده خلیفه خبر می دهد و تعبیراتش این است : لا یزال الاسلام عزیزا(۱۰۳) در جای دیگر دارد : لا یزال هذا الدین عزیزا منیعا . (۱۰۴) در جای دیگر دارد : لا یزال الدین قائما(۱۰۵) . در جای دیگر می گوید : لا یزال امر امتی صالحا : (۱۰۶) یا : لا یزال امر هذه الامه ظاهرا حتّی یمضی فیهم اثنی عشر امیرا من قریش (۱۰۷) حتی در جایی دیگر می گوید : یلیهم اثنی عشر خلیفه کلهم من قریش و انّ عددهم کعدد نقباء بنی اسرائیل . (۱۰۸) دوازده خلیفه ، صفات و علایمی دارند . علایمشان این است که : لایزال الاسلام عزیزا ، منیعا ، قائما ، صالحا . این دوازده

خلیفه چه کسانی انـد ؟ ظاهر این است که دوازده خلیفه بعـد از پیغمبر بایـد پشت سـرهم بیایـد . در (تاریـخ الخلفا) این ها نقل شده است .

پرسش : روایت نمی گوید آنان پشت سر هم هستند ؟

پاسخ : برعکس ، در روایت آمده است : کم یملک من هذه الامه من خلیفه ؟ فقال عبداللّه بن مسـعود . ما سئلنی عنها احد منذ قدمت العراق قبلک . ثم قال : نعم و قد سـئلنا رسول اللّه ، فقال : اثنی عشـر کعده نُقباء بنی اسـرائیل (۱۰۹) . نقبای بنی اسراییل مسـلسل و پشت سـر هم بودنـد . علاوه بر این تشبیه ، اگر بین این خلفـا فاصـله ی زمانی بود ، حضـرت به آن اشاره می کرد . ظـاهر این است که ایشـان گفته است : من دوازده نفر را برای دوازده نسـل وضـع کرده ام . یعنی نسـل متصـل مثـل نقبـای بنی اسـراییل . منفصل بودن ، یک چیز غیر عادی است . اگر چنین بود ، حضـرت به آن اشاره می کرد می فرمود . همه قبول دارند که متصل است ، ولی متحیّرند که این ها را چگونه تطبیق کنند . [مثلا] ، زمان خلافت معتصم عباسـی خلفا از دوازده نفر بیشتر بودنـد . عجیب این که سـیوطی چهار نفر را می گویـد و بعد به یزید می رسد و می گوید نمی شود . بعد در معاویه هم تردید می کنـد . بعـد بچه های عبدالملک و دو سه نفر از بنی عباس را می آورد . در حالی که ما می دانیم هیچ کدام از این صـفات در آن

ها نبوده است . اساسا آن ها این صفات را نداشتند . ما باید دوازده نفری را پیدا کنیم که پشت سر هم بیایند به عدد نقبای بنی اسراییل و عزت و مناعت و عظمت داشته باشند . در تاریخ ، جز این دوازده نفر پشت سر هم و مسلسل ، کسی نبوده است . ما باید این دوازده نفر را از غیر این ها بشناسیم . این یکی از مبانی کلامی نقلی است . مبنای کلامی نقلی دیگر روایاتی است که به طور مشخص درباره ی خود حضرت مهدی (عج) مطرح شده است . بنابراین ، در مبانی کلامی منقول دو قسم روایات است ؛ یک قسم اثنی عشر است با این صفاتی که گفتیم . این در روایات اهل سنت بود . اما در روایات شیعه ، نام حضرت را هم برده است . از جمله در حدیث جابر . اکنون بهترین کتاب درباره ی ائمه ی اثنی عشر ، توسط اخوی آقای آل طه نوشته شده و جامعه ی مدرسین چاپ کرده است . قبل از ایشان ، شیخ حر عاملی کتابی به نام المعجزات و اثبات الهداه دارد که در آن جا هم ائمه ی اثنی عشر موجود است . ولی ایشان خیلی بهتر جمع کرده است . این مجموعه ، روایات متواتر است . محال است که مردم بنشینند و به دروغ چنین روایاتی را جمع کنند . بنابراین ، یک مبنای کار ، کتب حدیثی اهل سنت و روایات ما است . از نظر اهل سنت ، اسمش نیست ولی از نظر اهل شیعه هست . چنان که

در این باب ، روایات متعددی است فقط روایت مشهوری که از جابر نقل شده ، یک مشکل تاریخی دارد که باید حل کنیم چون جابر در سال ۷۶ ه . ق فوت کرده و امام باقر علیه السّلام بعد از سال ۹۴ ه . ق به امامت رسیده است . باید گفت ظاهرا در ذکر دوران روایت ، اشتباه شده است . آن جا علی بن حسین علیه السّلام است و اسمش امام باقر علیه السّلام آمده است . یا این که حضرت باقر علیه السّلام است ، ولی در زمان امامتش نیست .

پرسش : کدام حدیث را می فرمایید ؟

پاسخ : همان حدیثی که می گوید جابر در کوچه های مدینه می گذشت و به امام باقر علیه السّلام برخورد کرد و به آن حضرت گفت : یا محمدبن علی ! پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله گفته است که به شما سلام برسانم و لوحی را به آن حضرت داد . این مساءله مقداری ، مشکل تاریخی دارد . نمی گویم این قابل حل نیست ؛ چون شما که در این وادی هستید ، باید این را حل کنید ، چون این ماجرا در دوران امام علی بن حسین علیه السّلام است و شایسته است که جابر این مساءله را با علی بن حسین علیه السّلام در میان بگذارد نه با امام باقر علیه السّلام . این لوح را باید به امام زمانش نشان دهد نه به فرزند امامی که بعدها امام خواهد شد . پس ، نه رؤ یت را منکریم ، نه سلامش را ، ولی این لوح را باید

به علی بن حسین علیه السّلام نشان می داد . حالا این با تحقیق به دست می آید .

یک سری روایات به طور مشخص درباره ی حضرت مهدی (عج) آمده است : (لولم یبق من الدنیا) . (۱۱۰) مجموعه ی روایت های مربوط به حضرت مهدی (عج) یا به نام است یا به صفات است . ولی در روایات اثنی عشر ، کلی است . اما مبانی کلامی عقلانی ، شما می دانید که عقل نمی تواند هیچ وقت فرد مشخصی را برساند . ما نمی توانیم ، روی فرد برهان عقلی اقامه کنیم . برهان عقلی روی کلی اقامه می شود . پس قهرا باید فرد آن را پیدا کرد . یکی از مبانی برهان عقلی این است که نبوت و امامت ، یک فیض معنوی است . از نظر کلیمیان ، با مرگ موسی این فیض و ارتباط بشر با عالم بالا قطع شده است . بعد از فوت موسی وحی ای نیست . در جامعه فردی نیست که بین خدا و بشر مستقیما رابط باشد . در مقابل ، مسیحی ها گفته اند که این فیض تا زمان حضرت مسیح علیه السّلام باقی است . البته منظور ما از مسیحیان ، پروتستان ها هستند؛ چون کاتولیک ها ، مسیح را خدا می دانند . پروتستان ها می گویند این ارتباط بشر از نظر وحی باقی بوده ، ولی با به دار آویختن مسیح قطع شده است . مسلمانان هم می گویند که این فیض تا وجود پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله باقی است . اهل سنت می گویند

که این فیض معنوی که در لباس نبوت و امامت بود ، با فوت پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله قطع شد . پس ارتباط بشر با عالم بالا قطع شد .

حال سؤ ال این است که مگر خلف بدتر از سلف است ؟ آیا خلف از نظر کمالات ، از سلف ، کم تر است ؟ چرا خدا چنین فیضی را به آن ها داده ، اما این فیض را به ما نداده است ؟ مگر ما از آن ها کم تر هستیم ؟ شیعه ی امامیه این مشکل را حل کرده است . ارتباط به صورت نبوت نیست ، که رسالت ، تکالیف و دین جدیدی باشد . بلکه فیض الهی به واسطه ی انسان کاملی بر قرار است و از طریق این انسان کامل به بشر می رسد ، و امروزه آن واسطه حضرت حجت (عج) است . مرحوم علامه طباطبایی قدّس سرّه این برهان را از فرد مسیحی به نام پروفسور کُربَن نقل کرده است که با ایشان مناظره می کرد و هر پانزده روز به تهران می رفت . این مطلب یادم نیست در نوشته ها باشد ، ولی به طور شفاهی از ایشان برای ما نقل کردند و خیلی از این بیان لذت می برد . البته در این جا شلوغ نشود که بگویند : پس شما می گویید که خاتمیت نیست . نه خاتمیت هست ، ولی نبوت مختومه است . بلکه جامع امامت در نبوت هم وجود دارد . منتها باید انسان کاملی ، رابط باشد که بتواند بشرهایی را تربیت کند ، به عقیده ی

شیعه ، رابطه به وسیله ی او باقی است ، ولی به عقیده ی آن ها ، مختومه است . اهل سنت و کسانی که منکر وجود چنین امامی هستند ، در مقابل این سؤ ال مانده اند : که چرا خلف ، باید از این فیض محروم باشد ، در حالی که خلف از سلف کم تر نیست ؟ مسلما کمالاتی که الان خلف دارد ، هیچ وقت بنی اسراییل و قوم شعیب و نوح و هود نداشته اند . ما می گوییم این کمالی که در امت اسلامی هست ، باقی است ، لیک نه در لباس نبوت و رسالت ، بلکه در لباس امامت .

برهان عقلی ، شخص امام زمان علیه السّلام را ثابت نمی کند ، بلکه روی کلی کار می کند . بنابراین ، امامت بعد از حضرت مهدی علیه السّلام ، دوره ی جدیدی دارد . این بنای خوبی است ، ولی به شرط این که انسان عارفی باشد که این ها را بچشد . خیلی ها عرفان و فلسفه را می خوانند و می گویند ، اما نچشیده اند . اگر انسانی باشد که این ها را چشیده باشد و ارتباط انسان با خدا را بداند و مقام امام را در جامعه درک کند ، خیلی حرف است .

پرسش : حضرت ادریس و عیسی علیهم السّلام که نمرده اند ، آیا واسطه ی فیض نیستند ؟

پاسخ : درباره ی حضرت ادریس علیه السّلام ، ما هیچ دلیلی برای حیاتش نداریم . حضرت مسیح علیه السّلام هم در جامعه نیست : رفعه اللّه الیه . (۱۱۱) ما کسی را

می خواهیم که در جامعه باشد . خضـر ، نبی نبود ، ولی انسان صالحی بود . اما این که خضر هم الان زنده است ، قطعی نیست . البته منافاتی ندارد دو تا باشد ، ولی بر وجودشان ، قطع نداریم . شـما این متن را در المیزان مطالعه بفرمایید : در تفسیر آیه ی قـال انی جاعلك لناس اماما . (۱۱۲) می گویـد : این طور نیست که امـام زمان علیه السّلام فقط به درد آن زمان بخورد و الآن لازم نباشـد . در حالی که الآن هم فیض امام از نظر افاضه ی قلوب و هـدایت رساندن کمتر از آن زمان نیست . پس منظور این نیست که ایشان را فقط برای آن زمان نگاه داشته ایم . الآن از او استفاده نمی کنیم . در روایات واژه ای به نام ابدال هست . به آن ها که تربیت یافته ی همین امام هسـتند ، ابدال می گوییم . آن ها کسانی هسـتند که تحت تربیت حضرت هستند . حضرت در قلوب شان ، تصـرف می کنـد و ارواح شان را تکامل می بخشد . آن ها با امام در ارتباط هسـتند . البته هر کسـی که بگوید من بـا امـام مربوطم ، دروغ است . ارتبـاط با امام زمان علیه السّلام به این آسانی نیست که در این کتاب ها به عنوان ملاقات با امام زمان علیه السّلام می نویسند . این ها درست نیست . اما ابدال درست است ؛ شخصیت هایی که تحت تصرف و هدایتند .

در روایت دارد که کمیل در عراق بود ، ولی حضرت در او

تصرف می کرد . ام سلمه می گوید : پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله درباره ی کمیل با علی علیه السّلام بسیار سخن می گفت که ما چنین صحابه ای در آینده خواهیم داشت . البته باید بگویم نباید فریب هر مدعی را خورد . کسانی که به این مقام برسند ، کَتوم هستند و به کسی نمی گویند . این کارها که جلسه ای تشکیل دهیم و جایی را برای آقا امام زمان علیه السّلام خالی بگذاریم و . . . درویشی است . این ها را باور نکنید . شما برهانی و عقلانی باشید . چند نفر به جماران آمده بودند که : آقا ! ما با حضرت ارتباطی داریم و اجازه بدهید که ما با امام ملاقات بکنیم . ایشان گفته بود : من کتابی دارم که گم شده است . جای آن را از ایشان بپرسید . آن ها هم رفتند و دیگر نیامدند . من فکر می کنم که دیوان ایشان بوده است . امام دیوانی داشت . حال چه کسی برده بود ، معلوم نیست . پس به این زودی باور نکنید . البته پاکدامن های بسیاری هستند که ملاقات می کنند .

قسمت دوم

در هر حال ، چرا خدا این فیض را به سلف داد ، ولی به خلف نداد تا انسان کاملی در میان جامعه باشد و این جامعه را تربیت الهی و معنوی کند . آیا بودن در چنین فیضی بهتر است یا خیر ، نبودنش بهتر است ؟ مسلما بودنش بهتر است . چرا آن را به آل موسی دادی ، به آل فرعون

دادی ، ولی به ما ندادی ؟ حال آن که در میان ما ، شیخ الرئیس است . شیخ اشراق است . میرداماد است . فقها و بزرگان هستند .

پرسش : آیا با تکامل علم ، ما به چنین چیزی نیاز داریم ؟

پاسخ : علم در مسایل صنعتی پیشرفت کرده ، ولی علم در الهیات عقب رفته است . اگر الهیات مسیحی را ببینید ، می فهمید که با الهیات ما قابل قیاس نیست . شما فکر می کنید الهیات در فرانسه پیش رفته است ؟ بله ، از نظر فرش بافی ، صنعت ، هواپیما و . . . پیشرفت کردند ، ولی از نظر معنویت پیشرفت نکردند .

برهان دوم درباره ی امام زمان علیه السّلام ، قاعده ی لطف است . این غیر از اولی است . اولی این بود که وجود امام زمان علیه السّلام فیضی است که در میان سلف بوده است ، پس چرا در خلف نباشد ؟ چه شد که برای آن چنان موجوداتی ، چنان کمالی بفرستد ، ولی برای ما نفرستد شما چه طور آن گُل خوش بو را به آن ها دادید ، ولی به ما ندادید .

در واقع ، این منع فیض است . علت می خواهد . آیا ما نالایقیم ؟ نالایق نیستیم ؟ شایستگی ما اگر بیشتر نباشد ، کمتر نیست . پس بفرمایید این با عدل الهی یا با لطف الهی سازگار نیست .

پرسش : آیا نمی شود گفت که ما الآن از هدایت الهی بی نیازیم ؟

پاسخ : اگر از هدایت های الهی بی نیاز بودیم ، پس این همه اختلاف

چیست ؟ بعد از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله هیچ فرعی وجود ندارد که در آن ، اختلاف نباشد . اگر نیازی نبود ، باید وحدت کلمه بود . در حالی که روز به روز دایره ی اختلافات بیشتر می شود . این معنا باید طوری باشد که بشر بگوید من آن قدر به تکامل رسیده ام که به هدایت الهی نیازی ندارم . بقیه اش را با عقل می روم . البته ما نمی گوییم که وجود امام ، علت تامه ی رفع اختلاف است . طرف هم باید قابلیت داشته باشد . آن ها که نادان و متعصبند و امام را زندانی می کردند ، در این میان ، تقصیر صاحب خانه چیست ؟ آن چه از نظر عقل باید در اختیار بشر بگذارد ، گذاشته است . مثل این است که من دبیرستانی ، بیمارستانی ، طبیبی ، معلمی ساخته ام ولی بچه ها از آن بهره ای نمی برند . هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست .

و اما برهان لطف از زمان مرحوم کلینی قدّس سرّه و صدوق قدّس سرّه به این طرف نقل است . مرحوم شیخ اسداللّه تستری کتابی به نام کشف القناع عن حجیه الاجماع دارد که سنگی چاپ شده است . در آن جا برهان لطف را مفصل بحث می کند . عصاره ی آن را در جلد سوم کتاب المحصول آورده ام . دیگر کتاب ها مانند بحار و کتاب های کلامی هم این بحث را دارند . ولی تستری دقیق و جامع بحث کرده است ، به گونه ای که

قبل و بعد از آن ، چنین جامع ندیده ام .

قاعـده ی لطف ایجاب می کند که در میان جامعه ی ما ، امامی باشد که محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطای مطلق باز بدارد . از همین رو ، می گوییم اجماع حجت است . قاعده ی لطف به این معناست که رییسی در میان مردم باشد و رییسی که نمی تواند نسـبت به جامعه ، بی تفاوت باشد . اگر همه ی آن ها بر بت پرستی جمع شوند و او حرف نزند یا برای شـرک جمع شونـد و حرف نزنـد ، می گوینـد قاعـده ی لطف تمام نیست . اصل معنا این است که باید در میان جامعه ، یک انسان کامل و رییس مطلقی باشد و مراقب جمعیت ، باشد که این ها به طور مطلق ، گمراه نشوند . همین اندازه که بر گناه و خلاف و باطل ، اجمـاع نکننـد ، برای ما کافی است . اگر تفصـیل آن را بخواهیـد ، در کشف القناع عن حجتیه الاجماع است که دوازده برهان برای قاعده ی لطف آورده است . اگر مختصر آن ها را می خواهید ، در جلد سوم المحصول است .

عقل می گویـد : امکان این برای خدا هست و هیچ مانعی هم ندارد . از همین طریق ، اجماع را حجت دانسـته است . راه مبانی کلامـی مهـدویّت از این طریق و این معنا ایجاب می کنـد که در هر زمانی بایـد امامی وجود داشـته باشـد؛ چون اختلاف بشـر همیشگی است . حال که اختلاف بشر همیشگی است ، باید یک میزان

الحق و الباطل باشد که دست کم اجماع بر باطل نکنند . و اگر پیغمبر اکرم فرموده : لا تجتمع امتی علی الضلال ، اگر صحیح باشد برای همین است . در واقع یک نفر کاملی در میان ما هست که نگذارد .

حال به یک مبنای کلامی منقول (۱۱۳) دیگر می پردازیم که می تواند در مهدویّت نوعی ، مفید واقع شود . گرچه مهدویّت نوعی از نظر ما باطل است و ما معتقدیم مهدویّت در شخص حضرت مهدی (عج) مجسم است . آن مبنا این است که ما در قرآن می بینیم که خدا ، دو نوع ولیّ در میان مردم دارد؛ ولیّ ظاهر و ولیّ مخفی . چنان این ولیّ ، مخفی بوده که حتی نبی رسمی ، آن را نمی شناخته است . داستان سوره کهف را بنگرید . البته ما خضر را نمی گوییم ؛ چون خضر در قرآن نیست . مصاحب موسی را می گوییم . آن جا می بینیم که حضرت موسی عرض می کند : پروردگارا ! یک نفر برای من برسان که من از او بهره بگیرم . وقتی موسی خدمت او می رسد ، می گوید : من آمده ام ، علی ان تعلمن مما علمت رشدا(۱۱۴) بی کار هم نبوده است . فقط برای بعد هم ذخیره نشده است ، در همان زمان هم فعالیت داشته است . شاید او دو سه ساعت بیشتر با حضرت موسی نبوده ، ولی در همین دو سه ساعت ، خدمات عظیمی برای جامعه کرده است . کشتی را نجات داد . البته جوری سوراخ کرد که صاحب

کشتی ندید . اگر دیده بود که نمی گذاشت تصرفی کند . این کشتی هم خالی نبود؛ چون کشتی ای که می خواهد راه بیافتد ، خالی نیست . زورق هایی بود که می رفت . او به گونه ای سوراخ می کند که آب می گیرد ، ولی غرق نمی کند . بین سوراخ کردن تا این که ملک ببیند ، چند کیلومتر بُعد فاصله داشته است . می خواسته آب بالا بیاید و ملک کشتی را ببیند که پر از آب است و بگوید : این به چه درد می خورد ، ولش کن . این چه ولیّ غایبی است که موسی هم نمی شناسد . مساءله ی کشتن آن پسر که از حیطه ی فکر ما بیرون است . آخر چگونه قصاص قبل از جنایت ممکن است ؟ البته ما به همه ی این ها جواب گفته ایم . در این هم تصرّفی کرد و موسی هم متحیّر شد که : شما آدم می کشی ؟ اءقتلت نفسا زکیه بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا . (۱۱۵) از نظر موسی که آن مقام را نداشته ، مشکل است . دیوار را ساخت : تحته کنز فاراد ربک ان یبلغ اشدهما . . . الی آخر . (۱۱۶)

در تاریخ انبیا ، دو نوع ولیّ بوده ؛ ولیّ ظاهر و ولیّ غایب . ما ندیدیم یک سنّی به این ولایت اشکال کند . و حالا آیا این مساءله دلیل بر افضلیت مصاحب موسی بر موسی است یا این که موسی افضل است ، امّا آن ولیّ یک ولایت خاص داشته است ؟ کلمه ای

امـام امیرالمومنین علی علیه السّـلام در نهـج البلاـغه دارد به این مضـمون : اللهم لاـ تخلوا الاـرض من قـائم لله بحجه امـا ظـاهرا مشهودا او خائفا مغمورا . (۱۱۷) کلام حضـرت معلوم می کند که این یک چیز استمراری بوده است . حالا قرآن یکی را برای مـا خبر داده است که همـان داسـتان مصـاحب موسـی باشـد . چه مـانعی دارد که الا ن حضـرت مهـدی جزء اولیاء باشـد مانند مصاحب موسی . بی کار هم نیست ، بلکه شب و روز کار می کند .

در آخر ، یـک قصه ی کوچکی برای شـما بگویم . مـا در تهران مرکزی به نام دارالتحفیظ القرآن الکریم داریم . من دیـدم در شیعه ، یک نقیصه ای هست . آمدیم در سال ۱۳۵۰ ، این دارالتحفیظ را در خیابان ایران ، پشت مجلس فعلی تاءسیس کردیم . ۱۸ تا قاری را تربیت کرده بودم که الان قاری های معروفی شده اند . سال ۱۳۵۶ گفتیم که این ها را برای عمره به مکه ببریم . حـدود دو یا سه جزء قرآن را حفظ کرده بودنـد . از عبـدالباسط و منشاوی ، تقلیـد می کردنـد . من هم گفتم حالا که می روم عمره یک مقـدار کتاب ببرم . کتاب هایی با قطع کوچک را در چمـدانم جمع کردم . این ۱۸ نفر را هم همراه خـود برده بودم که این ها را ببریم تا در مکه و مدینه و مدرسه و تلویزیون و رادیو ، قرآن بخوانند . زمان شاه بود و روابط هم آن موقع بد نبود . به جدّه رسیدیم و هواپیما بالا بود .

گفتم : من بروم پایین ، این کتاب ها را از ما می گیرنـد . همان جا گفتم : یارب المهدی ! خودت کتاب های ما را نجات بده . آمـدیم و من به هر کـدام از این بچه ها گفتم : چمدانها را ببرید از آن گمرک رد شوید . همه رد شدند و من این طرف مانده بودم . همه تعجب می کردند که چرا آقا نمی آید ما را سوار ماشین کند و ببرد ؟ من دیدم که دیگر باید این چمدان ها را ببرم . کشیدم و آوردم روی سکو گذاشتم . می خواستم باز کنم که ماءمور که گچی در دست داشت (برای ضربدر زدن به عنوان علامت کنترل) گفت : این دیـده شـده است . ضـربدر را ببین . دیـدم روی چمدان ، ضـربدر خورده است . این را کس دیگر دیده ، دو سه نفر ماءمور کنترل بودند . این تصرفات هست ، چه از جانب خود حضرت یا ابدال و دوستان حضرت .

این هـا همـان مبـانی است که تا این جا عرض کردیم . بله ، ممکن است یک امام ظاهری باشـد ، ولیّ غایبی هم باشـد . مانعی نـدارد . من این را فقـط برای این آوردم که گاهی ، نبی هم ولیّ غایب را نمی شـناسد و در جامعه اثر می گـذارد . پس مبانی نقلی ما دو تا شد ، با این تکمله ای که در آخر گفتیم تا یک مقدار برای آقایان شیرین تر باشد .

نکته ای در پایان عرض کنیم و بحث مبانی در این مجلس تمام شود ، مساءله ی

غـایت است . جهان برای چه خلق شـده است ؟ فعل خـدا بی غایت نیست . این را به آن مبانی عقلانی امام زمان (عـج) اضافه می کنیم که در واقع بیان سوم خواهـد شـد . اشاعره معتقدنـد که افعال خدا غایت ندارد؛ چون اگر غایت داشـته باشد ، محتاج می شود که برای غایت ، آن کار را انجام دهـد . ولی معتزله و امامیه معتقدنـد که فعل خـدا بدون غایت نمی تواند باشد . اگر بدون غایت باشد ، عبث لازم می آید . افحسـبتم انما خلقناکم عبثا . (۱۱۸) اشتباه اشاعره این است که خیال می کنند غرض به فاعـل بر می گردد . ولی نمی داننـد که گـاهی غرض عایـد بر فاعـل نیست . غرض ، غرض خود فعـل است . فعلش بی غرض نیست ، نه این که خود خدا غرضی داشته باشد . فرق است بین این که بگوییم خدا غرض دارد؛ چون آن وقت تکامل لازم می آیـد و نقص دارد . یـک موقع می گوییم : فعلش عبث نیست . بشـر را آفریـده است تـا از نطفه به کمال برسانـد و این کمال ، غرض فعـل است نه غرض فاعـل . آقایـان چون فلسـفه خوانـده انـد ، می داننـد که اگر غرض به فاعل برگردد ، نشانه ی نقص فاعـل است . امـا اگر به فعـل برگردد این نقص نیست . مـا که در خـدا قائل به اغراض هستیم ، می گوییم : غرض ، غرض فعل است نه فاعل . لیخرج الفعل من العبثیه . این جهان برای که آفریده شده ؟ این جهان برای

حیوانات درنـده ، کمالی نیست . مسـلما کمال باید یک کمال عقلانی باشد که فاعل آن فعل ، خدا باشد و آن را درک کند . خلاصه ، یک موجود کاملی باشد . فعلا این موجود کامل در روی زمین ، بشـر است . البته همه ی بشـر نمی توانند غرض خدا باشـند؛ چون بین این بشـر ، افراد غاصب و درنده خیلی است . مثلا صدام . آیا می توانیم بگوییم که غرض از فعل خدا ، صدام است ؟ ناچـار بایـد بگوییم جهـان برای انسـان کامـل خلق شـده است . انسـان کامل هم مراتب دارد . هم ممکن است مرتبه ی ضعیفه اش ، هـدف باشـد . هم ممکن است مرتبه ی قویه اش . ولی اگر مرتبه ی قویه اش ممکن است ، چرا خلق نکند ؟ منتها اگر دنیا با غایت باشـد و فعل خـدا غایتی باشـد ، باید این جهان در دامن خود ، انسان کاملی را پرورش دهد؛ چون جهان برای او خلق شـده است . اگر می گوید : سـخرلکم ما فی السـموات و ما فی الارض . (۱۱۹) مانع ندارد لکم بگوید . مثل این اسـت که درباره ی بنی اسـراییل می گوییـد : و جعلکم ملوکا . (۱۲۰) بنی اسـراییل کی ملوک شدند ؟ بنی اسـراییل دو سه تا ملوک شدند ، ولی به همه شان می گوید : و جعلکم ملوکا . فعل را به همه نسـبت می دهد . این و سـخرلکم هم انسان های پاکدامن و کامل اند که بقیه در پرتو آن ها نان می خورند . انسان کامل ، مراتب دارد

. مرتبه ی کاملش ، مرتبه ی امامت است . اگر معصوم این گونه نباشد ، فعل یا غایت ندارد یا این که غایت کامل ندارد ؟ لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر . (۱۲۱) طبیعتِ آدم را تکریم بخشید ، ولی گاهی بشر از این تکریم بهره نگرفت . خودش را در اسفل سافلین قرار داد . چکیده ی سخن این که در این مجلس ، سه برهان عقلانی را برای مهدویّت بیان کردیم . اول این که فیض معنوی است و محرومیت ما ظلمی بر ماست . دوم ، قاعده ی لطف . سوم ، انسان کامل غرض آفرینش است . (البته غرض از فعل است ، نه غرض از فاعل) .

پرسش : آیا هر خلقتی که صورت می گیرد ، لازم است انسان کاملی باشد ؟

پاسخ : بله . خلقت ادامه دارد ، خلقت انتها ندارد . مسلما هر خلقتی که صورت می گیرد ، بدون غایت نیست ، مگر این که عالم منظومه ی شمسی فرو نشیند . سه بیان هم درباره ی مبانی کلامی نقلی طرح شد . یکی ، روایات اثنی عشر با آن شرایط که گفتیم . دوم ، روایاتی که درباره ی خود حضرت مهدی (عج) است . سوم ، وقتی به قرآن و کلام حضرت مهدی (عج) مراجعه می کنیم ، می بینیم که همیشه اولیاء ظاهر نبودند . گاهی ظاهر و گاهی مخفی بوده اند . هیچ مانعی ندارد که امام زمان (عج) جزو اولیای مخفی باشد .

به هر حال ما باید خیزش علمی بیشتری درباره ی

حضرت ولیّعصر(عج) داشته باشیم . هم از نظر تاریخ ، هم از نظر آیات و روایات و بیشتر از نظر تاریخ . این نه به معنای این است که گذشتگان ما کوتاهی کرده اند . بینی و بین اللّه ، در قرن چهارم که شیخ صدوق قدّس سرّه ، کمال الدین را نوشته ، پاسخ همه ی این شبهات در آن جا هست . بعدها هر کسی ، هر چه نوشته ، از او گرفته است . شیخ طوسی هم کتاب الغیبه خود را از او گرفته است . او اساس را آورده است . اخیرا هم کتاب منتخب الاثر در آمده که کتاب خوبی است .

پرسش : آیا ما به امام ، اضطرار داریم ؟

پاسخ : اگر گفتیم امام ، غایت فعل است ، قطعا اضطرار است . فعل بدون غایت ، لغو است و کار لغو از خدا سر نمی زند .

پرسش : می توان گفت ؛ امامی هست مثلا آبی وجود دارد ، اما من تشنه ام نیست ؟

پاسخ : چنین خیال نمی کنم ، امروزه نه تنها ما ، که جهان هم تشنه است . به جهت این که غایت این جهان ، امام زمان (عج) است و اگر این غایت نباشد ، جهانی نیست . آن روایات که می گوید : بیمنه رزق الوری ، (۱۲۲) به این معناست که این ها غایت فعل اند . جهان تشنه هست یا نیست ، دلیل نمی شود . جهان ، تشنه ی پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله هم نبود . عرب ها می گفتند : برو ، ما

تشنه نیستیم ، با این حال ، خدا او را فرستاد . گاهی شما خود را نمی شناسید و اشتهای کاذب را با اشتهای صادق مخلوط می کنید . عرب ها می گفتند : ما نیازی نداریم . شما جایی دیگر بروید . کما این که به حضرت لوط گفتند : اگر این کار را نکنی ، ما تو را از این کشور بیرون می کنیم یا تو را رجم می کنیم . اشتها نداشتن ، دلیل بر بطلان نیست . ما نیازهای خودمان را نشناخته ایم .

السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته .

نگاهی دوباره به انتظار (۱)

اشاره

مجید حیدری نیک

گفتم که روی ماهت از ما چرا نهان است ؟

گفتا : تو خود حجابی ، ورنه رخم عیان است

گفتم که از که پرسم جانا نشان کویت ؟

گفتا : نشان چه پرسی ، آن کوی بی نشان است

راستی ! انتظار چیست ؟ چرا این قدر به آن سفارش و پیرامونش گفت وگو شده است ؟ تو پیام انتظار را نه تنها از لابلای امواج بلند کلام مهربان رسول صلّی اللّه علیه و آله و نسیم رسای سخنان بی همتای علی علیه السّلام - که پدران امّت لقب گرفته اند(۱۲۳) - می شنوی ، بلکه صدای هر یک از معصومین علیهم السّلام ضمیر هشیار تو را با ضرورت و اهمیّت آن آشنا می کند .

زمانی می توانیم معنای انتظار و حقیقت آن را درک کنیم که بدانیم و لمس کنیم امام زمان (عج) را برای چه می خواهیم قبل از این که معرفت به مهدی موعود پیدا کنیم ، یک پیش فرض لازم و ضروری است و آن این

است که او را برای چه می خواهیم و اصلاً چه ضرورتی به وجود او می باشد . در واقع تا نسبت به این مساءله تشنه نشویم ، به حقایق آن دسترسی نخواهیم داشت . مادامی که این عطش انتظار و این احساس نیاز و به تعبیر زیبای معصومین ، علیهم السّلام اضطرار و افتقار به حجت و امام عصر (عج) شکل نگیرد ، به دنبال حضرتش نخواهیم رفت و د رانتظار ظهورش حرکتی نخواهیم داشت که :

آب کم جو ، تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پَست

از این رو مناسب است نگاهی دوباره به مقوله انتظار داشته باشیم . ما در این بازخوانی مروری خواهیم داشت بر عناوین زیر :

۱ - حقیقت انتظار

۲ - ضرورت انتظار

۳ - ابعاد انتظار

۴ - ریشه های انتظار

۵ - آداب انتظار

۶ - آثار انتظار

۷ - پایان انتظار

۱ - حقیقت انتظار

اگر مفاهیم صحیح واقعی واژه ها درک شود ، اشتباهات و سوء تفاهماتی که در شناخت مذهب و اهداف آن برای عده ای پیش آمده یا می آید ، مرتفع و اهداف واقعی مکتب ، روشن می شود . از جمله مفاهیمی که برداشت های مختلفی از آن شده ، انتظار ظهور و فرج مهدی موعود (عج) است . به همین خاطر شایسته است با کمی تاءمل و درنگ ، در این زمینه ، کنکاشی داشته باشیم . انتظار از نظر ریشه ی لغوی ، (۱۲۴) به معنای درنگ در امور ، نگهبانی ، چشم به راه بودن و نوعی امید داشتن به آینده ، تعبیر شده است . آن چه با مراجعه به کتب لغوی معلوم

می شود ، این است که انتظار یک حالت روانی به همراه درنگ و تاءمل است . اما از این معنا می توان دو نوع برداشت کرد . یکی این که ، این حالت روانی و چشم به راهی ، انسان را به عزلت و اعتزال و انزوا بکشاند و منتظر ، دست روی دست بگذارد ، وضعیت فعلی را تحمل کند و به امید آینده ی مطلوب ، فقط انتظار بکشد .

برداشت دیگر ، این است که این چشم به راهی و انتظار باعث حرکت ، پویایی و اقدام و عامل عمل و آمادگی وسیع تر گردد . اینک سؤ ال این است که کدام یک از این دو معنا ، مراد و مقصود بزرگان و رهبران دینی است ؟ با مراجعه به متون روایی ، مشاهده می شود که معصومین علیهم السّلام خیلی روشن و صریح با ارایه ی تصویری مناسب از انتظار ، روی برداشت اول ، خط بطلان کشیده و برای این که هرگز آن معنا به ذهن مخاطب خطور نکند ، به قسمت مهم و اساسی مفهوم انتظار اشاره کرده اند که انتظار ، عمل است ، آن هم افضل و بزرگ ترین اعمال (۱۲۵) یا عبادت است ، آن هم محبوب ترین عبادت و عمل . (۱۲۶) اساسا این یک قاعده ی عقلی و منطقی است ؛ آن کس که وضعیت موجود را نمی پذیرد و تحمل نمی کند ، در انتظار گشایش است : من انتظر امراً تهیّاء له .

بنابراین ، بعضی که انتظار را خاموشی و گوشه گیری و اعتزال و مذهب احتراز(۱۲۷) معرفی کرده اند و

بـدین وسـیله ، آن را مورد هجوم قرار داده انـد ، به خطـا رفته انـد؛ چون حقیقت انتظار را درک نکرده انـد و تیری در تاریکی انـداخته اند . کما این که آن ها که انتظار را مذهب اعتراض (۱۲۸) معرفی کرده اند ، آن هم اعتراضـی که از سقیفه و از زبان علی علیه السّلام آغاز شد ، به بی راهه رفته اند . در برابر این نگاه ، دو پرسش مطرح است . اول این که ، دامنه ی این اعتراض تـا کجـاست ؟ تا رفاه ، تا عرفان ، تا عـدالت ، تا آزادی ، تا شـکوفایی و تکامل و یا . . . . دوم این که ، پی آمـد این اعتراض ، چیست ؟ چه بـاری بر دوش منتظر می گـذارد و این نفی بـا چه اثبـاتی همراه می شـود ؟ در مورد پرسـش اول بایـد بگوییم که آرمان های دینی از تکامل و شـکوفایی استعداد آدمی ، بالاتراست ؛ چون زمانی که انسان به تکامل هم برسد ، باز مساءله این است که می خواهـد در چه جهتی مصـرف شود ؟ رشـد یا خُسـر ؟ این دو مساءله ی اساسـی بعد از تکامل و شـکوفایی است . پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله فرموده اند :

الناس معادن کمعادن الذهب و الفضه . (۱۲۹)

مردم معدن هستند مثل معدن طلا و نقره .

اسـتفاده از معادن ، سه مرحله دارد : اول ، کشف ؛ دوم ، اسـتخراج ؛ سوم ، شـکل دادن . تا این جا مرحله ی کمال و شکوفایی است ، اما این آهن شکل گرفته که مثلا

به شکل اتومبیل درمی آید ، جهت می خواهد . پس مرحله ی چهارم ، جهت یابی این معدن ، این انسان است . جهت به سوی کیست ؟ به سوی پایین تر از خود و رضایت به زندگی حیوانی و همین حیات دنیوی ؟ (۱۳۰) این تنزل است . انسان با کم ترین مقایسه درمی یابد که از حیوانات بالاـتر است . در نتیجه ، هدفی برتر می یابد؛ حرکت به سوی بالاتر از خودمان . این تحرک است ، رشد است . بالاـتر از من کیست ؟ لابد آفریننده ی انسان که حاکم و خالق هستی است . (۱۳۱) و امامت ، هدایت گر این حرکت و سیر صعودی است که بعد از مقام رسالت ، به این مهم می پردازد و اکنون عَلَم این حرکت را باید در دستان پرمهر مهدی موعود علیه السّلام جست وجو کرد .

در مورد پرسش دوم هم باید گفت منتظر مهدی ، آماده است و برای سلطان و تسلط مهدی علیه السّلام زمینه سازی می کند ، چنان چه در حدیث آمده است : و یوطئون للمهدی سلطانه . (۱۳۲)

اهمیت این آمادگی و زمینه سازی را در پیام صادقانه ی امام صادق علیه السّلام می توان جست وجو کرد که در آن ، به حداقل آمادگی ، اشاره شده است :

لیُعدّن احدکم لخروج القائم و لو سهما فان اللّه اذا علم ذلک من نیته رجوت لان ینسی فی عمره حتی یدرکه و یکون من اعوانه و انصاره . (۱۳۳)

باید هرکدام از شما برای خروج قائم ، آمادگی پیدا کند ، اگر چه با تهیه کردن یک تیر

باشـد؛ چون وقتی خداونـد ببینـد کسـی به نیّت یاری مهدی علیه السّـلام اسـلحه تهیه کرده است ، امید است که عمر او را دراز کند ، تا ظهور او را درک کند و از یاوران مهدی علیه السّلام باشد .

از طرفی مهـم تریـن لقـب پیشـوای منتظر ، (قـائم) اسـت که برای احـترام هنگـام شـنیدن آن ، قیـام لازم است ، لیکن حکمت اجتمـاعی این احترام نیز مـا را به معنـای حقیقی انتظار رهنمون می سازد و در واقع ، انسان منتظر با این حرکت خود می خواهد نشـان دهـد که در حال آمادگی برای قیام و مبارزه و جهاد است . (۱۳۴) بعضـی به اشتباه فکر می کنند که همه ی کارها خود به خود و بدون زمینه سازی و آمادگی درست می شود . در حالی که هیچ گاه بنای عالم بر این استوار نبوده که کارها خود به خود درست شود و بدون هیچ رنجی و جهادی ، مشـکلات بشریت حل شود . جملات حکیمانه ی امام باقر علیه السّلام در این مورد ، جالب توجه است :

. . . قلت لابی جعفر علیه السّـلام : انهم یقولون : ان المهدی لو قام ، لاستقامت له الامور عفوا و لا یهریق محجه دم ، فقال : کلا ، و الذی نفسـی بیده ، لو اسـتقامت لاحدٍ عفوا لاسـتقامت لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله حین اءدمیت رباعیته و شبّح فی وجهه کلّا و الذی نفسی بیده حتی نمسح نحن و انتم العرق و العلق . ثم مسح بجبهته . (۱۳۵)

. . . به خدمت امام محمد باقر علیه السّلام عرض کردم

: مردم می گویند چون مهدی قیام کند ، کارها خود به خود درست می شود و به اندازه ی یک حجامت ، خون نمی ریزد . فرمود :

هرگز چنین نیست . به خدای جان آفرین سوگند ! اگر قرار بود کار برای کسی ، خود به خود درست شود ، برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درست می شد ، هنگامی که دندانش شکست و صورتش شکافت . هرگز چنین نیست که کار خود به خود درست شود . به خدای جان آفرین سوگند ! کار درست نخواهد شد تا این که ما و شما در عرق و خون غرق شویم) . آن گاه به پیشانی خود دست کشید .

اینک با توجه به معنای لغوی و روایات پیرامون انتظار و اقوال و انظار در این زمینه ، می توان گفت که انتظار نه احتراز است و گوشه نشینی و نه اعتراض و نفی طاغوت ها . در واقع ، این ها حالت روحی و روانی محض هستند ، بلکه انتظار ، عمل و اقدام است . پویایی و حرکت است . به همین خاطر در لسان روایات ، انتظار بهترین و محبوب ترین عمل معرفی شده است . (۱۳۶) حقیقت انتظار بسیار بالاتر از این محدوده هاست . انتظار جنبه ی اثباتی دارد؛ یعنی آمادگی و اقدام . منتظر فرزند محبوب و دلدار عزیز ، اقدام می نماید و در خود و در محیط اطراف ، نشان و اثر می گذارد . منتظر مهدی و قائم آل محمد علیه السّلام چگونه می تواند آماده نشود و زمینه سازی نکند . در حالی

که به شمشیر زدن در رکاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر فرق دشمن (۱۳۷) تشبیه شده ، اساسا انتظار خشک و خالی ، به عبارت دیگر امید ذهنی به آن که در جامعه تحقق یابد و آثارش آشکار شود ، هیچ گاه بهترین عمل نخواهد بود و این معانی ، حاکی از حضور در صحنه و فعالیت های علمی و کار و کوشش و زمینه سازی عینی است نه نیت بدون عمل و امید ذهنی بدون آثار عملی . پس انتظار به معنی آینده نگری ، دگرگونی است و این دگرگونی به زمینه سازی ، احتیاج دارد .

۲ - ضرورت انتظار

عقیده به ظهور مصلح و آمادگی برای یک انقلاب جهانی ، آن قدر حیاتی و لازم بوده است که پیشوایان دینی انتظار را استراتژی مهم این برهه ی تاریخی دانسته و حکم و دستور به آن در دوران غیبت داده اند . (۱۳۸) اهمیت و ضرورت دوره ی انتظار را می توان از زوایای مختلف بررسی کرد :

الف - توجه به معنا و حقیقت انتظار ، دریچه ای است برای رسیدن به این مهم . همان طوری که قبلا به طور کامل بحث شد ، انتظار یک دوره ی آماده سازی و زمینه سازی است و هر انقلاب و حرکتی که این دوره را پشت سر نگذاشته باشد ابتر و ناقص و بی ثمر خواهد بود . ما کسانی را می بینیم که به پا ایستاده اند و راه افتاده اند ، ولی دوره انتظاری نداشته اند . گویا چیزی نمی خواسته اند و تنها بر اساس جوّ محیط و جریان حاکم به رفتن وادار

شده بودند . این ها بدون انتظار و بدون آماده باش در گام های اول گرفتار شده اند و به خودخوری و فرار از خویشتن رسیده اند و آخر سر در زیر فشار ابهام ها و اشکال ها ، در مرحله فکر و اعتقاد ، در مرحله ی ظرفیت و تحمل ، در مرحله ی طرح ریزی و در مرحله ی عمل ، از کمبود امکانات گرفته تا نیازهای اقتصادی و نیازهای تخصصی و علمی و حتی آمادگی بدنی و توانایی جسمی ، در زیربار این فشارها و ابهام ها ، به انزوا و فرار از کار و جدایی از عمل روی آورده اند . طبیعی است آن ها که عمل زده بودند ، بعدها با نفرت ، عرفان زده ، فلسفه زده و علم زده و کلاس زده هم بشوند و به دنبال پناه گاهی بگردند . که باز هم طبیعی است که به پناهی نرسند و سرگردان بمانند .

این خاصیت انتظار است که تو را وادار می کند تا کمبودها را حدس بزنی و برای تاءمینش بکوشی و این خاصیت انتظار است که تو را به آمادگی و حضوری می رساند که ما نعم ها را بشناسی و برای رفع شان ، برنامه بریزی . آن جا که آدم می بیند آدم هایی استخوان دار پس از سال ها تحصیل چگونه سر در گم هستند و نمی دانند چه کنند و خسته و رنجور و آزرده و سر در لاک شده اند با پرسش رو به رو می شود علت انزوا و خستگی این ها همان نداشتن دوره ی انتظار است . این

ها ندیده آمده اند و طبیعی است که با دیدن مشکلات ، متحیر و سر گردان شوند یا این که تجدید نظر دوباره داشته باشند و از اساس ، کارشان را درست کنند و بنیادی پیش بیایند .

ب - از طرفی ، ضرورت و اهمیت دوره انتظار را می توان از لابه لای صفحات تاریخ نیز به دست آورد .

پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و شهادت امیرالمؤ منین علیه السّلام و سیدالشهدا علیه السّلام تابه امروز ، ریشه تمام حرکت ها و نهضت های شیعی علیه باطل و استثمارگران ، همین فلسفه ی اجتماعی انتظار و عقیده به ادامه ی مبارزه تا پیروزی حق بوده است . این امر چنان مورد توجه بزرگان دین قرار گرفته تا آن جا که یکی از معیارهای پذیرش اعمال معرفی شده است . (۱۳۹) از مهم ترین رازهای نهفته ی بقای تشیع همین روح انتظاری است که کالبد هر شیعه را آکنده ساخته و پیوسته او را به تلاش و کوشش و جنبش وامی دارد و مانع از نومیدی و بی تابی و افسردگی و درماندگی او می گردد . این تاءثیر آن قدر ملموس و کارساز بوده که اسلام پژوهان غربی (۱۴۰) نیز از آن گفت وگو کرده اند .

(هانری کربن)؛ اسلام شناس شهیر فرانسوی می گوید :

. . . مفهوم غیبت ، اصل و حقیقت غیبت هرگز در چارچوب درخواست های دنیای امروز در معرض تفکر عمیق قرار نگرفته است . . . معنای این امر به عقیده ی این جانب ، چشمه ای بی نهایت و ابدی از معانی و حقایق

است . . . معنویت اسلام تنها با تشیّع ، امکان حیات و دوام و تقویت دارد و این معنا در برابر هرگونه تحول و تغییری که جوامع اسلامی دستخوش آن باشند ، استقامت خواهد کرد . امام زمان ، مفهوم اعلائی است که مکمل مفهوم غیبت است ، ولی کاملا به شخصیت امام غایب ، مرتبط است . این جانب ، مفهوم امام غایب را با روح غربی خودم به گونه ای نو و بکر ، احساس و درک می کنم و چنین به تفکر و دلم الهام می شود که رابطه ی حقیقی آن را با حیات معنوی بشر ، وابسته می دانم . (۱۴۱)

(جیمز دار مستر)؛ شرق شناس معروف فرانسوی در این باره می گوید :

در حلّه که نزدیک بغداد است همه روزه پس از نماز عصر ، صد نفر سوار با شمشیر برهنه می رفتند و از حاکم شهر ، اسبی با زین و برگ می ستاندند و . . . فریاد می زدند که : تو را به خدا ، ای صاحب الزمان ! تو را به خدا بیرون بیا .

وی در جایی می گوید :

قومی را که با چنین احساسات پرورش یافته است ، می توان کشتار کرد ، اما مطیع نمی توان ساخت . (۱۴۲)

ج – در اهمیت دوران انتظار همین بس که دشمنان ، آن را مانع تسلط خود بر مسلمانان برشمرده اند : (میشل فوکو ، کلر بریر ، در بحث مبارزه با تفکر مهدی باوری : ابتدا امام حسین علیه السّلام و بعد امام زمان (عج) را مطرح می کنند و دو نکته را

عامل پایداری شیعه معرفی می کنند . نگاه سرخ و نگاه سبز در کنفرانس (تل آویو) هم افرادی مثل برنارد لوییس ، مایکل ام جی . جنشر ، برونبرگ و مارتین کرامر بر این بحث خیلی تکیه می کنند . آن ها در تحلیل انقلاب اسلامی ، به (نگاه سرخ) شیعیان ، یعنی عاشورا و (نگاه سبز) شان یعنی انتظار می رسند . جمله ی مشهوری دارند که (این ها به اسم امام حسین قیام می کنند و به اسم امام زمان (عج) ، قیام شان را حفظ می کنند .)(۱۴۳) دشمن به اهمیت مدیریت شیعه آن هم زمانی که رهبر آن غایب و از نظرها پنهان است ، پی برده اند و به همین منظور اقداماتی در این رابطه انجام داده اند و سناریوهای متعددی را جهت تضعیف و نابودی این اندیشه ی مقدس طراحی کرده و متناوبا به اجرا گذارده اند .

از آن جمله ، دخالت مستقیم و حمایت از پروسه ی (شخصیت پردازی و مهدی تراشی) ، تخریب پایه ی فکری (مهدی باوری) از طریق ژست های علمی و به ظاهر شرق شناسی ، پرورش و حمایت از سرسپرده های داخلی مانند احمد کسروی ، شریعت سنگلجی ، سلمان رشدی و اخیرا احمد الکاتب ، انتشار تبلیغات مسموم رسانه ای ، امپراتوری اهریمنی رسانه های استکباری و بمباران تبلیغاتی توپ خانه های صوتی و تصویری ژورنالیستی نظام سلطه ، یکی از قوی ترین ابزارهای کودتای فکری و شست وشوی مغزی توده هاست .

در واپسین دهه های قرن بیستم ، هجومی از این نوع را علیه ایده ی

(ظهور مهدی موعود) شاهد بودیم . در سال ۱۹۸۲ میلادی ، سریالی با نام (نوستر آداموس) به مدت سه ماه متوالی از شبکه ی تلویزیونی آمریکا پخش شد . این فیلم سرگذشت ستاره شناس و پزشک فرانسوی به نام (میشل نوستر آداموس) بود که نزدیک به ۵۰۰ سال قبل می زیسته است . این سریال ، پیشگویی های وی را درباره ی آینده ی جهان به تصویر کشیده بود که مهم ترین آن ها پیش گویی وی درباره ی ظهور نواده ی پیامبر اسلام در مکه مکرمه و متحد ساختن مسلمانان و پیروزی بر اروپاییان و ویران کردن شهرهای بزرگ سرزمین جدید (آمریکا) بود . (۱۴۴)

هدف از این مانور تبلیغاتی ، به تصویر کشیدن چهره ای خشن ، بی رحم ، ویران گر و گرفتار جنون قدرت از مهدی موعود و تحریک و بسیج عواطف ملل غربی علیه اسلام و منجی موعود آن و در کوتاه مدت ، بستر سازی روانی بود .

۳ – ابعاد انتظار

توضیح

آن کس که در انتظار است ، آماده می شود تا نقطه ضعف های خودش را پر کند و مانع ها را بشناسد و نقطه ی ضعف هایش را بیابد و در نقطه ضعف های دشمن خانه بگیرد و از آن سنگر بسازد . حال این پرسش مطرح است که آمادگی و زمینه سازی در کجا ؟ و به چه صورتی ؟ برای توضیح این مطلب باید گفت آمادگی و تهیّا ، قلمرو و ابعادی دارد که انسان منتظر باید در همه ی آن ابعاد ، آماده و سرپا باشد :

الف – آمادگی فکری

ب – آمادگی روحی

ج – طرح و

برنامه ریزی

د - آمادگی در عمل

الف - آمادگی فکری

سقف های سنگین و رسالت های بزرگ ، پایه های محکم می خواهند ، پایه هایی که در شعور و احساس قرار گرفته باشند . به همین خاطر رسول مکرم صلّی اللّه علیه و آله می فرماید :

لکل شی دعامه و دعامه هذا الدین الفقه و الفقیه الواحد اشدُّ علی الشیطان من الف عابد . (۱۴۵)

برای هر چیز ، اساس و پایه ای وجود دارد . اساس و پایه ی این دین [اسلام] ، فهم عمیق است و یک فقیه در برابر شیطان ، از هزار مسلمان عبادت گزار [بدون شناخت] محکم تر و مؤ ثرتر است .

بنابراین ، در دوره انتظار ، باید بنیان های فکری عمیقی پیدا کنیم تا در مقابل افکار و مکاتب مختلف از پا نیافتیم . اما چگونه ؟ بعضی ها خیال می کنند که برای انتخاب صحیح باید تمام مکاتب را شناخت و آن گاه انتخاب کرد ، ولی این بررسی برای انتخاب کافی نیست ؛ زیرا این درست است که گفته اند باید گفته ها را گوش داد و بهترین را انتخاب کرد(۱۴۶) ولی ما می دانیم بهترین کدام است . بهتر را باید با اصلی سنجید ، این اصل کدام است . علی علیه السّلام می گوید : کفی بالمرء جهلا ان لایعرف قدره . (۱۴۷) برای جهالت تو همین بس که با تمامی اطلاعات و مطالعات عظیم ، اصل و معیار را نداشته باشی و اندازه ی خودت را نشناسی . آن چه یک منتظر باید در زمینه ی فکری به آن مسلح شده باشد ، همین درک

از خویش و شناخت قدر خویش است که معیار انتخاب مکتب ها خواهد بود و انسان را در برابر مکتب های گوناگون راهنمایی می کند . و انتخاب بهترین را ممکن می سازد . چون بهترین ها در رابطه با شعاری که ارایه می دهند ، همراه مقایسه ای که در میان این شعار و قدر وجود من برقرار می شود ، انتخاب می گردد . با توجه به همین معیار است که می توانی کار گروه ها و مکتب های گوناگون را نقد بزنی . لازم نیست همه ی مکاتب را مطالعه کرد ، بلکه همین قدر از مکاتب را باید دانست که این ها انسان را در نهایت به کجا خواهند برد . مثلا وقتی شما می خواهید یک جفت کفش بخرید ، تمام کفش های یک فروشگاه را آزمایش نمی کنید . اندازه و شماره ی پا ، شما را در انتخاب بهترین کمک می کند . در رابطه با مکتب ها و گزینش آن ها نیز این چنین است . وقتی من اندازه ی واقعی انسانی خودم را کشف کردم و شناختم ، حالا ـ در پی این هستم که مکاتب مختلف ، چه لباسی را برای این انسان می سازند . آن وقت می بینیم که همه ی مکاتب ، لباس هایی را برای این انسان می سازند ، حتی انگشت پای این انسان بزرگ را نمی توانند بپوشانند ، جز مکتب تشیع که آرمان ها و اهدافش با اندازه ی وجودی و ارزش واقعی انسان ، هماهنگ است . این راه راه گشای بن بست های حیرت زا است .

این شروع در ما جریانی ایجاد می کند که می توانیم از مطالعات و تفکرات دیگران هم بهره برداریم و این جریان فکری است که می تواند در برابر فکرهای گوناگون مقاوم باشد .

ب – آمادگی روحی

منتظر باید در زمینه ی روحی نیز آمادگی بالایی داشته باشد تا در برابر حوادث و مصیبت ها از کوره در نرود و بتواند بار سنگین رسالت و آگاهی های عظیم را به دوش بگیرد . در واقع ، ظرفیت وجودی مرا در کنار گرفتاری ها مقاوم می سازد و همین است که می بینیم وقتی منتظر دعا می کند ، معرفت و شناخت را می خواهد :

اللهم عرفنی نفسک . . . . .

خدایا ! خودت را به من بشناسان .

و ثبات قدم را می خواهد : ثبتنی علی دینک . کم توقعی و صبر را می خواهد : صبّر نی علی ذلک . (۱۴۸) منتظر باید از آن چنان روحیه ای برخودار شود که همراه رنج ها و سختی ها ، راحتی ها را داشته باشد؛ زیرا که در زمان غیبت ، مردم مورد سخت ترین امتحانات قرار می گیرند و زیر و رو می شوند . چنان چه امام باقر علیه السّلام در پاسخ یکی از یاران که پرسید : فرج شما چه وقت است ؟ فرمودند :

هیهات ، هیهات لا تکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا – یقولها ثلاثا – حتی یذهب الکدر و یبقی الصفور . (۱۴۹)

هیهات فرج ما نرسد تا غربال شوید ، باز هم غربال شوید و باز هم غربال شوید تا این که کدورت ها برود و صافی و صفا بماند .

ایجاد روحیه

، امر مهمی است که در دوره ی انتظار باید حاصل شود ، ولی مهم تر از آن ، راه های ایجاد این روحیه است که چگونه ؟ و با چه روشی ؟ این روحیه در منتظر ایجاد شود . اینک به مواردی اشاره می کنیم .

۱ . درک قدر

آدمی که انـدازه ی خودش را شـناخته ، دیگر به خاطر کمترها توفان نمی گیرد و از جا نمی کنـد . ظرفیت و وسـعت روحی ما در رابطه با آن چه که بر ما اثر می گذارد ، مشخص می شود ، زیرا علی علیه السّلام می گوید :

قدر الرجل علی قدر همته . (۱۵۰)

اندازه ی آدم به اندازه ی همان چیزی است که برای او اهمیت دارد .

پس بایـد بـه ایـن مرحله برسـیم که ارزش وجـودی خودمـان از چیزهـایی که برای مـا اهمیت دارنـد ، بالاـتر است . پس همت هایمان بالاتر می رود تا آن جا که حرکت می کنیم و در این حرکت با مسایلی رو به رو که برایش از قبل ، آماده شده بودیم .

این نکته ی رمز گر بدانی ، دانی

هرچیز که در جستن آنی ، آنی

تا در طلب گوهر کانی ، کانی

تا در هوس لقمه ی نانی ، نانی

۲ . رفعت ذکر

رفعت ذکر هم می تواند عامل وسـعت صدر باشد و قرآن چه زیبا به این موضوع اشاره دارد : الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک و رفعنا لک ذکرک . (۱۵۱) آن جـا که ذکر و یاد تو را ، نه اسم و نام تو را (توجه شود ، نفرموده : و رفعنا لک اسمک)

بالا بردیم ، در تو وسعتی آوردیم و بارهای سنگین و کمرشکن را از تو برداشتیم ، تا آن جا که تو همراه هر رنج ، دو راحتی می دیدی : فان مع العسر یسرا انّ مع العسر یسرا . (۱۵۲) تکرار نکره باعث تعدد است و یُسر بدون الف و لام و نکره آمده است . پس همراه هر رنج ، این دو راحتی هست که تو ورزیده شده ای و با رفعت یا دو ذکر به وسعت سینه ، راه یافته ای .

۳ . شهادت و دیدن تمام راه

کسی که تمامی راه را دیده و مانع ها را شناخته است ، این وجود شهید واقف منتظر است و از دیدن حوادث و گرفتاری ها نمی لرزد؛ زیرا از پیش آماده شده و به انتظار نشسته است . آن هایی می لرزند که با رؤ یاها و توقع های بی حساب ، راه افتاده اند و خیال می کنند تا به راه افتادی ، تمام دشمن ها برایت نقل و نبات می آورند .

۴ . اطاعت و تقوا

کسی که حدود را می شناسد و تکلیفش را می داند و می خواهد به این تکلیف عمل کند ، این وجود دیگر فشاری ندارد ، بلکه در جایگاه امن نشسته است : ان المتقین فی مقام امین . (۱۵۳) وجودی که تکلیفش را شناخته و وحی را می فهمد ، دیگر از آن چه پیش می آید ، وحشت ندارد و حتی با آن چه می شود ، کاری ندارد . آن رسول عزیز صلّی اللّه علیه و آله می فرمود : ما کنت بدعا من

الرسل ؛ من از میان رسولان بـدعتی نیسـتم و تازه ای نیاورده ام . و ما ادری مایفعل بی و لا بکم ؛ و حتی نمی دانم که برای من و شـما ، چه پیش می آید : ان اتبع الا ما یوحی الیّ . (۱۵۴) من فقـط بر روی مرز و به دنبال وحی حرکت می کنم ؛ زیرا همین اطاعت و تقوا و عمل به وظیفه است که امن می آورد و از بن بست بیرون می کشد : و من یتق اللّه یجعل له مخرجا . (۱۵۵)

۵ . ارتباط و پیوند با خدا :

رزق انسـان در خوانـدن کتاب ها و مطالعات ، منحصـر نیست . دقت و مطالعه در آفاق و طبیعت و در انفس و وجود انسان هم می توانـد آیه هـا ونشـانه هایی را به دنبال بیاورد و مایه های فکری و روحی انسان را تقویت کنـد . از این گذشـته ، آن ها که روز را با خلق خدا به سـر می برند ، باید در شب به یاد خدا باشـند و از قرب او رزق بگیرند ، تا بتوانند بار برخوردهای سنگین و درگیری های مسـتمر روزشان را به دوش بگیرنـد . به همین دلیل ، رسول بایـد پیش از قیامش در شب ، قیام کنـد و قرآن را آرام آرام بخوانـد و با ترتیل در وجودش بنشانـد؛ چون می خواهـد قول ثقیل و رسالت سـنگینی را بر دوش بگیرد . (۱۵۶) این پیوند شب و ارتباط با خدا ، با دعا ، قرائت یا قیام ، تاءمین کننده ی رزق روزانه ی مؤ من منتظر است که

سوخت و ساز و درگیری و برخوردهای شکننده دارد .

ج – طرح و برنامه ریزی

منتظر بایـد طرح و نقشه داشـته باشد و با توجه به طرح و نقشه ی سازندگی ، خود دنبال مصالح و لوازمی باشد که قبلا طرح و برنامه ی آن را کشیده است . نکاتی که در طرح و برنامه ریزی باید مدنظر داشت ، عبارتند از :

۱ . هدف مندی

طرح بر اساس هدف و هدف بر اساس درک از قدر و ارزش ، شکل می گیرد . با در دست داشتن هدف ، کلید طرح به دست می آید .

۲ . ارزش مندی هدف

انسانی که خودش را میوه ی هستی می بیند و آدمی که در او همت های بلند شکل می گیرد و مسؤ ولیت های بزرگ پذیرفته می شود ، نمی توانـد فقر و جهل و فسق و شـرک و کفر را تحمل کند . او در خود و در اجتماع ، در پی این ارزش های بالاتر می گردد و برای این ارزش های مقدس مجبور است که طرحی بریزد .

۳ . تجزیه ی هدف

بهترین کـار برای رسـیدن به هـدف و برداشـتن موانع ، تجزیه و تقسـیم کردن آن هاست ؛ یعنی بایـد نیازها ، مسایل ، مراحل و موانع را شـناسایی کرد . هم چنین باید به جای نشسـتن و حسـرت خوردن ، حرکت کرد تا راه رسـیدن به هریک از مقدمات و مراحـل را بشناسـیم و برای درگیری بـا مانع ها آماده شویم . هنگامی که هـدف های بزرگ تجزیه می شونـد ، راحت و آسان خواهند شد و هدف های کوچک هنگامی که خرد نشوند ، ناممکن و

محال جلوه می کنند .

۴ . ابتناء بر فقه و آگاهی

اکنون این طرح و تقدیر ، انسان منتظر را از پراکنده کاری و دوباره کاری و خراب کاری ، نگهداری خواهد کرد؛ چون کارهای پراکنده در طرح ، جان گرفته و به سوی هدف هماهنگ گردیده و از فقه و آگاهی ، برکت گرفته است . این قرآن است که به خوبی به عواملی اشاره می کند که با همراهی آن ها ، انسان منتظر در برابر دشمن - هرچند ده برابر باشد - نه تنها مقاوم ، که غالب و مسلط می گردد . قرآن به ما می آموزد که همراه عناصری بر دشمن غلبه خواهید یافت . آن گاه توضیح می دهم چرا ؟ بـاءنهم و قوم لا ـیفقهون ؛(۱۵۷) چون آن ها از فقه و بینشی برخوردار نیستند . پس عنصر فقه به همراه عناصر صبر ، تجمع و ایمان می تواند مؤ من منتظر را در برابر دشمن که ده برابر اوست ، به پیروزی رساند .

د - آمادگی در عمل

در مرحله ی عمل ، به دو عامل دیگر نیاز است . دو عملی که در روش تربیتی انبیا در قرآن از آن سخن به میان رفته است : لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان . (۱۵۸) همه ی انبیا علاوه بر بینات ، همراه با کتاب و میزان بوده اند . در بینش دینی ، افراد نه با عمل که با بینش شان از یک عمل ، به ارزش می رسند . در بینش اسلامی ، همه عهده دار و همه مسؤ ول هستند : کلکم راع و کلکم مسؤ

ول عن رعیه . (۱۵۹) برای انجام چنین مهمی است که به دو عامل دیگر نیاز هست ؛ کتاب و میزان . یعنی با کتاب ، به ضابطه ها برسد و دستورها را بشناسد و هنگام تزاحم دو دستور ، با میزان ها و معیارها ، از بن بست بیرون بیاید .

۱ . کتاب

منظور از کتاب ، همین قرآن ، تورات و انجیل نیست و این پیداست که همه ی انبیا ، صاحب کتاب هایی مثل تورات و انجیل و زبور و قرآن نبوده اند . این کتاب همان ضابطه ها و دستورهایی است که مکتوب است و فرض است مثل : کتب علیکم الصیام . (۱۶۰) و کتب علیکم القتال . (۱۶۱) منتظر مؤ من که خودش را در دنیای رابطه ها می بیند و در میان نظام ، علیتی و علمی می شناسد ، دیگر نمی تواند این گونه اقدام کند ، بلکه برای هر رابطه ، به ضابطه و دستور نیاز دارد؛ چون شما نه تنها از عباداللّه و بلاداللّه ، که حتی از بیابان ها و چهارپایان هم بازخواست می شوید و مسؤ ول هستید . (۱۶۲)

۲ . میزان

به اندازه ی تمامی پدیده ها ، تکلیف و حکم هست . این تکالیف خود با هم تعارضی ندارند ، ولی مساءله آن جا سبز می شود که این ها در یک زمان به سراغ تو بیایند . اگر در یک زمان محدود با تمامی این دستورها ، روبه رو شوی ، چه کار می کنی ؟ آیا همین گونه به یک کار مشغول می شوی و بقیه را می گذاری یا این

که غصه و جوش کارهای مانـده را بر دلت بار می کنی یا این که در هنگام تزاحم ، دنبال معیار می گردی و میزان می خواهی ؟ این میزان ها عبارتند از :

۱ – ۲ – توجه به عامل ، جهت و اثر عمل

برای فهـم حکم و روح حکم ، این تـوجه لازم است . به همین خـاطر ، مؤ من منتظر در حکمی که می شـنود و عملی که می خواهـد بیـاورد ، بایـد به این میزان هـا تـوجه کنـد که چه عـاملی او را وادار می کنـد و چه جهـتی او را می خوانـد و این عمل سازنده تر است یا عمل دیگر .

۲ – ۲ – اهمیت ، صعوبت و مخالفت هوس

هنگامی که به دو کار برخورد می کنی ، نگاه کن که خـدا کدام یک را بهتر می پسـندد و کدام یک اهمیت بیش تری دارد . اگر در نظر خـدا برابر بودنـد ، ببین کـدام بر تو سـخت تر است . آن چه سـخت تر است ، سازنـده تر خواهد بود؛ زیرا : افضـل الاعمال احمزها . (۱۶۳) و آن جـا که در صـعوبت و سـختی با هم مساوی هسـتند ، معیار مخالفت با هوس در میان است . امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه آن جا که خصـلت های برادرش را می شـمارد ، می گوید : و کان اذا بدهه امران ینظر اءیُّهما اقرب الی الهوی فیخالفه . (۱۶۴) آن جا که دو کار ناگهانی و بالبـداهه با او روبه رو می شدنـد و او را مبهوت می کردنـد ، او مسلط بود . نگاه می

کرد که کدام به هوا نزدیک تر است ، پس با آن مخالفت می کرد و آن را کنار می زد و این میزان هم حساب شده است ؛ چون کاری که بر تو فشار بیش تری می آورد ، به تو قدرت بیش تری خواهد داد و تو را به معراج بالاتری خواهد رساند .

۳ – ۲ – اصول عملیه (برائت ، استصحاب ، احتیاط ، تخییر)

مؤ من هیچ گاه بن بستی ندارد؛ چون اگر در مقام عمل دچار شک شود ، مساءله ای نیست که اصول عملیه در این گونه موارد راه گشاست و این از بزرگ ترین نعمت هایی است که در نظام اصول اسلامی به ما ارزانی شده و از آن غافلیم چون جایگاه آن را نمی دانیم و فقط در احکام از آن استفاده می کنیم . از کتاب و میزان که بگذریم در مرحله ی عمل باید به آفات عمل نیز توجه شود؛ چون مؤ من منتظر ، ممکن است در مرحله ی عمل با آفت هایی مواجه شود و تمام آن چه را که به دست آورده هم چون شیطان یک جا از دست بدهد . منتظر در مرحله ی آمادگی عملی برای این که از آفات عمل مصون بماند ، باید به نکات زیر نیز توجه داشته باشد :

۱ . مبنای عملش جوّ و روح جمعی و چشم و هم چشمی نباشد ، بلکه شهادت و دیدار آتش و بهشت که باشد . مؤ من شغل من الجنه و النار امامه . (۱۶۵) می بیند هر کلمه ی او و هر حرکت او یا به آتش و

یا به بهشت راه دارد؛ با این شناخت مشغول می شود و از آفت توقع مزد و سپاس از دیگران رها می شود و تا حد ایثار حرکت می کند و تازه خود را بدهکار هم می داند .

۲ . منتظر باید عمل را جدا از حجم و مقدارش با توانایی خود بسنجد ، نه با دارایی ها؛ زیرا : لیس للانسان الا ما سعی . (۱۶۶) با شناخت خصلت های عمل یعنی سعی از زیاد شمردن کارهای خوب و کم دیدن کارهای شر رهایی می یابیم ؛ زیرا خیری که زیادش می بینی ، عقیم می ماند و شرّی که اندکش می شماری ، می زاید . باید به عکس رفتار کرد تا خیرها زیاد شوند و شرها عقیم بمانند . (۱۶۷)

۳ . منتظر باید عملش در زمان و مکان مناسب انجام گیرد ، چون درست است که توّابین خون های خود را در راه امام حسین علیه السّلام دادند اما اگر این خون ها در روز تاسوعا به حسین می رسید شاید عاشورایی پیش نمی آمد؛ زیرا : سارعوا الی مغفره من ربکم . (۱۶۸)

۴ . منتظر باید از افراط و تفریط برحذر ماند و از سنت جدا نشود؛ زیرا : لا نیه الا باصابه السنه . (۱۶۹)

۵ . منتظر باید جهت و هدف عملش را مشخص کند؛ زیرا : من ابدی صفحته للحق هلک . (۱۷۰) کسی که رودرروی حق حرکت کند ، هلاک می شود .

۶ . و در نهایت منتظر باید به ظاهر عمل مغرور نشود که ارزش عمل متناسب با نیت هاست ؛ زیرا : حاسبوها قبل اءن تحاسبوا(۱۷۱)

گفته اند ، نه حاسبوا اعمالکم ؛ یعنی نیت های خود را محاسبه کنید .

یوسف زهرا علیه السّلام

مقدمه

نصرت اللّه آیتی

گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی

چون نیک بدیدم ، به حقیقت ، به از آنی

حافظ

یکی از ویژگی های روانی آدمی این است که هماره در رویارویی با امر تازه و بدیع ، حالت دفاعی به خود می گیرد و کم تر به پذیرش آن گردن می نهد . این امر به ویژه آن گاه تشدید می شود که پدیده ی جدید حالت رمزگونه داشته باشد و اعتقاد به آن ، زمینه ساز تحولی بنیادین در باورها ، اندیشه ، منش و روش زندگی او شود . برعکس ، در برابر موضوعی که پیشینه داشته یا در زمان های پیش ، یک یا چند بار رخ داده است ، مقاومت چندانی از خود نشان نمی دهد و به سادگی ، آن را می پذیرد .

یکی از شیوه های چیره شدن بر این وضعیت ، عادی جلوه دادن آن مساءله است . یعنی باید این نکته را به جامعه تبیین کرد که موضوع مورد نظر ، مسبوق به سابقه بوده و برای دیگران نیز رخ داده است . قرآن کریم نیز همین شیوه را به کار گرفته است . در صدر اسلام ، روزه ، حکمی جدید و همراه با اندکی مشقت بود؛ زیرا روزه دار می بایست از بسیاری از امور مباح چشم بپوشد و از ارتکاب آن ها خودداری کند . شاید برخی مسلمانان در برابر چنین حکم بی سابقه ای ، واکنش نشان می دادند و آن را به سختی می پذیرفتند . از این رو ،

قرآن کریم ، ابتدا مسلمانان را از نظر روانی برای پذیرش آن آماده می کند . خداوند متعال می فرماید :

یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلهم . (۱۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید ! روزه بر شما نوشته شد ، همان گونه که بر پیشینیان شما ، نوشته شد .

یعنی مپندارید که این تکلیف ، مساءله ای بی سابقه و فراتر از توانایی شما است . هرگز چنین نیست ؛ زیرا وجوب روزه ، حکم متداولی است که گذشتگان نیز موظف بوده اند آن را انجام دهند .

مسایلی مانند اعتقاد به حضرت مهدی (عج) و غیبت و ظهور ایشان نیز به ظاهر بدیع و بی سابقه بوده و طول عمر ایشان با هاله ای از رمز و راز و شگفتی همراه است . افزون بر آن ، این باور بر همه ی شؤ ون حیات آدمی تاءثیری بنیادین بر جا می گذارد . از این رو ، برخی افراد از پذیرش آن سرباز می زنند و آن را انکار می کنند . امامان معصوم علیهم السّلام در برابر این اندیشه ، کوشیده اند با بیان موارد مشابهی که در تاریخ گذشته - بویژه تاریخ پیامبران الهی علیهم السّلام - رخ داده است ، مساءله ی غیبت امام عصر (عج) و دیگر مفاهیم مربوط به آن را عادی جلوه دهند ، تا مردم به گمان بی سابقه بودن ، در آن به دیده ی شک و تردید ننگرند . برای نمونه ، به کلام نورانی حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق می توان اشاره کرد .

اصل ماجرا را از زبان شیخ صدوق می شنویم :

شبی در عالم رؤ یا دیـدم که در مکه ام و گرد خانه ی خدا طواف می کنم . در دور هفتم نزد حجرالاسود آمدم و آن را لمس کردم و بوسیدم . در این هنگام ، دعاهایی را که برای زمان بوسیدن حجرالاسود است ، می خواندم . در این حال ، مولای خود حضـرت مهـدی (عـج) را دیـدم که بر در خانه ی کعبه ایسـتاده انـد . با خاطری پریشان به حضـرت نزدیک شدم . حضـرت با نگاهی به رخساره ام به فراستِ خود ، راز دلم را دانست . به او سـلام کردم . حضرت پس از جواب سلام ، فرمود : چرا درباره ی غیبت ، کتابی نمی نویسـی ، تا اندوه دلت را بزداید ؟ عرض کردم : یابن رسول اللّه ! در این باره کتاب نوشـته ام . حضـرت پاسـخ دادنـد : منظورمـان این نیست که هماننـد گذشـته بنویسـی . کتـابی درباره ی موضوع غیبت بنگار و در آن ، غیبت های پیامبران علیهما السّلام را بیان کن .

چون سـخن حضرت به پایان رسید ، از دیدگانم پنهان شدند . من از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و مناجات پرداختم . چون صبح دمید ، نگارش این کتاب را آغاز کردم . (۱۷۳)

حضـرت یوسف یکی از پیـامبرانی است که حضـرت مهـدی در روایت هـا به ایشـان تشبیه شـده انـد . البته در این روایت هـا ، حضرت مهدی (عج) از جهت های گوناگون به حضرت یوسف علیه السّلام تشبیه شده اند .

امام باقر علیه السّلام در روایتی تنها به شباهت در غیبت اشاره کرده انـد . (۱۷۴) هم چنین ایشـان در جایی دیگر ، به شـباهت های دیگری اشاره فرموده اند . (۱۷۵) حال آن که امام صادق علیه السّلام بدون اشاره به شباهت های پیشین ، شباهت دیگری بر شباهت های یاد شده می افزایند . (۱۷۶) این ها نشان می دهد که منظور ، حصر شباهت ها در موارد یاد شده نبوده ، بلکه تنها برای نمونه به برخی از آن ها اشاره شده است . با توجه به این نکته و با الهام از فرمایش حضرت مهدی (عج) به شیخ صدوق ، این نوشتار می کوشد با تاءمل در قرآن و روایت ها ، شباهت و همانندی های موجود میان یوسف زهرا علیه السّلام و یوسف یعقوب علیه السّلام را بازگو کند ، تا از این رهگذر ، فهم و پذیرش امر حضرت مهدی ، آسان تر گردد .

۱ - غیبت

برجسته ترین همانندی میان یوسف زهرا علیه السّلام و یوسف یعقوب علیه السّلام ، همانندی در غیبت است . امام باقر علیه السّلام به محمدبن مسلم می فرماید :

یا محمّد بن مسلم ان فی القائم من اهل بیت محمّد علیهم السّلام شبه من خمسه من الرسل یونس بن متی و یوسف بن یعقوب و موسی و عیسی و محمّد صلوات اللّه علیهم . . . وامّا شبهه من یوسف بن یعقوب علیه السّلام فالغیبه من خاصته و عامته و اختفائه من اخوته . . . . (۱۷۷)

ای محمّد بن مسلم ! قائم آل محمّد (عج) با پنج تن از پیامبران شباهت دارد

: یـونس بن مـتی و یوسف بن یعقوب و موسـی و عیسـی و محمّـد صـلوات اللّه علیهم . . . و امّـا شـباهت او به یوسف در غیبت اوست از اقوام دور و نزدیک و از برادران خود . . . .

نخستین سؤ ال دربـاره ی این شـباهت ، آن است که میـان غیبت امام عصـر (عـج) و غیبت یوسف علیه السّـلام تفاوت فراوانی وجود دارد؛ زیرا غیبت یوسف علیه السّـلام ، غیبتی است نسبی ؛ یعنی هرچنـد او از کنعـان ، برادران و پـدر و مـادر خود غایب بـود ، ولی از دیـدگان مصـریان غـایب نبود . او بـا مصـریان ، گفت و گو و رفت و آمـد داشت ، در حـالی که غیبت حضـرت مهـدی (عـج) غیبتی است مطلق و آن حضـرت از دیـدگان همگـان غـایب انـد . از این رو ، قیاس آن دو با یکـدیگر قیاس مع الفارق است . پاسخ به این نکته ، در شباهت دوم خواهد آمد .

۲ – حضور

برادران یوسف برای خریـد آذوقه به مصـر آمدند و به بارگاه یوسف وارد شدند . وی در نخستین نگاه و گفت و گو ، آنان را شناخت ، ولی آنان یوسف را نشناختند . آنان بی آن که به هویت یوسف پی برند ، با وی سخن گفتند و داد و ستد کردند .

فدخلوا علیه فعرفهم وهم له منکرون . (۱۷۸)

(برادران یوسف) بر او وارد شدند . او ، آنان را شناخت ، ولی آنان او را نشناختند .

یوسف زهرا نیز در میان مردم حضور دارد . در کنار آنان راه می رود و بر فرش های

آنان پا می نهد و . . . ولی مردم ، او را نمی شناسند . بسیاری بر این باورند که غیبت امام عصر (عج) به این معنی است که آن حضرت ، در آسمان ها یا عوالم دیگری زندگی می کنند . بنابراین ، حضرت مهدی (عج) از دیدگان همه ی انسان ها پنهان هستند و کسی ، ایشان را نمی بیند . براساس این باور ، نکته ای که پیش از این گذشت ، به ذهن می رسد که مقایسه ی حضرت مهدی (عج) با حضرت یوسف علیه السّلام ، مقایسه ای ناتمام است . امّا حقیقت ، این است که تصویر یاد شده ، خطا و به دور از واقعیت است . او در میان مردم رفت و آمد می کند و در کوچه و بازارها قدم می گذارد . مردم ، آن حضرت را می بینند ، گرچه او را نمی شناسند .

سدیر می گوید :

سمعت اباعبداللّه علیه السّلام یقول : ان فی القائم شبه من یوسف علیه السّلام . قلت : کانک تذکر حیره و غیبته فقال لی : ما تنکر هذه الامه اشباه الخنازیر ان اخوه یوسف کانوا سباطا اولاد انبیاء تاجروا یوسف وبایعوه وهم اخوته وهو اخوهم فلم یعرفوه حتی قال لهم انا یوسف . . . فما تنکر هذه الامه ان یکون اللّه عزوجل یفعل بحجته ما فعل بیوسف ان یکون یسیر فی اسواقهم ویطاء بسطهم وهم لایعرفونه حتی یاءذن اللّه عزوجل ان یعرفهم بنفسه کما اذن لیوسف حتی قال لهم هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم تجهلون قالوا اءنک لانت یوسف

قال انا یوسف وهذا اخی . (۱۷۹)

امام صادق علیه السّلام فرمودند :

قائم (عج) شباهتی با یوسف دارد . عرض کردم : گویا حیرت و غیبت او را می فرمایید ؟ حضرت فرمودند : چرا این امت ، قضیه ی حضرت یوسف را انکار نمی کنند ؟ برادران یوسف با این که پیغمبر زاده و برادر یوسف بودند و او نیز برادرشان بود ، با او تجارت و خرید و فروش کردند و او را نشناختند ، تا این که یوسف ، خودش را معرفی کرد و گفت : من یوسفم . . . با این حال چرا آنان منکرند که خداوند عزوجل با حجت خود ، همان کاری را بکند که با یوسف کرد ؟ او در بازارهای شان راه می رود و بر فرش های آنان گام می نهد ، ولی مردم او را نمی شناسند ، تا هنگامی که خداوند به او اجازه دهد که خودش را معرفی کند . همان گونه که به یوسف اجازه داد و یوسف گفت آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آن گاه که جاهل بودید ؟ گفتند : آیا تو همان یوسفی ؟ گفت : (آری) من یوسفم و این ، برادر من است .

و باز امام صادق علیه السّلام فرمود :

ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبیاء علیهم السّلام . . . وامّا سنه من یوسف فالسنه یجعل اللّه بینه وبین الخلق حجابا یرونه ولا یعرفونه . . . . (۱۸۰)

صاحب این امر امام مهدی (عج) با برخی از پیامبران ، شباهت هایی دارد . . . امّا شباهت او

به یوسف ، در پرده بودن او است ؛ یعنی خداوند کاری می کند که هر چند او را می بینند ، ولی نمی شناسند .

۳ - کودکی

غیبت یوسف از دوران کودکی آغاز شد .

و جاءت سیاره فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یابشری هذا غلام . (۱۸۱)

و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و ماءمور آب را (در پی آب) فرستادند . او دلو را در چاه افکند . (ناگهان) صدا زد : مژده باد این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) !

غیبت یوسف زهرا علیه السّلام نیز از دوران کودکی آغاز شد .

قال ابوعبداللّه علیه السّلام :

قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لابد للغلام من غیبته فقبل له ولم یا رسول اللّه ؟ قال یخاف القتل . (۱۸۲)

امام صادق علیه السّلام از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل می کند که حضرت فرمودند :

ناچار برای آن کودك (امام مهدی (عج) غیبتی خواهد بود . پرسیده شد : برای چه ؟ فرمودند : از ترس کشته شدن .

حضرت مهدی (عج) در سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمد . آغاز غیبت صغرا نیز در سال ۲۶۰ هجری است . بنابراین ، ایشان در آغاز غیبت صغری ، ۵ ساله بوده اند .

۴ - زیبایی و بخشندگی

همان گونه که یوسف در زیبایی و بخشندگی ، شهره ی آفاق بود ، یوسف زهرا علیه السّلام نیز به بالاترین درجه ی این دو ویژگی آراسته است .

عن ابی نصر قال سمعت ابا جعفر علیه السّلام یقول :

فی صاحب هذا الامر اربع سنن من اربعه انبیاء . . . وسنه من یوسف من جماله و سخائه . . . . (۱۸۳)

ابی نصر می گوید امام باقر علیه السّلام فرمودند :

صاحب این امر (حضرت مهدی (عج) با چهار پیامبر شباهت هایی

دارد . . . شباهت او با یوسف ، در زیبایی و بخشندگی اوست . . . .

رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود :

لیبعثنَّ اللّه عزوجل فی هذه الامه خلیفهً یحثی المال حثیا و لا یعدّه عدّا . (۱۸۴)

به زودی خداوند عزوجل در این امت ، خلیفه ای را بر می انگیزد که مال را بی آن که بشمارد ، به دیگران می بخشد .

۵ - هراس

یوسف در عالم رؤ یا دید که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرش سجده می کنند ، ولی به سفارش پدر از ترس مکر برادران ، رؤ یای خویش را پنهان کرد .

اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی راءیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر راءیتهم لی ساجدین قال یا بُنیّ لاتتقصص رؤ یاک علی اخوتک فیکیدوا لک کیدا . (۱۸۵)

(به یاد آور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت : پدر ! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند . (یعقوب) گفت : فرزندم ! خواب خود را برای برادرانت باز گو مکن ؛ زیرا برای تو نقشه ی (خطرناکی) می کشند .

یوسف زهرا علیه السّلام نیز همین گونه است ؛ یعنی به دلیل هراس از دشمنان ، باید نام مبارکش پنهان باشد .

عن ابی خالد الکابلی قلت لمحمد بن علی الباقر علیه السّلام :

ارید ان تسمیَّه لی حتی اعرفه باسمه فقال : ساءلتنی واللّه یا ابا خالد عن سؤ ال مجهد ولقد ساءلتنی عن امر لوکنت محدّثا به احدا لحدثتک ولقد ساءلتنی عن امر لو ان بنی فاطمه عرفوه حرصوا علی ان یقطعوه بضعه

بضعه . (۱۸۶)

ابوخالد کابلی می گوید به امام باقر علیه السّلام عرض کردم :

نام مبارك او (حضرت حجت علیه السّلام) را برای من بگویید تا او را به نام بشناسم . حضرت فرمودند : ای اباخالد ! به خدا سوگند ! پرسش زحمت انگیز و مشقت آوری از من پرسیدی و درباره ی مساءله ای از من پرسیدی که اگر گفتنی بود ، به یقین به تو می گفتم . تو درباره ی چیزی از من پرسش کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند ، حرص ورزند که او را تکه تکه کنند .

۶ - ظلم

دلیل غیبت یوسف ، ستم برادران در حق او بود ، یعنی حسادت ورزیدن و به چاه افکندن او .

واجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب . (۱۸۷)

وتصمیم گرفتند وی را در نهان گاه چاه قرار دهند .

یکی از حکمت های غیبت یوسف زهرا علیه السّلام نیز ستم حاکمان و طاغوت های خون آشام در حق آن حضرت است .

عن زراره بن اعین قال :

سمعت الصادق جعفربن محمّد علیه السّلام یقول : ان للقائم غیبه قبل ان یقوم قلت ولم ذلک جعلت فداك ؟ قال یخاف و اشار بیده الی بطنه وعنقه . (۱۸۸)

زراره می گوید :

از امام صادق علیه السّلام شنیدم که فرمود : قائم (عج) پیش از قیامش غیبتی دارد . عرض کردم : فدایت شوم چرا ؟ حضرت با اشاره به شکم و گردن مبارکشان فرمود (از کشته شدن) می ترسد .

طاغوتیان عصر ما در شمار ، از طاغوتیان عصر تولد حضرت ، کمتر و از نظر ابزار نظامی ، ضعیف تر نیستند . خون

آشامی و جنایت پیشه گی شان نیز به مراتب از آنان بیشتر است . پس آن ترس هنوز وجود دارد . به امید آن روزی که یاوران کارآمدی پرورش یابند تا بتوانند سپر بلای حضرت باشند و او را از گزند حوادث در امان دارند؛ زیرا که فراهم آمدن چنین افرادی ، پیش زمینه ی فرا رسیدن روز موعود است .

۷ - ریزش و رویش

برادران یوسف ، او را به چاه افکندند؛ زیرا دل های شان از حسد آکنده بود . بنابراین ، خوبی های او را نمی دیدند ، ولی غریبه ها از دیدن او مسرور گشتند و اظهار شادمانی کردند .

وجاءت سیاره فارسلوا واردهم فادلی دلوه قال یا بشری هذا غلام . (۱۸۹)

و (در همین حال) کاروانی فرا رسید و ماءمور آب را (در پی آب) فرستادند . او ، دلو خود را در چاه افکند . (ناگهان) صدا زد : مژده باد این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) !

هنگام رو به رو شدن با یوسف زهرا نیز برخی مسلمانان ، بر وی شمشیر می کشند؛ زیرا سینه هایی آکنده از کینه دارند یا خود را از او بیشتر دوست دارند یا این که خود را زمام دار امور خویش می دانند و در برابر راءی و نظر او ، راءی و نظری جداگانه برای خود قایل اند و یا . . . .

امام صادق علیه السّلام فرمود :

القائم (عج) یلقی فی حربه مالم یلق رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله . ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اتاهم وهم یعبدون الحجاره منقوره وخشبا منحوته وان القائم

یخرجون علیه فیتاءولون علیه کتاب اللّه و یقاتلونه علیه . (۱۹۰)

قائم (عج) در پیکار خود با چنان چیزی رو به رو خواهد شد که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله با آن رو به رو نگردید . همانا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی به سوی مردم آمد که آنان ، بت های سنگی و چوب های تراشیده را می پرستیدند . ولی قائم (عج) چنان است که بر او می شورند و کتاب خدا را بر ضد او تاءویل می کنند . آن گاه به استناد همان تاءویل ، با او به جنگ برمی خیزند .

در این میان ، برخی بیگانگان هستند که از دیدنش خشنود می شوند و به او می پیوندند؛ زیرا با فطرت هایی پاک به سوی او می روند و با چشمانی بی غرض به او می نگرند .

امام صادق علیه السّلام می فرماید :

اذا خرج القائم (عج) خرج من هذا الامر من کان یری انه من اهله و دخل فیه شبه عبده الشمس والقمر . (۱۹۱)

چون قائم (عج) قیام کند ، کسی که خود را اهل این امر می پنداشته است ، از این امر بیرون می روند . در مقابل ، افرادی مانند خورشید پرستان و ماه پرستان ، به آن می پیوندند .

۸ - بهای اندک

کاروانیانی که یوسف را یافتند ، او را به بهای اندکی فروختند؛ زیرا از ارزش آن درّ یگانه ، آگاهی نداشتند .

و شروه بثمن بخس دراهم معدود وکانوا فیه من الزاهدین . (۱۹۲)

و (سرانجام) او را به بهای اندکی - چند درهم - فروختند و

نسبت به (فروختن) او بی رغبت بودند .

برخی شیعیان نیز به دلیل نا آگاهی از مقام و منزلت حضرت مهدی (عج) و از سر هواپرستی و دنیاخواهی ، افتخار محبت و خدمت به آستان او را ، به بهای اندکی فروخته و رشته ی پیوند خود را گسسته اند . تاریخ ، نمونه های فراوانی از این مردمان را به یاد دارد . برای مثال ، از ابوطاهر محمّد بن علی بن بلال می توان نام برد . وی به طمع اموالی که از حضرت مهدی (عج) نزد او بود ، آن را به محمّد بن عثمان عمری - سفیر دوم - نسپرد و ادعا کرد که خود وکیل حضرت مهدی (عج) است . حضرت مهدی (عج) نیز توفیقی در لعن او صادر کرد . (۱۹۳)

۹ - بردباری

نخستین واکنش یعقوب هنگام غیبت یوسف ، در پیش گرفتن صبر نیکو و یاری جستن از پروردگار است .

جاءوا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل واللّه المستعان علی ما تصفون . (۱۹۴)

و هنگامی که پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساختند و نزد پدر) آوردند ، گفت : هوس های نفسانی شما ، این کار را برای تان آراسته است . من بردباری نیکو (و شکیبایی بدون ناسپاسی) خواهم داشت و در برابر آن چه می گویید ، از خداوند ، یاری می جویم .

شیعیان نیز هنگام رو به رو شدن با غیبت یوسف زهرا علیه السّلام ، باید در برابر بلاها و آزمایش های الهی ، بردبار باشند .

امام رضا علیه السّلام فرمود :

واللّه ما

یکون ما تمدّون الیه اعینکم حتی تمحصوا وتمیّزوا وحتی لایبقی منکم الا الاندر فالاندر(۱۹۵)؛

به خدا سوگند ! آن چه چشمان تان را به سویش می دارید و منتظرش هستید ، رخ نخواهد داد ، تا این که پاک سازی و جداسازی شوید و از شما نماند مگر هرچه کم تر و کم تر .

هم چنین باید در برابر به درازا کشیدن غیبت ، شکیبایی ورزند؛ یعنی در ظهور پیش از موعد مقرر آن ، شتاب نکنند .

مهزم می گوید به امام صادق علیه السّلام عرض کردم :

جعلنی اللّه فداک متی هذاالامر ؟ فقد طال . فقال : کذب المتمنّون وهلک المستعجلون و نجا المسلّمون و الینا یصیرون . (۱۹۶)

فدایت شوم این امر - قیام قائم آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله - چه زمانی رخ خواهد داد ؟ این امر به درازا کشید . حضرت فرمود : آرزومندان خطا کردند ، شتاب جویان هلاک شدند و آنان که تسلیم اند ، نجات یافتند و به سوی ما باز خواهند گشت .

۱۰ - امید و نا امیدی

چون خورشید یوسف در پس ابرهای غیبت فرو رفت ، یعقوب هرگز امید خود را از دست نداد و از رحمت الهی و بازگشت یوسف ناامید نشد . و از خداوند درخواست می کرد که به زودی یوسف را ببیند .

عسی اللّه ان یاءتینی بهم جمیعا . (۱۹۷)

امیدوارم خداوند ، همه ی آنان را به من باز گرداند .

ولی در مقابل ، برادران با این که او را نکشتند و در چاه انداختند به امید این که قافله ای ، او را بیابد و با خود ببرد .

قال قائل منهم لاتقتلوا یوسف والقوه

فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیاره ان کنتم فاعلین . (۱۹۸)

یکی از آنان گفت : یوسف را نکشید . اگر می خواهید کاری انجام دهید ، او را در نهان گاه چاه بیافکنید تا قافله هایی ، او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند) .

با این حال ، برادران ، یوسف را فراموش کرده بودند . چون یعقوب ، از یوسف یاد می کرد ، وی را سرزنش می کردند .

قالوا تاللّه تفتؤ ا تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین . (۱۹۹)

گفتند : به خدا سوگند ! تو آن قدر از یوسف یاد می کنی که ممکن است بیمار شوی یا هلاک گردی .

ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون قالوا تاللّه انک لفی ضلالک القدیم . (۲۰۰)

هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) بیرون آمد ، پدرشان (یعقوب) گفت : اگر مرا به نادانی و کم خردی ، متهم نکنید ، (باید بگویم که) بوی یوسف را احساس می کنم . گفتند : به خدا سوگند ! تو در همان گمراهی پیشین ات هستی .

در مساءله ی غیبت یوسف زهرا علیه السّلام نیز برخی که از هدایت الهی برخوردارند ، پیوسته با امید به فضل خداوندی ، ظهور او را انتظار می کشند و هرگز از رحمت الهی ناامید نمی شوند . در دعای عصر غیبت که از ناحیه ی مقدسه رسیده است ، چنین می خوانیم :

. . . ولا تنسناد ذکره و انتظاره والایمان به وقوه الیقین فی ظهوره والدعاء له والصلاه علیه . (۲۰۱)

(خدایا !) یاد او ،

انتظارش ، ایمان به او ، باور شدید به ظهور او ، دعا برای او و توجه به او را در مابه فراموشی مسپار .

در مقابل ، گروهی دیگر که خداونـد بر دل های شان قفل زده است و از درک حقایق ناتوان انـد ، امیـدی به آمدنش ندارند . حتی گاهی وجودش را انکار می کنند .

امام صادق علیه السّلام به زراره فرمود :

یـا زراره و هوالمنتظر و هو الـذی یشـک الناس فی ولادته منهم من یقول مات ابوه فلا خلف له . . . ومنهم من یقول ماولـد . . . (۲۰۲)

ای زراره ! او - حضـرت مهـدی (عـج) - کسـی است که آمـدنش را انتظار می کشـند . اوست که مردم در تولدش شک می کنند . برخی می گویند : پدرش از دنیا رفت و فرزندی نداشت . . . و برخی می گویند : هنوز به دنیا نیامده است . . . .

۱۱ - نشانه

پس از آن که زلیخا به یوسف ، تهمت ناپاکی زد ، عزیز مصر به کمک نشانه ی الهی ، پاکی و بی گناهی او را دریافت .

و شـهد شاهـد من اهلهـا ان کـان قمیصه قـد من قبـل فصـدقت وهو من الکـاذبین وان کـان قمیصه قـدمن دبر فکـذبت وهو من الصادقین فلما رءا قمیصه قد من دبر قال انه من کید کن ان کید کن عظیم . (۲۰۳)

و در این هنگـام ، شاهـدی از خـانواده ی آن زن شـهادت داد که اگر پیراهن او از پیشِ رو پاره شـده است ، آن زن راست می گوید و او از دروغ گویان است و اگر پیراهنش از

پشت پاره شده است ، آن زن دروغ می گوید و او از راست گویان است . هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت پاره شده است ، گفت : این از مکر و حیله ی شما زنان است . همانا مکر و حیله ی شما زنان عظیم است .

با این حال ، عزیز مصر به سبب وسوسه ی زلیخا ، یوسف را به زندان افکند .

ثم بدالهم من بعدما راءوا الآیات لیسجنّنه حتی حین . (۲۰۴)

و پس از آن که نشانه های (پاکی یوسف) را دیدند ، بر آن شدند که او را تا مدتی زندانی کنند .

ستم پیشه گـان عصـر یوسف زهرا علیه السّلام نیز بـا این که اعجازهـا و نشـانه هـایی از حقـانیت او را دیدنـد ، امـا باز به خود نیامدند و به قتل او کمر همت بستند .

رشـیق می گوید : معتضد عباسی ، مرا به همراه دو نفر دیگر فراخواند و به ما دستور داد هر یک بر اسبی سوار شویم و تنها زیر انـداز سـبکی با خود برداریم و از برداشـتن هر وسـیله ی دیگری پرهیز کنیم . آن گاه افزود : به سامرا و فلان محله و فلان خانه می روید . بر در خانه ، خادم سـیاهی ایستاده است . به خانه هجوم برید و هر کس را در آن جا یافتید ، بکشید و سرش را برای من بیاورید .

ما بر اساس دسـتور ، به سامرا و همان خانه رفتیم . مرد سـیاهی بر در خانه نشسته بود . پرسیدم : چه کسی در خانه است ؟ با بی اعتنایی

گفت : صاحبش . به خانه هجوم بردیم . در خانه ، اتاقی بود که بر در آن ، پرده ای زیبا آویخته بود . چون پرده را بالا زدیم ، گویا در اتاق ، دریایی از آب بود . در انتهای اتاق ، مردی با بهترین شمایل بر روی حصیری بر آب ایستاده و مشغول نماز بود . او به ما هیچ توجهی نکرد . یکی از همراهانم به نام احمد بن عبداللّه ، برای وارسی ، وارد آب ها شد ، امّا نزدیک بود غرق شود . من دستش را گرفتم و او را نجات دادم ، ولی وی از ترس بی هوش شد و ساعتی در همان حال ماند . همراه دیگرم نیز همان کار را کرد و به همان بلا گرفتار شد .

من از صاحب خانه عذرخواهی کردم و گفتم : به خدا سوگند ! من از ماجرا آگاه نبودم و نمی دانستم برای قتل چه کسی اعزام شده ایم و من از این کار توبه می کنم . ولی او به ما اعتنایی نکرد .

ما به سوی معتضد برگشتیم . او منتظر ما بود و به دربانان سپرده بود که هر وقت به کاخ رسیدیم ، اجازه ی ورود بدهند . ما نیز در همان شب بر او وارد شدیم و ماجرا را برایش بازگو کردیم . با عصبانیت پرسید : آیا این ماجرا را برای کسی بازگو کرده اید ؟ گفتیم : نه . او سوگند یاد کرد که اگر این ماجرا را با کسی در میان بگذاریم ، گردن ما را خواهد زد . ما نیز تا او

زنده بود ، توان بازگو کردن آن را نداشتیم . (۲۰۵)

۱۲ – توطئه

یوسف با توطئه های گوناگونی رو به رو گشت ؛به چاه افکندن ، به بردگی رفتن ، تهمت ناپاکی شنیدن و زندان . با این حال ، مشیت الهی بر آن بود که همه ی توطئه ها و نقشه ها ناکام گردد . دشمنان برای یوسف زهرا علیه السّلام نیز توطئه های فراوان و نقشه های شومی برنامه ریزی کرده بودند ، ولی اراده ی الهی بر رهایی او از همه ی فتنه ها و تجلّی نور خداوندی تعلق گرفته است .

امام صادق علیه السّلام می فرمایند :

کذلک بنوامیه و بنو العباس لمّا ان وقفوا علی ان به زوال مملکه الامراء الجبابره منهم علی یری القائم منا ناصبونا للعداوه و وضعوا سیوفهم فی قتل اهل بیت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اباره نسله طمعا منهم فی الوصول الی قتل القائم علیه السّلام فابی اللّه ان یکشف امره لواحد من الظلمه الا ان یتم نوره ولوکره المشرکون . (۲۰۶)

بنی امیه و بنی عباس چون دریافتند که گردن کشان آنان به دست مهدی ما از میان می روند ، با ما بنای دشمنی نهادند . آنان برای کشتن اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نابودی نسل او ، شمشیرهای خود را از نیام در آوردند تا مهدی (عج) را بکشند ، ولی خداوند ، امر او را از ستم کاران ، پنهان کرد و نورش را گستراند ، هرچند مشرکان از آن بیزار بودند .

۱۳ – هدایت

یوسف ، هنگام غیبت – زندان – نیز از رسالتی که در برابر مردم بر عهده داشت ، غافل نشد . هنگامی که دو یار

زندانی یوسف ، خواب خود را برای او بیان کردند و تعبیر آن را از او خواستند ، یوسف از فرصت به دست آمده استفاده کرد و پیش از بیان تعبیر چنین گفت :

یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیرٌ ام اللّه الواحد القهار ما تعبدون من دونه الا اسماءً سمیتموها انتم و اباؤ کم ما انزل اللّه بها من سلطان ان الحکم الا اللّه امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم و لکن اکثر الناس لایعلمون . (۲۰۷)

ای همراهان زندانی من ! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یکتای پیروز ؟ این معبودهایی که غیر از خدا می پرستید ، چیزی جز اسم هایی (بی مسمّا) که شما و پدران تان آن ها را (خدا) نامیده اید ، نیست . خداوند هیچ دلیلی بر آن نازل نکرده است . حکم تنها از آنِ خداست . او فرمان داده است که جز او را نپرستید . این است آیین پابرجا ، ولی بیشتر مردم نمی دانند .

هر چند یوسف زهرا علیه السّلام نیز در پس پرده ی غیبت است ، امّا لحظه ای از انجام رسالت خود (هدایت مردم) غفلت نمی ورزد و مردم از فیض او بهره مند می شوند .

اولیای الهی از کوشش برای تحقق اهداف آسمانی خود هرگز دست نمی کشند؛ زیرا وظیفه ی حرکت به سوی خداوند و تکامل ، هیچ گاه از دوش مردمان برداشته نمی شود . اگر در زمانی و جایی ، وظیفه ی حرکت به سوی کمال از دوش کسی برداشته شود ، آن گاه به همان میزان ، رسالت هدایت نیز از عهده ی متولیان

هدایت برداشته شده است . البته هرگز چنین چیزی رخ نمی دهد؛ زیرا در این صورت ، آفرینش آدمی بیهوده می شود . از این رو ، ممکن است ولیّ خدا ساکت باشد ، امّا هرگز ساکن نمی ماند . هم چنان که ممکن است غایب باشد ، امّا هیچ گاه قاعد نمی ماند . امام همیشه در حال هدایت ، سازندگی و پرورش است ؛ گاه مخفیانه و گاه آشکارا . در کتاب های روایی ، نمونه های فراوانی از هدایت های ویژه ی حضرت مهدی (عج) آمده است . برای نمونه به یکی از آن ها اشاره می کنیم .

در عصر سفارت محمّد بن عثمان ، گروهی از شیعه درباره ی این مساءله اختلاف کردند که آیا خداوند ، آفرینش موجودات و روزی دادن به آن ها را به ائمه ی معصومین علیهم السّلام واگذار کرده است یا نه ؟ گروهی ، آن را محال می دانستند و گروهی دیگر بر این باور بودند که ائمه ی معصومین علیهم السّلام از جانب خداوند ، موجودات را می آفرینند و روزی می دهند . اختلاف این دو گروه پایان نیافت تا این که به محضر محمّد بن عثمان آمدند و پاسخ درست را از او جویا شدند . به سفارش او ، نامه ای به امام عصر (عج) نوشته شد . حضرت نیز در پاسخ چنین مرقوم فرمودند :

ان اللّه تعالی هو الذی خلق الاجسام . . . امّا الائمه علیهم السّلام فانهم یساءلون اللّه تعالی فیخلق ویساءلونه فیرزق ایجابا لمسئلتهم واعظاما لحقهم . (۲۰۸)

خداوند ، آفریننده ی اجسام است . .

. ولی ائمه علیهم السّلام از خداوند درخواست می کنند . او نیز می آفریند و روزی می دهد . این به دلیل اجابت دعای آنان و تکریم مقام ایشان است .

۱۴ – گواه

هنگامی که پادشاه مصر ، تعبیر خوابش را خواست ، هم بند پیشین یوسف ، او را برای این مهم معرفی کرد؛ زیرا در زندان ، محاسن اخلاق و دانش تعبیر خواب او را که نوعی از علم غیب است ، دیده بود .

ما نیز در برابر مدعیان مهدویّت یا مدعیان ارتباط با حضرت مهدی (عج) باید هوشیار باشیم و بی دلیل به افراد اعتماد نکنیم . ادعای افراد را باید تنها پس از دیدن دلیل قطعی بپذیریم . سیره ی عملی حضرت مهدی (عج) و سفیران ایشان نشان می دهد که آنان همیشه دیگران را تشویق می کردند تا از مدعیان ، دلیل بخواهند . نمونه های فراوانی از این حقیقت در کتاب های حدیثی به چشم می خورد . از جمله ، حسین بن علی بن محمّد معروف به ابن علی بغدادی می گوید : در بغداد ، زنی از من پرسید : مولای ما کیست ؟ یکی از اهالی قم پاسخ داد : ابوالقاسم بن روح ، وکیل حضرت است . پس نشانی او را به زن داد . وی نزد ابوالقاسم آمد و به او گفت : ای شیخ ! همراه من چیست ؟ شیخ فرمود : هرچه با خود داری ، در دجله بیانداز . آن گاه نزد من بیا تا به تو باز گویم . زن رفت و آن چه با خود داشت ، در

دجله انداخت و بازگشت . ابوالقاسم به خدمت کار خود دستور داد که آن جعبه را بیاورد . سپس به آن زن گفت : این همان جعبه ای است که با تو بود و تو در دجله انداختی . من به تو بگویم در آن چیست یا تو می گویی ؟ زن گفت : شما بگویید . شیخ گفت : یک جفت دست بند طلا ، یک حلقه ی بزرگ گوهردار ، دو حلقه ی کوچک که هر کدام یک گوهر دارد و دو انگشتر فیروزه و عقیق در این جعبه هست . سپس جعبه را گشود و هر چه را در آن بود ، نشان داد ، زن به آن ها نگریست و گفت : این همان است که من آوردم و در دجله انداختم . آن گاه از تعجب بی هوش شد !

این که ابوالقاسم بن روح ، پرسش زن را انکار نکرده و پاسخ گفته است ، نشان می دهد که مردم موظف بوده اند که سخن کسی را بی دلیل نپذیرند . سفیران حضرت مهدی (عج) نیز با دادن پاسخ مثبت به خواسته ی آنان ، این روش را امضا کرده اند . هنگامی که چنین روشی در رویارویی با مدعیان با مدعیان نیابت و وکالت ، پسندیده و بلکه لازم است ، به طریق اولی ، در برابر مدعیان مهدویّت ، چنین خواهد بود .

۱۵ – قدرشناسی

خدمت عزیز مصر و همسرش به یوسف – رها کردن او از بردگی و پرورش دادن وی در دامان مهر و محبت خود – سبب شد تا که یوسف هنگام گرفتاری و قحطی ،

به کمک آنان بشتابد و از او بهره برند :

و قال الذی اشتراه من مصر لامراءته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا . (۲۰۹)

و آن کس که او را از سرزمین مصر خرید (عزیز مصر) به همسرش گفت : مقام وی را گرامی دار ، شاید برای ما سودمند باشد .

به یقین ، خدمت گزاری به آستان یوسف زهرا علیه السّلام که برجسته ترین شکل آن ، زمینه سازی برای ظهور و تحقق بخشیدن به اهداف و آرمان های ایشان است ، برخورداری از عنایات های ویژه ی آن عزیز را در پی خواهد داشت . آیا می توان پنداشت که یوسف زهرا علیه السّلام در بخشش به اندازه ی یوسف یعقوب نباشد ؟ هرگز !

یکی از علمای اصفهان می گوید : در ایام جوانی برای سخن رانی به جلسه ای دعوت شدم . میزبان به من گفت : در همسایگی ما ، منزلی است که چند خانواده ی بهایی در آن زندگی می کنند ، پس در سخن رانی ، مراعات فرمایید . من بی توجه به گفته ی او ، ده شب درباره ی بطلان مرام بهاییت سخن رانی کردم . شب آخر پس از سخن رانی ، هنگامی که به سوی مدرسه به راه افتادم ، چند نفر نزد من آمدند و با احترام و پافشاری به منزل خود بردند . پس از بستن در ، صحنه عوض شد . آنان بر من آشفتند و با تندی ، به من گفتند که چرا علیه ما سخن گفتی و می خواستند مرا بکشند . هر چه تلاش کردم ، از قصد خود چشم نپوشیدند

. نـاگزیر اجـازه خواسـتم تا برای آخرین بار ، وضو بگیرم و نمازی بخوانم . به نماز ایسـتادم و قصـد کردم در سـجده ی آخر ، هفت مرتبه ذکر المسـتغاث بـک یـا صاحب الزمان را بگویم . در این هنگام ، در خود به خود باز شـد و مردی سوار بر اسب به انـدرون آمـد . بی آن که آنان بتوانند کاری بکنند ، آن مرد ، دست مرا گرفت ، از خانه بیرون برد و به مدرسه رساند . پس از رفتن آن مرد ، تازه به خود آمدم که : این شـخص که بود ؟ ولی دیگر دیر شده بود . فردای آن شب ، آن گروه بهایی نزد من آمدند و شهادتین گفتند . (۲۱۰)

۱۶ – دفع بلا

یوسف ، سپر دفع بلای برادران خود و اهل مصـر شد . هرچند برادران یوسف در حق وی سـتم کردند و شرط برادری را به جا نیاوردند ، ولی یوسف از کمک و دستگیری آنان فروگذار نکرد . یوسف زهرا علیه السّلام نیز سپر دفع بلا از شیعیان هستند .

قال ظریف ابونصر الخادم :

قال لی صاحب الزمان (عج) : اتعرفنی قلت : نعم . قال : من انا ؟ فقلت : انت سیدی وابن سیدی . فقال لیس عن هذا ساءلتک . قال ظریف فقلت جعلنی اللّه فداک فسَّرلی . فقال انا خاتم الاوصیاء وبی یدفع اللّه البلاء عن اهلی وشیعتی .

ظریف می گوید :

به محضـر امام عصـر (عـج) وارد شـدم . ایشان فرمودند : آیا مرا می شناسـی ؟ عرض کردم : آری . فرمودند : من که هسـتم ؟ عرض کردم : شما

آقای من و فرزند آقای من هستید . فرمودند : منظورم این نبود . عرض کردم : فدایت شوم منظورتان چیست ؟ فرمودند : من آخرینِ اوصیا هستم و خداوند برای وجود من ، بلا را از اهلم و شیعیانم ، برطرف می کند . (۲۱۱)

برای نمونه ، عنایت حضرت مهدی (عج) به شیعیان بحرین را از زبان محدّث نوری می شنویم :

در روزگار گذشته ، فرمانروایی ناصبی بر بحرین حکومت می کرد ، که وزیرش در دشمنی با شیعیان آن جا ، گوی سبقت را از او ربوده بود . روزی وزیر بر فرمانروا وارد شد و اناری را به دست حاکم داد ، که به صورت طبیعی این واژه ها بر پوست آن نقش بسته بود : (لا اله الا اللّه ، محمّد رسول اللّه و ابوبکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول اللّه) . فرمانروا از دیدن آن بسیار در شگفت شد و به وزیر گفت : این ، نشانه ای آشکار و دلیلی نیرومند بر بطلان مذهب تشیع است . نظر تو درباره ی شیعیان بحرین چیست ؟ وزیر پاسخ داد : به باور من ، باید آنان را حاضر کنیم و این نشانه را به ایشان ارایه دهیم . اگر آن را پذیرفتند که از مذهب خود دست می کشند وگرنه آنان را میان گزینش سه چیز مخیّر می کنیم :

۱ - پاسخی قانع کننده بیاورند .

۲ - جزیه بدهند .

۳ - یا این که مردان شان را می کشیم ، زنان و فرزندان شان را اسیر می کنیم . و اموال شان را به غنیمت

می بریم .

فرمانروا ، راءی او را پذیرفت و دانشمندان شیعه را نزد خود فراخواند . آن گاه انار را به ایشان نشان داد و گفت : اگر برای این پدیده ، دلیلی روشن نیاورید ، شما را می کشم و زنان و فرزندان تان را اسیر می کنم یا این که باید جزیه بدهید . دانشمندان شیعه ، سه روز از او مهلت خواستند . آنان پس از گفت وگوی فراوان به این نتیجه رسیدند که از میان خود ، ده نفر از صالحان و پرهیزگاران بحرین را برگزینند . آن گاه از میان این ده نفر نیز سه نفر را برگزیدند و به یکی از آن سه نفر گفتند : تو امشب به سوی صحرا برو و به امام زمان (عج)استغاثه کن و از او ، راه رهایی از این مصیبت را بپرس ؛ زیرا او ، امام و صاحب ماست .

آن مرد چنین کرد ، ولی پاسخی از حضرت ندید . شب دوم نیز نفر دوم را فرستادند . او نیز پاسخی دریافت نکرد . شب آخر ، نفر سوم را که مردی پرهیزگار بود ، به بیابان فرستادند . او به صحرا رفت و با گریه و زاری از حضرت ، درخواست کمک کرد . چون آخر شب شد ، شنید مردی خطاب به او می گوید : ای محمّد بن عیسی ! چرا تو را به این حال می بینم و چرا به سوی بیابان بیرون آمده ای ؟ محمّد بن عیسی از او می خواهد که او را رها کند و به حال خود واگذارد . آن مرد

می فرماید : ای محمّد بن عیسی ! منم صاحب الزمان . حاجت خود را باز گو . محمدبن عیسی گفت : اگر تو صاحب الزمانی ، داستان مرا می دانی و به گفتن من نیاز نیست . آن مرد فرمود : راست می گویی . تو به دلیل آن مصیبتی که بر شما وارد شده است ، به این جا آمده ای . عرض کرد : آری ، شما می دانید چه بر ما رسیده است و شما امام و پناه ما هستید . پس آن حضرت فرمود : ای محمدبن عیسی ! در خانه ی آن وزیر – لعنه اللّه علیه – درخت اناری است . هنگامی که درخت تازه انار آورده بود ، او از گِل قالبی به شکل انار ساخت . آن را نصف کرد و در میان آن ، این جمله را نوشت . سپس قالب را بر روی انار که کوچک بود ، گذاشت و آن را بست . چون انار در میان آن قالب بزرگ شد ، آن واژه ها بر روی آن نقش بست . فردا نزد فرمانروا می روی و به او می گویی که من پاسخ تو را در خانه ی وزیر می دهم . چون به خانه ی وزیر رفتید ، پیش از وزیر به فلان جا برو . کیسه ی سفیدی خواهی یافت که قالب گِل در آن است . آن را به فرمانروا نشان ده . نشانه ی دیگر این که به فرمانروا بگو : که معجزه ی دیگر ما این است که چون انار را دو نیم کنید ، جز دود و

خاکستر چیزی در آن نیست .

محمدبن عیسی از این سخنان بسیار شادمان گشت و به نزد شیعیان بازگشت . روز دیگر ، آنان پیش فرمانروا رفتند و هر آن چه امام زمان (عج) فرموده بود ، آشکار گشت .

فرمانروای یمن با دیدن این معجزه به تشیع گروید و دستور داد وزیر حیله گر را به قتل رساندند . (۲۱۲)

۱۷ - مجازات

برادران یوسف کسانی بودند که با تکبر ، قدرت بازوی خود را به رخ پدر می کشیدند و می گفتند :

و نحن عصبهٌ . (۲۱۳)

ما گروه نیرومندی هستیم .

با این حال ، چون در حق یوسف ، ستم کردند به جایی رسیدند که ذلیلانه ، کاسه ی گدایی به دست گرفتند . آن گاه باگردن هایی فرو افتاده ، سر بر آستان یوسف ساییدند و به وی ، اظهار عجز و نیاز کردند :

یا ایها العزیز مسّنا واهلنا الضّر وجئنا ببضاعه مزجاه فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان اللّه یجزی المتصدقین . (۲۱۴)

ای عزیز ! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده ایم . پیمانه ی ما را کامل کن و بر ما تصدّق و بخشش فرما؛ زیرا خداوند ، بخشندگان را پاداش می دهد .

بشر امروزی را مصیبت ها و دردهای کشنده ای مانند فقر فاحش ، فاصله ی طبقاتی ، جنگ های خانمان سوز ، خون ریزی های بی پایان ، احساس پوچی ، بی هویتی و سردرگمی و . . . فراگرفته است . دلیل پیدایش این ها چیزی نیست جز ستم آدمیان به ولیّ خدا ، یوسف زهرا

علیه السّلام ، که در راءس همه ی این ستم ها ، فراموشی یاد او و آماده نکردن شرایط ظهور اوست .

به امید آن که روزی انسان ، کاسه ی گدایی به بارگاه کسی بَرد و بر آستان کسی سر بساید که او ، منجی واقعی است .

۱۸ - محنت

دیدار با یوسف رخ نداد ، مگر پس از رنج ها و محنت های فراوانی که برادران اش به جان کشیدند و خون دل هایی که یعقوب در فراق یوسف خورد و اشک هایی که بر هجران او فرو ریخت .

خورشید یوسف زهرا علیه السّلام نیز طلوع نخواهد کرد ، مگر پس از محنت های فراوان وسیل های مصیبتی که بر دل شیعیان فرو خواهد ریخت .

امام علی علیه السّلام می فرماید :

ما یجیی ءُ نصر اللّه حتی تکونوا اهون علی الناس من المیته وهو قول ربی عزّوجل فی کتابه فی سوره یوسف (حتی اذا استیئس الرسل وظنّوا انّهم قد کذبوا جائهم نصرنا) وذلک عند قیام قائمنا علیه السّلام . (۲۱۵)

یاری خداوند به سوی شما نخواهد آمد ، مگر هنگامی که در چشم مردم از مرده ، پست تر شوید و این ، همان سخن خداوند در سوره ی یوسف است که فرمود : (تا آن گاه که رسولان ناامید شدند و (مردم) گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده است . در این هنگام ، یاری ما به سراغ آنان آمد) . آن گاه ، هنگام قیام قائم ما ، مهدی (عج) است .

۱۹ - نیاز

نیاز برادران به آذوقه ، زمینه ساز دیدار آنان با یوسف شد . هنگامی که بار قحطی و تنگی معیشت بر دوش برادران فشار آورد ، آنان به امید یافتن آذوقه ، ره سپار مصر گشتند و این مقدمه ی دیدار آنان با یوسف گردید .

شکل گرفتن احساس نیاز به امام مهدی (عج) در ژرفای جان انسان ها نیز زمینه ساز ظهور یوسف زهرا علیه السّلام

است . امام مهدی (عج) در توقیعی خطاب به اسحاق بن یعقوب می فرمایند :

. . . واکثروا الدعاء بتعجیل الفرج . . . . (۲۱۶)

. . . برای فرج من ، بسیار دعا کنید . . . .

افزون بر روایت یاد شده ، در روایت های فراوانی به شیعیان دستور داده شده است که برای فرا رسیدن ظهور دعا کنند؛ زیرا یکی از زمینه های دعا ، احساس نیاز است . دعا در بستر نیاز می روید . آدمی تا کمبودی نداشته باشد و در وجودش ، احساس نیاز به آن چه ندارد ، شکل نگیرد ، دست به دعا بر نمی دارد . ما نیز اگر بخواهیم که برای ظهور حضرت مهدی (عج) دعا کنیم ، باید احساس نیاز به وجود ایشان را در درون خود سامان دهیم . تنها در این صورت است که دعا خواهیم کرد . بنابراین ، دستور به دعا کردن ، در واقع دستور به برانگیختن احساس نیاز به امام (عج) در وجود خویش است .

برادران یوسف ، تاب تحمل او را نداشتند؛ زیرا به او احساس نیاز نمی کردند و نمی دانستند که وجود یوسف به چه کار آنان می آید؛ از این رو ، او را از خود راندند و آواره ی دیار غربتش کردند .

برای وصال یوسف می بایست زمان بگذرد تا برادران با دشواری های روزگار دست و پنجه نرم کنند ، سختی ها را بچشند و فراز و نشیب ها را ببینند . آن گاه کم کم احساس نیاز به یوسف در وجودشان شکل بگیرد؛ نیاز به کسی که دردهای

آنان را تسکین بخشد و غبار محنت از رُخ شان بزداید . این احساس چیزی نبود که بتوان آن را یک شبه به آنان تزریق کرد ، بلکه در گذر زمان می بایست این احساس شکل بگیرد . این میوه ای بود که باید به طور طبیعی می رسید . به همین دلیل ، یوسف با این که می دانست پدر و برادران او در کنعانند ، ولی هیچ اقدامی نکرد . او می توانست به کنعان برود یا دست کم ، نامه ای برای پدر بنویسد و از او بخواهد که به نزدش بیایند ، ولی این چنین نکرد . زیرا چه بسا اگر برادران ، پیش از فراهم شدن زمینه ، به دیدار او می آمدند ، سودی نداشت ؛ زیرا انگیزه های دشمنی پیشین هنوز وجود داشت و تحولی که آن عامل را از بین ببرد ، هنوز رخ نداده بود .

به راستی ، هنگامی که برادران ادعا کردند یوسف ، طعمه ی گرگ شده است ، چرا یعقوب از آنان نخواست که باقی مانده ی جسد یا دست کم استخوان هایش را بیاورند ؟ این بدان دلیل بود که می دانست اگر چنین بگوید ، برادران برای اثبات ادعای شان ، یوسف را خواهند کشت و جسدش را خواهند آورد . چرا هنگامی که کاروان ، یوسف را یافت ، یوسف به آنان نگفت که من فرزند یعقوب و اهل کنعانم . مرا به خاندانم باز گردانید ؟ آیا به این دلیل نبود که می دانست اگر او را باز گردانند ، سرانجام به دست برادرانش کشته خواهد شد ؟ !

چرا که ظرفیتِ با یوسف بودن هنوز در آنان پدید نیامده بود و این ظرفیت می بایست به صورت طبیعی و در گذر زمان و کشاکش حوادث ، شکل می گرفت . بر همه ی این ها مقام الهی یعقوب را نیز بیافزایید . او پیامبر بود و با اعجاز الهی می توانست کاری کند که برادران نتوانند یوسف را بکشند و او در کنار یوسف بماند ، ولی چنین نکرد؛ زیرا سنت الهی بر این است که جریان امور روند طبیعی و عادی خود را بپیماید و مردم با اختیار و انتخاب خود ، سعادت یا شقاوت را برگزینند و در میدان نفس گیر زندگی به آن برسند . به همین خاطر – گرچه در این میان ، یعقوبی نیز وجود دارد که زمینه ی ملاقات برای او کاملاً مهیاست و او خود را کاملاً آماده ی وصال کرده است – هرچند یوسف خود نیز از غربت و تنهایی ، غمگین و دل آزرده است ، ولی لب فرو می بندد و منتظر می ماند ، تا برادران آماده شوند و خود قدم به راه گذارند و به سویش بیایند . تنها در این صورت است که قدر او را خواهند دانست و از او بهره خواهند برد .

و این ، حکایت حال یوسف زهراست . نااهلان و کم خردانی که تاب تحمل او و ظرفیت با او بودن و در کنار او زیستن را نداشتند ، او را به چاه غیبت افکندند . در آمدن او از چاه غیبت نیز به فراهم شدن زمینه بستگی دارد . باید مردم به خود آیند ،

او را بخواهند و به او احساس نیاز کنند . شکل گرفتن چنین احساس نیازی ، نیازمند گذر زمان است . باید زمان سپری شود تا بشریت در کوران حوادث دریابد که گره گشای مشکلاتش ، کس دیگری است . باید خود این میوه برسد؛ چیدن آن پیش از موعد ، تباه کردن آن است . آمدن مهدی (عج) بدون فراهم آمدن زمینه و شکل گیری احساس نیاز به او و پدید آمدن ظرفیت تحمل او ، چیزی جز تباه کردن او نیست . آری ، او می تواند به اعجاز الهی ، همه ی مانع ها را برطرف کند ، امّا سنت الهی جز این است . باید ، مردم خود بخواهند و در راه ، گام نهند . هرچند وی از این غربت و فراق ، غمگین و دل خسته است ، اما لب فروبسته و برای آمدن مردم به سوی خویش ، هم چنان چشم به راه نشسته است ؛ زیرا راهی جز این نیست . آیا کسی هست که او را از این انتظار به در آورد ؟ در این میان ، شیعیان یعقوب گونه ای نیز هستند که دل های شان ، از عطر محبت او سرشار است و خود را برای سیراب شدن از چشمه سار حضورش کاملا آماده کرده اند ، امّا افسوس که این دسته نیز باید در غم فراق بسوزند؛ زیرا برای آمدن او ، باید همه آماده باشند .

۲۰ – تنها پناه

آن چه یوسف داشت ، نزد دیگران یافت نمی شد . از این رو با این که میان یوسف و برادرانش ۱۸ روز فاصله بود

، (۲۱۷) آنان برای تهیه ی آذوقه ، این مسیر طولانی را پیمودند . اگر آذوقه در جای دیگری نیز یافت می شد ، هرگز سختی این راه طولانی را به جان نمی خریدند .

گم شده ی بشر امروزین - عدالت ، معنویت و در یک کلام ، رشد انسان - (۲۱۸) نیز تنها نزد یوسف زهرا(عج) است وبس . او تنها کسی است که می تواند نیازهای بشریت را برآورده سازد و او را در همه ی ابعاد به کمال برساند . تا این باور در انسان ها شکل نگیرد ، او ظهور نخواهد کرد .

امام صادق علیه السّلام فرمودند :

لایکون هذا الامر حتی لایبقی صنف من الناس الا و قد ولّوا علی الناس حتی لایقول قائل انا لو ولّینا لعدلنا . ثم یقوم القائم بالحق و العدل . (۲۱۹)

ظهور رخ نخواهد داد مگر هنگامی که همه ی گروه ها بر مردم حکومت کردند و کسی نگوید : اگر ما ، حاکم بودیم ، به عدالت رفتار می کردیم . پس از این وضعیت ، قائم (عج) همراه با حق و عدالت ، قیام خواهد کرد .

این حدیث بدین معناست که مردم باید دریابند که خود ، توان هدایت ، رهبری و رسیدن و رسانیدن به آرمان های خویش را ندارند . پس باید در پی منجی واقعی باشند ، که همانا حضرت مهدی (عج) است .

۲۱ - دلدادگی

برادران یوسف ، آذوقه ی او را می خواستند :

اوف لنا الکیل . (۲۲۰)

پیمانه ی ما را کامل کن .

و یعقوب ، وصال یوسف و سیراب شدن از چشمه سار حضور او رامی خواست

؛ زیرا یوسف ، خواستنی و دوست داشتنی بود :

یا بنیّ اذهبوا فتحسسوا من یوسف . (۲۲۱)

پسرانم ! بروید و یوسف را بجویید .

منتظران ظهور یوسف زهرا علیه السّلام نیز دو دسته اند : برخی ظهور او را برای سرسبزی ، خرّمی ، فراوانی نعمت ، ارزانی اجناس و . . . می خواهند و برخی دیگر ، او را برای خودش می خواهند .

همیشه در طول تاریخ ، دو دسته شیعه وجود داشته اند : شیعیانی که امام را برای رسیدن به هدف ها و منافع شخصی خود می خواسته اند و کسانی که شیفته ی امام بوده اند تنها به این دلیل که او ، امام است ، خلیفه ی خداست . آنان ، امام را آیینه ی تمام نمای اسما و صفات الهی و موجودی سرشار از معنویت و روحانیت می دانستند .

نگاه بسیاری از شیعیان به امام - هرچند به صورت ناخودگاه - به گونه ی نخست است . به همین دلیل ، هنگامی که مصیبت ها بر ما فرو می ریزد ، ارتباط ، توسل و توجه مان به امام بیشتر می شود و چون در خوشی و نعمت فرو می رویم ، از میزان توسل و توجه مان کاسته می گردد . همین نکته ، یکی از آسیب های بزرگ و ظریف اعتقاد به امامت است .

آن که امام را برای رسیدن به آمال و آرزوهای خود می خواهد و از او ، به عنوان ابزاری برای رسیدن به منافع شخصی خود بهره می گیرد ، ارتباط و توسلی پایدار و همیشگی ندارد . چه بسا اگر روزگار به

او روی خوش نشان دهد ، هیچ گاه به یاد امام خود نیافتد؛ زیرا به او نیازی ندارد و این ، یعنی تباهی و از دست دادن سرمایه ی زندگی . کسی که با این نظر به امام خویش می نگرد ، اگر در گرفتاری به امام پناه ببرد و امام به مقتضای مصلحتی ، دعایش را مستجاب نکند ، از امام خود می گسلد؛ زیرا او ، امام را تنها برای رسیدن به منافع خود می خواهد . امامی که او را به منافعش نرساند ، به چه کار آید ! البته این سخن درست است که گفته اند : همه چیز را از آنان بخواهیم ، امّا شایسته است که از آنان ، جز خودشان را نخواهیم . بیاییم یعقوب وار ، یوسف زهرا علیه السّلام را برای خودش بخواهیم ؛ زیرا ، سرچشمه ی همه ی خوبی ها ، کمالات و زیبایی هاست .

۲۲ – دمیدن روح امیدواری

یعقوب افزون بر آن که خود از رحمت الهی و وصال یوسف ناامید نبود ، پسران خویش را نیز از نومیدی باز می داشت و روح امیدواری را در دل های آنان می دمید .

یا بنیّ اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تاءیئسوا من روح اللّه . . . . (۲۲۲)

پسرانم ! بروید و یوسف و برادرش را بجویید و از رحمت خدا ناامید نشوید .

شیعیان یوسف زهرا علیه السّلام نیز افزون بر آن که باید امیدوار باشند ، وظیفه دارند روح امید به ظهور مهدی موعود علیه السّلام را در دیگران بدمند و یاد و خاطره ی او در ذهن مردم ، زنده نگاه دارند .

امید ،

آدمی را از سستی و خمودگی بیرون می آورد و به بالندگی و سازندگی می رسد . آن که از خورشید جهان افروزی که فردا بر می آید و همه جا را روشن می کند ، غافل است ، هرگز شور و نشاطی برای پویایی و سازندگی ندارد . او به شام تیره و تار نومیدی ، ایمان آورده است . او خود را در برابر ظلمت شبانه ، هیچ می انگارد و نیروی اراده ی خویش را باور ندارد . روح امید در چنین شخصی ، مرده است . در مقابل ، با امید به آینده ، سراسر وجود آدمی از روح حیات سرشار می شود . آن که به آمدن منجی ایمان و امید دارد ، و آمدن او بسته به آماده شدن مقدمات و فراهم آمدن انسان هایی است که او را بخواهند و او را در رسیدن به اهدافش یاری کنند ، همیشه می کوشد ظرفیت با او بودن را در خود پدید آورد و انسان هایی را بپروراند که بتوانند مانند بازوانی نیرومند ، حضرت مهدی (عج) را در رسیدن به اهدافش یاری دهند . و این ، همان حیات واقعی و بالندگی و سازندگی است .

۲۳ - اقبال همگانی

برادران یوسف آن گاه از جام حضور و دیدار یوسف سیراب شدند که همگان به صورت دسته جمعی به سوی او رفتند و به او ، اظهار نیاز کردند . قرآن می فرماید :

و جاء اخوه یوسف . (۲۲۳)

برادران یوسف (در پی مواد غذایی به مصر) آمدند .

برای دمیدن آفتاب جمال یوسف زهرا علیه السّلام نیز راهی نیست جز درخواست همگانی .

مردم بایـد همگی دعا کننـد و آمـدنش را از خداونـد بخواهنـد . تاءثیر گـذاری دعای برخی - و نه تمام مردم - چنـدان معلوم نیست .

حضرت مهدی (عج) در توقیع شریف خود به شیخ مفید قدّس سرّه می فرماید :

و لـو اءن اشـیاعنا وفقهم اللّه لطـاعته علی اجتمـاع فی الوفـاء بالعهـد علیهم لمـا تـاءخر عنهم الیمن بلقائنـا ولتعجلت لهم السـعاده بمشاهدتنا . . . . (۲۲۴)

اگر همه ی شـیعیان ما - که خداوند ، آنان را در فرمان برداری یاری دهد - بر وفای به عهد و پیمانی که با ما بسـته اند ، با هم یک دل می شدند ، برکت زیارت و دیدار ما برای شان به تاءخیر نمی افتاد و از سعادت دیدار ما بهره مند می گشتند . . . .

نویسـنده ی (مکیـال المکـارم) به نقـل از یکی از دوسـتان خود می گویـد : شبی در رؤ یا یا مکاشـفه ، مولای مان امام حسـن مجتبی علیه السّـلام را دیدم . ایشان مطالبی فرمودند که مضمونش این بود : بر منبرها به مردم بگویید که توبه کنند و برای فرج حضـرت ولیّ عصـر علیه السّـلام و تعجیل ظهور ایشان دعا کننـد . این دعا کردن مانند نماز میت ، واجب کفایی نیست که اگر برخی مردم انجام بدهند ، از دیگران ساقط شود . بلکه همانند نمازهای پنجگانه ی شـبانه روزی بر همه ی مکلفان واجب است . (۲۲۵)

۲۴ - میهمان نوازترین

یوسف بهترین میزبان بود ، زیرا برادران جفاکارش را از عطای خویش محروم نکرد .

و انا خیرالمنزلین . (۲۲۶)

و من بهترینِ میزبانانم .

یوسف زهرا علیه السّلام نیز بهترینِ میزبانان است

. با این که بسیاری از مردم ، او را نمی شناسند و بسیاری نیز با او به دشمنی برخاسته اند یا در حقش ، جفا و ستم می کنند و قدرش را نمی شناسند یا فراموشش کرده اند ، ولی هم چنان بر سر سفره ی رحمت او نشسته اند و به برکت او ، روزی می خورند . (بیمنه رزق الوری) .

۲۵ – پیروزی

یوسف پس از پشت سر نهادن فراز و نشیب های فراوان ، در پایان ، به اوج شکوه رسید . آن گاه بود که همه در برابر وی کرنش کردند و برادران و پدر و مادر در برابر شکوهش به خاک افتادند .

و رفع ابویه علی العرش وخرّوا له سجدا . (۲۲۷)

و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی برای او به سجده افتادند .

یوسف زهرا علیه السّلام نیز پس از سپری کردن دوران جان کاه غیبت ، افزون بر شکوه معنوی همیشگی به شکوه ظاهری خواهند رسید . آن گاه جهان و جهانیان در برابر شکوه و جلالش ، سر تعظیم فرو خواهند آورد .

و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثین . (۲۲۸)

ما می خواستیم بر مستضعفان زمین منّت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین گردانیم .

نجواهایی با یوسف زهرا علیه السّلام

(۱) هنگامی که برادران یوسف نزد وی آمدند ، از گذشته ی خود ، اظهار پشیمانی کردند . یوسف نیز اشتباه آنان را فرایادشان نیاورد ، بلکه بی درنگ آنان را بخشید و از خداوند برای ایشان ، بخشش خواست .

قال لاتثریب علیکم الیوم یغفراللّه لکم و هو ارحم الراحمین . (۲۲۹)

(یوسف) گفت : امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست . خداوند ، شما را می بخشد و او مهربان ترینِ مهربانان است .

ای یوسف زهرا علیه السّلام ! ما نیز در حق شما ، ستم های فراوانی کرده ایم . ناسپاسی ها و قدر ناشناسی های ما از شمارش بیرون است . با این حال ، بر این باوریم که بزرگواری شما

از کرم یوسف افزون تر است . پس عاجزانه از شما می خواهیم در روز موعود ، آن گاه که به محضر مبارک شما آمدیم ، ستم های ما را فراموش کنید . ناسپاسی های ما را به دل نگیرید و ما را ببخشایید . از خداوند نیز برای مان آمرزش بخواهید .

(۲) برادران یوسف با متاعی اندک و ناچیز برای خرید آذوقه به بارگاه یوسف آمدند؛ متاعی که در برابر شوکت و شکوه آستان یوسف ، چیزی جز شرمندگی برای برادران نداشت . شاید آنان به متاع خود می نگریستند و نگاهی نیز به جلال و جبروت یوسف می افکنند . آن گاه از متاع ناچیز خود ، شرمنده می شدند .

یا ایها العزیز مسنا واهلنا الضرّ وجئنا ببضاعه مزجاه فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان اللّه یجزی المتصدقین . (۲۳۰)

ای عزیز ! ما و خاندان ما را ناراحتی فراگرفته است و متاع اندکی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده ایم . پیمانه ی ما را پر کن و بر ما تصدّق و بخشش فرما؛ زیرا خداوند ، بخشندگان را پاداش می دهد .

با این حال ، یوسف کریمانه ایشان را پذیرفت و پیمانه ی آنان را پر کرد .

ای یوسف زهرا علیه السّلام ! ما نیز خریدار مهر شماییم ، ولی برای بار یافتن به آستان بلند شما ، چیزی نداریم . اگر هم داشته باشیم ، بضاعتی است ناچیز که نگاه به آن و یادآوری آن ، عرق شرمندگی بر جبین مان می نشاند . با این حال ، عاجزانه از شما می خواهیم که یوسف گونه ما را بپذیرید

و کریمانه بر ما نظر کنید و پیمانه ی ما را پر سازید .

(۳) یوسف نه به تقاضای پدر ، بلکه از جانب خود ، پیراهنش را فرستاد تا پدر بدان شفا یابد و چشمانش بینا شود .

اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یاءت بصیرا . (۲۳۱)

این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بکشید تا بینا شود .

ای یوسف زهرا علیه السّلام ! چشمان بصیرت ما به دلیل گناهان و نافرمانی ها نابینا شده اند و اگر چنین نبودند هیچ گاه از افتخار روشن شدن به چهره ی دل ربای شما محروم نمی گشتند . آیا چشمی که هزاران آلودگی بر آن نشسته است ، شایستگی دارد که تصویر آن عزیز مه پیکر را در آغوش بگیرد ؟ پرده ای که بر دیدگان ما افتاده ، آن قدر ضخیم است که دستان ما از زدودن آن ناتوانند و تنها ید بیضای شما می تواند آن را فرو افکند .

ای یوسف زهرا علیه السّلام ! ما یعقوب نیستیم ، امّا شما از یوسف ، کریم تر و بخشنده ترید . بر دیدگان نابینای ما نظری افکنید تا شایستگی دیدار چهره ی زیبای شما را بیابد و از نگریستن به آن ، مست و سرشار شود .

(۴) خشک سالی ، هفت سال مصر را فرا گرفت . آن چه مصر را از گرداب بلا به ساحل امن رساند ، حسن تدبیر و حکومت یوسف بر آن سامان بود .

قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم . (۲۳۲)

(یوسف) گفت : مرا سرپرست گنجینه های سرزمین (مصر) قرار ده ؛ زیرا نگه دارنده و آگاهم

.

او بود که بر مصر حکم راند و به سرانگشت تدبیر خود ، آن جا را از خشک سالی ، رهایی بخشید .

ای یوسف زهرا علیه السّلام ! در دل های ما ، نه هفت سال ، که عمری است خشک سالی ، حکم می راند . در این دل های خشکیده و تفتیده ، نه گل محبتی می روید ، نه شکوفه ی حضوری به بار می نشیند و نه شقایق وصالی می شکفد . آن چه این دل های قحطی زده را از نعمت و خرّمی ، سرشار می کند ، سرانگشت تدبیر شماست . بیا و بر دل های ما حکومت کن ؛ که این دیار جز به تدبیر شما به سامان نمی رسد .

رواق منظر چشم من آشیانه ی توست

کرم نما و فرودآ که خانه ، خانه ی توست

(۵) یوسف مشتاق دیدار برادر خویش ، بنیامین بود . از این رو ، خود ، زمینه ی وصال را فراهم کرد .

فلّما جهّزهم بجهازهم قال ائتونی باخٍ لکم من ابیکم . . . فاءن لم تاءتونی به فلاکیل لکم عندی . (۲۳۳)

و هنگامی که (یوسف) بارهای آنان را آماده ساخت ، گفت : (بار دیگر که آمدید) آن برادری را که از پدر دارید ، نزد من آورید . . . و اگر او را نزد من نیاورید ، پیمانه ای (از غلّه) نزد من نخواهید داشت .

ای یوسف زهرا علیه السّلام ! سرگذاردن بر گام های مبارك شما و بوسیدن آن ، رؤ یای شیرین ما و آرزوی دیرین ماست .

اگر به دامن وصل تو دست ما نرسد

کشیده ایم

در آغوش آرزوی تو را

و این آرزو ، بلند است و دست نایافتنی ؛ زیرا ما کجا و آستان بلند شما کجا ! اما کریمان همیشه بزرگی خود را می بینند ، نه خردی نیازمندان را .

آخر چه زیان افتد سلطان ممالک را

کو را نظری ، روزی بر حال گدا افتد ؟

اگر شما منتظرید که ما ، خود ، در این راه ، گام نهیم و شایستگی وصال را در خویش فراهم آوریم ، به یقین بدانید که ما را پای آمدن این راه نیست . شما یوسف گونه ، کرم کنید و زمینه ی این وصال را فراهم آورید .

(۶) چون شام تار فراق به سر رسید و صبح روشن وصال دمید ، یوسف رو به برادران کرد و گفت : به سوی کنعان روانه شوید و همه ی خاندان تان را همراه خود بیاورید . او نیکان را از بدان جدا نکرد و همه را به محضر خویش فراخواند .

و اءتونی باءهلکم اجمعین . (۲۳۴)

و همه ی نزدیکان خود را نزد من آورید .

ای یوسف زهرا علیه السّلام ! درست است که یوسف ، همه ی خاندان برادرانش را فراخواند ، ولی امام رضا علیه السّلام نیز فرموده است :

الامام الوالد الشفیق . (۲۳۵)

امام همان پدر مهربان است .

شاید ما فرزندان نافرمانی باشیم ، ولی مگر برادران یوسف چنین نبودند ؟ مانیز عاجزانه از شما می خواهیم آن گاه که روز موعود فرا رسید ، همه ی ما را بدون جدا کردن بدان از نیکان ، با بزرگواری به بارگاه خود بپذیرید و از لطف خویش بهره مند سازید .

خدایا ! می دانیم

مهر اولیای تو ، متاع گران قدری است که آن را در هر دلی نمی نشانی ؛ زیرا هر سینه ای را گنجایش آن نیست ، ولی مگر فراخی سینه ها به دست تو نیست ؟

بارالها ! می دانیم که این گوهر درخشان تنها در صدف های پاک می روید ، ولی مگر سیل رحمت تو از زدودن آلودگی های دل های ما ناتوان است ؟

پروردگارا ! بسیاری خدمت گزار بارگاه اویند . آیا اگر نان خور دیگری به آنان افزوده شود ، به آستان او زیانی می رسد ؟

یارب ! اندر کنف سایه ی آن سرو بلند

گر منِ سوخته ، یک دم بنشینم ، چه شود ؟

پروردگارا ! مهر یوسف را در دل عزیز مصر و همسرش نشاندی ، مهر یوسف زهرایت را نیز تو در دل ما بنشان . عشقی دِه جان سوز که از سوز آن ، جهانی بسوزد و از آن سوزش ، شعله ای فراهم آید تا چراغ راه مشتاقان گردد . آمین .

زهی خجسته زمانی که یار باز آید

به کام غم زدگان غم گسار باز آید

در انتظار خدنگش همی تپد دل صید

خیال آن که به رسم شکار باز آید

مقیم بر سر راهش نشسته ام چون گرد

بدان هوس که بدین رهگذار باز آید

به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم

بدان امید که آن شهسوار باز آید

چه جورها که کشیدند بلبلان از دی

به بوی آن که دگر نوبهار باز آید

زنقش بند قضا هست امید آن حافظ

که هم چو سرو به دستم نگار باز آید

بررسی افسانه ی جزیره ی خضراء (۱)

توضیح

مجتبی کلباسی

تاریخ جهان اسلام و عقاید و افکاری که در بستر آن ظهور و بروز کرده ، اقیانوسی

متلاطم و بی کران و عرصه ای بسیار گسترده است . حرکت در امواج متلاطم و بعضا ظلمانی این اقیانوس ، نیازمند وسیله ای مطمئن و راهنمایی دریادیده است . در غیر این صورت ، در شب تاریک دریا و امواج سهمگین آن ، نمی توان راهی به ساحل نجات یافت .

عقاید ، اخبار و احادیثی که در بستر این فرهنگ نیازمند بررسی و نقد هستند ، کم نیستند . فقهای اسلام از عصر غیبت تاکنون سعی بر حراست اخبار و احادیث از نفوذ خطاها ، تحریف ها و انحرافات داشته اند . اگر زحمات آن بزرگواران نبود ، سرنوشت اسلام و تشیع دستخوش مخاطرات عظیم فکری می گشت و راه کشف حقیقت بر همگان مسدود می شد .

از جمله داستان هایی که تحت تاءثیر حوادث زمان خود شکل گرفته و پس از مقداری تحریف ، تطبیقی بی جا در مورد آن صورت گرفته ، و در برخی مجامع روایی شیعه نفوذ کرده است ، داستانی است به نام (جزیره ی خضراء) . از آن جا که در دو دهه ی گذشته با قلم فرسایی برخی افراد بی اطلاع از تاریخ ، این داستان منتشر شده و به علاوه ، در تکلفی ناشیانه ، آن را بر مثلث برمودا تطبیق کرده اند ، لازم شد در اطراف این واقعه ، کنکاش بیشتری صورت گیرد تا اذهان ارادتمندان به حضرت ولیّ عصر (عج) از این گونه خطاها پیراسته شود . (۲۳۶)

مباحثی که در این بررسی بدان پرداخته خواهد شد ، عبارتند از :

خلاصه ی داستان جزیره ی خضرا

داستان اول

بررسی داستان اول از نظر سند

بررسی داستان

اول از نظر متن

بررسی داستان اول از نظر تاریخی

خلاصه ی مباحث

داستان دوم

بررسی داستان از نظر سند

بررسی داستان از نظر متن

بررسی داستان از نظر تاریخی

ارتباط دو داستان

نتیجه و خلاصه ی مباحث

خلاصه ی داستان

مرحوم علامه مجلسی قدّس سرّه در بحارالانوار (ج ۵۲، ص ۱۵۹) می نویسند :

رساله ای یافتم مشهور به داستان جزیره ی خضراء . . . و چون آن را در کتاب های روایی ندیدم ، عین آن را در فصل جداگانه ای آوردم .

یابنده ی آن متن می گوید : در آن متن چنین آمده است :

من (فضل بن یحیی کوفی) در سال ۶۹۹ ه . ق . در کربلا از دو نفر ، داستانی شنیدم . آن ها داستان را ، از زین الدین علی بن فاضل مازندرانی ، نقل می کردند . داستان مربوط به جزیره ی خضرا در دریای سفید بود . مشتاق شدم داستان را از خود علی بن فاضل بشنوم . به همین دلیل به حلّه رفتم و در خانه ی سید فخرالدین ، با علی بن فاضل ملاقات کردم و اصل داستان را جویا شدم .

او ، داستان را در حضور عده ای از دانشمندان حله و نواحی آن چنین بازگو کرد : سال ها در دمشق نزد شیخ عبدالرحیم حنفی و شیخ زین الدین علی مغربی اندلسی تحصیل می کردم . روزی شیخ مغربی عزم سفر به مصر کرد . من و عده ای از شاگردان با او همراه شدیم . به قاهره رسیدیم . استاد مدتی در الازهر به تدریس پرداخت ، تا این که نامه ای از اندلس آمد که خبر از بیماری پدر

استاد می داد . استاد عزم اندلس کرد . من و برخی از شاگردان با او همراه شدیم .

به اولین قریه اندلس که رسیدیم ، من بیمار شدم . به ناچار ، استاد مرا به خطیب آن قریه سپرد و خود به سفر ادامه داد .

سه روز بیمار بودم ، پس از آن ، روزی در اطراف ده قدم می زدم که کاروانی از طرف کوه های ساحل دریای غربی وارد شدند و با خود پشم و روغن و کالاهای دیگر داشتند . پرسیدم : از کجا می آیند ؟ گفتند : از دهی از سرزمین بربرها می آیند که نزدیک جزایر رافضیان است .

هنگامی که نام رافضیان را شنیدم ، مشتاق زیارت آنان شدم . تا محل آنان ، ۲۵ روز راه بود که دو روز بی آب و آبادی و بقیه آباد بودند ، حرکت کردم و به سرزمین آباد رسیدم . به جزیره ای رسیدم با دیوارهای بلند و برج های مستحکم که بر ساحل دریا قرار داشت . مردم آن جزیره ، شیعه بودند و اذان و نماز آن ها بر هیاءت شیعیان بود .

آنان از من پذیرایی کردند . پرسیدم : غذای شما از کجا تاءمین می شود ؟ گفتند : از جزیره ی خضراء در دریای سفید که جزایر فرزندان امام زمان (عج) است که سالی دو مرتبه ، برای ما غذا می آورند .

منتظر شدم تا کاروان کشتی ها از جزیره ی خضراء رسید . فرمانده ی آن ، پیرمردی بود که مرا می شناخت و اسم من و پدرم را نیز می دانست . او مرا

با خود به جزیره ی خضراء برد .

شانزده روز که گذشت ، آب سفیدی در اطراف کشتی دیدم و علت آن را پرسیدم . شیخ گفت : این دریای سفید است و آن جزیره ی خضراء . این آب های سفید ، اطراف جزیره را گرفته است و هرگاه کشتی دشمنان ما وارد آن شود ، غرق می گردد . وارد جزیره شدیم . شهر دارای قلعه ها و برج های زیاد و هفت حصار بود . خانه های آن از سنگ مرمر روشن بود . . . .

در مسجد جزیره با سید شمس الدین محمد که عالم آن جزیره بود ، ملاقات کردم . او مرا در مسجد جای داد . آنان نماز جمعه می خواندند (واجب می دانستند) . از سید شمس الدین پرسیدم : آیا امام حاضر است ؟ گفت : نه ، ولی من نایب خاص او هستم . به او گفتم : امام را دیده ای ؟ گفت : نه ، ولی پدرم ، صدای او را شنیده و جدم ، او را دیده است .

سید مرا به اطراف برد . در آن جا کوهی مرتفع بود که قُبّه ای در آن وجود داشت و دو خادم در آن جا بودند . سید گفت : من هر صبح جمعه آن جا می روم و امام زمان را زیارت می کنم و در آن جا ورقه ای می یابم که مسایل مورد نیاز درآن نوشته شده است .

من نیز به آن کوه رفتم و خادمان قبه از من پذیرایی کردند . . . در مورد دیدن امام زمان (عج) از

آنان پرسیدم ، گفتند : غیر ممکن است .

درباره ی سید شمس الدین از شیخ محمد (که با او به خضراء آمدم) پرسیدم . گفت : او از فرزندانِ فرزندان امام است و بین او و امام ، پنج واسطه است .

با سید شمس الدین ، گفت وگوی بسیار کردم و قرآن را نزد او خواندم . از او درباره ی ارتباط آیات و این که برخی آیات ، با قبل بی ارتباط هستند ، پرسیدم . پاسخ داد : . . . . مسلمانان پس از رسول خدا و به دستور خلفا ، قرآن را جمع آوری کردند . از همین رو ، آیاتی که در قدح و مذمت خلفا بود ، از آن ساقط کردند . از همین جهت ، آیات را نامربوط می بینی ، ولی قرآن علی علیه السّلام که نزد صاحب الامر(عج) است ، از هر نقصی مبرّاست و همه چیز در آن آمده است .

در جمعه ی دومی که در آن جا بودم ، پس از نماز ، سر و صدای بسیار زیادی از بیرون مسجد شنیده شد . پرسیدم : این صداها چیست ؟ سید پاسخ داد : فرماندهان ارتش ما هر دو جمعه ی میانی ماه سوار می شوند و منتظر فرج هستند . پس از این که آنان را در بیرون مسجد دیدم ، سید گفت : آیا آنان را شمارش کردی ؟ گفتم : نه . گفت : آنان سیصد نفرند و سیزده نفر باقی مانده اند .

از سید پرسیدم : علمای ما احادیثی نقل می کنند که هر کس پس از غیبت

ادعا کند مرا دیده است ، دروغ می گوید . حال چگونه است که برخی از شما ، او را می بینید ؟

سید گفت : درست می گویی ، ولی این حدیث مربوط به زمانی است که دشمنان آن حضرت و فرعون های بنی العباس فراوان بودند ، امّا اکنون که این چنین نیست و سرزمین ما از آنان دور است ، دیدار آن حضرت ممکن است .

سید شمس الدین ادعا کرد که : تو نیز امام زمان (عج) را دو مرتبه دیده ای ، ولی نشناخته ای . هم چنین گفت که آن حضرت ، خمس را بر شیعیان خود مباح کرده است و آن حضرت هر سال حج می گذارد و پدرانش را در مدینه ، عراق و طوس زیارت می کند .

این خلاصه ای از داستان بود . البته کسانی که خواهان اطلاع دقیق تری هستند ، می توانند داستان را در بحارالانوار یا منابع دیگر مطالعه کنند .

بررسی داستان از نظر سند

از مهم ترین موضوعات در بررسی سند یک خبر ، منابعی است که آن خبر را ذکر کرده اند . بدیهی است هر قدر ، منابع یک خبر به عصر صدور و حدوث آن نزدیک تر باشد ، آن خبر اعتبار بیشتری خواهد داشت . در مورد داستان جزیره ی خضراء چنان که در اصل داستان آمده ، راوی خبر آن را در سال ۶۹۹ ه . ق . از علی بن فاضل در شهر حلّه شنیده است .

در آن زمان ، (حلّه) شهری آباد بین بغداد و کوفه بوده و چون کوفه و نجف در آن زمان ، مرکز حوزه

ی علمی شیعه بوده ، طبیعتا خبرها ، به ویژه خبرهای مهمی که به مسایل عقیدتی و کلامی و فقهی شیعه مربوط می شده است ، بااهمیت تلقی می شده و در آثار و نوشته های آنان منعکس می گشته است . ولی علی رغم اشتمال این داستان بر مطالب مهم و مطرح شدن آن در سامرا و حله و طبیعتا نجف ، در هیچ یک از آثار مکتوب آن زمان (یعنی از سال ۶۹۹ تا ۱۰۱۹ ه . ق .) که به دست ما رسیده است ، این خبر انعکاس نیافته است .

اشتهار این داستان از آغاز هزاره ی دوم به ویژه در زمان علامه مجلسی قدّس سرّه و ذکر آن در کتاب بحارالانوار است . قبل از علامه ، قاضی نور اللّه شوشتری (م ۱۰۱۹) این حکایت را در کتاب مجالس المؤ منین آورده است . البته قاضی نوراللّه در مجالس المؤ منین ادعا کرده که شهید ثانی در برخی از امالی خود ، این داستان را ذکر کرده است ، ولی ایشان هیچ مدرکی در این باره به دست نمی دهد . علاوه بر این که علامه مجلسی قدّس سرّه همه ی آثار شهید را در اختیار داشته است . (۲۳۷) در عین حال ، در آغاز نقل داستان جزیره ی خضراء می گوید : (این داستان را در کتاب های معتبر ندیدم) . بدیهی است اگر علامه مجلسی قدّس سرّه این خبر را در کتب شهید دیده بود ، آن را در بخش نوادر کتاب ذکر نمی کرد و به جای انتساب آن به شخص مجهول ، آن را

به شهید مستند می کرد .

مجهول بودن راوی و استنساخ کننده ی نسخه ی مکتوب داستان

علما و فقهای اسلام در پذیرش یک کتاب یا نوشته و انتساب آن به نویسنده ، صرفا به ادعاها توجه نمی کنند ، بلکه وقتی یک کتاب را از نظر انتساب به نویسنده زمانی معتبر می دانند که آن کتاب از طریق سلسله ی اجازات برای آنان نقل شده باشد . از همین رو ، شاگردان یک مؤ لف یا راوی با اجازه از شیخ و استاد خود ، مطالب را نقل کرده و آنان نیز این اجازه ها را به طبقه ی بعد از خود منتقل می کردند .

در زمان های گذشته و قبل از عصر رواج چاپ ، آن چه موجب اعتماد به نسخه های مکتوب خطی می شد ، اجازه ای بود که مؤ لف با واسطه یا بدون آن ، به افراد شناخته شده می داد . برای نمونه ، مرحوم مجلسی قدّس سرّه در مجلدات آخر کتاب بحارالانوار به ذکر اجازه های خود برای نقل از کتاب ها می پردازد و بدین ترتیب ، نقل خود از کتاب های آنان را مستند می سازد .

ولی نوشته ی جزیره ی خضراء اولا؛ هیچ ارتباط مستندی با نویسنده ی آن ندارد . و هیچ مدرکی که صحت انتساب نوشته را به علی طیبی نشان دهد ، وجود ندارد . ثانیا؛ یابنده ی نسخه و (کسی که می گوید من جزوه را به خط فضل بن علی طیبی کوفی یافتم و آن را استنساخ کردم) ، معلوم نیست چه کسی است تا بتوان نسبت به وثاقت یا عدم وثاقت او ابراز نظر کرد . ثالثا؛ یابنده

ی مجهول نوشته ی فضل بن علی طیبی ، معلوم نیست از کجا تشخیص داده است که نوشته ی مزبور خط فضل بن علی است . ناچار باید گفت : چون در خود نوشته ، توسط نویسنده به این مطلب اقرار شده است ، یابنده ، نسخه آن را به همان اسم نسبت داده است . ولی باید توجه داشت چنین انتساب هایی ، ارزش علمی ندارد و چنان که قبلا نیز گفته شد ، نوشته ای را می توان مستند قرار داد و بدان استدلال کرد که دارای سلسله سند موثق به نویسنده ی کتاب باشد ، وگرنه هر کس نوشته ای می نوشت (چنان که برخی نوشتند و وارد اخبار کردند) و آن را به شخص مورد وثوقی نسبت می داد ، مثلا می گفت این نوشته ی زراره بن اعین یا محمد بن ابی عمیر و . . . می باشد .

بررسی شخصیت های داستان

نام چند نفر در آغاز داستان آمده است که به جز یک نفر که همان فضل بن علی باشد ، هیچ کدام شناخته شده نیستند و به گفته های آنان نمی توان استناد کرد .

علی بن فاضل که شاهد اصلی ماجرا و مدعی رفتن به جزیره ی خضرا و . . . است ، جز به همین خبر شناخته شده نیست و رجالیون هیچ ذکری از او به میان نیاورده اند ، با آن که شخصیت هایی چون علامه حلی و ابن داود (صاحب کتاب رجال ابن داود که تاءلیف کتابش در سال ۷۰۷ه . ق به پایان رسیده است) که معاصر و یا نزدیک به زمان نقل

داستان بوده اند ، هیچ نامی از علی بن فاضل به میان نیاورده اند ، حال آن که خبر جنجالی او که علاوه بر جنبه های حساس کلامی ، دارای ابعاد فقهی نیز هست ، طبیعتا می بایستی انعکاس گسترده ای در محافل علمی و دینی آن زمان داشته باشد .

خلاصه ی سخن این که ، این خبر از نظر سند نه تنها ضعیف است ، بلکه باید گفت فاقد استناد است و به جز اشتهار در کتب متاءخرین به ویژه پس از علامه مجلسی قدّس سرّه هیچ مستند دیگری ندارد . بدیهی است که چنین نقل هایی موجب ارزش و اعتبار خبر نمی شود .

شخصیت فضل بن یحیی علی طیبی کوفی

مجدالدین فضل بن یحیی بن علی بن المظفر بن الطیبی به واسطه ی اجازه ی صاحب کشف الغمه (عیسی بن ابی الفتح اربلی) از رجال موثق شمرده می شود ، (۲۳۸) ولی نکته ی مهم در این مقام ، آن است که از کجا معلوم است فضل بن یحیی که در داستان جزیره ی خضراء به او منسوب است ، همان فضل بن یحیی بن المظفر باشد ؟ علاوه بر این که ، راوی کتاب (کسی که کتاب را برای ما نقل کرده) نیز شخصی مجهول و ناشناخته است . هم چنین شخصی که فضل بن یحیی از او نقل می کنند (علی بن فاضل) نیز ناشناخته است .

گرچه بررسی این خبر از نظر سند ، ابعاد دیگری نیز دارد ، ولی به جهت رعایت اختصار به همین مقدار ، بسنده می کنیم .

بررسی داستان از نظر متن و محتوا

۱ - دلالت قصه بر تحریف قرآن : از جمله مطالبی که در ضمن گفت وگوی علی بن فاضل (مجهول) با شمس الدین (مجهول) آمده است ، تصریح به تحریف قرآن است . یعنی کسی که این داستان را بپذیرد ، بایستی با یک خبر که مجهول الراوی و نهایتا خبر واحد است ، قایل به تحریف قرآن باشد ، حال آن که نقل قرآن ، متواتر است و نص قرآن نیز به حفظ آن از هرگونه تحریف ، تصریح دارد . (۲۳۹) مگر آن که کسی مسلک اخباریون را داشته باشد ، که با یک سری اخبار ضعیف و بی اعتبار هم چون حدیث مذکور ، مهم ترین سند اسلام و متقن ترین آن را

تحریف شده بداند که این نهایت بی فکری و کم خردی و دوری از عقل و منطق است .

آری ، شمس الدین مذکور در قصه ، به صراحت می گوید که قرآن جمع آوری شده در زمان خلفا ، تحریف شده است .

و جمعوا هذا القرآن و اسقطوا ما کان فیه من المثالب التی صدر منهم بعد وفاه سید المرسلین صلّی اللّه علیه و آله فلهذا تری الا یات غیر مرتبطه . (۲۴۰)

چگونه می توان قرآن متواتر و تضمین شده را که همه ی ائمه علیهم السّلام به آن استناد می کردند ، با چنین اخباری زیر سؤ ال برد ؟ ! و آیا کسانی که چنین مجعولاتی را رواج می دهند ، به توابع آن توجه دارند ؟ !

۲ - راوی مجهول این خبر (علی بن فاضل) که با نسبت مازندرانی از او یاد می شو ، د در ضمن داستان ، خود را عراقی الاصل معرفی می کند . گرچه محتمل است که اشتهار یک نفر در انتساب به شهر یا منطقه ای با اصالت او متفاوت باشد ، ولی به نظر می رسد سازنده ی این داستان ، دچار اندکی کم حافظه گی شده است که یک بار ، او را به نام مازندرانی و بار دیگر ، عراقی الاصل معرفی می کنند .

۳ - در متن داستان آمده است :

هذا هو البحر الابیض و تلک الجزیره الخضراء و هذا الماء مستدیرٌ حولها مثل السور من ای الجهات اءتیته وجدته و بحکمه اللّه ان مراکب اعدائنا اذا دخلته غرقت . . . .

ولی علی بن فاضل به هنگام گزارش از جزیره

، آن را دارای هفت حصار می داند و از برج های محکم دفاعی آن یاد می کند . حال اگر این جزیره به وسیله ی آب های سفید و نیروی غیبی ، محافظت می شده ، به حصارهای محکم چه نیازی داشته است ؟

این مطلب وقتی بیشتر اهمیت پیدا می کند که توجه داشته باشیم سید شمس الدین و چندین نسل از اجداد او در آن سرزمین زندگی می کرده اند ؟ ! !

۴ – در ضمن داستان ، به نقل از خادمان قُبه می نویسد : (رؤ یت امام غیرممکن است) ، ولی در گفت وگوی با سید شمس الدین ، او سخن دیگری بر زبان می راند و می گوید : (ای برادرم ! هر مؤ من با اخلاصی می تواند امام را ببیند ، ولی او را نمی شناسد) . حال چگونه بین غیرممکن بودن رؤ یت و دیدن مشروط می توان جمع کرد ؟

۵ – در یکی از روزهای جمعه ، وقتی علی بن فاضل ، سر و صدای زیادی از بیرون مسجد می شنود و علت را از سید شمس الدین جویا می گردد ، وی اظهار می دارد که سیصد نفر از فرماندهان ، منتظر ظهور حضرت هستند و منتظر ۱۳ نفر دیگرند .

بر این اساس ، بایستی این سیصد نفر که از خواص حضرت هستند ، نیز دارای عمرهای طولانی باشند و تا اکنون نیز در قید حیات بوده و پس از حال نیز به زندگی ادامه دهند ، تا زمان ظهور فرا رسد .

آیا ما بر چنین سخن گزافی ، دلیلی داریم ؟ دلایل تنها

در مورد امـام زمـان و برخی دیگر از انبیـای الهی است ، ولی در مورد سـیصد نفر که آنـان نیز چنین عمرهـایی داشـته باشـند ، دلیلی در دست نداریم .

۶ – به مقتضـای این خـبر ، خمس بر شـیعیان حضـرت ، حلالـ است و ادای آن واجب نیست . این مطلب ، خلاـف نظر فقهـای اسلام از آغاز غیبت تاکنون است .

۷ – علی بن فاضل از سـید شمس الدین می پرسد : آیا تو امام علیه السّلام را دیده ای ؟ گفت : نه ، ولی پدرم به من گفت که سخن امام را شـنیده ، ولی شـخص او را ندیده و جدم سخنانش را شنیده و شخص او را دیده است . ولی سید شمس الدین در جای دیگر همین داستان می گوید :

(هر مؤ من با اخلاصـی می تواند امام را ببیند ، ولی او را نشـناسد . گفتم : من از جمله ی مخلصان هستم ، ولی او را ندیده ام : گفت : دو بار او را دیده ای ؛ یک با در راه سامرا و یک بار در سفر مصر . . . .

حـال سؤ ال این است : چگونه کسـی که ادعـای نیـابت خـاص دارد و از ملاقات های امام علیه السّـلام مطلع است ، خود ، آن حضرت را ندیده است و اظهار می دارد که پدرش ، سخن آن حضرت را شنیده است ؟

در جـای دیگر داسـتان ، ادعـا می کنـد که او (امـام زمـان عـج) پـدرانش را در مـدینه ، عراق و طوس ، زیارت می کنـد و به سرزمین ما برمی گردد .

معنای

این سـخن آن است که سـید شمس الدین از سفرهای امام زمان و ورود و خروج آن حضرت نیز مطلع بوده و آن حضرت خود در جزیره ی خضـراء ساکن است . حال چگونه است کسـی که چنین اطلاعات دقیقی از امام علیه السّلام دارد ، آن حضرت را ندیده است .

تاریخ عصر غیبت کبری (۱)

پیش درآمد

سید منذر حکیم

۱ - تبیین موضوع ، اهداف ، قلمروها و ویژگی های بحث

بسیار منطقی است که سؤ ال شود از این عنوان ذکر شده برای بحث چه منظوری دارید ؟

آیا تاریخ یک فرد یا یک جامعه یا مجموعه ای از پدیده های از پیش تعیین شده مد نظر است ؟

یا این که تاریخ تمام پدیده های اجتماعی و انسانی در عصر غیبت کبری مورد بحث قرار خواهد گرفت ؟

پر واضـح است که این عنوان در مجموعه ی عناوین ویژه ی تاریخ اسـلام مطرح می شود . بنابراین ، باید به مقطعی و دوره ای از تاریخ اسلام ناظر باشد ، و نه به تمام پدیده های اجتماعی و انسانی در این دوران .

ولی از آن جایی که دوران غیبت کبری امام مهـدی (عـج) مطرح می باشـد و امام مهدی (عج) ، امام تمام بشـریت است و نه فقط مسـلمین یا شـیعیان و در این دوران ، مقدمات ظهور او به عنوان مصلحی جهانی فراهم می گردد ، و رسالت بررسی تاریخ این دوران منهـای در نظر گرفتن نهـایت این دوران و اهـداف مطرح شـده برای امـامت او - که امـام جن و انس است - امکان پذیر نیست ، بنابراین ، چه بسا لازم باشد که تاریخ جهان اسلام بلکه

جهـان بشـریت در این دوران مورد مطـالعه و دقت قرار گیرد ، تـا سـیر تحولاـت اجتماعی و سیاسـی و فرهنگی - که به سـمت فراهم شدن شرایط جهانی برای ظهور مصلح جهانی جهت می یابد ، با توجه به هدف مندی و قانون مند بودن حرکت جهان و بشـریت در این جهان - مورد دقت قرار گیرد ، و مقـدار تطابق پیش بینی های وحیانی برای آینـده ی بشـریت با حرکت ارادی بشـر و قـانون منـد بودن این حرکت روشن گردد . و از بحث هـای تحلیلی تاریـخ به ویژه تاریـخ دوران غیبت بتوانیم با هـدف گیری هـای قرآنی برای بحث هـای تـاریخی ، هم سو شویم و از این بحث هـای تحلیلی برای رسـیدن به اهـداف والاـی تاریخ شناسی و تاریخ نگری بهره مند گردیم .

بنابراین ، جا دارد برای کسانی که در بحث های تخصصی تاریخ وارد نشده اند ، اهداف و رسالت کلان بحث های تاریخی را روشن نماییم تا این که در چنین بحث هایی ، بی راهه نرویم و حداکثر اسـتفاده را از تحلیل و نقد در بحث های تاریخی داشته باشیم .

نتیجه ی این مسیر چنین خواهد بود :

۱ - تبیین و تعیین موضع بحث به طور دقیق .

۲ - ترسیم اهداف و انگیزه های بحث درباره تاریخ عصر غیبت کبری .

۳ - تبیین قلمروهای بحث در تاریخ این عصر .

چهارمین بحث مقدماتی برای این سلسله بحث ها باید پرداختن به ضرورت بحث از تاریخ دوران غیبت کبری در قلمروهای یاد شده باشد؛ زیرا دلایل نیاز به این مباحث ، چراغ ما برای تعیین برد و افق بحث های

این مجموعه خواهد بود ، چون به اندازه ی نیاز فعلی و آینده ی خود باید حرکت کنیم .

پنجمین بحث مقدماتی در این مجموعه مشکلات و چالش های موجود در زمینه ی بحث های تاریخی دوران غیبت کبری می باشد . و آخرین بحث مقدماتی باید تعیین سرفصل های مناسب در هر یک از قلمروهای تعیین شده برای بحث های تاریخی دوران غیبت کبری باشد .

۲ – اهداف و رسالت بحث های تاریخی

دومین بخش را با تعیین اهداف تاریخ نگاری قرآن کریم ؛ شروع می کنیم زیرا قرآن کریم ، راهنما و هدایت گر ما در تمام مراحل و ابعاد زندگی باید باشد .

برای رسیدن یک پژوهش گر به مجموعه ی اهدافی که قرآن کریم برای تاریخ نگاری خود درنظر گرفته است ، لازم است ، دقتی ویژه در آیات تاریخی قرآن بنماید .

در حالی که حوادث و جریانات تاریخی که همراه با تحلیل و نتیجه گیری می باشد ، در حدود ثلث مساحت آیات قرآن را فرا گرفته است ، بسیار بجا است که به چند مجموعه از آیات قرآن در این زمینه مراجعه نماییم .

مجموعه ی اول :

آیاتی که مخاطبان قرآن به ویژه مخاطبان قصص قرآنی را ذکر نموده و طبقات گوناگونی را اشاره کرده است .

این مخاطبان عبارتند از : عموم مردم ، جهانیان ، پرسشگران ، شنوندگان ، دانایان و کسانی که می خواهند بدانند ، یا کسانی که می خواهند ایمان بیاورند ، سپاسگزار باشند ، یا بفهمند ، یا تعقّل کنند ، یا یادآوری شوند ، یا به یقین برسند ، یا به یقین رسیده باشند ، یا در

حال برگشت به خدا باشند ، یا با فراست و زیرک باشند ، یا دانا و بینا باشند .

مجموعه ی دوم :

آیاتی که مردم را به نظر و مطالعه و دقت در حال گذشتگان یا سیر در زمین یا عبرت گرفتن از سرگذشت دیگران دعوت می نماید ، که نشان دهنده ی جهت گیری قرآن به سمت تفکر و تحقیق و نتیجه گیری می باشد .

مجموعه ی سوم :

آیاتی که حوادث تاریخی را آیه خوانده باشد . آیه ، نشانه است و آیه های تاریخی گویا مطالبی است که چون آینه ، حقایق را به خوبی نشان می دهد یا کُد می دهد و انسان را به صاحب نشانه می رساند .

مجموعه ی چهارم :

آیاتی که به طور صریح و روشن ، اهداف تاریخ نگاری و بیان قصص انبیاء و امت ها را ذکر کرده باشد . مانند : آیه ی ۱۲۰ سوره ی هود و آیه ی ۱۱۱ سوره ی یوسف که در بیان حق دادن و موعظه و یادآوری و تقویت قلب (تثبیت فؤ اد) و عبرت گرفتن خلاصه می شوند .

بدین سان می توانیم مجموعه ی اهدافی را که برای تاریخ نگاری در قرآن کریم آمده است ، در شش امر خلاصه می کنیم :

۱ - فراهم نمودن زمینه ی تفکر و ایجاد انگیزه برای پرسش و تحقیق که انسان را به گونه ای بهتر و سریع تر به حقیقت می رساند و عطش و نیاز انسان حقیقت جو را با رساندن او به حقایق تاءمین می نماید .

۲ - تاریخ نمایان گر تجربیات بسیار با ارزش گذشتگان است که در اختیار

آینـدگان قرار می گیرد و خردمنـدان و افراد بینا و تیزبین و عاقبت انـدیش و فهیم از این تجربیات توشه برمی دارند و تحولات آینـده ی خود و جهان بشـریت را می بینند و می سازند ، و بر آن چه می سازند آگاهی دارند ، و با تحقیق و تفکّر هم به یقین می رسند و هم سپاسگزار می شوند و راه صحیح و مسیر مطلوب برای بازگشت به حق را پیدا می کنند و طی می نمایند .

۳ - بـا تـذکر و یـادآوری حوادث تاریخی ، حجاب غفلت و فراموشـی دریـده می شود و انسان ، موجودی هشـیار و بیـدار می گردد ، و به گونه ای مطلوب به سوی اهـدافِ تعیین شـده برای او حرکت می کند و با این بیداری از خاک ریزهای دشـمن به خوبی عبور می کنـد و تمام موانع سـر راه خود را برمی دارد ، و اجازه نمی دهد که کسـی او را فریب دهد ، یا تجربیات گران بهای دیگران را به قیمتی گران تر تکرار کند .

۴ - و در نهایت ، آرامش و اطمینان خاطر و قوت قلب پیـدا می کنـد و با صبر و مقاومت و پایـداری و امیـدواری به سرنوشـت روشن خود ، مسیر صحیح زندگی را طی می کند و از هیچ دشمنی و خطری در هراس نخواهد بود .

۵ - آیـات الهی در تاریـخ هم چون آیـات الهی در طبیعت ، همیشه پرفروغ بوده و انسـان را بـا دلایـل متقن به علم نامحـدود و قدرت لایزال الهی آشنا نموده و او را به خدای خود ربط می دهد ، تا

وجود کوچک خود را در پرتو این وجود لایزال و نامحدود ببیند و هیچ گاه خود را بی نیاز و مستقل و افسار گسیخته نبیند .

۶ - مسیر حق ، مسیری روشن و پویا و تکامل بخش است که انسان های مؤ من ، خود را به اهداف نهایی شان نزدیک می بینند و هیچ گاه یاءس و ناامیدی ، آنان را از پا در نمی آورد . بلکه برای خود وجودی مستمر و ریشه دار در عمق تاریخ احساس می کنند و با برنامه ای حساب شده و دقیق می توانند آینده ی روشنی برای خود ترسیم نمایند و رسیدن خود را به آن اهداف تضمین کنند .

نتیجه

بنابراین ، بحث های تاریخی باید بحث هایی تحلیلی و مفید باشند ، تا تمام اهداف یاد شده تاءمین گردد . صرف اطلاع از حوادث تاریخ ، یا صرف رسیدن به یک تحلیل ، به تنهایی برای انسان مفید فایده نخواهد بود یا لااقل ، فایده ای اندک خواهد داشت .

البته قرآن کریم در تاریخ نگاری خود به قلمروهای گوناگون و مقاطع مختلف حیات بشر پرداخته و برای خود ، روشی ویژه و منحصر به فرد انتخاب کرده است ، و انسان را از گم شدن در مسیرهای انحرافی و پر پیچ و خم مباحث علمی تاریخی و غیر تاریخی برحذر نموده ، و روش صحیح سلوک راه را در تاریخ نگاری بیان کرده است .

در بحث های ویژه ی تاریخ دوران غیبت کبری نیز نباید از این اهداف و روش قرآنی فاصله بگیریم و تاریخ این دوران را برای محض اطلاع فرا نگیریم ، بلکه

برای رسیدن به مقاصدی مهم و هدف هایی بزرگ ، به آشنایی با حوادث تاریخی این دوران و تحلیل صحیح این رویدادهای تاریخی بپردازیم .

۳ – قلمروهای بحث های تاریخی عصر غیبت کبری

سومین بحث مقدماتی ، تبیین قلمروهای بحث های تاریخی دوران غیبت کبری امام مهدی (عج) می باشد .

بسیار طبیعی است که اولین قلمرو این بحث همان تاریخ شخص امام مهدی (عج) می باشد . در این قلمرو شایسته است – علی رغم محدودیت منابع گویا و روشن در این زمینه – حوادث زندگانی ویژه ی آن حضرت پس از انقضای دوران غیبت صغری ، و سیره ی حضرت مهدی (عج) در دوران غیبت کبری ، و هم چنین ملاقات های حضرت مهدی (عج) با طبقات مختلف در طول دوران غیبت کبری مورد بحث و بررسی قرار گیرد .

۲ – از آن جا که حضرت مهدی (عج) برای رسیدگی به شؤ ون دینی ، فرهنگی و سیاسی شیعیان خود ، فقهای جامع الشرایط را به عنوان نایبان عام خود و مراجع تقلید مسلمین منصوب نموده است ، تاریخ مرجعیت و مراجع تقلید ، باید دومین قلمروی بحث های ویژه عصر غیبت کبری باشد .

۳ – حوزه های علمیه به عنوان نهاد ریشه داری که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت علیهم السّلام ، آن را تاءسیس کرده اند تا در آن نهاد ، متخصصانی در شناخت دین ، تربیت یافته و نیازهای فرهنگی جامعه اسلامی را در دوران غیبت تاءمین کنند و وظیفه ی پاسداری از فرهنگ اسلامی را بر دوش بگیرند . بنابراین ، تاریخ

این نهاد بسیار مهم که پرتویی از نهاد امامت است ، باید به گونه ای تحلیلی ، و نقش آن در ترویج فرهنگ اسلامی و فرهنگ امامت و مهدویّت در طول دوران غیبت کبری ، در کنار نقش سیاسی آن ، مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد . ۴ - شیعه و تشیّع و فرهنگ شیعی ، جنبش ها و دولت های شیعی در دوران غیبت کبری به عنوان چهارمین قلمرو نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد .

۵ - با توجه به این که تاریخ دوران غیبت کبری ، مقطعی از تاریخ اسلام و تاریخ جهان اسلام بوده ، و در فضای عام و گستره ی جهان اسلام ، تمام تحولات مربوط به شیعه و تشیّع و حوزه های علمیه و مرجعیت و غیبت شخص امام مهدی (عج) انجام گرفته ، و بحث های ویژه ی هر قلمرو با قلمروهای دیگر بی ارتباط نبوده است ، بنابراین در یک نگاه تاریخی - تحلیلی ، تمام این قلمروها باید با هم دیده شوند .

تاریخ جهان اسلام در ابعاد مختلف (فرهنگی ، دینی ، اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی ، نظامی و در تمام ابعاد جغرافیایی) باید ملاحظه گردد . بنابراین ، شرق جهان اسلام و شمال و جنوب خاورمیانه و غرب آن ، همگی به هم پیوسته است و باید مورد توجه قرار گیرد .

۶ - و در صورت لزوم ، سیر تحولات عمده در جهان بشریت نیز نباید از چشم یک مورّخ محقّق به دور باشد؛ زیرا رسالت امام مهدی (عج) ، رسالتی جهانی است و جهان در انتظار این مصلح الهی

به سـر می برد . پس تمام تحولات جهانی که جهان را به سـمت آن روز موعود حرکت می دهنـد ، باید مورد مطالعه ی جدّی قرار گیرند .

۴ – ضرورت بحث و اهمیت تاریخ عصر غیبت کبری

چهارمین بحث مقدماتی ، تبیین ضرورت های بحث از تاریخ دوران غیبت کبری می باشد .

با توجه به این که ، گذشـته چراغ راه آینده است ، ضـرورت بحث از تاریخ و سـیر تحولات عصـر غیبت کبری ، روشن خواهد بود .

تاریـخ نگری – البتـه آن طـور کـه قرآن کریم آن را مطرح کرده است – انسـان را چشـمی بینـا و درکی عمیـق می بخشـد و بر خلاف آن چه برخی تصور می کننـد ، انسان در زنـدان گذشـته ها ، زندانی نمی شود ، بلکه وضـعیت فعلی خود را با توجه به گذشـته بهتر درک می کنـد و خود را برای آینـده ای قابـل پیش بینی و قابـل تحقق آماده می سازد؛ به گونه ای که می توانیم بگوییم : یک انسان تاریخ نگر ، یک انسان آینده نگر می باشد . با آگاهی ویژه ای به سوی آینده حرکت می کند و چنان چه لازم ببیند ، می تواند در ساختن آینده ی خود ، نقش به سزایی داشته باشد .

بنابراین ، دانسـتن تاریخ صدر اسـلام و پیچیدگی های دوران امامان معصوم پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سـپس دوران غیبت تا حال حاضر ، به ما امکان برنامه ریزی بهتری برای آینده می دهد .

از این گذشته ، برای رشته ی تخصصی تاریخ و رشته های تخصصی فقه و حدیث و تفسیر

، آگاهی از دوران غیبت کبری تا حال حاضر ، امری حیاتی و ضروری است ؛ زیرا بدون دانستن این تحولات ، بسیاری از مسایل تخصصی این رشته ها ، قابل درک و فهم علمی نخواهد بود ، تا جایی که می توان گفت : چنان چه کسی در تاریخ اسلام و مسلمین ، آن هم در تمام دوران های گذشته ، سیر تاریخی نداشته باشد و صاحب تحقیق نباشد ، نمی تواند به تمام منابع استنباط و تفقه در دین ، اشراف داشته باشد و دعوی اجتهاد مطلق کند . هر چند افراد غیر مطلع از تاریخ ، چنین ادعایی را سنگین می دانند و شاید چنین مطلبی را مبالغه ای بیش ندانند ، اما در حدّ اشاره باید گفت : حدیث و رجال ما ، که بخش عمده ای از منابع و اطلاعات مهم این رشته را تشکیل می دهند ، بدون آگاهی از تحولات دوران غیبت کبری ، ناقص و ناتمام بوده ، و نظرات اجتهادی ما قابل اعتماد نخواهد بود .

۵ – چالش های بحث در تاریخ عصر غیبت کبری :

پنجمین بحث مقدماتی ، چالش ها و مشکلات ویژه ی تاریخ عصر غیبت کبری می باشد .

در سوّمین بحث مقدماتی روشن شد که اولین قلمرو برای بحث در تاریخ دوران غیبت کبری ، تاریخ شخص امام مهدی (عج) است که مهم ترین بحث و نزدیک ترین موضوع نسبت به عنوان بحث می باشد . ولی بحث در این قلمرو ، بسیار محدود و فاقد منابع مناسب می باشد؛ زیرا پیش فرض ما در بحث ، غیبت تام امام مهدی (عج

) می باشد . و با غیبت تام ، چه اطلاعی از او می توانیم داشته باشیم ؟

مکان زنـدگی و تحرکات امام مهـدی (عـج) ، نحوه ی زنـدگی او ، نحوه ی ارتباط با مردم و سـیره ی عام و خاص او در این دوران ، زنـدگی خصوصـی او و بسـیاری از مسایـل ویژه ی امام مهـدی (عـج) که برای یک بحث تاریخی مطرح می باشـند ، شاید بدون جواب بمانند .

بنابراین می توانیم بگوییم : اولین چالش در بحث های تاریخ عصـر غیبت کبری ، مشـخص نبودن قلمروهای بحث در این برهه ی تاریخی است که به تناسب اهـداف مورد نظر و افق های دیـد تاریـخ نگاران ، می توانـد بسـیار متفاوت باشد . آن چه را در سومین بحث مقدماتی بیان داشتیم ، در حقیقت می تواند یک نظر تاءسیسـی باشد؛ زیرا آن چه تاکنون با این عنوان آمده است ؛ یا منهای تاریخ شـخص امام مهدی (عج) بوده (۲۴۱) یا این که فقط به تاریخ شـخص امام مهدی (عج) بسـنده کرده است . (۲۴۲)

دومین چالش ، کمبود منابع در زمینه ی اولین قلمرو برای بحث های دوران غیبت کبری است .

چالش سوم ، پراکنـده بودن اطلاعات تاریخی است . آن هم در منابعی که هر کـدام با دیدگاه های ویژه ای به رشته ی تحریر درآمده است .

البته منابعی که توسط مستشرقین عرضه شده است ، نمی تواند منابعی مطمئن و گویای واقعیت باشد .

برای منابع عمومی تاریخ اسلام نیز باید بگوییم که تاریخ شیعه و تشیّع و حوزه های علمیه و مراجع بزرگ تقلید در این منابع

نیز کم رنگ بوده یا این که صددرصد مورد تجاهل قرار گرفته است .

بنابراین ، باید تلاشی اساسی و همه جانبه ، همراه با حساسیت های لازم برای یک محقق ، انجام پذیرد ، تا این که مجموعه ای منسجم و علمی و فراگیر در مورد تاریخ عصر غیبت کبری فراهم آید . چنین کار بزرگی را باید یک گروه توانمند یا مؤ سسه ای متخصص در تاریخ بر عهده گیرد ، تا تاریخی مستند و تحلیلی ، عرضه گردد و مورد استفاده ی رشته های تخصصی و عمومی قرار گیرد .

سازمان رهبری شیعه در عصر غیبت صغری

اشاره

محمد رضا جباری

دوران غیبت صغری با ویژگی هایی از ادوار پیشین و پسین خود ، باز شناخته می شود . از جمله مهم ترین وجوه تمایز این دوران با دوره های پیشین یعنی عصر حضور ائمه علیهم السّلام در راءس جامعه ی شیعه - محروم ماندن شیعیان از فیض حضور آشکار امام علیه السّلام در متن جامعه است .

تا سال ۲۶۰ ه . ق . شیعیان ، به جز در زمان هایی که امامان شیعه علیهم السّلام در زندان به سر می بردند یا در خانه ی خود زیر نظر بودند ، آزادانه با آنان ارتباط داشتند و به طور مستقیم از هدایت و فیض معنوی آنان بهره مند می گشتند . دراین سال با شهادت امام حسن عسکری علیه السّلام ، به ناگاه شیعیان با وضع پیش بینی نشده ای روبه رو شدند . آنان به یک باره ، امام خویش را در پس پرده ی غیبت یافتند . به طور طبیعی ، نخستین پرسش و چشم داشت شیعیان در شرایط جدید

، این بود که چگونه می توانند با امام خویش ، ارتباط برقرار کنند و چاره ی مشکل های خویش را از او بجویند .

این پرسش بی پاسخ نماند و در نخستین فرصت پس از آغاز غیبت صغری ، راه دست یابی به امام علیه السّلام و چگونگی ارتباط با او در شرایط پدید آمده ، به آگاهی گروهی از شیعیان رسید . یکی از روایت های تاریخی بر جا مانده از آن دوره که بر مدعای یاد شده ، دلالت دارد ، گفته ی شیخ صدوق درباره ی گروهی از شیعیان قم است . آنان مانند همیشه ، برای دیدار با امام عسکری علیه السّلام و تقدیم هدیه های مالی و وجوه شرعی و نامه های حاوی سؤ الات شیعیان قم ، به سامراء رفته بودند . این گروه در سامراء با شهادت امام یازدهم علیه السّلام و ادعای دروغین امامت از سوی جعفربن علی الهادی - برادر امام عسکری علیه السّلام - روبه رو شدند . چون جعفر - کذاب - نتوانست نشانه های لازم برای اثبات امامت خویش را به آنان ارایه دهد ، پس از سرگردانی و گذر از مشکلاتی ، راه بازگشت در پیش گرفتند . همین که به بیرون شهر سامراء رسیدند ، پیک امام دوازدهم (عج) با آنان دیدار کرد . بدین ترتیب ، آنان به درک فیض دیدار با آن بزرگوار موفق شدند . آن حضرت در همین دیدار به گروه قمی ها فرمود که از آن پس برای دیدار یا انجام امور مربوط به امام علیه السّلام ، دیگر به سامراء نروند؛ زیرا ایشان برای

انجام امور یاد شده ، نماینده ای در بغداد خواهد گمارد . (۲۴۳)

گـذر زمـان نشان داد که نماینـده ی گمارده شـده در بغـداد ، همان (عثمان بن سـعید عمری)؛ نخستین سـفیر و نایب ناحیه ی مقدّسه در دوران غیبت صغری است که جامعه ی شیعه را حتی در دورترین سرزمین های شیعه نشین جهان اسلام ، رهبری می کرد . (۲۴۴)

(عثمان بن سـعید عمری) ادامه دهنده ی راهی بود که سال ها پیش از دوران غیبت صـغری و از سوی امام صادق علیه السّـلام آغاز شده بود . (۲۴۵) (عثمان بن سـعید عمری) ، در راءس آن قرار داشت ، سازمانی پنهانی با هدف های مشخص بود که از آن با نام (سازمان یا نهاد وکالت) و یا (نظام الاموال والوکلاء) یاد می شود . (۲۴۶)

هدف اصلی و زمینه های پیدایش سازمان وکالت

بی تردیـد یکی از هـدف هـای این سازمـان ، پدیـد آوردن مجموعه ای از وکیلاـن بـا برنـامه ای حسـاب شـده بود تـا زیر نظر وکیلانی برتر (وکیل ارشد یا سر وکیل)(۲۴۷) در گوشه و کنار جهان اسلام ، به ویژه در سرزمین هایی که شمار شیعیان بیشتر بود ، به فعالیت بپردازند . این سازمان ، نقش شبکه ی ارتباطی را بین شیعیان و مرکز استقرار رهبری شیعه ایفا می کرد .

پیش زمینه های پیدایش و گسترش جریان وکالت پس از امام صادق علیه السّـلام را می توان این گونه برشـمرد : دوری مناطق شیعه نشـین از مرکز اسـتقرار ائمه علیهم السّلام ، وجود جوّ خفقان ، دشوار بودن ارتباط مستقیم امامان علیهم السّلام با شیعیان ، دسترسی نداشتن شیعیان به امامان به دلیل

حبس ، شهادت یا غیبت ، و بالاخره آماده سازی شیعیان برای پذیرش شرایط ویژه ی دوران غیبت .

امامان شیعه علیهم السّلام بسیار کوشیده بودند با تبیین جریان صحیح مهدویّت ، ذهن شیعیان را برای پذیرش اصل غیبت آماده تر سازند . با این حال ، شیعیان پس از شهادت امام یازدهم علیه السّلام ، به دلیل غیبت فرزند ایشان و محروم ماندن از درک حضور مستقیم و آشکار امام ، سرگردان شدند ؛ زیرا آنان نزدیک به دو و نیم قرن از نعمت امام حاضر بهره مند بودند ، پس به طور طبیعی ، آن گاه که امام معصوم ، در میان شیعه ، حضوری آشکار ندارد ، باید جانشینی برگزیند و شیعیان را به سوی او رهنمون شود .

این جای گزین ، همان سفیر ، نایب یا باب حضرت حجت (عج) در دوران غیبت بود . نشانه هایی در دست است که شیعیان هنگام رویارویی با شرایط جدید و پس از ناامیدی از درک حضور امام علیه السّلام ، در جست وجوی باب یا سفیر آن حضرت بوده و گاه برای شناسایی سفیر راستین و واقعی امام عصر علیه السّلام ، نماینده ای را به بغداد یا سامراء گسیل می داشتند . البته در همه ی این موارد ، امداد ناحیه ی مقدسه به یاری این نمایندگان آمده و آنان را به سوی مطلوب خویش راهنمایی می کرد . برای نمونه ، افزون بر جریان یاد شده درباره ی گروه قمی ها - وفد قمّیین - به جریان های (حسن بن نضر قمی) ، (۲۴۸) (محمدبن ابراهیم بن مهزیار اهوازی)(۲۴۹)

و (ابوالعباس احمد دینوری)(۲۵۰) نیز می توان اشاره کرد .

ادعاهای دروغین نیابت

با آغاز دوران غیبت صغری ، برخی به دروغ و با انگیزه های خیانت کارانه ، مدّعی نیابت و بابیّت حضرت حجّت (عج) شدند . ازاین رو ، شیعیانی که در سرزمین های دور از بغداد (مرکز استقرار سفیر ناحیه ی مقدسه) می زیستند ، برای شناسایی سفیر راستین از سفیران دروغین ، به امداد ناحیه ی مقدسه نیازمند بودند .

از جمله کسانی که در دوران غیبت صغری ، دعوی دروغین سفارت و بابیّت را سر دادند به این افراد می توان اشاره کرد : اسحاق احمر ، (۲۵۱) باقطانی ، (۲۵۲) ابومحمّد شریعتی ، (۲۵۳) محمدبن نصیر نمیری ، (۲۵۴) احمدبن هلال کرخی عبرتائی ، (۲۵۵) محمد بن علی بن بلال ، (۲۵۶) ابوبکر بغدادی ، (۲۵۷) ابودلف مجنون ، (۲۵۸) حسین بن منصور حلّاج (۲۵۹) و ابوجعفر شلمغانی . (۲۶۰)

البته امام و سفیران راستین او نیز برای مقابله با این مدعیان دروغین ، شیوه های مناسبی را در پیش می گرفتند . گاه مقایسه ی وضعیت ظاهری مدعیان دروغین با سفیر راستین حضرت ، سبب می شد مردم به ادعای دروغین آنان پی ببرند . برای نمونه ، احمد دینوری هنگامی که وارد بغداد شد ، با ادعای نیابت از سوی سه تن روبه رو گشت . یکی از آنان (ابوجعفر محمدبن عثمان بن سعید عمری) و دو تن دیگر ، (اسحاق احمر) و (باقطانی) بودند . او به منزل هر سه تن رفت . ابوجعفر عمری ، فردی فروتن بود که منزلی کوچک و سلوکی همانند سلوک

ائمه علیهم السّلام داشت ؛ اما ، دو تن دیگر دارای خدمت کاران فراوان و خانه های گران قیمت بودند . دینوری با دیدن و مقایسه ی وضعیت این دو تن با وضعیت سفیر حضرت ، در راستین بودن ادعای آن دو ، دچار تردید شد و سرانجام با ارشادهای ناحیه ی مقدسه ، به راستین بودن سخن ابوجعفر عمری ، یقین پیدا کرد . (۲۶۱)

در مواردی نیز ، سفیر ناحیه ی مقدسه در محفل مدعی سفارت حاضر می شد و به شیوه ای ، از وی نسبت به دروغ بودن ادعایش اقرار می گرفت . برای نمونه ، (ابوطاهر محمدبن علی بن بلال) یکی از کسانی بود که به دروغ ، ادعای بابیّت کرد . روزی ابوجعفر عمری به محفلی که او و شماری از پیروانش در آن حاضر بودند ، رفت و خطاب به او گفت : (آیا صاحب الزمان به تو امر نکرد که اموال را به من تحویل دهی ؟) و او در حالی که رنگ باخته بود ، چاره ای جز اقرار ندید ! و همین مساءله ، سبب بازگشتن برخی از پیروانش از پیروی او گردید . (۲۶۲)

یکی دیگر از راه کارهای مقابله ی ناحیه ی مقدّسه با ادعاهای دروغین نیابت و بابیّت در دوران غیبت صغری ، اعلام لعن مدّعی دروغین به وسیله ی توقیع هایی بود که به واسطه ی سفیران و نایبان راستین حضرت به دست شیعیان می رسید . گاه حضرت به دلیل جایگاه ویژه ی فرد مدّعی ، ناگزیر می شد دو یا سه بار اعلام لعن و افشای ماهیت مدّعی دروغین

را تکرار کنـد؛ دراین باره ، به (احمـدبن هلال کرخی عبرتائی) می توان اشاره کرد؛ زیرا وی سابقه ی وکالت برای امام هادی علیه السّـلام و امام عسکری علیه السّلام را داشت و فردی صوفی مسلک و به ظاهر دین دار بود ، و ۵۴ سفر حجّ انجام داده بود که بیست بار آن را با پای پیاده بوده است ! (۲۶۳)

نقش ارتباطی محورهای فعالیت نایبان چهارگانه و کارگزاران آنان

شیعیان در دوران غیبت صغری به دلایل گوناگون نزد نایبان یا وکیلان ناحیه ی مقدّسه مراجعه می کردند . متعارف ترین دلیل مراجعه به وکیل در طول دوران فعالیت سازمان وکالت از زمان امام صادق علیه السّـلام تا پایان دوران غیبت صغری ، پرداخت وجوه شـرعی و هـدیه ها و نـذرهای مردمی بود . البته کار وکیلان به این مورد ، منحصـر نمی شـد . شواهـد نشان می دهد که آنان (نقش ارتباطی) میان مردم و امام را داشـته اند . آنان نامه ها ، پیام ها ، پرسـش ها و مشـکلات فردی یا عمومی شیعیان را به محضـر امامـان علیهم السّـلام می رساندنـد و پس از دریـافت پاسـخ ، آن را به افراد ابلاغ می کردنـد . این نقش ارتباطی در دوران غیبت صغری به دلیل غیبت امام علیه السّلام ، جایگاه مهم تری یافت ؛ زیرا سفیر ناحیه ی مقدسه در این دوران ، تنها راه ارتباطی شـیعیان با وجود شریف حضرت مهدی (عج) بود . البته در موارد نادری ، تماس ها به وسیله ی پیک های ویژه ی آن حضرت برقرار شده است که به یک نمونه از آن در ماجرای (وفد قمیّین) اشاره کردیم

.

توقیع نویسی؛ معمول ترین شیوه ی ارتباطی رهبری شیعه در دوران غیبت صغری

یکی از معمول ترین راه های ارتباط با ناحیه ی مقدسه در دوران غیبت صغری، (توقیع)های صادر شده از سوی ناحیه ی مقدسه برای شیعیان بود. (توقیع)، نوشته ای بود که در لابه لای سطور یا در ذیل آن ها، در پاسخ به پرسش ها می آمد. گاهی نیز توقیع بی آن که پاسخ به پرسش پیشین باشند، از سوی ناحیه ی مقدّسه صادر می شد. البته صدور همین توقیع ها نیز در راستای زدودن مشکلی در جامعه ی شیعی آن روزگار بوده است. توقیع های ناحیه ی مقدّسه در بیشتر موارد از راه نایبان چهارگانه به دست شیعیان می رسید. امّا در برخی موارد، بعضی وکیلان برجسته نیز این صلاحیت را یافتند که واسطه ی صدور توقیع باشند. از آن جمله به (محمدبن جعفر اسدی رازی)؛ وکیل برجسته ی ناحیه ی مقدسه در منطقه ی ری (۲۶۴) و (قاسم بن علاء آذربایجانی)؛ وکیل ناحیه ی آذربایجان (۲۶۵) می توان اشاره کرد.

درون مایه ی توقیع، یکی از موارد زیر بود: رفع اختلاف ها، تردیدها و شبهه های موجود در جامعه ی شیعی، (۲۶۶) اعلام نصب وکیلان به وکالت، (۲۶۷) اعلام عزل وکیلان خیانت پیشه، (۲۶۸) اعلام لعن مدعیان دروغین نیابت و بابیّت، (۲۶۹) پاسخ به پرسش های شرعی، (۲۷۰) حل مشکلات خصوصی شیعیان مانند مشکلات خانوادگی، (۲۷۱) دستور عمل به وکیلان. (۲۷۲)

بی تردید، ساختار وکالت و نیابت در کنار دو نقش یاد شده، نقش ارشاد،

هـدایت و راهنمایی شـیعیان را نیز برعهده داشـته است . به عبارت دیگر ، وظیفه ی اصـلی سـفیران و وکیلان ناحیه ی مقدسه ، ارشاد شـیعیان به سوی مسـیر اصـیل امامت و رهایی بخشیدن آنان از سردرگمی در غوغای شیطنت های فرمان روایان عباسی ، ادعاهای مدعیان دروغین نیابت و خیانت برخی یاران پیشین ساختار نیابت بود .

خرق عادت در جریان هدایت

هـدایت و ارشـاد مردم ، همواره به صورت عـادّی نبوده ، بلکه در صورت نیـاز ، به امر و عنایت ناحیه ی مقـدّسه ، برخی خرق عادت ها نیز به وسیله ی سفیران و نایبان ناحیه ی مقدسه انجام گرفته است . ابوجعفر عمری در یک ماجرا ، با خرق عادت ، از محلّ پارچه ی گم شـده ای به یکی از شـیعیان خبر می دهد ! (۲۷۳) هم چنین حسـین بن روح نوبختی به نامه ای نانوشته ، که صفحه ای سفید بیش نبوده و پرسش تنها در ذهن صاحب نامه بوده است ، پاسخ می دهد ! (۲۷۴) علی بن محمّد سمری نیز در بغداد از وفات علی بن بابویه قمی در قم خبر می دهد که بعد آشـکار می شود که ابن بابویه در همان تاریخی که سفیر چهارم خبر داده بود ، رحلت کرده است ! (۲۷۵) ده هـا نمونه از این گونه خرق عـادت هـا را در لابه لای متن های تاریخی می توان جست .

نهان کاری ؛ اصل حاکم بر ساختار رهبری شیعه در دوران غیبت صغری

هم چون دوره های پیشـین ، (اصل تقیه و نهان کاری) بر ساختار رهبری کننده ی شیعه در دوران غیبت صغری حاکم بود . از این رو ، برخی پژوهش گران ، نام (سازمان زیر زمینی) یا (التنظیم السـرّی) را برای این نهاد برگزیده اند . (۲۷۶) این اصل در دوران غیبت صـغری با شدّت هر چه تمام تر رعایت می شد . به طور کلی ، یکی از شـرایط گزینش سفیر و باب از سوی ناحیه ی مقدسه ، داشتن توانایی فراوان بر پرده پوشی و نهان کاری بود .

این نهـان کاری در برخی بُرهه های زمانی که اختناق ، شدیـدتر و خطر محسوس تر می شـد ، افزایش می یافت . برای نمونه ، نهـان کـاری سـفیر دوّم بـه گـونه ای بـود کـه وی برای رسانـدن مضـمون توقیـع مبـارک نـاحیه ی مقـدسه کـه دربردارنـده ی دستورهایی به یکی از دستیاران مشهور سفیر ، یعنی (جعفربن محمدبن متّیل قمی) بود ، او را به خرابه ی عبّاسیه ی بغداد برد ، آن گاه با نشان دادن توقیع مبارک ، جعفر را از دسـتورهای موجود در آن آگاه ساخت ، سـپس توقیع را پاره پاره کرد تا اثری از آن باقی نماند ! (۲۷۷)

در همین راسـتا ، شدت نهان کاری و تقیّه ی سوّمین سـفیر حضـرت ، زبانزد جامعه ی شـیعه بوده است . (۲۷۸) روزی یکی از شیعیـان از ابوسـهل نوبختی می پرسـد : چرا نـاحیه ی مقـدسه بـا وجود جایگاه رفیع علمی و اجتماعی تو ، ابن روح را به نیابت برگزیـده است ؟ او در پاسخ می گوید : درجه ی راز نگهداری ابن روح چنان بالا است که اگر او ، حضـرت حجّت (عج) را پنهان کرده باشد ، حتی در صورت قطعه قطعه کردن بدنش با قیچی ، سخنی نمی گوید ! (۲۷۹)

در پیشبرد کـار این سازمـان پنهانی ، گاه امـدادهای معجزه آسای حضـرت حجت علیه السّـلام نیز بسـیار گره گشا بوده است . برای نمونه ، در دوران سـفارت (محمدبن عثمان بن سعید عمری) ، حکومت وقت از برخی از فعالیت های پنهانی این سازمان آگاه شد ، بنابراین ، کسانی را به عنوان شیعیانی که

قصـد پرداخت وجوه شـرعی دارنـد ، نزد افرادی فرسـتاد که در مظـانّ اتهـام وکـالت قرار داشـتند . یکی از وکیلاـنی که با این جاسوسان روبه رو شد ، (محمدبن احمد بن جعفر قطّان قمّی) بود . البته چون با آغاز این توطئه ، ناحیه ی مقدسه در توقیعی ، همه ی وکیلاـن را تـا اطلاع بعـدی از دریافت هرگونه وجهی منع کرده بود ، وکیل یاد شـده نیز منکر وکالت خود شـد و هیچ وجهی از آن جاسوس دریافت نکرد ! این وضعیت تا رفع کامل خطر برقرار بود . (۲۸۰)

نقش امام عصر (عج) در گزینش نایبان و کارگزاران آنان

جریـان گزینش نایبـان چهارگـانه به عنـوان هـدایت گران جـامعه ی شـیعه ، و وکیلاـن سـرزمین هـای شـیعه نشـین ، به عنـوان کـارگزاران ساختـار رهـبری کننـده ی شیعه در دوران غیبت صـغری ، به طور مسـتقیم از سوی نـاحیه ی مقـدسه ، صورت می گرفت (۲۸۱) . پایـدار مانـدن این سازمـان و ادامه ی منظم رونـد امور و حفظ جامعه ی شـیعه و دسـتگاه رهبری کننـده ی آن دربرابر خطر دشمن ، اقتضا می کرد که کارگزارانی زُبده و مورد اطمینان برای این کار ، برگزیده شوند .

گستره ی جغرافیایی نظارت و عملکرد سازمان نیابت

از مطالعه ی شواهـد موجود برای شـناسایی گستره ی جغرافیایی نظارت ساختار رهبری کننده ی شـیعه در دوران غیبت صـغری درمی یابیم که گوشه و کنار سـرزمین های شیعه نشین آن روز به وسیله ی این شبکه ی پنهانی با مرکز رهبری کننده ی آن در بغداد و سامراء ارتباط داشته اند . بنا بر شواهد موجود ، فهرستی از سرزمین های زیر پوشش این سازمان ، از این قرار است :

۱) جزیره العرب شامل : مدینه ، مکّه ، یمن و بحرین .

۲) عراق شامل : کوفه ، بغداد ، سامراء ، مدائن ، قُراء سواد ، واسط ، بصره ، نصیبین و موصل .

۳) شمال آفریقا شامل : مصر و مغرب .

۴) ایران شامل : قم ، آوه (آبه) ، ری ، قزوین ، همدان ، دینور ، قرمیسین ، آذربایجان ، اهواز .

۵) خراسان و ماوراء النهر شامل : بیهق ، نیشابور ، مرو ، بلخ ، کابل ، سمرقند ، کش ، بخارا و . . .

آن سان که گذشت ، نایبان چهارگانه

با همکاری و همراهی شماری دستیار و وکیل ، جریان هدایت و رهبری شیعه در دوران حیرت یا غیبت را به پیش می بردند . نخستین سفیر ناحیه ی مقدسه با هم یاری سه وکیل برجسته در بغداد ، کار خود را در دوران حسّاس و سرنوشت ساز آغاز غیبت صغری ، انجام داده است . نام سه تن دستیار او عبارت است از : (احمدبن اسحاق اشعری قمی) ، (حاجزبن یزید وشّاء) و (محمدبن احمدبن جعفر قطّان قمی) . (۲۸۲) البته فرزند وی ؛ یعنی (محمدبن عثمان عمری) نیز در کنار پدر به فعالیت مشغول بوده است . با مرگ سفیر اوّل و جانشینی پسرش ، همان دستیاران پیشین در کنار دومین سفیر ، به فعالیت خود ، ادامه دادند . گویا این دستیاران در دوران بلند مدت نیابت سفیر دوّم بدرود حیات گفته اند . سفیر دوّم نیز برای پیشبرد امور ، دستیاران دیگری برای خود برگزید و با کمک آنان ، کار نظارت بر سازمان و ارتباط با وکیلان سرزمین های دیگر را اداره می کرد . بنا بر تصریح شیخ طوسی ، در بغداد ده نفر وکیل زیر نظر سفیر دوّم و برای انجام دستورهای او مشغول به کار بودند (۲۸۳) .

(حسین بن روح نوبختی) که پس از درگذشت سفیر دوّم ، به فرمان ناحیه ی مقدّسه ، عهده دار مقام نیابت شد ، خود یکی از کارگزاران سفیر دوّم بوده است . در روزهای پایانی زندگی سفیر دوّم ، برای این که شیعیان با حسین بن روح بیشتر آشنا شوند ، امور نیابت به ویژه دریافت

وجوه شرعی ، بیشتر به وی سپرده شده بود . (۲۸۴)

با آغاز نیابت ابن روح ، دستیاران سفیر دوّم هم چنان در کنار سفیر سوّم به فعالیت ادامه دادند . یکی از دستیاران برجسته ی ابن روح ، که حتی در دوران زندانی بودن وی ، به عنوان اداره کننده ی امور ، ایفای نقش می کرد ، (ابوجعفر محمدبن ابی العزاقر) معروف به (شلمغانی) بود . وی بعدها به دلیل سوء استفاده از منصب و جایگاه خویش و بیان برخی عقیده های ناصواب مانند عقیده ی (حلول) ، از سمت خود عزل شد و به لعن ناحیه ی مقدسه ، دچار گشت . (۲۸۵)

نام دستیاران سفیر چهارم ، به دست ما نرسیده است ، ولی می توان حدس زد که برخی از دستیاران سومین سفیر ، پس از درگذشت وی ، هم چنان در پست خود به کار مشغول بوده اند .

افزون بر کارگزاران و معاونان برجسته ی سفیران که معمولاً در بغداد یا شهرهای پیرامون آن زندگی می کردند . وکیلان ساکن در دیگر سرزمین های شیعه نشین نیز در خدمت نایبان چهارگانه و زیر نظر آنان مشغول فعالیت بوده اند . ره آورد بررسی مفصّل در منابع رجالی و روایی ، یافتن نام چهل تن از این وکیلان بوده است . برخی از آنان عبارتند از : حسن بن نضر قمی ، اءبوصدام ، ابوعلی محمدبن احمدبن حمّاد مروزی محمودی ، جعفربن عبدالغفار ، ابوالحسین محمدبن جعفر اسدی رازی ، محمدبن شاذان بن نعیم نیشابوری ، قاسم بن علاء آذربایجانی ، حسن بن قاسم بن علاء آذربایجانی ، علی بن

حسین بن علی طبری سمرقندی ، ابومحمّد جعفربن معروف کشی ، بسّامی ، عاصمی ، ابوجعفر محمدبن علی شلمغانی ، ابوالقاسم حسن بن احمد ، ابوجعفر محمدبن احمد زجوزجی ، ابوجعفر محمدبن علی اسود ، محمّد بن عباس قمی ، احمدبن متّیل قمی ، ابوعبداللّه بزوفری ، ابو علی محمدبن ابی بکر همام بن سهیل کاتب اسکافی ، ابومحمّد حسن بن علی جناء نصیبی و . . . .

بدین ترتیب ، نایبان چهار گانه با هدایت فعالیت های سازمان پر سابقه ی وکالت ، در دوران غیبت صغری ، توانستند راه ارتباطی مطمئن و کارگشایی بین ناحیه ی مقدسه و شیعیان سرزمین های گوناگون باشند و از آن به بهترین روش برای حفظ سازمان رهبری جهان تشیع در این دوره ی حسّاس و سرنوشت ساز ، بهره جویند .

بنابراین ، شناخت دقیق فعالیت های نایبان چهارگانه ، گستره ی کار آنان و چگونگی رهبری جامعه ی شیعه در دوران هفتاد ساله ی غیبت صغری ، بدون توجه به پیشینه ی پیدایش و فعالیت های شبکه ی ارتباطی وکالت در دوره های پیشین ، ممکن نخواهد بود . سازمان نیابت ، ادامه ی فعالیت شمار بسیاری وکیل و سروکیل بود که پس از زمان امام صادق علیه السّلام ، با دقت و نظم فراوان ، گردش امور را در سرزمین های شیعه نشین به دست گرفته و خط ارتباطی بین شیعیان و مراکز استقرار ائمه علیهم السّلام را در مدینه ، بغداد ، مرو و سامراء حفظ کرده بودند .

با درگذشت سفیر چهارم و صدور توقیعی از سوی ناحیه ی مقدسه خطاب به وی - چند

روز پیش از وفاتش – او موظّف شد که دیگر برای به دست گیری جریان سفارت و نیابت ، جانشینی برنگزیند و در همان توقیع ، پایان دوران غیبت صغری و آغاز دوران غیبت کبرا (غیبت تامّه) اعلام گردید .

با پایان یافتن دوران غیبت صغری و با درگذشت آخرین رهبر شبکه ی وکالت و نیابت (سفیر چهارم) ، دوران فعالیت سازمان وکالت پس از دو قرن تلاش به پایان رسید و سازمان فقاهت در طول دوران غیبت کبرا ، ادامه دهنده ی راه سازمان وکالت تا عصر حاضر گشت .

مهدی منتظر (عج) و سیر تاریخی و نشانه های ظهور

ارتباط مهدی (عج) با پایان سیر تاریخ

نوشته : سامی بدری

ترجمه : عبدالّله امینی

بیشتر فلاسفه ی پوزیتیویسم به ویژه مارکسیست ها در سده ی نوزدهم و بیستم ، درباره ی سنت ها و مرحله های تاریخ به بحث پرداخته اند .

بهترین دست آوردی که مارکسیسم ، به اندیشه ی بشری تقدیم کرد ، اصل جبر تاریخی (۲۸۶) و کوشش برای کشف سنت ها و مراحل تاریخ ، نیز اهمیت شناخت قوانین آن برای پیش بینی مسیر حرکت تاریخ و پی آمدهای آن بود . مارکسیسم درباره ی شناخت سنت های تاریخ و نقش آن در ارتقای بینش و آگاهی انسان و تاءثیر فعالیت های مثبت در رویکرد مرحله ی تاریخی که انتظار آن می رود ، نیز کاوش می کند .

اما مارکسیسم با انکار وجود خدای متعال و تحریف دین الهی در برخورد و تعامل با پیامبران ، گرفتار لغزش شد ، که پی آمد آن ، عدم موفقیت در کشف مراحل کلی حرکت تاریخ و شناخت سنت هایی است که مقطع کنونی و گذار را به مرحله ی آینده

انتقال می دهد و در پایان محتومی نگه می دارد .

اندیشه ی بشری از راه افکار مارکسیستی ، در سده ی ۱۹ میلادی ، جبر تاریخی را درک کرد و به کشف مراحل و مقاطع جبری تاریخ و قوانین کلی آن پرداخت ، اما در کشف خود به راه اشتباهی رفت . (۲۸۷) در مقابل ، اندیشه ی نبوی ، از آغاز پیدایش در بیش از هزار سال پیش ، تصور خود از حرکت جامعه ی بشری را براساس جبر تاریخی نهاد و اندیشه ای روشن از سنت ها و مراحل تاریخ را تقدیم کرد .

میراث دینی یهودیان و مسیحیان و مسلمانان ، نصوص مشترکی را درباره ی سنت های تاریخی به گزارش پیامبران ، در بر دارد و پژوهشگران می توانند بگویند باور دینی به سنت های تاریخی ، از مهم ترین اعتقادات اساسیِ مشترک میان ادیان سه گانه ی اسلام ، یهودیت و مسیحیت است . مایلم تاءکید کنم متون دینی که میراث ادیان سه گانه ی مذکور است ، اطلاعات یکسانی توسط شخصیت های تاریخی ارایه می دهد که حرکت و نهایت تاریخ براساس آن پایه ریزی می شود .

بنابراین ، در برابر ما فقط اندیشه ی مشترکی درباره ی نهایت سیر تاریخ نیست ، بلکه اندیشه های هم خوان شخصیت های تاریخی است که از متون دینی به دست می آید . به سبب وجود متونی که از شخصیت های تاریخی سخن می گوید ، قرائت ها و تفسیرهای گوناگونی یافته می شود که ما را در برابر مصداق های مختلفی از یک اندیشه قرار می دهد . البته راه گفت

و گوی آرام علمی برای ادیان سه گانه و گرایش ها و مذاهب ، برای راه یابی و وصول به قرائتی یکسان از متون ، باز است .

پس از این مقدمه می توان گفت :

به اعتقاد شیعه ، وجود مهدی موعود ، حجت بن الحسن العسکری ، فرزند حسین مظلوم و شهید ، با مراحل و سنت های سیر تاریخ مرتبط است ، چنان که این سخن را تمامی پیامبران توسط متون اساسی مانند قرآن و تورات و انجیل گفته اند .

سیر اعتقادات شیعی ، به گواه میراث معتبرش ، مدعی است که مهدی موعود (عج) ، قهرمان پایان تاریخ است . متون شیعی ، مهدی موعود (عج) را (محمد بن الحسن العسکری ، فرزند حسین مظلوم شهید) می داند . متون دینیِ مسیحی و یهودی نیز وی را مشخص کرده اند .

گواه اندیشه ی ما ، تاءکید قرآن است که پایان درخشان تاریخ ، به خواست خدا حتمی است و خداوند در قرآن و کتاب هایی که بر پیامبران پیشین فرستاده ، آن را بیان کرده است . قرآن تاءکید دارد که خبر بعثت پیامبر مکی ، در تورات و انجیل هست . اهل بیت علیهم السّلام در سخنان خود تاءکید دارند که کتاب های پیشین [تورات و انجیل] به محمد و اهل بیتش بشارت داده است . علی و حسین و مهدی علیهم السّلام در این کتاب ها نام برده شده اند ، چنان که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نام برده شده است .

اعتقاد مشترک ادیان سه گانه ی آسمانی درباره ی پایان تاریخ

پیروان ادیان سه گانه ی آسمانی (مسلمانان ، مسیحیان و یهودیان) باور

دارنـد آینـده ی نهایی مسیر زنـدگی خاکی ، پیروزی ایمان بر کفر ، حاکمیت حق و علم و عـدالت اجتماعی و عبادت خدای متعـال ، وراثت زمین به صالحـان ، پایـان خرافـات و گمراهی و سـتم و تمـامی گـونه هـای انحراف است . نیز اتفـاق نظر دارند شخصـی که خداوند عهد و پیمانش رابه دست او تحقق می بخشد ، از فرزندان ابراهیم بوده است و شـریعتی که بِدان حکومت می کند ، آیین موسـی نیست ، بلکه دین پیامبری است که خداوند در آخر زمان ، وی را مبعوث می کند و اُمّی ها [اهالی مکه (اُم القری)] منتظر اویند . (۲۸۸)

در قرآن کریم ، سوره ی انبیا (۲۱) آیه ی ۱۰۵ آمده است :

و مـا بعـد از تورات ، در زبور داوود نوشتیم [و در کتب انبیـای پیشـین وعـده دادیم] که بنـدگان نیکوکـار من ، مُلک زمین را وارث و متصرّف خواهند شد .

مزمور ۳۷ کتاب مقدس خطاب به داوود چنین می گوید :

کار اشـرار تو را نگران نکند و بر گناه کاران حسرت مبر؛ زیرا مانند گیاه ، زود پژمرده می شوند و مثل علف سبز ، تند خشک می گردنـد . بر پروردگـار توکـل کـن و کـار خیر انجـام بـده . بـا خیـال آسـوده ، در زمین سـکناگزین و امـانت دار بـاش . به پروردگـار امیـدوار بـاش تـا آرزوی قلبی ات را برآورد . راهت را برای پروردگار خالص ساز و بر او توکل کن تا کارت را بر عهده گیرد و بی گناهی ات را مانند نور ، آشکار کند و مثل خورشید تابان ، حقّت را ظاهر

سازد . در پیشگاه پروردگار ، آرام گیر و با شکیبایی ، در انتظار [فرمان] وی باش و به آن که به کمک نیرنگ ، در تلاشش موفق می شود ، حسرت مبر . خود را از غضب نگه دار و خشم را ترک کن و برای انجام شر ، متهوّر مباش ؛زیرا اشرار در می مانند ، اما منتظرانِ [فرمان] پروردگار ، وارثان خیرات زمین اند . به زودی ، شخص شریر نابود می شود و اگر در پی وی باشی ، او را نخواهی یافت . اما نیکوکاران ، خیرات زمین را به ارث می برند و به فیض صلح و سلامت می رسند . . . خیر کمی که راستگو داراست ، بهتر از ثروتِ بسیار اشرار است ؛زیرا دستان اشرار به زودی می شکند ، اما پروردگار نیکوکاران را پشتیبانی خواهد کرد . پروردگار به روزگار افراد باکمال ، آگاه است و تا ابد ، میراث شان پاینده خواهد بود . . . از شر دور باش و خوبی کن که تا ابد آرام باشی ؛ زیرا پروردگار عدالت را دوست دارد و از پارسایان حمایت و تا ابد آنان را حفظ می کند . اما ذریه ی اشرار نابود می شوند . درستکاران ، خیرات زمین را به ارث می برند و تا ابد در آن می مانند . دهان راستگو ، همیشه سخن حکمت آمیز می گوید و به سخن حق ، برتری می یابد . آیین معبودش ، در دلش ثابت است و گام هایش متزلزل نیست . شریر در کمین درستکار است و تلاش در

کشتن وی دارد ، اما پروردگار نمی گذارد او به چنگ شریر افتد و به وقت محاکمه ، محکوم گردد . منتظر [فرمان] پروردگار باش و همیشه در راهش رَوْ ، تا مقامت را رفیع کند و زمین را مالك شوی و شاهد نابودی اشرار باشی .

می بینم شخص شریر [که در دنیا به ظاهر] پرثمر و پرسایه مانند درختی سبز و ریشه دار در زمین اصلی خود است ، پس از مدتی ، دیده نمی شود . به دنبال آن هستی ، ولی اثری از آن نمی یابی .

کمال را در نظر گیر و مستقیم بنگر؛ که پایان چنین انسانی ، سلامت است . اما همگی عصیان گران هلاك می شوند و نهایت اشرار ، فناست ، لیکن رهایی و رستگاری نیکوکاران ، از جانب خداست و او به هنگام تنگی ، دژ و امان آنان است . به حق ، پروردگار کمك شان می کند و از اشرار نجات شان می دهد و رهایی می بخشد؛ زیرا زیر حمایت پروردگارند .

اختلاف نظر مسلمانان و مسیحیان و یهود در هویت رهبر موعود الهی و کتاب وی

در هویت شخصی که خدای متعال به دست وی ، رخداد بزرگی را که انتظار می رود ، به اجرا می گذارد ، اختلاف نظر است . مسلمانان و یهود و مسیحیان ، نظر گوناگونی در اُمتی که رهبر بزرگ الهی ، از آن است و شریعت الهی که بِدان عمل می کند ، دارند .

همگی مسلمانان معتقدند وی از ذریه ی اسماعیل و از فرزندان محمد صلّی اللّه علیه و آله خاتم انبیا و از نوادگان فاطمه ، دخت پیامبر است و امتِ این رهبر [موعود] ، امت محمد است

و آیینش ، شریعت محمد می باشد .

ابی داود و ابن ماجه و ابن حنبل و طبرانی و حاکم در مستدرک و دیگران از قول پیامبر روایت کرده اند :

اگر از دَهْر (دنیا) جز یک روز باقی نمانده باشد ، خداوند مردی از اهل بیتم را برمی انگیزاند که زمین را چنان که پر از ستم شده است ، پر از عدل و داد خواهد کرد .

نیز فرمود :

مهدی از عترت من ، از فرزندان فاطمه است .

اما یهود و مسیحیان معتقدندکه وی از ذریه ی اسحاق ، از فرزندان یعقوب و از نوادگان داوود است . مسیحیان می گویند : این رهبر [موعود] اسراییلی ، مسیح عیسی بن مریم است که به دست یهود کشته شد . خدای متعال ، وی را زنده کرد و از میان مردگان برانگیزاند و به آسمانش بُرد و در آخر دنیا ، وی را می فرستد تا توسط وی ، وعده اش را تحقق بخشد .

یهودیان می گویند : وی [: : رهبر موعود] هنوز زاده نشده است .

آیه ی ۲۰ اصحاح [: : سوره] ۱۷ سِفْر تکوین [: : پیدایش] به وعده ی خدای متعال به اسماعیل اشاره دارد :

(ای اسماعیل ! سخنت را درباره ی وی [: : رهبر موعود] شنیدم . مَنَم آن که مبارکش می گردانم و رشدش می دهم و توانش را بسیار بسیار می کنم و دوازده رهبر می زاید و امت عظیمی قرارش می دهم) .

(حنان ایل)؛ مفسّر یهودی در حاشیه بر این آیه می گوید :

از پیش گویی این آیه ، ۲۳۳۷

سـال گـذشت تـا عرب (سـلاله ی اسـماعیل) [با ظهور اسـلام در سال ۶۲۴ م] امـتی عظیـم گردنـد . در این مـدت ، اسـماعیل مشـتاقانه منتظر بود وعـده ی الهی محقق شود و عرب بر عالَم چیره گردند . ولی ما که ذریه ی اسـحاق هستیم ، تحقق وعده ی الهی که به ما داده شده بود ، به سـبب گناهان مان ، به تاءخیر افتاد ، اما حتما وعده ی الهی ، در آینده محقق خواهد شد . پس نباید نومید شویم . (۲۸۹)

در سِفْر اشعیا ۱۱۱ آمده است :

از تنه ی (یسَّی) شـکوفه می رویـد و از ریشه اش ، شـاخه سـبز می شود . روح پروردگـار ، روح حکمت و هوشـمندی ، روح مشورت و توان ، روح معرفت و ترس از پروردگار ، بر (یسَّی) مسـتقر می شود و شادی اش در تقوای پروردگار خواهـد بود . به آن چه چشـمانش می بیند ، قضاوت نخواهد کرد و به آن چه گوش هایش می شنود ، حکم نخواهد نمود . برای مسکینان ، به عـدل قضاوت می کند و برای بینوایان زمین ، به انصاف حکم می نماید . با دهان و زبانش ، زمین را مجازات خواهد کرد و به نَفَسـی که از میان لبانش بیرون می شود ، منافق را می میرانـد . او لباس نیکی می پوشـد و کمربند امانت داری می بندد . در نتیجه [و در پرتو حکومت عادلانـه اش] گرگ بـا میش خواهـد زیست و پلنگ در کنار برّه خواهـد نشـست و گوساله و شـیرِ درنده همدم خواهند شد و همه

ی حیوانات با هم چرا خواهند کرد و بچه ی خردسالی ، همگی را خواهد راند . گاو و خرس با هم به مرتع خواهند رفت و کرّه های شان کنار هم خواهند بود . شیرِ درنده مثل گاو ، علف خواهد خورد و کودک شیرخواره ، در امنیت ، کنار لانه ی مار ، بازی خواهد کرد و بچه ی خردسال ، دستش را داخل لانه ی افعی می کند و بدو آسیبی نمی رسد . در هر کوه قدسی ، آدمیان اذیت نمی شوند و بدی نخواهند کرد؛ زیرا زمین ، از معرفت پروردگار پر خواهد شد ، چنان که دریا از آب پر است . در آن روز ، اصل و نسب (یسّی) پرچم دار [هدایت] امت خواهد بود و همگی مردم (Gentiles) زیر پرچم وی خواهند آمد و بِدو نظر خواهند داشت و جایگاه (یسّی) رفیع خواهد شد .

آیا رهبر موعود از فرزندان اسحاق یا اسماعیل است ؟ تفصیل سخن در اختلاف مسلمانان و مسیحیان و یهود ، با تحقیق در این مساءله ممکن است : پیامبری که اُمّی ها [: : مردم یا اهالی اُم القری (مکه)] منتظر اویند ، عیسی است یا محمد صلّی اللّه علیه و آله ؟ وارث ابدی امامت ابراهیم کیست ؟ آیا اسماعیل و ذریه ی برگزیده ی وی هستند یا اسحاق و فرزندان برگزیده ی او ؟ و رهبر الهی که بی آن که گناهی کرده باشد ، کشته می شود و کشتن وی سبب هدایت بسیاری خواهد شد ، کیست ؟ چنان که کشته شدن وی سبب حفظ

و نشـر دین می شود و نسـلی از ذریه ی او ، روزگـار درازی خواهنـد زیست و آینـده ی روشن تاریـخ بشـریت ، به دست آنان محقق خواهد شد .

علمـای مسـلمان و بسـیاری از علمای یهودی و مسـیحی ، درباره ی (رهبر موعود از نسل کیست) و (پیامبر آخرالزمان کیست) بحث کرده و پیروی خود از پیامبر و اهل بیتش را اعلام نموده اند . (۲۹۰)

درباره ی (کشـته شدن رهبر موعود) ، مسـیحیان پیرو (پولِس) به تفسـیر متونی پرداخته اند که ازمردِ دردها و رنج ها سخن می گوید و چنان که قوچ ذبح می شود ، کشته خواهد شد . اینان معتقدند وی عیسی بن مریم است . اما تطبیق متون ، متناسب با او نیست ؛ زیرا عیسی ، ذریه و نسلی نداشت که روزگار دراز یا کوتاهی زندگی کنند .

اختلاف شیعه و سنی در رهبر موعود

شیعه معتقد است رهبر موعود ، محمد بن حسن عسـکری است که سال ۲۵۶ هجری متولد شد و والدش [امام] حسن عسکری بر امامت وی تصـریح کرده است . سـپس به اذن خدا ، او غیبت صـغری و کبری مانند عیسـی نمود . غیبت صغری هنگامی بود که خدا ، وی را از نیرنگ حکومت عباسی نجات داد . وی از هنگام تولد ، مخفی می زیست و پدرش او را [از دیده ها] پنهان می کرد . پس از وفـات پـدرش در ۲۶۱ ، شـیعیان را توسـط وکیلانـش (نواب اربعه) راهنمـایی می کرد . نیابت اینان ۶۹ سال (۲۶۱ - ۳۲۹) به طول انجامید .

غیبت کبری ، پس از وفات نایب چهارم (علی بن محمد السمری

) آغاز شد . به هنگام وفات ، وی به شیعه گفت : نایبی خاصی پس از او نخواهد بود تا خدای متعال ، ولیّاش را در آخر زمان ظاهر کند .

سنّی ها معتقدند مهدی هنوز متولد نشده است و در آخرالزمان به دنیا می آید .

تفصیل سخن در اختلاف شیعه و سنّی درباره ی ولادت رهبر موعود و این که وی فرزند [امام] حسن عسکری است یا در آینده متولد می شود ، با تحقیق در این مساءله ممکن است . پیامبر جانشین و اوصیایی معصوم دارد و نقل سخنِ پیروان از امامان شان پذیرفته می شود؛ زیرا مانند پیروان مذاهب دیگرند که به نقل از رهبران مذهبی خود ، مسایل فقهی و تاریخی را روایت می کنند .

تمامی شیعه از زمان قدیم ، اتفاق نظر دارند که پیامبر از امامان نام برده ، شمارشان را گفته و هر امام ، امام بعدی را معرفی کرده است . [امام] حسن عسکری خبر داده است فرزندی دارد که وصیّ وی است و مهدی منتظر می باشد .

گواه شیعه بر بیان امامتِ الهیِ اهل بیت توسط پیامبر ، حدیث ثقلین [کتاب اللّه و عترتی] و حدیث سفینه [مَثَل اهل بیتی کَمَثَل سفینه نوح . . .] است . دلیل شیعه بر شمار امامان ، حدیث اثنی عشر [اثنی عشر نقیبا] است و گواه بر این که نخستین امامان الهی ، علی سپس حسن ، بعد حسین اند ، حدیث غدیر [من کنت مولاه فعلیّ مولاه]و حدیث منزلت [اَنْتَ مِنّی بمنزله هارون مِن موسی . . .] و حدیث کسا و

حدیث الحسن و الحسین سِبْطٌ مِن الا سباط است که همگی در احادیث معتبر سنّی روایت شده اند .

گواه امامت نُه فرزند [امام] حسین ، احادیث وصیت در کتاب های معتبر شیعه است ، مانند فرمایش امام باقر علیه السّلام که کلینی روایت کرده است :

یکون تسعه اءئمه مِن ذریه الحسین بن علی ، تاسعهم قائمهم .

نُه امام از فرزندان حسین بن علی اند ، که نُهمی قائم است .

امام صادق فرمود :

آیا می پندارید اوصیای ما هر که را بخواهند وصی می کنند ؟ نه ، واللّه ! این عهد و گفته ای به جا مانده از رسول اللّه درباره ی امامی پس از امامی دیگر است تا به وی [: : مهدی موعود (عج)] پایان پذیرد .

در خبری دیگر است :

تا به صاحب الامر ختم شود . (۲۹۱)

مشخصه ی سیره ی ائمه ی نه گانه ، در اختیار داشتن کتاب های جامعه و جفر است که امام علی به نقل از پیامبر ، در دیدارهای خصوصی که داشتند ، نوشت و اخبار غیبی و کراماتی که از امامان دیده شد که جز از برگزیدگان مورد تاءیید خداوند ، ساخته نیست .

برادران اهل سنّت کوشیده اند ادعای نام بردن امامان و نخستین امام ؛ علی علیه السّلام توسط پیامبر را رد کنند . اینان می گویند : احادیث نبوی که گواه ادعای شیعه است ، دلالت ندارد یا سند آن ضعیف است ، اما علمای شیعی با سنی ها مناقشه کرده ، اشتباه اهل سنّت را بیان کرده اند .

برخی فرقه های شیعی به ویژه زیدیه ، امامت دوازده امام را

نپذیرفته اند ، اما علمای شیعی بِدانان پاسخ داده اند .

برخی نویسندگان معاصرنیز می گویند : مهدی متولد نشده است ؛ زیرا فقط یک فرقه از دوازده فرقه ی پیرو حسن عسکری ، معتقد به ولادت مهدی اند . (نوبختی) در کتاب (فِرَق الشیعه) و اشعریِ شیعی در (المقالات و الفِرَق) چنین گفته اند .

جواب اینان را به تفصیل در کتاب (حول امامه اهل البیت و وجود المهدی) داده ام .

غیبت به معنای وا نهادن عمل به احکام اسلامی نیست

غیبت به معنی توقّف عمل به احکام اسلام نیست . چگونه می تواند چنین باشد ، در حالی که وجود اوصیای پیامبر ، برای حفظ اسلام است تا راهی صحیح برای کسانی باشد که می خواهند به دین عمل کنند . امامان این وظیفه را به بهترین صورت انجام داده اند ، بدین سان که گروهی امین را برای فراگیر علوم تربیت کرده اند .

پذیرش حکومت بر جامعه ی اسلامی توسط امامان ، جزئی از فعالیت های اینان بود ، اما شرط اساسی برای پذیرش حکومت ، که وجود یاورانی شایسته و پیرو امامان است ، فراهم نشد . چنان که امیر مؤ منان فرمود :

اما والذی فلق الحبّه و براءالنسمه ، لولا حضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر لا لقیتُ حبَلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکاءس اوّلها .

سوگند به آن که دانه را شکافت و بشر را آفرید ! اگر بیعت کنندگان نبودند و یاران ، حجت بر من تمام نمی نمودند ، رشته ی کار را از دست می گذاشتم و پایانش را چون آغازش می انگاشتم .

غیبت امام ، راه چاره ای الهی در برابر

مکر عباسی ها بود که خواستند امام را بکَشند ، اما خدای متعال می خواست او را حفظ و برای روز موعود ذخیره کند . بارزترین حکمت غیبت و سرّ آشکارش در مورد امت ویژه (شیعه ی اهل بیت) دادن فرصتی به میراث داران ائمه بود که مسؤ ولیت فکری و علمی و سیاسی خود را بر اساس فهم بشرِ غیر معصوم ، از قرآن اجرا کنند و میراث فکری را که تجربه ی معصومانه ی پیامبر و امامان برجا گذاشته بود ، انجام دهند . اندیشه ی بازگشت معصوم غایب در آخر زمان و ظهور دوباره ی وی در صحنه ی اجتماعی و سیاسی ، برای ارزیابی تجارب گذشته ی غیرمعصومانه ی بشر است . نیز کشف میزان تاءثیر و صدق تعبیر و درستی تجربه های بشر و تحقق وعده ی الهی [در برقراری عدالت کامل و حکومت صالحان]است . (۲۹۲)

مفهوم انتظار فرج ، مربوط به مهدی محمد بن حسن عسکری است که رانده شده و مخفیانه زیست و هنوز وجود شریفش در این حال است . خدایا ! در فرج ولیّات ؛ حجت بن الحسن ، تعجیل فرما ! و ارتباط فرج به امت از آن روست که مهدی موعود (عج) ، رهبر معصوم آنان است که برای انجام وظیفه ی خاص الهی آماده شده است . تقدیر خداست که پایان سرنوشت زمین ، چنین باشد و حضرت عیسی علیه السّلام او را کمک کند . بنابراین ، حکمت وجود این اعتقاد در شیعه روشن می شود ، گرچه سنّیان به مهدی موعود (عج) و غایب که رانده شده

و نگران [وضع امت] است ، ایمان ندارند .

نشانه های ظهور

احادیثی که از نشانه های ظهور مهدی سخن می گوید ، چه در کتب شیعه و چه سنی ، غالبا درباره ی دو موضوع بحث می کند :

نخست : حوادث مستقل و جداگانه ای که رخ خواهد داد .

دوم : وضع اجتماعی و سیاسی و تکنولوژی (فن آوری) که جهان ، پیش از ظهور دارد . به عبارت دیگر ، وضع دنیای سیاست و اجتماع و فن آوریِ پیش از ظهور را برای ما ترسیم می کند .

در مورد رویکرد دوم ، هر که درباره ی نشانه های ظهور پژوهش کند ، درمی یابد که جهان کنونی ، از هر وقت دیگری ، به زمان ظهور نزدیک تر است .

از جنبه ی تکنولوژی ، احادیث از جهانی سخن می گوید که در آن هواپیماهایی است که مسافران را از کشوری به کشور دیگر می بَرَند و ایستگاه های رادیویی به تعداد مردم دنیا وجود دارد که می تواند خبر را در آن واحد ، برای تمامی دنیا پخش کند و تلفن های تصویری هست و هر که در مشرق است ، صدای برادرش رادر مغرب می شنود و چهره ی او را می بیند و رایانه های دستی وجود دارد که دارای برنامه های گوناگون است و دارنده اش را از همراه داشتن هزاران کتاب ، بی نیاز می کند .

از جنبه ی اجتماعی ، احادیث از وضع اجتماعی سخن می گوید که زنان ، لباس مُدی پوشیده یا برهنه اند که گویای کشف حجاب یا آرایش های جاهلانه است و انواع منکرات به

ظهور می رسد که پیش از پیدایش ، آدمی تصورش را نمی کرد .

از جنبه ی سیاسی ، سخن از کشف معبد هیکل سلیمان می گوید که لازمه ی بر پایی دولت اسراییل در دل جهان عرب و اسلام است . نیز وجود جنبش های اسلامی در جوامع مسلمان که تلاش دارد حکومت اسلامی بر پا کند ، اما بسیاری از افراد مجاهد زندانی می شوند . هم چنین از تاءسیس دولتی در مشرق سخن می گوید که زمینه ساز دولت مهدی است . نیز اختلاف کارگزاران شیعی و چند گانگی سخن شان که با بیعت با مهدی ، وحدت کلمه پیدا می کنند . هم چنین مهدیان دروغینی ظاهر می شوند . تمامی آن چه برشمردیم ، در احادیث نشانه های ظهور آمده است .

تشخیص مدعیان مهدویّت

تنها اصلی که می توان برای شناخت مدعیان دروغ گوی مهدویّت ، بدان اعتماد کرد ، تاءیید و امداد الهی است که توسط مدعی راست گوی مهدویّت نشان داده می شود . وی نبوت خاتم و جنبش اوصیای پیامبر را که پدرانش بودند ، تصدیق می کند . این کاری لازم برای مدّعی نبوت و رسالت است . امداد و تاءیید الهی ، با ظهور عیسی بن مریم نشان داده می شود که قرآن ، قصه ی وی را گفته است که مردگان را زنده می کرد و کور مادر زاد و مبتلایان به پیسی را شفا می داد . (۲۹۳)

این اصل ، راه را بر هر مدّعیِ دروغینی می بندد ، خواه شخص به عمد دروغ گوید یا قربانی مکاشفه ی عرفانی پنداری شود ، مانند آن چه

برای (مهـدی سودانی) پیش آمـد که پنـداشت مهـدی موعود (عـج) است . وی خیال کرد پیامبر به او گفته که مهدی موعود (عج) است . مهدی سودانی در یکی از نوشته هایش در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۲۹۹ هجری می گوید :

سیـد وجـود صـلّی اللّـه علیـه و آله به من خـبر داد : من مهـدی منتظرم . پیـامبر چنـدین بـار مرا بر کرسـی اش نشانـد و خلفـای چهارگانه [: : ابوبکر ، عمر ، عثمان و امام علی] و قطب ها[ی دراویش] و خضـر علیه السّـلام حضور داشتند ، و مرا با ملایکه ی مقرّب و اولیای زنده و مرده از فرزندان آدم تا زمانی کنون ، نیز جنّیانِ مؤ من ، تاءیید و یاری کرد .

در هنگام جنگ ، سـید وجود صلّی اللّه علیه و آله به عنوان امام و فرمانده ی سپاه حاضر می شود؛ نیز خلفای چهارگانه و قطب ها و خضـر حاضرند . حضرتش ، شمشیر نصرت و پیروزی را به من داد و فرمود : با داشتن آن شمشیر ، کسی بر من پیروز نمی شود ، گرچه گروه انس و جن باشند .

آن گـاه سـرور وجود فرمود . . . پرچمی از نور برافراشـته می شود و در جنـگ ، همراه من است . عزراییـل پرچم دار است . از این رو ، یارانم ثابت قدم می شوند و در دل دشمنانم ، ترس افکنده می شود و هر که با من دشمنی کند ، خداوند خوارش می کند . پس هر که به راستی سعادتمند باشد ، می پذیرد من مهدی منتظرم .

اما خداوند در دل کسانی که جاه طلب اند ، نفاق می افکند . پس به سبب حرص بر جاه طلبی ، مرا تصدیق نخواهند کرد . . . سید وجود صلّی اللّه علیه و آله به من دستور داد به منطقه ی (ماسه) در کوه قدیر هجرت کنم و از آن جا به تمامی مکلفان ، دستور کلی را بنویسم . ما هم به امیران و بزرگان دینی نوشتیم ، اما بدبختان نپذیرفتند و درستکاران تصدیق کردند . . . سید وجود صلّی اللّه علیه و آله سه بار به من خبر داد : آن که در مهدویّت تو شک کند ، به خدا و رسول کافر شده است .

تمام آن چه درباره ی خلافتم و مهدویّت به شما گفتم ، در بیداری و در حال صحت ، سید وجود صلّی اللّه علیه و آله به من گفت ، بی آن که مانعی شرعی باشد . نه خوابی بود و نه ربایشی و نه مستی و نه دیوانگی . . . . (۲۹۴)

وی در نامه ی دیگری می گوید :

اگر من نوری از جانب خدا نداشتم و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله تاءییدم نکرده بود ، توان کاری نداشتم و روا نبود برایتان سخنی بگویم . آن چه گفتم که پیامبر فرمود ، به دستور رسول اللّه بود . به من اخباری گفت که اولیا و علما از آن خبر ندارند . باید بدانید جز به دستور پیامبر یا فرشته ی اِلهام که از طرف پیامبر اجازه دارد ، کاری نمی کنم . ایشان به من خبر داد : امت به

دست من هدایت خواهد شد ، بی آن که رنج هایی را که پیامبر تحمل کرد ، بر دوش کشم .

من از نور دل پیامبر آفریـده شده ام . ایشان به من بشارت داد یارانم مانند اصـحاب ایشانند و رتبه و درجه ی [ملت من و] عوام نزد خدا ، مانند رتبه ی شیخ عبدالقادر گیلانی است . (۲۹۵)

محتوای دو نامه نشان می دهـد : دلیل راستی مهـدی سودانی ، مـدّعی مهـدویّت ، فقط گفته ی خودش است و دلیلی دیگر در تاءیید وی یافت نمی شود؛ افزون بر این که پیروزی جنبش وی که ادعا داشت با امداد الهی پشتیبانی می شود ، تحقق نیافت .

به تصوّر شـیعه ، مهدی ، انسان مشخصـی است که فرزند [امام] حسن عسکری است و در ۲۵۵ (یا ۲۵۶) هجری زاده شده و از قرن سوم تا پانزدهم هجری با مردم زنـدگی می کنـد ، تا هر وقت که خـدا بخواهـد . پس باید این مطلب را با دلیل ثابت کند؛ یعنی معجزه داشته باشـد ، چنان که آصف بن برخیا؛ وزیر سـلیمان معجزه نشان داد ، در حالی که پیامبر نبود . وی تخت ملکه ی سبا را در کم تر از چشم بر هم زدنی حاضر کرد . در آیات ۳۸ - ۴۰ سوره ی نمل آمده است :

سلیمان گفت : ای بزرگان ! کدام یک از شما ، تخت او را برای من می آورد ، پیش از آن که به حال تسلیم نزد من آیند ؟

عفریتی از جن گفت : من آن را نزد تو می آورم ، پیش از آن که از

مجلست برخیزی و من نسبت به این امر توانا و امینم .

اما کسی که دانشی از کتاب [آسمانی] داشت ، گفت : پیش از آن که چشم بر هم زنی ، آن را نزد تو خواهم آورد !

هنگامی که سلیمان ، تخت را نزد خود ثابت و پابرجا دید ، گفت : این از فضل پروردگار است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم و هر کسی شکر کند ، به نفع خود شکر می کند و هر کس کفران کند [به زیان خویش نموده است ؛ که] پروردگار من غنی و کریم است !) .

طریق دیگر اثبات امامت مهدی (عج) این است که راه های عادی را به کار گیرد که نشان دهنده ی عمر بسیار وی و هویتش باشد . مثلا به اهالی لندن بگوید : در قرن دهم میلادی ، از کشورشان عبور کرده و نامه ای را به خط خود بر پوست آهو در فلان منطقه نهاده که در آن زمان کتاب خانه ی شهر بوده است ، اما بر اثر عوامل مختلف ، کتاب خانه از بین رفته است . سپس به انگلیسی ها بگوید : می توانید چند متر بکَنید تا بر کتاب خانه ی از بین رفته ، دست یابید که در آن اسناد قابل قبولی است . می توانید فلان پرونده را باز کنید و نامه ی مرا بیابید و این ، نسخه ی دوم آن است .

همین کار را با روس ها و ایرانی ها و چینی ها و دیگران که در

زمان ظهورش زنـده انـد ، می توانـد انجام دهـد . می بایست درخواست وی نشان دهنده ی درایت و آگاهی اش از حلقه های گم شـده ی مهم برای هر کشوری باشـد ، تا اهالی را به فعالیت و کنکاش برای کشف حقیقت وا دارد . می بایست از موضع و موقعیتی قوی و برتر ، خواسته اش را مطرح کند ، کمی پیش از آن که در ظهور دولتش موفق شود ، تا ادعا و درخواستش ، به عنـوان رییس دولـتی باشـد کـه داعیه دارد و توانمنـد است و تحرک می آفرینـد و شـگفتی هـای بسـیار دارد . اگر سـال ۱۴۵۵ هجری ، ۲۰۳۴ میلادی ظهور کنـد و ادعا نمایـد محمد بن حسن عسـکری است و عمرش ۱۲۰۰ سال است ، در حالی که سـی سـاله به نظر می رسـد ، مسلّما سیاسـتمداران آن زمـان خواهنـد پنـداشت دیوانه است یـا خرفت شـده است ، امـا وقـتی ادعـا و درخواسـتش را بشنوند و ببینند وی هزینه ی کنکاش و پی آمدهای جنجال برانگیز را می پردازد و دانشمندان هر کشور ، نتایج را ارزیابی خواهند کرد ، هر که موافق ادعای وی است ، با او همراه خواهد شد و دیگران به آزمایش و کنکاش دست خواهند زد .

ویژگی های دولت مهدی (عج)

دولت مهـدی – که انتظار آن می رود – بـدان معنا نیست که اسـلام معطل بمانـد ، تا پس از ظهور مهدی ، دولت اسـلامی برپا شود ، بلکه به معنای ایجاد دولت خاصی است که نمونه ی کوچک آن ، دولت و مُلک سلیمان بود . مُلک و حکومت سلیمان ، با نیروهای جن و

باد و حیوانات و نیز انسان های مؤ من ، پشتیبانی می شد . مزیت دولت مهدی بر دولت سلیمان ، این است که بر تمامی زمین حکم می راند و دولتی پس از آن نیست و به قیامت صغری متّصل است ، سپس زندگی بر کره ی خاکی پایان می پذیرد . قرآن به قیامت صغری در آخر الزمان در آیات ۸۲ - ۸۸ سوره ی نمل اشاره کرده است :

و هنگامی که فرمان عذاب آن ها رسد [و در آستانه ی رستاخیز قرار گیرند] ، بنده ای را از زمین برای آن ها خارج می کنیم که با آن ها تکلم می کند [و می گوید :] مردم به آیات ما ایمان نمی آورند .

[و به خاطر آور] روزی را که ما از هر امتی ، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند ، محشور می کنیم و آن ها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند !

تا زمانی که [به پای حساب] می آیند ، [خدا به آنان] می گوید : آیا آیات مرا تکذیب کردید و درصدد تحقیق برنیامدید ؟ ! شما چه اعمالی انجام می دادید ؟ !

در این هنگام ، فرمان عذاب به خاطر ظلم شان بر آن ها واقع می شود و آن ها سخنی ندارند که بگویند .

آیا ندیدید که ما شب را برای آرامش آن ها قرار دادیم و روز را روشنی بخش ؟ ! در این امور ، نشانه های روشنی است برای کسانی که ایمان می آورند [و آماده ی قبول حق اند] .

[و به

خاطر آورند] روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند ، در وحشت فرو می روند ، جز کسانی که خدا خواسته است و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند .

کوه ها را می بینی و آن ها را ساکن و جامد می پنداری ، در حالی که مانند ابر در حرکت اند . این صنع و آفرینش خداوند است که همه چیز را متقن آفرید . او از کارهایی که انجام می دهید ، مسلّما آگاه است .

توضیح بیشتر آیات

إ ذا وقع القول علیهم ؛ یعنی وقت مشخص و حادثه ی موعود رخ نماید .

دابه ؛ به هر جنبنده بر روی زمین می گویند ، چنان که در آیه ی ۵۶ هود آمده است :

هیچ جنبنده ای نیست مگر این که خدا بر آن تسلّط دارد .

در سوره ی نمل به معنای انسان مرده ای است که خدا زنده اش می کند [و او با مردم سخن می گوید] به قرینه ی اءخرجنا مِن الا رض و تکلّمهم .

ذکر آیه بدان سبب است که پس از ظهور مهدی و مسیح ، بسیاری از مردم ، بر دین و مذهبِ پدری خود که بِدان خو و الفت گرفته اند ، باقی خواهند ماند ، چنان که قرآن درباره ی مردمِ زمان پیامبران در آیه ی ۱۰۴ سوره ی مائده گفته است :

و هنگامی که به آن ها گفته شود : به سوی آن چه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید ، می گویند : آن چه از پدران خود یافته ایم

، ما را بس است ؛ آیا اگر پدران آن ها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند [باز از آن ها پیروی می کنند ؟ !] .

یوم نحشر مِن کلِّ اُمّه . . . ؛یعنی از هر امتی ، گروهی که آیات ما را تکذیب کنند ، محشور می کنیم .

یوم ینفخ فی الصور . . . ؛ اشاره به حشر اکبر و قیامت کبری ست .

قیامت صغری که آیات بِدان اشاره دارد ، بر این اندیشه استوار است که به برپایی دولت عدل مطلق و بهره مندی انسان از امنیّت و عدل و خودکفایی اقتصادی و اجتماعی که از پرتو دولت مهدی به دست می آید ، نباید بسنده کرد؛زیرا تنها هدف مورد انتظار ، قیام مهدی (عج) و مسیح نیست ، بلکه هدف دیگری وجود دارد ، که گفت و گوی میان ادیان و مذاهب و ارزیابی آن ها بر اساس شیوه هایی است که واقعیت ها و حوادث تاریخ را روشن می کند ، که لازمه ی آن زنده کردن شهود و مردان تاریخ سازی است که اساس مذاهب و اندیشه ها بودند و خداوند ، رسولش عیسی را ذخیره کرد تا شهود تاریخی را در پیشگاه حاکم والا مرتبه ، مهدی آل محمد صلّی اللّه علیه و آله زنده کند .

برخی نمی پذیرند که شیعه به قیامت صغری (رجعت) معتقد باشد ، اما شیعیان باور دارند عیسی بن مریم علیه السّلام بار دیگر به دنیا برمی گردد و به امام مسلمانان اقتدا می کند ، چنان که در روایت بخاری است :

کیف بکم إ ذا نزل عیسی

بن مریم و إ مامکم منکم .

چگونه خواهید بود آن زمان که عیسی پسر مریم ، از آسمان فرو آید و امام از شما باشد ؟

آیا اینان نمی پرسند چگونه مردم می فهمند این شخص ، عیسی بن مریم است اگر مردگان را زنده نکند و کور مادر زاد و مبتلایان به پیسی را شفا ندهد ؟ ! آیا آنان می پندارند عیسی که مردگان را زنده می کند ، انسانی را که تازه مرده است ، زنده می کند تا ساعتی زندگی کند ، سپس بمیرد ؟ یا این که تاءثیر وی ماندگارتر و کارش مهم تر است ؟ به این که شخصی را که قرن هاست مرده است ، زنده کند تا سال ها زندگی کند .

مهم تر این است که شخصیتی مثل علی بن ابی طالب علیه السّلام زنده شود که مسلمانان در موقعیت و جایگاه وی پس از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اختلاف نظر دارند . برخی می گویند : موقعیت رسالت و نقش سیاسی وی مانند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است ، جز این که پیامبری پس از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نیست و مخالفت با امام علی روا نیست ، چنان که نافرمانی پیامبر را نمی توان کرد .

امام از قول پیامبر ، کتاب هایی را نوشت که امامان بعدی به ارث بردند تا به مهدی (عج) رسید . اما برخی منکر تمامی این مطالب اند و امام را چهارمین شخص در فضیلت [پس از ابوبکر و عمر و عثمان] می دانند ، بلکه برخی فضیلتی برای امام

قایل نیستند ! (۲۹۶)

مهدی (عج) صحیفه ی جامعه ای را که امام علی علیه السّلام بر پوست ، به خط خود و املای پیامبر نوشت ، به مردم نشان می دهـد . این کتاب را امامان – به بیان الهی – پس از پیامبر ، یکی پس از دیگری به ارث بردند و محتوایش را منتشـر کردند . از این طریقِ یگـانه ی مورد اعتمـاد ، سـنت نبوی ، به نقـل از امامان ، در کتب شـیعه هست و معصوم به نقل از پیامبر می نوشت و معصومی دیگر حدیث را روایت می کرد ، چنان که امام صادق علیه السّلام می فرماید :

اگر ما به راءی و میل خود ، به مردم فتوا می دادیم ، هلاک می شدیم . آن چه می گوییم به نقل از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و دانشـی است که یکی پس از دیگری ، به ارث برده و ذخیره نموده ایم ، چنـان که مردم طلاـ و نقره را ذخیره می کننـد . (۲۹۷)

اما برخی بر اعتقادی که از پدران به ارث برده و بِدان خو کرده اند ، باقی می مانند .

برای آن که دلیل حِسی باشد و بهانه ای دست کسـی نماند ، نگارنده ی هر کتابی زنده می شود ، تا با دست خود ، آن چه را نوشته ، بنگارد و مردم بدانند وی کتاب را نوشته است و او با مردم ، چنان که دیده و پیش آمده ، سخن بگوید . مثلا عیسی به مسیحیان خواهد گفت : دینی که در دست شماست ، از من نیست ،

بلكه مثلا از (پولِس) [: : يكى از حواريون] است . عيسـى ، پولس را زنده مى كند تا به مردم بگويد چگونه رسالت مسيح را كه به رسالت محمد و اهل بيتش بشارت مى داد ، تحريف كرده و مسـيح را خاتم رسولان ، بلكه يكى از اقاليم [: : خدا ، پسر و روح القدس] قرار داده است .

بنابراين ، دولت مهدى فقط براى اقامه ى عدل مطلق در جامعه ى بشرى نيست ، بلكه براى ايجاد فكرى يكسان و مذهبى واحد است ؛ مـذهبى كه بر متـون درست و معتـبر تـاريخى اسـتوار است . از اين رو ، دولت مهـدى ، پايـان جنبش انبيـا و رسولاـن و پيروزى عقل و دانش و توحيد بر نادانى و خرافه و شرك است .

يهود و مسيحيت و انتظار رهبر موعود

به رغم دشـمنىِ تاريخى شديد ميان يهود و مسيحيان ، به پندار كشتن عيسى بن مريم به دست يهود ، پيروان هر دو دين در قرن ۱۹ و ۲۰ ميلادى ، به وحدت نظر در ظهور مسـيح و پشتيبانى از برنامه اى سياسى رسيدند كه بر پايى دولت اسراييل بود؛ از آن رو كه به پندارشان مقدمه ى ظهور مسـيح به شمار مى آمد . بدين بهانه صدها كليسا و گروه هاى مسيحىِ امريكايى و اروپايى براى پشتيبانى دولت اسـراييل بسـيج شدند . (۲۹۸) در سـال ۱۹۸۰ ، سازمـانى به نام (سـفارت بين المللى مسـيحيان) در قـدس اشغالى تاءسيس شد كه اهداف مؤ سسان آن به اختصار چنين بود :

ما بيش از اسراييلى ها ، صهيونيست هستيم و قدس تنها شهرى است كه مورد عنايت

خداست و خداوند تا ابد این سرزمین را به اسراییل داده است .

اعضای سفارت معتقدند :

اگر اسراییل نباشد ، مکانی برای بازگشت مسیح نیست .

بلافاصله پس از راه اندازی سفارت ، جشن بین المللی سالیانه ی یهودی - مسیحی ، با نام (عید عریش) برگزار شد و بیش از هزار روحانیِ مسیحی در آن شرکت کردند و در سال ۱۹۸۲ ، سه هزار رهبر مذهبی مسیحی در آن حضور داشتند .

(سفارت بین المللی مسیحیان) یکی از سازمان های مهم بود که برای شنیدن مذاکرات کمیسیون های کنگره ی امریکا ، به هنگام طرح جریان نبرد عرب ها با اسراییل ، به ویژه بر سر قدس ، دعوت می شد . در سال ۱۹۸۵ ، رهبری مسیحیان صهیونیست ، کنفرانسی در (بال) سوییس برگزار و اعلام کرد :

ما گروه هایی از دولت های مختلف و نمایندگان کلیساها ، در این جا گرد آمده ، در این سالن کوچک که در ۸۸ سال پیش دکتر (تئودور هرتزل) به همراه اولین شرکت کنندگان کنفرانس صهیونیستی ، در آن تجمع نمودند و سنگ بنای پیدایش دولت اسراییل را نهادند . همگی برای نیایش و خشنودی پروردگار جمع شده ایم ، تا اشتیاق خود را به مردم و سرزمین و عقیده ی اسراییل و همراهی خود را اعلام کنیم و بگوییم : دولت اسراییل را تاءیید می کنیم . (۲۹۹)

در امریکا ، کنیسه ای به نام (Indespensationalism) تاءسیس شد که شمار پیروانش به شش میلیون نفر می رسد . اعضا معتقد به بازگشت مسیح اند ، که از جمله شرایطش ، برپایی دولت صهیونیستی و تجمع

یهودیان دنیا در فلسطین است .

از شـمار پیروان این کنیسه ، (جرج بوش) اوّل و (ریگان) رؤ سای جمهور پیشـین امریکا هسـتند . در اکتبر ۱۹۸۳ ، ریگان در برابر انجمن دوستی امریکا و اسراییل ، گفت :

(من می پرسم : آیا ما همان نسلی هستیم که شاهد نبرد (هِرْمَجیدون) خواهیم بود ؟ پیش گویی های زمان گذشـته ، زمانی را که اکنون در آن به سر می بریم ، توصیف می کند) . (۳۰۰)

گفته ی ریگان مستند به کتاب (The late grad planet erth) [: : سیّاره ی فانی بزرگ زمین] نوشته ی (هال لیندسی) (Hal lindsey) است که نخستین بـار در سال ۱۹۷۰ منتشـر شـد و پانزده میلیون نسـخه فروش کرد . در این اثر ، مهم ترین فلسـفه ی پایان تاریخ و بازگشت مسـیح ، بازگشت یهود به سرزمین اسراییل ، پس از هزاران سال دانسته شده است . هم چنین گفته شـده است : قوم یاءجوج ، اتحاد شوروی است که همراه عربها و هم پیمانان شان ، به اسـراییل حمله می کند . این کتاب تاءکیـد دارد : ارتش نظـامی اسـراییل بر نیروهای شـر پیروز می شود و پس از نبرد (هرمجیـدون) ، وضع برای بازگشت نجات بخش مسیح آماده می شود . هرمجیدون نام منطقه ای در دشت (المَجْدل) فلسطین است که نیروهای شر و خیر در آن جا نبرد خواهند کرد . (۳۰۱)

گفت و گوی مسلمانان درباره ی مهدی موعود (عج)

در پرتو عقایـد مشترک شـیعی و سـنی درباره ی برنامه ی الهی در آخرالزمان و این که رهبر موعود؛ مهدی از ذریه ی پیامبر و فاطمه و

از نسل امت اسلامی است و قرآن و سنّت ، شیوه ی وی می باشد ، سنی و شیعه ، دو نوع گفت و گو می توانند داشته باشند :

نخست : گفت و گوی شیعی – سنی با هدف ایجاد بنیان محکم وحدت اسلامی که بر وحدت قبله و کتاب و خاتمیت پیامبر و آینده ی مشرق با ظهور مهدی آل محمد صلّی اللّه علیه و آله استوار است . مسایل اختلافی را با روح محبت و برادری و بحث علمی می توان بررسی کرد . شاید از مهم ترین مسایل رو در روی مسلمانان ، نشانه های الهی و ضوابطی است که مهدی موعود (عج) را مشخص می کند . به ویژه آن که دو تجربه ی سیاسی بزرگ ، در این باره هست ؛ تجربه ی مهدی اسماعیلی در قرن سوم و چهارم هجری و تجربه ی مهدی سودانی در قرن سیزدهم .

دوم : گفت و گوی اسلامی – مسیحی .

گفت و گوی اسلامی – مسیحی

در بسیاری از اندیشه های دینی ، مسیحیان و مسلمانان مشترکند ، چه درباره ی خدای متعال یا نبوت یا پایان سعادتمندانه ی زمین و نقش مسیح در این باره . نشر اندیشه های مشترک که بسیاری از مردم مسیحی و اسلامی از آن ناآگاهند ، گسست بزرگی را که میان مسیحیان و مسلمانان هست ، پر می کند . نیز احساسات منفی و سیاست های اشتباهی را که به سبب وضع استثنایی ، دولت های دو طرف در طول تاریخ انجام داده اند ، کم می کند . اگر شکاف میان پیروان ادیان پر شده و

اندیشه ی دشمنی از بین رَوَد و تقدیر و احترام متقابل به جای آن بنشیند ، می توان در مسایل اختلافی با روح محبت و احترام بحث کرد .

این مساءله سخت و محال نیست ؛ زیرا میان مسلمانان و مسیحیان ، مطلبی وجود ندارد که سبب اختلاف شود . برعکس آن چه در طول تاریخ بر روابط مسیحی - یهودی حاکم بوده است ؛ زیرا یهودیان نمی پذیرند عیسی پسر مریم است ، بلکه به وی و مادرش ، صفات زشتی نسبت می دهند و اعتراف می کنند عیسی را کشته اند ! مسیحیان نیز این مطلب را قبول دارند . اما به رغم این وضع ، تلاش های یهودیانِ صهیونیست ، نتیجه ی مثبت داده و مسیحیان ، هم پیمانِ قدرتمند اسراییل شده اند و میلیون ها مسیحی ، اسراییل را بیش از خود یهود ، تاءیید و حمایت می کنند !

منبع شناسی : نگاهی به کتاب غیبت نعمانی (۳۰۲)

پیشگفتار

نجم الدین طبسی

تدوین : مصطفی کاظمی

آگاهی از معارف ناب ائمه ی معصومین علیهم السّلام تنها با دست یابی به روایت های صحیح و معتبر امکان پذیر است که آن نیز به شناسایی منابع معتبر و موثق بستگی دارد . از این رو ، شایسته است ، پیش از پرداختن به مباحث مهدویت و بررسی حدیث های موجود در این باره ، منابع موجود در این زمینه را بشناسیم در نخستین گام ، به کتاب غیبت نعمانی می پردازیم ؛ زیرا یکی از منابع کهن و بسیار معتبر در زمینه ی مهدویت و امام زمان (عج) است .

در آغاز این بحث ، درباره ی شخصیت نگارنده ی کتاب ، سخن می گوییم

. سپس انگیزه ی وی از نگارش کتاب و سرفصلهای آن را می آوریم . در ادامه ، ثقه بودن سه تن از مشایخ وی را از نظر علم رجال بررسی می کنیم .

در پایان نیز به بررسی شخصیت رشته پیوند ما با کتاب ؛ یعنی (ابوالحسین محمد بن علی شجاعی) و دلایل معتبر بودن کتاب و صحت انتساب آن به نعمانی می پردازیم .

۱ – شخصیت نگارنده

نام ایشان ، محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب معروف به ابن ابی زینب (۳۰۳) است . در علم رجال ، چند نفر به (کاتب) شهرت یافته اند ، که وی ، یکی از آنهاست . او ، کاتب محدّث بزرگ ؛ شیخ کلینی بوده و بخش بسیاری از کافی را نوشته است . وی اهل منطقه ی نعمانیه ی عراق بین واسط و بغداد و عراقی اصل بود و در سال ۳۶۰ ه . ق . درگذشت .

نجاشی درباره ی او می نویسد : شیخ من اصحابنا ، عظیم القدر ، شریف المنزله ، صحیح العقیده (۳۰۴) یعنی هیچ انحرافی در عقیده اش نیست و شیعه ی دوازده امامی است . آقابزرگ طهرانی در کتاب الذریعه (۳۰۵) ، پس از ستودن نعمانی می نگارد : کتاب الغیبه للحجه ، للشیخ ابی عبدللّه الکاتب النعمانی المعروف بابن زینب تلمیذ ثقه الاسلام (الکلینی) یظهر من بعض المواضع ان الکتاب کان موسوما (او معروفا) بِ(ملاء العیبه فی طول الغیبه) . از گفته ی آقابزرگ طهرانی چنین بر می آید نعمانی دست پرورده ی کلینی است و شهرت کتاب به نام غیبت و نیز و ضعش تعیّنی است نه

تعیینی ؛ زیرا نـام تعیینی آن (ملاء العیبه فی طـول الغیبـه) اسـت . نعمـانی ، نگاشـته هـای دیگری نیز ماننـد (الفرائض الرد علی الاسـماعیلیه ، التفسـیر و التسـلی) دارد که همه آن هـا جز همین کتـاب غیبت از بین رفته انـد . علامه حر عاملی می گویـد که بخشـی از تفسـیر نعمانی را دیـده است . شاید بخش مورد نظر حر عاملی ، همان روایت هایی است که از امام صادق (ع) نقل کرده و مقدمه ی تفسـیر خویش را به نام (محکم و متشابه) قرار داده است . البته باید دانست که برخی از نویسندگان ، (تفسیر محکم و متشابه) را به سید مرتضی نسبت می دهند .

نعمانی برای دست یابی به منابع ناب حدیث ، سـفرهای فراوانی به مناطق گوناگون داشـته است . وی به شیراز ، بغداد ، اردن و حلب و سفر کرده است . سفر او به حلب ، سفر پرباری بود؛ زیرا در آن جا توانست کتاب (غیبت) خود را منتشر کند .

۲ – دلیل نگارش

نگارنـده گفته است که با دیدن پراکندگی فکری شـیعیان و شک کردن برخی از آنان در مساءله ی غیبت امام زمان (عج) به گردآوری روایت هـای ائمه ی معصومین علیهم السّلام دربـاره ی غیبت همّت گماشـته است . او بـا اسـتناد به این سـخن امـام صـادق ، من دخل فی هـذا الـدین بالرجال اخرجه الرجال کما ادخلوه فیه و من دخل فیه بالکتاب و السـنه ، زالت الجبال قبل ان یزول ناآگاهی از روایت را دلیل مردم می داند . البته او اذعان دارد که گردآوری همه ی سخنان

ائمه ی معصومین علیهم السّلام درباره ی غیبت به مجموعه ای فراتر از این کتاب نیاز دارد .

۳ – محتویات کتاب

این کتاب از ۲۶ باب به شرح زیر تشکیل شده است :

۱) در نگه داری سرّ آل محمد علیهم السّلام از نااهلش . ۲) اخبار اعتصام به حبل الله . ۳) بحث امامت . ۴) ائمه ی اثنا عشر از قرآن و تورات و انجیل و روایاتی که از طریق سنی و شیعه رسیده است . ۵) درباره ی کسانی که مدعی امامت شوند و برداشتن علم قیام و امامت قبل از قیام قائم . ۶) احادیثی حول امامت از طریق عامه . ۷) کسی که درباره ائمه شک کند . ۸) لزوم حجت در زمین . ۹) چنان چه دو تن روی زمین باشند ، یکی امام است . ۱۰) آنچه درباره ی غیبت از جمیع ائمه رسیده است . ۱۱) تحمّل مشقّات و انتظار فرج . ۱۲) سختی ها و ناملایمات شیعه در غیبت . ۱۳) صفات و سیرت حضرت . ۱۴) علایم پیش از ظهور . ۱۵) اوضاع نابسامان جامعه قبل از ظهور . ۱۶) نهی از تعیین وقت برای ظهور . ۱۷) سختی ها و مشکلات حضرت از جانب جهّال هنگام قیام . ۱۸) خروج سفیانی . ۱۹) پرچم صاحب ، پرچم رسول خداست . ۲۰) جیش الغیب . ۲۱) وضع شیعه هنگام خروج قائم . ۲۲) دعوت جدید . ۲۳) سن حضرت هنگام امامت و زمان امامتش . ۲۴) روایاتی درباره اسماعیل پسر امام صادق علیه السّلام . ۲۵) هرکس ، امام خود را شناخت ، تقدیم و تاءخر امر ظهور ،

زیانی به او نخواهد داشت . ۲۶) مدت حکومت قائم پس از قیام .

۴ – مشایخ نعمانی

نعمانی در این کتاب ، از هفده تن از مشایخ خود ، نقل کرده است . آنان عبارتند از : ابن عقده ، ابن هوذه ، ابوعلی کوفی ، باوری ، ارزنی ، عبدالعزیز موصلی ، ابوالحارث طبرانی ، عبدالواحد موصلی ، بندنیجی ، علی ابن الحسین ، (۳۰۶) ابن جمهور قمی ، حمیری ، محمّد بن عبداللّه طبرانی ، (۳۰۷) ابن علّان دهنی ، اسکافی ، (۳۰۸) کلینی و موسی بن محّمد قمی .

از میان هفده نفر به جز چند تن مانند کلینی و ابن عقده ، دیگران برای ما ناشناخته هستند . چون پرداختن به پیشینه ی هر یک از این هفده نفر و جایگاه آنان در کتاب های رجالی شیعه و سنی در این مجال اندك ممکن نیست ، تنها به چند تن از آنان اشاره خواهیم کرد .

نکته

به فرض ، اگر توثیقی برای این هفده نفر ، یافت نشود ، آیا اصلی وجود دارد که براساس آن ، مشایخ ثقات را ثقه بدانیم ؟ یعنی اکنون که در ثقه بودن نعمانی ، بحثی نیست ، پس افرادی نیز که وی از آن ها حدیث ، نقل کرده است باید ثقه باشند . در پاسخ باید گفت چنین اصلی وجود ندارد . به عبارت دیگر ، شیخوخه و مشایخ اجازه ثقات بودن ، دلیلی بر ثقه بودن نیست و به وسیله ی وثاقت مستجیز ، نمی توانیم وثاقت مجیز را احراز کنیم . البته به نظر مامقانی ، دلیل بر حسن بودن آن مشخص می شود . با

این حال ، به نظر برخی از معاصران ، فراوانی روایت ثقه از شخصی ، دلیل وثاقت آن شخص است . برای مثال ، کلینی از سهل بن زیاد ، روایت های بسیاری نقل می کند برخی تا دو هزار مورد گفته اند و ممکن نیست که کلینی در دو هزار مورد ، از فردی ضعیف ، حدیث نقل کند .

اکنون اگر نتوانسته باشیم توثیقی برای آنان بیابیم ، می توانیم این اصل را با این هفده نفر ، هم آهنگ سازیم .

۱) ابن هوذه

نخستین فرد مورد بحث از شمار مشایخ نعمانی ، (احمد بن نصر بن هوذه ابوسلیمان باهلی) است که ایشان را احمد بن نصر و یا ابن نصیر نامیده اند . آیت اللّه خویی قدّس سرّه می گوید : (احمد بن نصره همان احمد بن هوذه است .)(۳۰۹) این نکته برای ما سودمند است ، زیرا ممکن است (احمد بن نصر) توثیق نداشته باشد ، ولی (احمد بن هوذه) توثیق شده باشد ، که در این صورت مشکل ما حل خواهد شد .

آیت اللّه خویی قدّس سرّه در ادامه می گوید : (نام برده ، ۸۷ مورد در سند احادیث واقع شده است) ، امّا از وثاقتش هیچ سخنی نمی گوید .

مامقانی نیز درباره ی او از شیخ نقل می کند که وی در سال ۳۳۱ ه . ق . از تلعکبری حدیث نقل کرده و تلعکبری ، شیخ اجازه ی اوست و در ۸ ذی الحجه ۳۳۲ ه . ق . نزدیک پل نهروان درگذشته و نام او در کتاب رجال شیخ طوسی نیز آمده است .

روش رجال شیخ ، این گونه است که نام همه ی اصحاب و معاصران ائمه معصومین علیهم السّلام را به ترتیب معاصر بودن بیان می کند ، ولی هیچ تضمینی نمی دهد که اینان ثقه اند یا نه . مامقانی می گوید : (من بیشتر از این ، چیزی نیافتم ، ولی از همین مطلب بر می آید که ایشان از امامیه است ؛ زیرا شیخ طوسی در رجال خویش ، نام ایشان را آورده ، ولی از مذهبش ، سخنی نرانده است ، اگر انحرافی داشت - برای نمونه ، اگر زیدی بود - شیخ می گفت که مشکل دارد . مطلب دیگر این که این شخص ، شیخ اجازه ی شماری از موثقان است و این سبب حسَن بودن وی می شود .)(۳۱۰)

همان گونه که می دانید روایت حسنه ، روایتی است که راوی آن امامی است ، ولی توثیق نشده است . برای مثال می گویند (حسنه ی علی بن ابراهیم عن ابیه)؛ یعنی این روایت از ابراهیم بن هاشم است . چون پدر ، امامی بوده و توثیقی ندارد ، می گویند روایت حسنه است ، البته باید گفت که بعضی افراد ، فراتر از توقثیق هستند و اگر توثیق نشده اند ، به دلیل بزرگی مقامشان بوده است مانند : حضرت زینب علیها السّلام ، حضرت عباس علیه السّلام ، حضرت معصومه علیها السّلام ، حضرت عبدالعظیم علیه السّلام . (۳۱۱) استادمان ، آیت اللّه اشتهاردی نقل می کردند که آیت اللّه سید احمد خوانساری در درس خود فرموده بودند : (اگر بعضی ها توثیق نشده اند ،

برای این نیست که مجهول الحالنـد ، بلکه اجلّ از توثیقند و ابراهیم بن هاشم از این قبیل است) مرحوم میرداماد در (الرواشح) (راشحه ی ۳۳) دربـاره ی شـیخ اجازه چنـد حالت اجازه را نقل می کننـد که ما به دو صورت آن اشاره می کنیم . برای مثال ، یـک وقت این آقـای زیـد که به من اجـازه ی روایت داده ، اجـازه روایت کتـاب خـودش را داده است . در این صورت ، نقل شخصـی حتی مثل نعمانی از اوسـبب وثاقتش نمی شود و باید وثاقت او برای ما محرز شود . ولی گاهی این شـخص ، اجازه ی روایت از کتاب معروفیماننـد کافی را می دهد . در این صورت ، وثاقتش لازم نیست ؛ یعنی اگر ثقه هم نباشد ، ما می توانیم از او روایت نقـل کنیم . این در سلسـله قرار گرفتن ، برای تشـریفات است . و کـاری است که مرحوم نمـازی در (مسـتدرکات رجـال الحـدیث) بـه آن پرداختـه اسـت . . ایشـان ، همه ی افرادی را که در سلسـله ی احـادیث بـوده و دیگران نیـاورده انـد ، گردآوری کرده است . اگر هم دیگران بیـان کرده انـد ، ایشان مطالب بیشتری درباره ی آن شـخص بیان می کنـد . کسانی را که دیگران از (ممن لم یرو عنهم) شـمرده انـد ، ایشـان با دلیل جزء (ممن رُوی عنهم) می آورد یا این که معاصـر بودن آن را ثابت می کند . بنابراین ، اگر بخواهیم درباره ی راویان تحقیق کنیم ، پیش از این که خود را به زحمت اندازیم

و کتاب های متعـددی را ببینیم ، ابتـدا باید این کتاب را ببینیم . در بیشتر موارد اگر گفته شده است : (لم یذکره) یعنی این که دیگر به خودتان زحمت ندهید؛ زیرا در کتاب های دیگر ، درباره ی ایشان ، چیزی نیامده است .

۲) ابوعلی کوفی

نـام وی (احمـد بن محمـد بن یعقوب بن عمـار ابوعلی کوفی) است . وی به قرینه نزدیک بودن سال وفاتش با نعمانی و رواج داشـتن نسـبت دادن نام شـخص به جدش ، ظاهرا همان احمد بن محمد بن عمار است (۳۱۲) که نـامش در کتاب (الفهرست) شیـخ طوسـی نیز آمـده و ثقه و جلیل القدر است . (۳۱۳) نجاشـی درباره ی ایشان می گوید : (شـیخ من اصـحابنا ، ثقه جلیل ، کثیر الحدیث الاصول ، صنف کتب منها کتاب اخبار آل النبی و فضائله و توفی سنه ۳۴۶ .)(۳۱۴) مرحوم نمازی نیز می نویسد : (ثقه جلیل بالاتفاق)(۳۱۵) وی کوفی است . بـد نیست بدانیـد که ابن عدی در (الکامل) می گوید : (هر جا من گفتم فلانی کوفی است ؛ یعنی ضـعیف است .) این مساءله به این دلیل بوده است که بیشتر مردم کوفه ، شیعه بوده اند ، چه به معنای شیعه دوازده امامی و چه به معنای دوست دار علی بن ابی طالب علیه السّلام به هرحال ، این کار ضد ارزش شـمرده می شده است . همین گونه یکی از معاصـران به نام (محمـد بن ابوزهو) در کتابش می نویسـد که دو چیز از نشانه های ساختگی بودن حدیث است : یکی این که راوی

آن ، شیعه باشد . دوم این که در فضیلت اهل بیت علیهم السّلام باشد .

۳) ابن عقده

(احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس کوفی) معروف به (ابن عقده) از مشایخ مهم (نعمانی) است که حدیث فراوانی از او نقل کرده است . درباره ی ایشان به کتاب های اهل سنت و شیعه ، نظری خواهیم افکند .

خود (نعمانی) در مقدمه اش می گوید : (در وثاقت و اطلاع از حدیث وی ، جای هیچ بحث و تاءملی وجود ندارد .)(۳۱۶) افرادی مانند آیت اللّه خویی قدّس سرّه در موضوعات توثیق یک نفر را کافی می دانند ، مگر این که معارض داشته باشد ، چنان که خواهیم دید ، ایشان هیچ معارضی ندارد . پس اگر ایشان ، توثیق دیگری جز همین توثیق نعمانی را نداشته باشد ، برای ما کفایت می کند . با این حال خواهید دید که افزون بر توثیق های وارده ، تعریف و تمجید فراوانی نیز از ایشان شده است . البته منظور از نبود معارض ، اهل سنت نیستند؛ چون بیشتر کسانی را که سنی ها ضعیف می کنند ، به دلیل عقایدشان است . این مساءله را جوزجانی بنیان نهاده است . وی در کتاب (احوال الرجال) هر کس را که به علی بن علی طالب علیه السّلام عنایتی دارد ، منحرف می نامد ، برای نمونه ، (حریض بن عثمان) کسی است که پس از نماز صبح و نماز مغرب ، هفتاد مرتبه علی را لعن می کرد . یکی از همراهانش نقل می کند که از مصر تا مکه

بـا وی همراه بودم . سوار بر شتر نمی شـد و پیاده نمی شـد مگر این که علی را لعن می کرد و من هفت سال پشت سـر او نماز خواندم و این کارش ترک نشد . جوزجانی درباره ی چنین فردی می گوید : (ثقه الاّ انه کان یسّب علی) . هم چنین درباره ی عمر سعد می گوید : (ثقه الاّ انه قتل الحسین) . قتل امام حسین و اهل بیت علیهم السّلام برای آنان ، هیچ اهمیتی ندارد . با این حـال ، هنگـامی که به بعضـی صـحابه می رسـند ، اگر کسـی به آن هـا حرفی بزنـد از اعتبـار ساقط می شود . برای مثال ذهبی هنگامی که به ابن عقده می رسد ، ایشان را به عرش می برد ، اما می گوید : (من از این شـخص ، روایت نقل نمی کنم ؛ چون زمانی به مسـجد براثا می رفت و در مذمت شـیخین نقل حدیث می کرد) . بنگرید که بعضـی از صحابه ، ملاک می شوند . او می گویـد ابن عقـده ، ثقه است ؛ یعنی نه دروغ گوست و نه این که دقت نظر نـدارد ، بلکه تنها مشـکلش این است که : (یـذمّ الشیخین) . با این حال هنگامی که به (حریض بن عثمان) می رسد ، سه دفعه می گوید : (ثقه ، ثقه ، ثقه) .

با این که (بشار اوّاد) در شـمار افراد کج فهم و متعصبان درجه ی یک است ، ولی در تعلیقه ای که بر کتاب (سیر ذهبی) دارد ، از جمله ی

ذهبی ، تعجب می کند و می گوید : (کیف یکون ثقه من کان یسّب علی ابن ابی طالب) . همین ذهبی درباره ی شیخ طوسی نیز می گوید : (کان ذکیا و لیس بزکی) . معلوم نیست که آیا ذهبی ، فحش نامه می نویسد یا سیر اعلام النبلاء ؟ هنگامی که به شیخ مفید می رسد ، می گوید : (رئیس الروافض) است و دویست کتاب دارد که من – الحمد لله – هیچ کدام را ندیدم .

از این که بگذریم در بررسی منابع شیعه ، به نظر شیخ درباره ی ایشان می رسیم . شیخ طوسی درباره ی ابن عقده می فرماید : جلیل القدر ، عظیم المنزله ، له تصانیف و ذکر نامه ها فی الفهرست . (۳۱۷) اما مشکلی دارد و آن ، این که (کان جارودیا) ، زیدی جارودی بوده است . (صنّف لهم و ذکر اصولهم) ایشان همه ی کتاب هایی را که بزرگان ما نوشته بودند ، فهرست کرده و گردآورده است . در ادامه شیخ می فرماید که از ابن عقده ، نقل شده است که من ، ۱۲۰ هزار حدیث را با سندشان از حفظ هستم و ۳۰۰هزار حدیث دیگر هم در دسترس دارم که که آن ها را نقل می کنم . . تعلبکری از ایشان نقل کرده است که اجاز لنا ابن الصلت عنه بجمیع روایاته ؛ یعنی هر چه روایت کرده است من به آن دسترسی دارم .

اکنون به نظر اهل سنت درباره ی ایشان می پردازیم . ذهبی در (سیر اعلام النبلاء) می گوید : (ابوالعباس الکوفی

الحافظ) . حافظ نزد اهل سنت ، رتبه ای است و به کسی گفته می شود که دست کم ، متن و سند صد هزار حدیث را در حفظ دارد . (۳۱۸) بعد می گوید : (احد الاعلام الحدیث ، نادره الزمان و صاحب التصانیف) . امّا در آخر ، نیشش را می زند : (علی ضعف فیه) وی در سال ۲۴۹ ه . ق . به دنیا آمده است وی (طلب الحدیث سنه بضع و ستین و مئتین) . و در کوفه ، بغداد و مکه ، چنان حدیث از او نوشته شده است که قابل شمارش و وصف نیست . نکته ی دیگر این که ذهبی می گوید : جمع التراجم و الابواب و المشیخه و انتشر حدیثه و بعد صیته . همه جا سخن از ابن عقده و احادیث وی بود و صدا و آوای او به جاهای دوردست هم رسیده بود . سپس می گوید : و کتب عمّن دبّ و درج من الکبار و الصغار و المجاهیل و جمع الغثّ الی السمین و الخذر الی الدر الثمین . یعنی در کتاب هایش ، همه چیز هست . درّ هست سنگ ریزه هم هست ، از آدم های ناشناس هم ، حدیث نقل کرده است . بعد اسم چند نفر از اهل سنت را می آورد که از وی ، حدیث نقل کرده اند . یکی از آن ها طبرانی است – سلیمان بن احمد طبرانی صاحب معجم کبیر ، معجم اوسط و معجم اصغروی دویست کتاب نوشته است . دیگری ، ابن عدی ، صاحب کتاب ۸

جلدی (الکامل فی الضعفا) ، شاگرد ابن عقده است . نفر سوم ، ابن شاهین ، صاحب کتاب (تاریخ اسماء السقاط) قدیم است . افراد بعدی ، ابن جعابی و ابن القرّی ، هستند که همه ، پای درس ابن عقده می رفتند و از ایشان ، حدیث می گرفتند .

نکته ی سومی که ذهبی درباره ی ابن عقده ، بیان می کند ، این است که : از ابن عقده احادیثی به من رسیده که از سنخ صحیح اعلایی است . (وقع لی حدیثه بعلوّ) . سپس یکی از آن احادیث را می آورد که سندش به (شعبی) می رسد؛ یعنی کسی که دائم الخمر و معروف به قمارباز خمار بوده است و قسم می خورد که علی بن ابی طالب علیه السّلام رحلت کرده و قرآن را حفظ نبوده است وی ، حدیثی را از ابن عقده ذکر می کند ، که سندش به شعبی می رسد که می گوید : من حدیث را از علی نقل می کنم که فرمود : من نزد رسول اللّه بودم که عمر و ابوبکر از جلوی ما عبور کردند . در این لحظه ، پیامبر رو کرد به من و گفت : یا علی هذان سید اکهول اهل الجنه من الاولین و الاخرین الاّ النبیین و المرسلین . جالب است بدانید درباره ی همین حدیث ، بحثی میان امام جواد علیه السّلام و یحیی بن اکثم کوفی واقع شده است . یحیی در مجلسی ، از امام پرسش هایی می کند . یکی از آن ها همین مساءله است که مگر پیامبر نفرموده است :

عمر و ابوبکر سیدا کهول اهل الجنه ؟ امام در پاسخ می فرماید : اصلا کسی پیر ، وارد بهشت نمی شود و همه ی بهشتیان ، جوان هستند . سپس امام می فرماید : این حدیث از ساخته های معاویه است که آن را در مقابل حدیث الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنه وضع کرده اند . سپس ذهبی ، حدیث دیگری از ایشان نقل می کند که سندش به سفیان می رسد . که پیامبر فرمود : لا یجتمع حب علی و عثمان الا فی قلوب نبلاء الرجال . آن گاه آقای ذهبی می گوید : قد رمی ابن عقده بالتشیع ؛ می گویند ابن عقده شیعه است ، ولی این گونه نیست و این روایت هایی که از او آوردیم نشان می دهد که او غلّوی ندارد . امّا می افزاید : کسی که به رتبه ی ابن عقده برسد و در دل ، نسبت به خلیفه و سابقین ، کینه ای داشت باشد ، یا معاند است یا زندیق . ذهبی در جایی دیگر می گوید : مردی از بنی هاشم نزد ابن عقده بود که بحث میان شان در گرفت . ابن عقده رو کرد و به او گفت : ساکت شو ! من درباره ی فضایل خانواده ی شما ۳۰۰ هزار حدیث از حفظ دارم . بنگرید یعنی چقدر ؟ کتاب وسائیل الشیعه که ۳۰ جلد است ، ۳۵ هزار حدیث دارد . حال شما ببینید که ۳۰۰ هزار حدیث ، چند جلد کتاب می شود .

ذهبی ، سخنی نیز از حاکم نقل می کند ، کسی که

کارشناس فن است . سمعت ابا علی الحافظ یقول : ما راءیت احدا احفظ الحدیث الکوفیین من ابی العباس بن عقده . سپس گفته ی (دار قطنی) را می آورد ، که هم در رجال کتاب دارد و هم در سنن . وی می گوید : اهل کوفه معقتدند از زمان ابن مسعود تا زمان ابن عقده ، شخصیتی مانند ابن عقده و حافظتر از وی نبوده است . ذهبی پس از نقل این دو سخن می گوید : (بله . در کوفه شاید این گونه بوده و حافظتر از وی نیامده باشد ، اما این گونه نیست که بگوییم در جاهای دیگر نیز نظیر نداشته است . و این سخن درست نیست ؛ زیرا پس از ابن مسعود و علی ، کسان دیگری بودند که از ایشان بالاتر - در این جا نیز حاضر نیست علی را مقدم کند ! - آن گاه افرادی را نام می برد مانند : علقمه ، مسروق ، عبیده ، ثم ائمه حفاظ کابراهیم النخعی ، منصور ، الاعمش ، مسعر ، الثوری و سپس می افزاید : ثم هولاء یمتازون علیه بالاتقان و العداله التامه و لکنه اوسع دائرا فی الحدیث منهم . در ستودن آنان نیز یک جانبه قضاوت نمی کند ، بلکه می گوید : هم عدالت شان بیشتر است و هم اتقان شان . درباره ی فراوانی آگاهی وی از حدیث ، شخصی به نام برقانی نقل می کند که : ما چهار برادر بودیم و سال ها در دروس ابن عقده شرکت می کردیم و در کوفه کتاب ها و دفترها پر

کرده بودیم . هنگامی که خواستیم از نزد او برگردیم ، به ما گفت : آیا آن چه از من شنیدید ، برای شما کفایت می کند ؟ ما گفتیم : بله . ما هر کدام ، از شما صد هزار حدیث نقل کرده ایم . ابن عقده گفت : این مقدار کم ترین احادیثی است که من از یکی از استادانم فرا گرفته ام . به همین دلیل دار قطنی می گوید : یعلم ما عند الناس و لا یعلم الناس ما عنده . همه ی این ها درباره ی حافظه ی ابن عقده بود . و درباره ی دقت نظر ایشان نیز ابن جعابی می گوید : ابن عقده سه بار برای نقل حدیث به بغداد آمد . بار دوم که آمد ، به من گفت : برو احادیث ابن صاعد را بیاور تا ببینم . من نزد ابن صاعد رفتم . او نیز مسندی را که درباره ی علی بن ابی طالب بود ، به من داد و من هم آن را به ابن عقده دادم . وی آن را مطالعه کرد و به من برگرداند . به او گفتم : نظرتان چیست ؟ گفت : در آن ، یک غلط وجود دارد . گفتم چیست ؟ پاسخ داد : نمی گویم مگر این که از بغداد خارج شوم . پس من منتظر شدم تا روز موعود فرا رسید . هنگامی که از شهر دور شدیم ، گفتم : اکنون به وعده ات ، وفا کن . وی گفت : ابن صاعد ، حدیثی را نقل کرده که سندش این گونه است

عن ابی سعید الاشج عن یحیی بن زکریا بن ابی زائده ، حال آن که ابی سعید اشج در شبی به دنیا آمد که در آن شب ، یحیی درگذشته است . پس این سند ، اشتباه است . ابن جعابی می گوید : هنگامی که به بغداد برگشتم و قضیه را به ابن صاعد گفتم ، چنان خشمگین شد که گفت : هر تکه از گوشت بدنش را به هر شاخه ای از این درخت آویزان می کنم . او مرا رسوا کرده است . با این حال هنگامی که به دفترهایش مراجعه کرد ، دید در سند روایت ، اشتباه کرده است و سند صحیح این گونه بوده : عن شیخ غیر الاشج عن ابی زائده . حال عنایت کنید که چنین شخصی تنها ۳۰۰ هزار حدیث درباره ی اهل بیت علیهم السّلام از حفظ دارد و این گونه دقت نظر هم دارد ، امّا بعضی ها از ایشان ، دل خوشی ندارند . برای مثال ، عبداللّه بن احمد بن حنبل می گوید : از زمانی که ابن عقده رشد کرد ، احادیث کوفه فاسد شد . خود ذهبی هم می گوید : ایشان مشکلی ندارند جز این که مسالب شیخین را می گوید و در مجموع ، مشکل ایشان تشیع اش است .

۵ – ناقل کتاب نعمانی

کسی که این کتاب را از نعمانی نقل کرده است ، ابوالحسین محمد بن علی الشجاعی است . وی تنها رشته ی پیوند ما با کتاب غیبت نعمانی است . با این حال ، ایشان در شمار معاریف نبوده و هیچ توثیقی درباره ی ایشان وارد نشده است

. ما يک مجهول داريم و يک مهمل . مجهول آن است که در کتب رجالی آمده امّا نه مدح شده است و نه ذم . مهمل هم آن است که اصلا نامش در کتاب رجالی ، نيامده است . بنای نمازی در (المستدرکات) اين است که بسياری از اين مهمل ها را گرد آورده و در اين زمينه ، بسيار زحمت کشيده است . پس براساس اين تفسير ، شجاعی مجهول می شود؛ چون نامش در رجال آمده است . نجاشی می گويد : (من ابوالحسين را ديدم که کتاب غيبت را برای نعمانی می خواند . تستری نيز همين سخن نجاشی را بی کم و کاست آورده است و چيز ديگری اضافه ندارد . (۳۱۹) نمازی با صراحت می گويد : (هيچ ذکری از ايشان به ميان نيامده است .)(۳۲۰) در ادامه ، سخن نجاشی را می آورد .

حال بايد در اين جا بحث کنيم که اگر نتوانستيم اين شخص را توثيق کنيم ، آيا اصل کتاب نيز زير سؤ ال خواهد رفت يا نه ؟

راه حل

درباره ی اصل کتاب مشکل نداريم ؛ زيرا نجاشی می گويد : شجاعی به فرزندش وصيت کرده بود که کتاب را به من بدهند . اکنون اين کتاب نزد من است . يعنی وی اقرار می کند که کتاب نعمانی پيش او است . نجاشی نيز کسی است که کارشناس فن است و شهادت او بر اين که اين کتاب ، همان کتاب نعمانی است ، انتساب کتاب را به نعمانی ، برای ما قطعی می کند . تستری نيز سخنی را نقل می کند

که شاید به وسیله ی آن ، بسیاری از قضایا برای ما حل شود . ایشان می گویند : (۳۲۱) ما اگر اصول مشهوره و مصنفات معروفه ی پیشینیان را داشتیم ، می توانستیم به صحت بسیاری از روایت ها ، حکم کنیم . توجه کنید . مگر کلینی و دیگران ، روایت هایشان را از کجا آورده اند ؟ این ها همه از اصول (اربعماءئه) که از اصول شیعه است ، حدیث را بیان کرده اند . ایشان در ادامه می فرماید : پیشینیان درباره ی صحیح ، یک اصطلاحی دارند و ۲معاصران ، اصطلاحی دیگر .

هنگامی که پیشینیان می گویند روایت صحیح است ، بدان معناست که آن خبر معتبر است و اعتبار خبری دارد و کاری به مخبر آن ندارند . هر چند ممکن است اعتبار مخبری نیز داشته باشد . این گونه تقسیم بندی روایت ها از نظر سند به صحیح ، موثق ، حسن و ضعیف را علامه حلی انجام داده است . البته پیش از ایشان نیز این کارها سابقه داشته است ، ولی به نام ایشان ثبت شد . بعد این تقسیم بندی ها گسترش پیدا کرد ، به گونه ای که مرحوم قمی در جلد دوم (قوانین) ، ظاهرا آن را به ۴۵ صورت تقسیم می کند . صحیح در اصطلاح معاصران به معنانی اعتبار مخبری است . یعنی همه ی رجال سند ، امامی عادل باشند . ایشان ادامه می دهد که اکثر واسطه ها ، مشایخ اجازه هستند . مانند امروز که از بزرگان ، اجازه ی روایت می گیرند . این اجازه

ی روایت ، تشریفاتی است و تنها برای پیوند سلسله ی سند است . ایشان می فرماید : که فلانی به من اجازه داده است و خودش نیز از فلانی اجازه گرفته است تا می رسند به کتاب کافی . حال فرض کنید در سلسله ، واسطه ی چهارم را نشناخته ایم . آیا این کار ، کافی را از اعتبار می اندازد ؟ در واقع ، اگر مشایخ اجازه ، مشکلی داشته باشند ، به خود کتاب لطمه نمی خورد؛ چون بسیاری از این روایت ها ، در مصنفات اصحاب ائمه و اصول آن ها گرفته شده است . با پذیرش این سخن ، دیگر برای مشکلی به وجود نمی آید . به یقین ، پیوند نعمانی به بعضی از مشایخی – به ویژه ابن عقده – که روایت های زیادی از وی نقل می کند ، اعتبار زیادی به کتاب می دهد . پس از مجموع سخنان نجاشی و تستری به دست می آید که هر چند شجاعی توثیق نشده است ، اما در اعتبار و صحت انتساب کتاب به نعمانی ، جای هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد .

خلاصه

۱ – نعمانی ، فردی ثقه ، جلیل القدر و عظیم المنزله و در شمار علما و فقهای بزرگوار شیعه ی دوازده امامی است .

۲ – دو تن از مشایخ وی که از آن ها بسیار حدیث نقل کرده است ، نزد علمای شیعه ، ثقه و معتبر هستند و این خود ، اعتبار بیشتری به کتاب می دهد .

۳ – در انتساب این کتاب به نعمانی ، جای هیچ تردیدی نیست و

کسی منکر آن نشده است . در مجموع ، کتاب غیبت نعمانی یکی از دسته اوّل ترین و معتبرترین منابع ما در مباحث مهدویت به ویژه در مساءله غیبت به شمار می رود .

حدیث شناسی : بررسی احادیث مهدویت و ولادت حضرت مهدی (عج)

شبهه ی جهالت و ضعف راویان احادیث مهدویّت

اشاره

علی اصغر رضوانی

یکی از شبهاتی که با عقیده ی مهدویّت مطرح است ، وجود روایت های ضعاف یا مجاهیلی است که در تراث مهدویّت به چشم می خورد . گاه گفته می شود که مؤ لفین این تراث با ذوق خود ، هر حدیثی را جمع نموده اند ، بی آن که در صحت یا ضعف آن ها تاءملی کرده باشند .

نویسنده ی معاصر (عبدالرسول لاری) معروف به (احمد الکاتب) در کتاب خود در این باره می نویسد : (نزد قدماء اخباریین ، این چنین معروف بوده که هر روایتی را بدون بررسی در سند آن اخذ می نمودند ، ولی بعد از آن ، حرکت جدیدی پدید آمد و بین روایات تمیز داده می شد تا زمانی که حرکت اصولیین پدیدار گشت و اخبار را به دسته های مختلف از قبیل : صحیح ، حسن ، قوی ، ضعیف تقسیم نمودند . ولی این تطور و حرکت ، شامل روایت های تاریخی را که حول موضوع ولادت امام دوازدهم هم مطرح بوده ، نگردید) . (۳۲۲)

وی در جای دیگری از کتاب خود می نویسد : (من معتقدم که خواننده ی عادی ، احتیاجی ندارد که خود را به زحمت انداخته و علم درایت و روایت را فراگرفته تا بتواند روایت های تاریخی را که در رابطه با ولادت امام محمد بن الحسن العسکری (عج) وارد شده ،

بررسی نماید و یا این که از علمای متخصص در تاریخ بوده باشد؛ زیرا مؤ لفین این کتب که مجموعه ی این نوع روایت ها را جمع کرده اند ، خود را از ابتدا راحت نموده و گفته اند که ما اثبات وجود امام دوازدهم را از طرق فلسفی - نظری می نماییم و احتیاجی به روایت های تاریخی نداریم و اگر چنان چه توجهی به آن ها می نماییم ، از باب تاءیید است . . .) سپس می گوید : (اعتقاد من بر این است که اینان از باب این که شخص غریق به هر شیئی دسترسی پیدا نمود اخذ می کند ، هر روایتی را جمع نموده اند و الاّ خود از هر کس دیگر آگاه تر به ضعف این روایاتند . . . .) . (۳۲۳)

ما در این مقاله ی مختصر ، اشکال مطرح شده را در دو بخش مورد بحث و مناقشه قرار می دهیم :

۱ - بررسی منابع حدیثی و مصادری که عمدتاً تراث مهدویّت در آن ها وارد شده است و نیز بیان مبنا یا مبناهایی که مؤ لفین آن کتب در جمع آوری احادیث برای خود در نظر گرفته اند .

۲ - توجیه مجموعه ی احادیثی که درباره ی ولادت امام مهدی (عج) در مجموعه های حدیثی وارد شده است با در نظر گرفتن این که در میان آن ها ، ضعاف و مجاهیل نیز وجود دارد .

بخش اول - بررسی منابع احادیث مهدویّت

اما بخش اول کلام کاتب از جهاتی مورد مناقشه است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم :

۱- کاتب ادعا می کند نزد قدماء

از اخباریین معروف ، نبوده که روایت ها را بررسی سندی کنند ، بلکه تنها هدف آنان جمع روایت ها در مجموعه ی حدیثی خود بوده است . در حالی که این کلام ادعایی بـدون دلیل بوده ، بلکه کـذب محض است و نشان از بی اطلاعی و ناآگاهی و عـدم تتّبع و خبرویت ، بلکه عناد گوینـده ی آن دارد؛ زیرا آن چه از قدماء محدثین امامیه می دانیم ، این است که آنان نهایت سعی و کوشـش و احتیاط را در جمع و نقل روایت ها در کتب خود به کار می برنـد که از آن جمله می توان به شـیخ کلینی علیه الرحمه اشـاره کرد که نزد اهـل فن ، معروف به دقت نظر و احتیـاط شدیـد در نقـل روایت هـا در کتاب قیّم خود (کافی) بوده است . هم چنین می دانیم که بزرگـانیماننـد شـیخ و شاگردانش ، چه اهتمام وافری به شـناخت شـیوخ روایی و شاگردان خود داشته اند . لذا در حوزه های حدیثی ، شخصا حضور می یافتند و از نزدیک با شیوخ حدیث و شاگردان آشنا می شدند و هر که را نمی شـناختند ، احـادیثش را رهـا می ساختنـد و آن را نقـل نمی کردنـد . به عبـارت دیگر : ما می دانیم که قـدماء از محدثین امثال شـیخ صدوق و طوسی و نعمانی ، رحمهم اللّه احادیث کتب خود را از اشخاص غیر معروف و واماندگان در راه و کسانی که در کوچه و بازار نشسته اند ، یا از قصه گوها نقل نکرده اند ، بلکه امثال صدوق علیه الرحمه ، عادتا

شیوخ خود را به اسم و نسب می شناخته و نیز حالات آنان را از ایمان و عدالت و فسق می دانسته اند و از کسی که او را به شخص و اسم و نسب و صفات اصلا نمی شناخته ، نقل روایت نمی کرده اند . آنان قبل از نقل روایت ، ابتدا به ظاهر حال و مذهب و نسبت و شاءنش در حدیث ، معرفت می یافتند و بعد از آن ، بر حدیثش ، اعتماد می کردند .

۲- باور کردنی نیست که امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی) با آن جلالت قدر ، به روایت هایی اعتماد کرده باشند که خود ، راویان آن ها را نشناخته و به وثاقت آن ها پی نبرده باشند . آن هم در مساءله ی مهم امامت و مهدویّت که مورد توجه و اعتنای عام و خاص بوده است . لذا ما قطع داریم که این بزرگان به صحت این روایت ها و صدق راویان آن ها اطمینان داشته اند . اگر چنان چه از این دعوی تنزل کنیم ، لااقل می توانیم ادعا کنیم که این بزرگان به جهت بعضی قرائن و امارات معتبره که موجب جبران ضعف راوی و قطع به صحت حدیث می شده است ، به صدور این روایت ها از ائمه ی معصومین علیهم السّلام اطمینان داشته اند و الاّ جای این سؤ ال باقی است که کسی مانند شیخ صدوق ، از نقل این همه احادیث در ابواب مختلف ، چه انگیزه ای داشته اگر قصد احتجاج به آن ها را نداشته و نزد او مورد اعتماد نبوده است

، آیا شیخ صدوق کتابش را - طبق نقل خودش در مقدمه ی کمال الدین (۳۲۴) برای رفع حیرت و شک و تردید و شبهه و استدلال بر وجود امام زمان (عج) تاءلیف نکرده است ؟ آیا نقل روایتی که خودِ مؤ لف به آن اعتماد ندارد ، بر شبهه و تردید نمی افزاید ؟

۳ - بیشتر یا تمام اصول حدیثی و کتاب هایی که در قرن اول و دوم و سوم نوشته شده و در آن ها ، احادیث امام مهدی (عج) آمده است ، نزد مؤ لفین کتب مهدویّت از قبیل : شیخ صدوق ، شیخ طوسی و نعمانی و غیر این ها بوده است و اگر چنان چه قصدشان ، نقل روایت از آن مصادر اصلی به مجرد وجادت می بود ، هیچ گاه به ذکر سند به آن اصول ، احتیاج نداشتند ، لکن ما می بینیم این بزرگان هیچ گاه از ذکر سند به کتب اصول ، دریغ نورزیدند؛ زیرا همّت آنان بر این بود که تحمل حدیث را با سماع یا قرائت بر استاد یا مناوله داشته باشند . لذا انسان متخصص در حدیث شناسی و فهرست شناسی در این شک ندارد که همه ی نصوص وارده در شاءن امام زمان (عج) که در امثال کتاب (غیبت) نعمانی ، (کمال الدین) صدوق و (غیبت) شیخ طوسی آمده از کتب اصول حدیثی ای اخذ شده است که قبل از انتقال امر امامت به امام زمان (عج) و حتی قبل از زمان امامت امام عسکری علیه السّلام ، تاءلیف شده و آن اصول نزد

نعمانی و شیخ صدوق و شیخ طوسی معروف بوده است .

با این بیان به طور وضوح ، اعتبار احادیث مصادر احادیث مهدویّت ثابت می شود؛ زیرا مثل شیخ طوسی ولو در روایتش از کتاب های صاحبان اصول و بزرگان حدیث در قرن های اولیه ، سندش را به آن ها ذکر می کند ، الا این که کتاب های آنان نزد او موجود و معروف بوده و اگر چنان چه می خواست روایت های آن کتب را به نحو وجادت و بدون واسطه نقل کند همان طوری که ما از کلینی بدون واسطه نقل می کنیم – برای او ممکن بود ، ولی از آن جا که سیره ی بزرگان بر این بود که احادیث کتب را با اسناد به سماع یا قرائت یا مناوله ذکر می کردند ، لذا مثل شیخ طوسی خود را به زحمت انداخته و برای آن ها ، سند خود را به آن کتب ذکر کرده است . نتیجه سخن این که ، کتب مؤ لفین در عصر ائمه علیهم السّلام قبل از عصر امام مهدی (عج) که متضمن احادیث مهدویّت است ، نزد امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی موجود بوده و نسبت آن کتب نیز به صاحبانش معلوم بوده است ، همان گونه که نسبت کتاب (کافی) به کلینی نزد ما معلوم است . همین مقدار برای ما در اعتماد تام به روایت های مهدویّت که از اهل بیت علیهم السّلام صادر شده و در کتب محدثین و صاحبان جوامع اولیه آمده است ، کفایت می کند .

۴ – کاتب ، مبنا و روش شیخ طوسی

را در قبول و ردّ روایت نشناخته ، لذا بدون جهت ، او را به مخالفت با مبنای خودش متهم کرده است . لذا در جواب او می گوییم این که حدیث نزد متاءخرین همچون علامه حلی و استادش ابن طاووس (۶۷۳ ه) به چهار قسم : صحیح ، حسن ، موثق و ضعیف تقسیم شده است ، مورد قبول ماست ؛ زیرا این تقسیم در عصر شیخ طوسی و متقدمین از علما نبوده است ، ولی منهج قدما که از آن جمله شیخ طوسی است ، روش دیگری در قبول خبر بوده که شیخ بهایی در کتاب (مشرق الشمسین) - بعد از تقسیم حدیث به چهار قسم - به آن ، چنین اشاره می کند : (این اصطلاح بین قدما از محدثین معروف نبوده ، بلکه آنان حدیث صحیح را به حدیثی اطلاق می کرده اند که مقرون به قرائنی باشد که موجب وثوق و اطمینان به مضمون خبر شود و این قرائن از چند طریق قابل بررسی است :

الف) وجود حدیث در بسیاری از اصول ۴۰۰ گانه معروف به (اصول الاربعمائه) که این احادیث را از طریق مشایخ خود با طرق مختلف از ائمه نقل می کردند . این احادیث در آن زمان بین راویان ، متداول و مشهور بوده است .

ب) تکرار حدیث در یک یا دو اصل یا بیشتر از اصول ۴۰۰ گانه به طرق مختلف و سندهای متعدد و معتبر .

ج) وجود حدیث در اصلی که انتسابش به یکی از اصحاب ائمه ، ثابت و اجماع اصحاب بر صدق او بوده است .

د) وجود حدیث

در یکی از کتبی که بر ائمه عرضه شده و آن حضرات ، از مصنِّف آن ، تمجید کرده اند از قبیل : کتاب (عبید اللّه بن علی حلبی) که بر امام صادق علیه السّلام عرضه گشته است . (۳۲۵)

ه) وجود حدیث در کتبی که بین سلف ، مورد وثوق و اطمینان و اعتماد بوده است . (۳۲۶)

از مجموعه ی کلمات شیخ بهایی به این نتیجه می رسیم که برای قبولی خبر ، قرائنی غیر از (قرائن داخلیه) مانند وثاقت راوی وجود دارد که آن را (قرائن خارجیه) می نامند . این قرائن بر اساس روش های علمی در قبول و ردّ حدیث است که با این قرائن ، انسان به صدور خبر از معصوم ، وثوق و اطمینان پیدا می کند . روش متقدمین در قبول خبر ، اعتماد بر قرائن داخلی و خارجی بوده ، ولی بعد از گذشت زمان و مفقود شدن کثیری از قرائن خارجی ، عمده ی اعتماد علما به قرائن داخلی معطوف گشته است که این روش از زمان علامه حلی و استادش ابن طاوس پدید آمده است .

۵ - درباره ی تراثی که احادیث مهدویّت را به طور عام و احادیث ولادت آن حضرت را به صورت خاص گردآوری کرده است ، مانند : کتاب کافی کلینی ، کمال الدین صدوق ، غیبت شیخ طوسی و . . . ، می توانیم با بررسی های گوناگون علمی و فنی به نتایج مطلوبی برسیم که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم .

الف) با بررسی سندهای کلینی در کافی و این که او از

چه شخصـی ، حـدیث نقل می کنـد ، به لحاظ دقت او در نقل حـدیث می توان به نتایج مطلوبی رسـید و روایت را در جایگاه شایسته ی خود وارد کرد .

ب) از راه جمع آوری شواهـد و قرائن مختلـف که مبنـای خـوبی برای بررسـی اسـناد احـادیث است ، می توان به توثیق جمع بسیاری از احادیث نائل آمد .

ج) یکی دیگر از راه هایی که برای تقسیم حـدیث ، کم تر مورد توجه بزرگان قرار گرفته است ، در حالی که می تواند نتایج بسـیار گران بهـایی داشـته باشـد ، مصدرشناسـی و بررسـی مصـادر احـادیث است به این معنـا که ملاحظه ی منابعی که تراث مهدویّت عمدتاً در آن ها وارد شده و این که این تراث چگونه در طول تاریخ به دست بزرگان رسیده و . . . . به نتایج خوبی ، می توان دست یافت و بسیاری از مشکلات حدیثی را برطرف کرد .

۶ – مرحوم صدر در پاسخ به شبهه می فرماید : راه خروج از این شبهه و اشکال به اموری است :

الف) اخذ به روایت هایی که موثوق الصدور است .

ب) اخذ به روایت هایی که در طبقه ی اعلام مؤ لفین از قدما و متاءخرین مشهور است ؛ زیرا از این که دیده می شود بزرگان این روایت ها را زیاد نقل می کننـد ، انسان به وثاقت راویان این احادیث ، اطمینان پیـدا نموده و یا حـداقل گمان به مطابقت با واقع پیدا می کند و گویا شهرت در این جهت به حدّی است که موجب اطمینان شخص به صحت سند و

صدق مضمون این روایت ها شده و این خود در اثبات یک مساءله ی تاریخی ، کافی است .

ج) اخذ به روایت هایی که شاهدی بر صدق آن از داخل مضمون آن روایات یا ضمیمه نمودن قرائن خارجی به آن ها برای انسان اطمینان آور بوده است . (۳۲۷)

۷ - علماء علم رجال به این نکته تصریح کرده اند که چنین نیست که راوی ضعیف یا مجهول ، حدیثش معتبر نباشد ، بلکه مجهول و ضعیف بر دو قسم است :

الف) مجهول اصطلاحی : به کسی گفته می شود که رجالیین ، به جهالت او تصریح کرده باشند همانند : اسماعیل بن قتیبه از اصحاب امام رضا علیه السّلام و بشیر مستنیر جعفنی از اصحاب امام باقر علیه السّلام .

ب) مجهول لغوی : به کسی گفته می شود که وضعیت او معلوم نیست ، از این جهت که در کتب رجال ، از او ذکری نشده و وضعش از حیث جرح و تعدیل ، مشخص نیست .

در قسم اول شکی نیست که با تصریح به جهالت راوی از طرف رجالیین ، حکم به ضعف حدیث شده و از درجه ی اعتبار ساقط می گردد . لکن در قسم دوم ، به مجرد این که در کتب رجال ، از آن ها اسمی به میان نیامده است ، نمی توانیم به ضعف روایت های آن راوی ، حکم کنیم تا جست و جو کرده و به سبب جهالت آن راوی و مورد جرح و تعدیل واقع نشدنش پی ببریم . همین دو قسم بعینه در حدیث ضعیف نیز جاری است .

خلاصه این که

، جهالت راوی به معنای نشناختن حال او از جهت آن که در کتب رجال ، تصریحی به ذکر او یا مدح و ذم او نشده است ، باعث نمی شود که ما به ضعف سند یا طعن آن حکم دهیم ، همان گونه که نمی توانیم با همین وضع ، آن حدیث را تصحیح ، تحسین یا توثیق کنیم . در نهایت ، جهالت و اهمالی می تواند سبب ضعف و طعن حدیث باشد که به تصریح رجالیین ، به جهالت و اهمال راوی منتهی شود . اما مجهول یا مهمل غیر اصطلاحی ، یعنی آن راوی که راءساً ذکری از او در کتب رجال به مدح یا ذم نشده ، وظیفه ی مجتهد است که در مظان استعلام حال او از طبقات و اساتید و مشیخات و اجازات و احادیث و تواریخ و کتب انساب ، تتبع کند تا اگر برحال او اطلاعی پیدا کرد ، بر آن اعتماد و الاّ در حکم بر او توقف کند . (۳۲۸)

مرحوم میرداماد در (الرواشح) از شهید اول در (الذکری) در مساءله ی کم ترین عددی که به آن نماز جمعه منعقد می گردد ، نقل می کند : (اظهر در فتوی آن است که عدد معتبر ، پنج نفر باشد که یکی از آن ها امام است و این مطلب را زراره از امام باقر علیه السّلام و هم چنین منصور بن حازم د رحدیث صحیح از امام صادق علیه السّلام نقل کرده است . لکن محمد بن مسلم از امام صادق علیه السّلام نقل کرده که عدد معتبر ، هفت نفر است

. سپس از مرحوم علامه نقل کرده است که فاضل در مختلف می گوید : در طریق روایت محمد بن مسلم حکم بن مسکین است و الا ن استحضار ذهنی در رابطه باحال او ندارم . لذا صحت سند این حدیث را انکار می کنم و او را معارض با اخبار متقدم می دانم . سپس اعتراض بر فاضل کرده و می گوید : کشّی در رجال خود ، از او یادی نموده و متعرض مذمّت او نشده است و روایت جدا بین اصحاب مشهور بوده و مجرد این که نزد بعضی از مردم مجهول است ، سبب طعن راوی نمی شود) ، آن گاه مرحوم میر داماد می گوید : (صریح معنای کلام ایشان ، این است که جهالتی می تواند سبب طعن در روایت و راوی شود که از قبیل قسم اول ؛ یعنی جهالت اصطلاحی باشد ، نه آن جهالتی که به معنای دوم ؛ یعنی مجهول الحال بودن از جهت عدم تعرض به جرح و تعدیل راوی باشد) . (۳۲۹)

این نکته نیز قابل تاءمل است که به مجرد جرح یک راوی از طرف یک رجالی ، ما نمی توانیم به ضعف روایت حکم دهیم و آن را از دایره ی اعتبار خارج سازیم ، بلکه باید با بررسی ، اقوال رجالیین دیگر را نیز ملاحظه کنیم . هم چنین وجه جرح او را نیز بدانیم ؛ زیرا گاه دیده شده است که یک رجالی از قبیل ابن الغضائری ، متعرض بعضی از راویان حدیث شده و شدیداً او را مورد جرح قرار داده است ، تنها به دلیل این که

یک طیف و دسته ی خاصی از احادیثی را نقل کرده که به نظر او در حق اهل بیت علیهم السّلام غلوّ است ، در حالی که در نظر دیگران ، عین ثواب است .

از باب نمونه می توان از (حسن بن عباس بن حریش) نام برد که از اصحاب امام باقر علیه السّلام بوده و از او روایت ، نقل کرده است ، در حالی که مشهور رجالیین ، او را تضعیف کرده اند ، ولی مرحوم مجلسی در (مرآه العقول) می نویسد : (از کتب رجال ، ظاهر می شود که جهت تضعیف حسن بن عباس بن حریش ، چیزی جز روایت اخبار عالی و غامض که عقول اکثر خلایق به آن ها نمی رسد ، نبوده است) . (۳۳۰)

۸ - حضرت آیت اللّه صافی در رساله ی خود (النقود اللطیفه علی الکتاب المسمی بالاءخبار الدخیله) که در شماره های متعدد در مجله ی حوزه چاپ گردیده و اخیراً نیز در آخر کتاب (منتخب الاءثر) به چاپ رسیده است ، می نویسد : (احتمال می رود که بنای قدماء بر تمسک به (اصاله الصدق و العداله) باشد که این مبنا بر اصل برائت و اعتماد عقلا به خبر واحد است و نیز ممکن است که بنای آن ها به عمل به خبر راوی است ، تا مادامی که از او عملی که موجب فسق شود ، صادر نگشته باشد . مراد به اصل در این جا ، اصل عدم و استصحاب عدم است . لذا ما می توانیم استصحاب عدم صدور گناه کبیره از راوی کرده و بنا

را بر عـدم صـدور کبیره از راوی تـا مادامی که احراز صـدور کبیره به وجـدان یا تعبـد نشـده است ، بگـذاریم و در این عمل ، مشکلی نیست . لذا به اثبات عدالت ، احتیاجی نداریم خواه عدالت را به معنای ملکه یاحسن ظاهر معنا کنیم .

به عبارت دیگر؛ می گوییم چون اعتبار عدالت و احراز آن در جواز اخذ به اخبار راویان ، مسـتلزم تعطیل امور و تضـییع کثیری از مصالـح است ، به جهت کمبود کسانی که عـدالت آن ها احراز شـده است ، لـذا بنای عقلا بر عمل به خبر واحدی است که صـدور عملی که موجب فسق راوی آن شـده و موجب سـستی اعتماد بر او شود ، در آن موجود نباشد . هم چنین باید در یابیم که قرینه ی حالیه که دلالت بر رفع ید از خبر او دارد ، در بین موجود نباشد .

آیه ی نباء تنها بر وجوب تبیّن و تفحّص در خبر فاسـقی دلالت دارد که از حـد گذرانـده و از او معصـیت صادر شده است ، نه آن کس که به وجـدان یا به اصل برای ما احراز گشـته که از او معصـیت سـرنزده است و این ، احتمالی قوی است ؛ زیرا ما می یابیم که عقلا دائماً به خبر کسـی که متهم به دروغ و فسق نیست ، عمل می کنند و تنها خبرهایی را ردّ و تضعیف می کنند که فسق راویان آن ها ثابت شده است یا به عللی دیگر که به عدم اثبات عدالت راوی بازگشت نمی کند .

بعد نویسنده ی رساله ، اشکالی را این چنین مطرح می کند

که اگر کسی بگوید : آیا می توان طبق خبر مجهول عمل کرد ؟ در جواب می گوید : جهل به حال راوی ، دو گونه است :

الف) این که جهل به طور مطلق باشد ، به این گونه که شامل جهل به ایمان راوی ، عدالت و فسق او باشد .

ب) آن که جهل ، به فسق و عدالت راوی ، محصور بوده ، ولی به ایمان او ، علم داشته باشد .

بی شک ، عمل به حدیث راوی در صورت اول ، جایز نیست و به آن نمی توان احتجاج کرد . ولی در قسم دوم ، با وجود شک می توان در فسق و عدالت راوی بنا را بر عدم فسق او گذاشت و به روایت او احتجاج کرد؛ زیرا صدور معصیت از او ثابت نشده است . . . . (۳۳۱)

بخش دوم - بررسی مجموعه ی احادیث ولادت حضرت مهدی (عج)

کاتب در بخش دیگری از کلام خود ، احادیث ولادت امام مهدی علیه السّلام را دارای ضعف و جهالت سند می داند . به این اشکال ، جواب های دیگری علاوه بر جواب های کلی گذشته می توان داد که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم .

۱ - احادیث وارده درباره ی ولادت امام مهدی علیه السّلام بیش از هزار حدیث است که به دلالت مطابقی یا تضمنی یا التزامی ، بر ولادت آن حضرت به عنوان مهدی موعود(عج) دلالت می کند ، ولو بعضی از اسنادش ضعیف یا مجهول است . لکن با توجه به این که بسیاری از این روایت ها صحیح السند است ، یکدیگر را معاضدت نمود و همه ی آن

ها حجت می شوند . و این طریق برای تصحیح مجموعه ی روایت ها - ولو در میان آن ها ضعیف باشد- طریقه ای است که علمای شیعه و سنی از آن استفاده کرده اند .

ناصرالدین البانی ؛ محدث معروف اهل سنت در کتاب خود (سلسله الاءحادیث الصحیحه) بعد از تصحیح حدیث ثقلین از راه های گوناگون می نویسد : (بعد تخریج هذا الحدیث بزمن بعید ، کتب علیّ اءن اهاجر من دمشق الی عمان ، ثم اءن اءسافر منها الی الامارات العربیه ؛ اءوائل سنه ۱۴۰۲ هجریه ، فلقیت فی قطر بعض الاءستاذه و الدکاتره الطیبین ، فاءهدی الیّ اءحدهم رساله له مطبوعه فی تضعیف هذا الحدیث فلمّا قراءتها تبیّن لی انّه حدیث عهد بهذه الصناعه و ذلک من ناحیتین ذکرتهما له :

الاءولی : انه اقتصر فی تخریجه علی بعض المصادر المطبوعه المتداوله و لذلک قصر تقصیراً فاحشاً فی تحقیق الکلام علیه ، وفاته کثیر من الطرق و الاءسانید التی هی بذاتها صحیحه اءو حسنه فضلاً عن الشواهد و المتابعات کما یبدو لکل ناظر یقابل تخریجه بما خرجته هنا .

الثانیه : انه لم یلتفت الی اءقوال المصححین للحدیث من العلماء ولا الی قاعدتهم التی ذکروها فی مصطلح الحدیث : انّ الحدیث الضعیف یتقوی بکثره الطرق ، فوقع فی هذا الخطاء الفادح من تضعیف الحدیث الصحیح) . (۳۳۲)

نویسنده بعد از تخریج و تصحیح حدیث ثقلین از طرق گوناگون می گوید : (بعد از تخریج این حدیث از مدت ها قبل ، دعوت نامه ای برای من فرستاده شد تا مسافرتی از دمشق به عمان داشته باشم . سپس در اوایل سال ۱۴۰۲ از

آن جـا به کشور امـارات بروم . در کشور قطر با بعضـی از اساتیـد و دکترها (که ظاهراً مراد ایشان ، دکتر علی احمـد سالوس ؛ استاد فقه و اصول در دانشکده ی شریعت قطر است .) ملاقاتی داشتم که در آن موقع ، یکی از افراد دانشکده ، رساله ای از – دکتر سالوس – در تضـعیف حدیث ثقلین به دست من داد . من بعد از خواندن رساله پی بردم که نویسـنده ، شخصی تازه وارد در علم حدیث شناسی است و اشتباه او از دو ناحیه است که به او تذکر دادم .

ناحیه ی اول این که ایشان در تخریـج حـدیث ثقلین تنها به بعضـی مصادر حـدیثی طبع شـده ی متـداول ، اکتفا کرده و لذا در تحقیق و بحث دربـاره ی طرق حـدیث جـدّا کوتـاهی کرده است . او بسـیاری از طرق و سـندهای این حـدیث را که مسـتقل و بدون ضـمیمه کردن شواهد صـحیح یا حسن است ، فراموش کرده بود تا چه رسد به این که این حدیث ، شواهد و متابعات نیز دارد . همان طوری که واضح است بر هر شخصی که طرق حدیث را که من استخراج کردم ، مشاهده نماید .

ناحیه ی دوم این که ایشان به کلمات علمای علم حـدیث و مصـححین آن و قواعـدی که در این رابطه در اصـطلاحات حدیثی دارنـد ، هیـچ تـوجهی نکرده است ؛ زیرا حـدیث هرچنـد ضـعیف باشـد ، لکن بـا کـثرت طرق ، تقـویت می شود . لـذا اشـتباه آشکاری از او سرزده و این حدیث را تضعیف کرده است .

۲ – احادیثی که از طریق

امامیه درباره ی مسایل مسلم اعتقادی و کلامی نزد شیعه رسیده ، از باب این که مفاد آن ها نزد امامیه ، مسلم و ثابت و راسخ است ، راویان آن احادیث مورد بحث و جرح و تعدیل نزد رجالیین قرار نگرفته اند؛ زیرا احتیاج و ضرورتی برای آن دیده نمی شد . از آن جمله احادیث ، احادیث ولادت امام مهدی علیه السّلام است .

۳ – مساءله ی ولادت امام مهدی علیه السّلام و وجود او را می توان از طریق تواتر و حساب احتمال نیز ثابت کرد و با اثبات تواتر ، دیگر به بررسی سند هر یک از روایت های وارده حول ولادت ، احتیاجی نیست . توضیح این مطلب ، به مقدماتی احتیاج دارد که به هر یک از آن ها به اختصار اشاره می کنیم .

مقدمه ی اوّل :

با مراجعه به کتب منطق برای اطلاع از راءی مشهور در کیفیت حصول یقین در خبر متواتر در می یابیم که منطق ارسطویی ، خبر متواتر را این چنین تعریف کرده است : (خبر متواتر ، نقل جماعت کثیری است که اتفاق شان به دروغ ، محال است) . از خلال این تعریف پی می بریم که خبر متواتر از دو رکن اساسی ترکیب یافته است : ۱) اخبار عدد کثیر .

۲) عدد کثیر به حدّی باشد که توافق آن ها بر دروغ ، محال باشد .

رکن اول درباره ی ولادت امام مهدی علیه السّلام به حس و وجدان ثابت است . اما درباره ی رکن دوم ، از منطق ارسطویی سؤ ال می کنیم که : چگونه ممکن است محال

بودن اجتماع افراد زیادی به دروغ ثابت شود ؟

منطق ارسطویی می گوید : این مساءله از قضایای بدیهیه ای است که عقل به مجرّد تصورش ، به آن حکم می کند ، مانند : قضیه ی (کل بزرگ تر از جزء است) . همان طور که این قضیه از بدیهیات است و عقل به مجرّد تصوّر طرفین موضوع و محمول و نسبت بین آن دو ، به آن حکم می کند ، هم چنین قضیه ی استحاله ی توافق افراد کثیری که غرض ورزی آن ها بر کذب ثابت نشده ، قضیه ای است که عقل به بداهت آن حکم می کند . پس می بینیم که در منطق ارسطویی ، خبر متواتر یکی از قضایای ضروری شش گانه قرار گرفته است .

نظر مرحوم شهید صدر این است که سبب پیدایش یقین در قضایای متواتر و تجربی ، حساب احتمال است ، نه آن چه در منطق ارسطویی به آن اشاره رفته است . مثلاً در قضیه ی (غدیر خم) ، زمانی که مخبر اول از این قضیه خبر می دهد ، احتمال صدق درحدّ ۱ است و هنگامی که نفر دوم نیز خبر می دهد ، احتمال صدق و مطابقت با واقع به ۲ می رسد و هم چنین با اخبار جدید از هر راوی ، احتمال صدق و مطابقت با واقع ، تقویت و در مقابل ، احتمال مخالفت خبر با واقع ، ضعیف می گردد و به حّد صفر یا قریب به آن می رسد و این ، منشاء حصول یقین در قضایای متواتر و تجربی است .

مقدمه ی دوم

:

در خبر متواتر لازم نیست که هر یک از راویان خبر ، از ثقات و عدول باشند؛ زیرا خبر متواتر خود به خود مفید یقین و قطع به مفاد آن است و در جای خود نیز ثابت گشته است که قطع و یقین بودن احتیاج به جعل شارع ، حجت است . بر خلاف خبر واحد که حجیت آن یا از باب حجیت خبر ثقه است – بنابر نظر عده ای از اصولیون – و یا از باب حجیت خبر موثوق به است ، طبق نظر عده ی دیگری . به هر دو تقدیر ، ما به اثبات وثاقت در خبر واحد محتاجیم .

بنابر آن چه ذکر کردیم ، نتیجه می گیریم که ما نمی توانیم با احادیثی که بر ولادت امام مهدی علیه السّلام به عنوان موعود عالمی دلالت می کند و فوق حدّ تواتر است ، معامله ی خبر واحد کنیم و هر یک از راویان این اخبار را مورد نقد وبررسی قرار دهیم و در صورت عدم اثبات وثاقت آنان ، احادیث را مورد طعن قرار دهیم .

مقدمه ی سوم :

بزرگان ، تواتر را به سه بخش تقسیم کرده اند :

۱ – تواتر لفظی :

آن است که محور مشترک در تمام خبرها ، لفظ معینی باشد . همان طور که جماعتی ادعا کرده اند که خبر (من فسّر القرآن براءیه فلیتبوّاء مقعده من النار) از این قسم است .

۲ – تواتر معنوی :

آن است که محور مشترک در تمام خبرها ، معنی معینی باشد مثل : حدیث کساء .

۳ – تواتر اجمالی :

آن است که محور مشترک در تمام خبرها ، لازم

انتزاعی ، مدلول خبر باشد مثل : اخبار شجاعت امام امیرالمؤ منین علی علیه السّلام به دلالت التزامی از طریق قضایای متعددی که در مدلول التزامی شجاعت با هم اتفاق دارند .

پس می گوییم فرض کنیم مجموعه ای از اخبار در دست ماست که در خصوصیات و تفاصیل ، با یکدیگر اختلاف دارند ، لکن تمام آن ها در یک معنی واحد و زاویه از زوایا با هم اشتراک دارند . برای ما علم به همان معنا و زاویه حاصل می گردد ، ولو از زوایای دیگر که اختلاف در آن هاست ، برای انسان علم حاصل نمی گردد . با این بیان ، دیگر نمی توانیم در احادیث ولادت امام مهدی (عج) به ادعای این که این ها در تفاصیل و جزئیات ولادت اختلاف دارند ، مناقشه کنیم . همانند اختلاف در اسم مادر امام مهدی (عج) که نام او سوسن یا نرجس بوده یا غیر این دو؛ زیرا تمام این خبرها در یک امر که آن ولادت حضرت (عج) است ، اتفاق دارند و لذا به آن اخذ می کنیم .

مقدمه ی چهارم :

کسی حق ندارد در مقابل نصوصات ، اجتهاد کند . پس اگر ادله ، نص در ولادت امام مهدی (عج) و وجود آن حضرت است و سند نیز تمام بوده ، بلکه متواتر است ، کسی حق ندارد بگوید : من مجتهدم و حق دارم در روایات امام مهدی (عج) اجتهاد کنم ؛ زیرا این نوع اجتهاد از قبیل اجتهاد در مقابل نص است که حکم به بطلان آن ، در جای خود مشخص شده

است .

اقسام تواتر به اعتبار سعه و ضیق

بزرگان برای تواتر به اعتبار سعه و ضیق دایره ی آن ، تقسیماتی دارند که مناسب است به یکی از آن ها اشاره شود :

۱ – گاهی دایره ی تواتر ، بسیار وسیع است مثل : تواتر در خبر وقوع جنگ جهانی اول و دوم .

۲ – گاهی دایره ی تواتر ، ضیق تر از قسم اول است مثل : تواتر در واقعه ی قیام امام حسین علیه السّلام در کربلا .

۳ – گاهی دایره ی تواتر ، از قسم دوم نیز ضیق تر است مثل : تواتر در قواعد ادبیات عرب از لغت و صرف و نحو و اشتقاق و بلاغت و . . . ؛ زیرا همه ی متکلمین به لغت عربی ، از تمام خصوصیات ادبیات عرب ، مطّلع نیستند و تنها علمای علم ادب هستند که از خصایص این علم اطلاع دقیق دارند ، ولی ضیق این دایره مانع از تحقق تواتر به حساب ریاضی و عقلی در محدوده ی قسم سوم نیست .

با ذکر این نکته روشن می شود که اشکال بعضی از مشککین مانند عبدالرسول لاری معروف به احمد الکاتب و دیگران که می خواهند از وقوع حیرت بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السّلام در بین عده ای از شیعیان در مساءله ی جانشینی آن حضرت و تفرّق شیعه در امر حضرت مهدی (عج) به دسته های مختلف ، سوء استفاده کرده و این موضوع را مخالف و معارض با تواتر احادیث بدانند ، شبهه ی سستی بیش نیست ؛ زیرا همان طوری که پیش تر آوردیم و در جای خود نیز به اثبات

رسیده است ، در تواتر خبر ، تنها تحمل جماعتی از راویان در هر طبقه ، کافی است و احتیاجی به اطلاع تمام امت یا تمام طایفه یا تمام راویان ندارد .

بله نهایت چیزی را که می توان گفت این که ، دایره ی این تواتر وسیع و گسترده به نحو اول و دوم نیست ، بلکه متوسط یا ضیق است و این امر با حصول پایین ترین درجه ی تواتر به قانون ریاضی و عقلی ، هیچ منافاتی ندارد و این اشتباه آشکاری است که کسی گمان کند طبیعت تواتر تنها به یک قسم منطبق بوده و بیشتر از یک دایره شامل نمی شود .

۴ – شخص متتبع و محقق بعد از ملاحظه ی وضع سیاسی عصر امام عسکری علیه السّلام و قبل و بعد از آن ، اطمینان پیداکند که یکی از عوامل جهالت راویان احادیث ولادت امام مهدی (عج) همان فشارهای سیاسی بوده است که از طریق حاکمان ظلم و جور در آن زمان بر شیعیان وارد آمده بود . لذا بسیاری از راویان خود را با اسامی مستعار معرفی می کردند تا شناخته نشوند . خصوصاًاین که می دانیم که عده ای از کسانی که د راوایل عصر غیبت از وضعیت خَلَف و جانشین امام عسکری علیه السّلام و ولادت او سؤ ال می کردند ، اشخاصی بودند که از مناطق دور به سامرا وارد شده و چندان از خواص شیعیان و معروفین از اصحاب نبوده اند .

۵ – شخص متتبع با مراجعه به مجموعه ی احادیثی که اشاره به ولادت امام مهدی (عج) دارد ، به تعداد زیادی

احادیث که سندهای آن ها ، تام و صحیح است ، دست پیدا می کند که مجموعه ی آن ها را می توان در حدّ استفاضه دانست . ما در این مقاله ، به یکی از احادیثی که دلالت بر ولادت امام مهدی (عج) داشته و از حیث سند به تعبیر بزرگان ، صحیحی اعلایی بوده و شیخ کلینی آن را با دو واسطه نقل می کند ، اشاره می کنیم تا برای طالبین حق ، راه گشا باشد . بقیه ی احادیث را می توان در مجموعه کتاب های روایی جستجو کرد .

روی الکلینی بسند صحیح اعلائی عن محمد بن عبداللّه و محمد بن یحیی جمیعا عن عبداللّه بن جعفر الحمیری قال : اجتمعت اءنا و الشیخ اءبوعمرو عند اءحمد بن اسحاق فغمزنی احمد بن اسحاق اءن اساءله عن الخلف ، فقلت له : یا اءباعمرو انّی اءرید اءن اءسالک عن شیی ء و ما اءنا بشاکّ فیما اءرید اءن اءسالک عنه فانّ اعتقادی و دینی اءنّ الاءرض لاتخلو من حجه الاّ اذا کان قبل یوم القیامه باءربعین یوماً فاذا کان ذلک رفعت الحجه و اءغلق باب التوبه ، فلم یک ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل اءو کسبت فی ایمانها خیراً فاءولئک اءشرار خلق اللّه عزوجل و هم الذین تقوم علیهم القیامه و لکنی احببت اءن اءزداد یقیناً و انّ ابراهیم علیه السّلام ساءل ربّه عزوجل اءن یریه کیف یحیی الموتی ؟ قال : اءولم تؤ من ؟ قال : بلی و لکن لیطمئن قلبی و قد اءخبرنی اءبوعلی احمد بن اسحاق عن اءبی الحسن علیه السّلام قال ساءلته و

قلت من اءعامـل اءو عمّن آخـذ و قول من اءقبـل ؟ فقـال له : العمرى ثقتى فمـا اءدى اليک عنى فعنى يؤ دى و ما قال لک عنى فعنى يقول ، فاسـمع له و اءطع ، فانه الثقه الماءمون . و اءخبرنى اءبوعلى اءنه ساءل اءبا محمد عليه السّلام عن مثل ذلک فقال له : العمرى و ابنه ثقتان فما اءديا اليک عنى فعنى يؤ ديان و ما قالا لک فعنى يقولان فاسمع لهما و اءطعها فانهما الثقتان الماءمونان . فهذا قول امامين قد مضيا فيک .

قال : فخّر اءبو عمرو ساجداً و بكى . ثم قال : سل حاجتک . فقلت له : اءنت راءيت الخلف من بعد اءبى محمد(عج) ؟ فقال : ا ى واللّه و رقبه مثـل ذا – و اءومـاء بيـده – فقلت له : فبقيت واحـده ، فقـال لى : هـات . قلت : فالاـسم ؟ قـال : محرم عليكم اءن تساءلوا عن ذلک و لا اءقول هـذا من عندى ، فليس لى اءن اءحلل و لا احرم ، ولكن عنه عليه السّـلام فانّ الاءمر عند السـلطان ، انّ اءبامحمـد مضـى و لم يخلف ولـداً ، و قسم ميراثه و اءخـذه من لاـ حقّ له فيه و هو ذا ، عياله يجولون ليس اءحـد يجسـر اءن يتعرف ا ليهم اءو ينيلهم شيئاً و اذا وقع الاسم وقع الطلب فاتقوا اللّه و اءمسكوا عن ذلک .

قال الكلينى . قدّس سـرّه و حدثنى شيخ من اءصحابنا – ذهب عنى اسمه – اءن اءباعمرو ساءل عن احمد بن اسحاق عن مثل هذا فاءجاب بمثل هذا . (٣٣٣)

و رواه الصدوق قدّس سرّه .

اءیضاً بسند صحیح عن اءبیه و محمد بن الحسن عن عبداللّه بن الجعفر الحمیری . (۳۳۴)

حمیری گوید : من و شیخ ابوعمرو (عثمان سعید عمری ، نایب اول) علیه الرحمه نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدیم . احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین (امام حسن عسکری علیه السّلام) از شیخ بپرسم . من به او گفتم : ای اباعمرو ! من می خواهم از شما چیزی بپرسم که نسبت به آن شک نـدارم ، زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچ گاه از حجت خالی نمی مانـد ، مگر ۴۰ روز پیش از قیامت . چون آن روز برسد حجت برداشته و راه توبه بسته شود . آن گاه کسی که از پیش ، ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش ، کار خیری نکرده ، ایمان آوردنش سودی ندهد(۳۳۵) ایشان بدترین مخلوق خدای عزّوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می شود ، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد . همانا حضرت ابراهیم علیه السّلام از پروردگار عزّوجل درخواست کرد که به او نشان دهد ، چگونه مردگان را زنده می کند . فرمود : مگر ایمان نداری ؟ عرض کرد : چرا ، ولی برای این که دلم مطمئن شود . (۳۳۶) و ابوعلی احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی علیه السّلام سؤ ال کردم : با که معامله کنم (یا پرسید احکام دینم را) از که به دست آورم و سخن که را بپذیرم ؟ به او فرمود : عَمری مورد اعتماد من است ،

آن چه از جانب من به تو رساند ، حقیقتاً از من است و هر چه از جانب من به تو گوید ، قول من است ، از او بشنو و اطاعت کن ؛ که او مورد اعتماد و امین است . و نیز ابوعلی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام همین سؤ ال را کرده و او فرموده است : عَمری و پسرش (محمد بن عثمان ، نایب دوم) مورد اعتماد هستند . هر چه از جانب من به تو برسانند ، حقیقتاً از جانب من رسانده اند و هر چه به تو بگویند از من گفته اند . از آن ها بشنو و اطاعت کن ؛ که هر دو مورد اعتماد و امین اند . این سخن دو امام است که درباره ی شما صادر شده است .

ابو عَمرو به سجده افتاد و گریه کرد . آن گاه گفت : حاجتت را بپرس . گفتم : شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السّلام را دیده ای ؟ گفت : آری ، به خدا ! گردن او چنین بود و با دست اشاره کرد . گفتم : یک مساءله ی دیگر باقی مانده است . گفت : بگو . گفتم : نامش چیست ؟ گفت : نمی گویم ؛ زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم ، بلکه سخنِ خود آن حضرت علیه السّلام است ؛ زیرا مطلب نزد سلطان (معتمد عباسی که در ۱۲ رجب ۲۵۶ ه . خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری علیه

السّلام وفات کرده و فرزندی از خود به جا نگذاشته است و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذّاب) ، آن را برده است و عیالش در به در شده اند و کسی جراءت ندارد با آن ها آشنا شود یا چیزی به آن ها برساند . و چون اسمش در زبان ها بیافتد ، تعقیبش می کنند . از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگه دارید .

کلینی گوید : شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته است ، به من گفت : ابوعَمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت .

در ضمن ، لازم به تذکر است که شیخ صدوق ، قدّس سرّه همین حدیث را به سند صحیح از پدرش و محمد بن حسن از عبداللّه بن جعفر حمیری نیز نقل کرده است .

آسیب شناسی تربیتی مهدویّت

مقدمه

دکتر خسرو باقری

آسیب شناسی تربیتی مهدویّت ، یکی از مصداق های بحث عام تری است که از آن ، به عنوان آسیب شناسی در تربیت دینی یاد شده است . برای توضیح این که مقصود از آسیب شناسی تربیتی مهدویّت چیست ، نخست باید به جنبه ی تربیتی مهدویّت اشاره کرد . اعتقاد به وجود و ظهور امام مهدی (عج) ، از جمله ی اعتقادات اسلامی و شیعی است و هم چون سایر اجزای این اعتقادات ، لوازم تربیتی معینی بر آن مترتب است . بر این اساس ، مهدویّت ، تنها مساءله ای اعتقادی نیست ، بلکه از بعد تربیتی نیز برخوردار است . هنگامی که ما مشخص می

کنیم بر اساس متون روایی ، اعتقاد به وجود و ظهور مهدی (عج) ، ضروری است ، مجموعه ای دانشی را برای افراد فراهم نموده ایم . اما هنگامی که این مجموعه ی دانشی ، به همراه خود ، تحولات هیجانی ، عاطفی و عملی معینی را ایجاد می کند که ضمن آن ، افراد می کوشند خود را برای یاوری امام مهدی (عج) مهیا سازند ، چهره ی تربیتی مهدویّت آشکار می گردد .

با توجه به جنبه ی تربیتی مهدویّت ، اکنون می توان مقصود از آسیب شناسی معطوف به آن را مشخص کرد . در این جا ، آسیب شناسی ، حاکی از بازشناسی موارد سوءبرداشت یا سوءعملکرد در جریان تربیتی مهدویّت است . تا جایی که به ذات دین ، مشتمل بر مهدویّت ، مربوط است ، نمی توان از آسیب و آسیب شناسی سخن به میان آورد . اما هنگامی که جریان تربیت دینی ، مشتمل بر بعد تربیتی مهدویّت ، شکل می گیرد ، امکان ظهور آسیب و بنابراین آسیب شناسی فراهم می گردد؛ زیرا در جریان تربیت دینی ، دست آدمی گشوده می شود و اکنون اوست که باید با فهمی که از دین کسب می کند ، به عمل روی آورد و زمینه ی تحقق برداشت های خود را هموار کند . در طیّ این مسیر است که افق کوتاه دید آدمی ، بدفهمی ها را در دامن می پرورد ، چنان که دامنه ی محدود همّت او ، بدکرداری ها را در پی می آورد . از این رو ، آسیب شناسی تربیتی مهدویّت ،

تلاشی برای بازشناسی این گونه لغزش های فکری و عملی در جریان تحقق بخشیدن به بعد تربیتی مهدویّت است .

اما چنان که اشاره شد ، آسیب شناسی تربیتی مهدویّت ، خود ، موردی از بحث عام تر آسیب شناسی تربیت دینی و اسلامی است . به عبارت دیگر ، همه ی انواع آسیب شناسی در تربیت دینی ، در هر یک از موارد آن نیز صادق خواهد بود . به این ترتیب ، رابطه ی آسیب شناسی تربیت دینی با آسیب شناسی تربیتی مهدویّت ، رابطه ی کلی و جزئی خواهد بود . یعنی آن چه به طور کلی در مورد نخست صادق است ، به نحو جزئی و مصداقی ، در مورد دوم نیز صادق خواهد بود .

بر این اساس ، چارچوب آسیب شناسی تربیتی مهدویّت باید بر حسب چارچوب کلی آسیب شناسی تربیت دینی و اسلامی صورت بندی شود . نگارنده ، پیش تر در مقاله ای تحت عنوان (آسیب و سلامت در تربیت دینی) ، چارچوبی کلی برای بحث پیشنهاد کرده است . (۳۳۷)

در نوشتار حاضر ، با مبنا قرار دادن چارچوب مذکور ، در مورد خاص مهدویّت به بحث از آسیب شناسی تربیتی خواهیم پرداخت . در چارچوب مبنایی ، آسیب شناسی تربیت دینی ، در هفت محور تنظیم شده است . در هر یک از این محورها ، دو سوی لغزش و آسیب و یک حدّ میانه ، به منزله ی شاخص سلامت مطرح گردیده است . در این جا ، فهرست محورهای مذکور ذکر می گردد و در متن مقاله ، با اشاره ای کوتاه در توضیح هر

یک ، مستنداتی در خصوص بحث اصلی این نوشتار یعنی مهدویّت به دست داده خواهد شد .

محورهای اصلی آسیب شناسی تربیت دینی به قرار زیر است :

۱ . آسیب ها : حصاربندی و حصارشکنی ؛ سلامت : مرزشناسی .

۲ . آسیب ها : کمال گرایی (غیرواقع گرا) و سهل انگاری ؛ سلامت : سهل گیری .

۳ . آسیب ها : گسست و دنباله روی ؛ سلامت : هدایت .

۴ . آسیب ها : مرید پروری و تک روی ؛ سلامت : امامت .

۵ . آسیب ها : قشری گری و عقل گرایی ؛ سلامت : عقل ورزی .

۶ . آسیب ها : خرافه پردازی و راززدایی ؛ سلامت : حق باوری .

۷ . آسیب ها : انحصارگرایی و کثرت گرایی ؛ سلامت : حقیقت گرایی مرتبتی .

محور اول – آسیب ها حصاربندی و حصارشکنی ؛ سلامت : مرزشناسی

اشاره : در این محور ، آسیب های تربیت دینی ، در دو سوی متقابل ، حصاربندی و حصارشکنی نامیده شده اند . در حصاربندی ، نظر بر این است که خط مشی اساسی برای تربیت دینی افراد ، دور نگاه داشتن آنان از بدی و نادرستی است . این شیوه ی قرنطینه سازی ، خود ، یکی از منشاءهای آسیب زاست ؛ زیرا با مانع شدن آنان از مواجهه با بدی و نادرستی ، توان مقاومت را در آنان تحلیل می برد . قرنطینه سازی ، تنها به صورت موقت و در برخی از مراحل اولیه ی تربیت رواست ، اما تبدیل آن به خط مشی اساسی تربیت ، در حکم مبدّل ساختن آن به یکی از عوامل آسیب زایی است . از سوی دیگر ، حصارشکنی

و قراردادن افراد در معرض مواجهه بـا جریـان هـای مختلف فکری و عملی ، بـدون فراهم آوردن قـدرت تحلیـل و مقاومت در آنان نیز منشاء آسـیب زایی است . حالت سـلامت در تربیت دینی ، مرزشناسی است . مرزشناسی چون یکی از عوامل راهبردی در تربیت دینی است ، حـاکی از آن است که بایـد در جریـان طبیعی زنـدگی ، در مواجهه بـا بـدی هـا و نادرستی ها ، توانایی تبیین و تفکیـک میـان خوبی و بـدی یـا درستی و نـادرستی را به صورت مـدلّل در افراد فراهم آورد و به این ترتیب ، زمینه ی مهار گرایش های آنان به بدی و نادرستی را مهیا کرد . مرزشناسـی با تقوای حضور ملازم است ، نه با تقوای پرهیز و مصونیت در متن موقعیت را جست وجو می کند ، نه مصونیت در قرنطینه را .

بـا توجه به چارچوب کلی آسـیب و سـلامت در این محور ، به بررسـی آن در مورد خاص مهـدویّت خواهیم پرداخت . بر این اساس ، بهره وری از مهـدویّت در امر تربیت ، در دو صورت آسـیب زا خواهد بود . هنگامی که فهم ما از این اصل اعتقادی و عمل ما در پرتو آن ، به صورت حصاربندی جلوه گر شود و هنگامی که موضع ما در قبال آن به حصارشکنی منجر شود .

در شـکل نخست از آسـیب زایی ، تصور و برداشتی ایسـتا از مهـدویّت و انتظـار مهـدی (عـج) وجود دارد . به این معنا که دو صف حق و باطل ، هر یک با پیروان خود ، برقرارند تا زمانی که ظهور رخ دهد و

باطل مضمحل شود . در این فاصله ، پیروان حق باید بریده و برکنار از پیروان باطل ، "انتظار" بکشند تا لحظه ی وقوع واقعه فرارسد . در این تصور ، دوران غیبت ، به مشابه ی "اتاق انتظار" است که باید در آن ، به دور از اهل باطل ، نشست و منتظر بود تا صاحب امر بیاید و کار را یکسره کند . تلاش افراد در این جا برای دور نگاه داشتن و مصون داشتن خود و دیگران ، از اهل باطل است . پی آمد چنین فهمی از مهدویّت ، به صورت تربیت قرنطینه ای آشکار می گردد که در آن می کوشند افراد را با کنار کشیدن از معرکه ، همراه با انتظاری انفعالی ، مصون نگاه دارند .

این پی آمد تربیتی ، گونه ای آسیب زا از تربیت را نشان می دهد؛ زیرا منطق حصاربندی بر آن حاکم است که عبارت از افزایش آسیب پذیری فرد از طریق دور نگاه داشتن وی از مواجهه است . اما این آسیب زایی ، خود ، از کژفهمی نسبت به مهدویّت نشاءت یافته است . اگر مهدویّت ، ناظر به غلبه ی نهایی حق بر باطل است ، باید این غلبه را در پرتو قانون کلی چالش میان حق و باطل فهم کرد . در چالش با باطل است که حق غالب می گردد : (بلکه حق را بر باطل فرومی افکنیم ، پس آن را درهم می شکند ، و ناگاه نابود می گردد . وای بر شما از آن چه وصف می کنید) . (۳۳۸)

در روایات نیز مساءله ی مهدویّت ،

نه در قرنطینه ، بلکه در فضای باز ، یعنی در عرصه ی مواجهه و چالش میان حق و باطل ترسیم شده است . به تعبیر روایتی که در زیر آمده است ، مؤ منان در عصر غیبت ، چون ساکنان کشتی اسیر در پنجه ی توفانند که با آن واژگون و زیرورو می گردند . آنان با پرچم های اشتباه انگیز روبه رو خواهند بود و باید چنان بصیرتی داشته باشند که پرچم مهدی (عج) را از پرچم های دروغین بازشناسند . در چنین عرصه ی چالش خیزی است که باید کسی ایمان خویش را محفوظ نگاه دارد؛ قرنطینه ای در کار نیست . روایت چنین می گوید :

مفضل بن عمر جعفی گوید : شنیدم که شیخ - یعنی امام صادق علیه السّلام - می فرمود : (مبادا علنی کنید و شهرت دهید . بدانید به خدا قسم ، حتما مدت زمانی از روزگار شما غایب خواهد شد و بی تردید پنهان و گم نام خواهد گردید تا آن جا که گفته شود : آیا او مرده است ؟ هلاک شده است ؟ در کدامین سرزمین راه می پیماید ؟ و بدون شک ، دیدگان مؤ منان بر او خواهد گریست و هم چون واژگون شدن کشتی در امواج دریا ، واژگون و زیرورو خواهند گردید . پس هیچ کس رهایی نمی یابد مگر آن کس که خداوند از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او ، نقش کرده و با روحی از جانب خود تاءییدش فرموده باشد . بی تردید ، دوازده پرچم اشتباه انگیز که شناخته نمی شود کدام

از کدام است ، برافراشته خواهد شد . . .) . (۳۳۹)

در همین سیاق ، روایات فراوانی وجود دارد حاکی از این که در دوران غیبت ، آزمون های سنگین و دشواری های بسیار رخ خواهد داد . به طور مثال ، در روایتی از جابر جعفی آمده است که می گوید : (به امام باقر علیه السّلام گفتم که گشایش در کار شما کی خواهد بود ؟ پس فرمود : هیهات ! هیهات ! گشایش در کار ما رخ نمی دهد تا آن که شما غربال شوید و بار دیگر غربال شوید - و این را سه بار فرمود - تا آن که خدای تعالی ، تیرگی را (از شما) زایل کند و شفافیت (در شما) به جای ماند .)(۳۴۰) چنان که عبارات مذکور نشان می دهد ، دوران غیبت ، دوران مواجهه با موقعیت های سخت و آزمون های دشوار است که در نتیجه ی آن ، بسیاری غربال خواهند شد؛ به این معنا که از آزمون سربلند بیرون نخواهند آمد . بنابراین ، تصور آرمیدن در حصاری محفوظ و برکنار ماندن از اصطکاک و مواجهه ، تصوری مردود است و در قاموس مهدویّت و تربیت مهدوی نیست .

شکل دوم از آسیب زایی ، در مقابل حصاربندی ، با حصارشکنی آشکار می گردد . در حالی که در حصاربندی ، مرزهای آهنین می گذارند ، در حصارشکنی ، هر مرزی را برمی دارند و بی مرزی را حاکم می کنند . حاصل این امر ، بروز التقاطهای ناهم خوان میان اندیشه های حق و باطل است . آسیب زایی حصارشکنی در

تربیت دینی این است که درست و نادرست ، یک جا خوراک افراد تحت تربیت می شود و این خوراک ناجور ، رشدی را سبب نخواهد شد و چه بسا که مسمومیت و هلاک در پی داشته باشد . نمونه ی این بی مرزی و التقاط در عرصه ی مهدویّت ، آن است که کسانی معتقد شوند (مهدی) اسم خاصی برای فرد معینی نیست ، بلکه نمادی کلی برای اشاره به چیرگی نهایی حق و عدالت بر باطل و بیدادگری است و مصداق این نماد می تواند هر کسی باشد .

در روایات مربوط به مهدویّت ، این گونه حصارشکنی به دیده ی منفی نگریسته شده است . بنابراین ، در روایات فراوانی ، بر این نکته تاءکید شده است که مهدی (عج) نام شخص معینی است . به طور مثال ، از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که فرمود : (مهدی مردی از عترت من است که به خاطر (برپایی) سنت من می جنگد ، چنان که من به خاطر وحی جنگیدم .)(۳۴۱) برهمین سیاق ، در روایات دیگری ، اشاره شده است که مهدی (عج) از فرزندان امام علی علیه السّلام ، فاطمه زهرا علیها السّلام ، امام حسن علیه السّلام ، امام حسین علیه السّلام و هم چنین هر یک از امامان بعدی است . (۳۴۲)

نه تنها بر این نکته تاءکید شده است که باید به (مهدی) چون نام خاص فرد معینی اعتقاد ورزید ، که خداوند رسالت حاکمیت بخشیدن به حق و عدالت را به عهده ی وی گذاشته است ،

بلکه به طور کلی باید در دوران غیبت ، دین و آموزه های اصیل آن را بازشناخت و بر آن پای ورزی کرد . این امر نیز نشانگر نادرستی مرزشکنی و برآمیختن حق و باطل در دوران غیبت است . به طور مثال ، روایت زیر در این مورد قابل ذکر است :

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السّلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود : (هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم ناپدید شود ، پس خدا را ! خدا را ! (مواظب باشید) در دین تان ، شما را از آن دور نسازند . صاحب این امر ناگزیر از غیبتی خواهد بود تا کسی که بدین امر قایل است ، از آن باز گردد . همانا این آزمایشی از جانب خدا است که خداوند ، خلق خود را بدان وسیله می آزماید . . .) . (۳۴۳)

تعبیر اللّه اللّه فی ادیانکم در این روایت ، سخنی مؤ کد بر اهمیت بازشناسی آموزه های اصیل دینی در دوران غیبت است . بر این اساس ، محو کردن مرزهای میان حق و باطل و برهم آمیختن آن ها ، یکی از لغزش هایی است که می تواند در خصوص مهدویّت رخ دهد .

به این ترتیب ، آشکار است که هر دو گونه ی آسیب زایی ، یعنی حصاربندی و حصارشکنی ، در عرصه ی مهدویّت ، مردود تلقی شده است . حالت سلامت در این محور از بحث ، به دور از هر دو گونه ی مذکور ، مرزشناسی است . مرزشناسی با قبول ارتباط ، از حصاربندی متفاوت می

گردد و با ردّ التقاط ، از حصارشکنی متمایز می شود . مرزشناسی چون یکی از راهبردهای تربیت دینی ، مستلزم آن است که فرد در متن موقعیت ها قرار داشته باشد و با بازشناسی مرزهای راستی از ناراستی و درستی از نادرستی ، راه خود را بیابد . تربیت در این شکل ، به دقت ، هم چون آموختن حرکت در یک میدان مین است . مصون رفتن در جاده ی کناره ، هنری نمی خواهد و آموزشی نمی طلبد . اما مساءله این است که تربیت دینی و مهدوی ، جاده ی کناره ندارد ، بلکه درست از میدان مین می گذرد و نمی توان از آن کناره گرفت . از سوی دیگر ، بی پروا دویدن در این میدان نیز سر بر باد ده است . تنها با آموختن بازشناسی خط عبور ، می توان در این میدان حرکت کرد .

هر چند بیرون از قرنطینه بودن و در مواجهه قرار داشتن دشوار است ، اما هنگامی که فرد با شناخت مرزها و حدود همراه گردد ، توانایی حرکت سالم را خواهد یافت . در روایت مذکور در فوق ، (۳۴۴) هنگامی که امام صادق علیه السّلام اشاره می کند که در دوران غیبت ، وضعیت مؤ منان چون افراد یک کشتی واژگون شده ، زیرورو می گردد ، راوی سخت می هراسد و چاره می طلبد . در ادامه ی روایت ، چنین آمده است :

(. . . راوی گوید : پس من گریستم و به حضرت عرض کردم : (در چنین وضعی) ما چه کنیم ؟ فرمود : ای

اباعبـدالله ! – و در این حال به پرتو خورشـید که به درون خانه و ایوان می تابیـد ، نظر افکنـد – آیا این خورشـید را می بینی ؟ عرض کردم : بلی . پس فرمود : مسلما کار ما روشن تر از این خورشید است .)

در پاسـخ امـام ، مرزشناسـی چون چاره ی کار معرفی شـده است . با توجه به زمینه ی سـخن که در آن ، زیرورو شـدن و بروز پرچم های اشـتباه برانگیز مطرح شـده ، پاسخ بیانگر این است که اگر کسـی مرزهای حق و باطل را بشـناسد و نور را از ظلمت تمیز دهد ، به سهولت می تواند راه خود را پیش گیرد و حرکت کند .

با داشـتن تصویر درستی از مهـدویّت ، مدلول های درست آن در تربیت نیز معین خواهد گردید . تربیت مهدوی ، تربیت برای محیـط باز است و از این رو ، مسـتلزم آن است که افراد ، توانایی مرزشناسـی را کسب کننـد و آمادگی مواجهه و رویارویی با اصـطکاک های فکری و عملی را بیابند . این مرزشناسی شامل مواردی از این قبیل است : شناخت مهدی (عج) چون شخصی معین ، شـناخت رسالت وی در برپایی حق و عدالت ، شـناخت حقانیت آموزه های دین اسـلام که وی آن را به جهانیان عرضه خواهد نمود ، آشـنایی با جریان های فکری مختلف که سودای برقرار ساختن حق و عدالت را در جوامع بشـری در سر دارند و توانایی بازشناسی میزان درستی و نادرستی آن ها و توانایی در میان گذاشتن محققانه ی باورهای خود با آن ها .

پیرو مهدی

(عج) با تربیت شدن برای زیستن در چنین محیط بازی ، از انتظار انفعالی ظهور وی به دور خواهد بود و در اثر ارتباط سازنده با جریان های فکری دیگر ، انتظاری پویا را نسبت به ظهور ، آشکار خواهد ساخت . انتظار پویا به معنای فراهم ساختن فعالانه ی زمینه های ظهور است .

محور دوم – آسیب ها : کمال گرایی (غیر واقع گرا) وسهل انگاری ؛ سلامت : سهل گیری

اشاره : در این محور ، آسیب های تربیت دینی ، در دو قطب کمال گرایی (غیر واقع گرا) و سهل انگاری قرار دارند . در قطب اول ، آسیب زایی تربیت دینی ناشی از آن است که آرمان های بسیار والای دینی را از افراد تحت تربیت طلب می کنند ، بدون آن که توان و طاقت واقعی آن ها را چون معیار حرکت به سمت این آرمان ها در نظر بگیرند . از این رو ، بار سنگین آرمان های مذکور ، طاقت سوز خواهد بود . در قطب دوم ، سهل انگاری با بی اعتنایی به آرمان های بلند ، چهره ی دیگری از آسیب زایی را آشکار می سازد . سهل انگاری ، جدیت و تلاش را از عرصه ی تربیت می زداید و به این ترتیب ، حرکت پیشرونده را به پرسه زدن تبدیل می کند ، در حالی که پرسه زدن ، سازنده و شکل دهنده نیست .

حالت سلامت در این محور ، سهل گیری است . سهل گیری با کمال گرایی (غیرواقع گرا) از این جهت متفاوت است که در آن ، کمال را برای فرد ، در حد وسع وی می جویند و از فراتر از آن اغماض می کنند .

تفاوت آن با سهل انگاری نیز در این است که در سهل گیری ، در هر حال ، چشم به سوی آرمان ها دارند و حرکت پیشرونده را می خواهند . پیامبر اکرم (ص) دین خود را "سهله ی سمحه " نامیده و جایگاه خود را در نقطه ی سهل گیری معین کرده است .

با به کارگیری چارچوب این محور در زمینه ی مهدویّت ، به ترتیب ، از دو گونه ی آسیب زایی ، یعنی کمال گرایی (غیر واقع گرا) و سهل انگاری ، سخن خواهیم گفت . سپس ، حالت سلامت را تحت عنوان سهل گیری مورد بحث قرار خواهیم داد .

در قطب نخست آسیب ، ابتدا باید به این مساءله پاسخ گوییم که کمال گرایی (غیر واقع گرا) چگونه در عرصه ی تربیت مهدوی آشکار می گردد . زمینه ی این امر ، آن است که مهدی (عج) ، عهده دار رسالتی سخت و سترگ است . تلاش گسترده در سطح جهان برای زدودن ظلم و بی عدالتی و نشاندن حق و عدالت بر اریکه ی قدرت ، کاری به غایت دشوار است ؛ زیرا مستلزم بازستاندن قدرت از دست مدعیان دروغین و جسور آن خواهد بود . از این رو ، امام مهدی (عج) با مقاومت های بسیاری روبه رو خواهد شد و ناگزیر ، جنگی جانکاه در پیش خواهد داشت . این نکته در روایات فراوانی مورد نظر قرار گرفته است . در زیر ، به نمونه هایی اشاره می کنیم :

مفضل بن عمر گوید : (به امام صادق علیه السّلام عرض کردم : نشانه ی قائم

چیست ؟ فرمود : آن گاه روزگار گردش کند و گویند : او مرده یا هلاك شده ؟ در کدامین سرزمین می گردد (به سر می برد) ؟ عرض کردم : فدایت شوم ، سپس چه خواهد شد ؟ فرمود : ظهور نمی کند مگر با شمشیر) . (۳۴۵)

هم چنین ، ابوبصیر گوید : شنیدم امام باقر علیه السّلام می فرمود : (. . . شمشیر بر گردن خویش حمایل می سازد ، هشت ماه به شدت مبارزه می کند تا این که خدا راضی شود . . .) . (۳۴۶)

در پیش بودن این مسؤ ولیت سنگین و خطیر برای مهدی (عج) ، کار را برای پیروان وی نیز دشوار خواهد ساخت . خداوند چنین مقدر نکرده است که آن حضرت ، این رسالت را به تنهایی و تنها با مدد غیبی به انجام برساند ، بلکه نظر بر آن بوده است که بشر در گیرودار این رخداد عظیم ، خود نیز تحول یابد و در تعیین سرنوشت تاریخی خویش ، نقش آفرینی کند . به هر روی ، کسانی خواهند توانست خود را برای این یاوری آماده کنند که ظرفیتی عظیم در خویش سراغ گیرند . به همین دلیل ، صفات برجسته ای برای یاوران مهدی (عج) ذکر شده است ، چنان که در روایتی در وصف شجاعت آنان آمده است : (و مردانی که گویی دل های شان پاره های پولاد است . . .) . (۳۴۷) هم چنین ، در روایتی ، ابوالجارود به نقل از امام باقر علیه السّلام گوید : آن حضرت به من فرمود

: (. . . چون شـنیدید ظهور کرده است ، نزد او برویـد ، اگر چه کشان کشان بر روی برف و یخ باشد .)(۳۴۸) این بیان حاکی از آن است که یـاران امام ، چنان نسـتوه انـد که اگر لازم باشـد خود را به این نحو نیز به وی برساننـد ، به آن مبادرت خواهند کرد .

در نظر بودن چنین غایت بلنـدی در مساءله ی مهدویّت ، زمینه ساز آسـیب تربیتی کمال گرایی (غیر واقع گرا) می گردد . این آسـیب چنین آشـکار می گردد که مربیـان ، بـدون توجه به وسع فهمی و عملی افراد ، آنان را از همان ابتـدا به فتـح این قله ی عظیم فرابخواننـد . آسـیب این گونه کمال گرایی ، به صورت اعراض کلی فرد از مقصد و مقصود آشـکار می گردد و این در جریان تربیت ، نقض غرض خواهد بود؛ زیرا فراخواندن افراد به کمال ، برای آن است که آنان از وضـعیت کنونی خویش ، به سـوی نقطه ای فراتر حرکت کننـد . امـا هنگـامی که این امر به صـورت غیرواقـع بینـانه صـورت گیرد ، فرد را از اصـل حرکت منصـرف می سازد . مربی بایـد بدانـد که هر کسـی برای آن ساخته نشده است که بتواند یاور خاص مهدی (عج) باشد و نمی توان همگـان را در این حرکت ، به قلّه نشانـد و بـا این حـال ، چنین نیست که این گونه افراد ، جـایی در کـاروان بلنـددامنه ی نصرت مهدی (عج) نداشته باشند .

در قطب دوم و در نقطه ی مقابل کمال گرایی ، سهل انگاری قرار دارد

. سهل انگاری در قلمرو مهدویّت ، به این نحو آشکار می گردد که جایی برای آن در ذهن و ضمیر فرد فراهم نیاید و به تبع آن ، نقشی برای آن در تحول شخصیتی وی وجود نداشته باشد . به عبارت دیگر ، در این قطب ، مساءله ی مهدویّت در منظومه ی تربیت دینی ، به کنج تغافل یا غفلت می افتد و هیچ نقشی برای آن در جریان تربیت دینی در نظر گرفته نمی شود .

در پاره ای از روایات به این نکته اشاره شده است که چگونه برخی از مردم ، مساءله ی مهدویّت را به بوته ی فراموشی و غفلت می سپارند ، به نحوی که به وقت ظهور وی ، شگفت زده می شوند . به طور مثال ، حماد بن عبدالکریم گوید : (در محضر امام صادق علیه السّلام از حضرت قائم (عج) یاد شد . پس آن حضرت فرمود : بدانید که هرگاه او قیام کند ، حتما مردم می گویند : این چگونه ممکن است ؟ در حالی که چندین و چند سال است که استخوان های او نیز پوسیده است .) (۳۴۹)

آسیب زایی سهل انگاری در این است که نقش تربیتی آرمان ها را با سبک گرفتن یا فراموش کردن آن ها از میان برمی دارد . هر آرمانی ، متناسب با ویژگی های خود ، قابلیت معینی را در افراد شکل می دهد . سهل انگاری نسبت به هر آرمانی ، سهم تربیتی معینی را از عرصه ی تربیت خارج می سازد . مهدویّت یکی از زنده ترین و پویاترین آرمان های دینی

است ؛ زیرا افراد را در ارتباط با رخدادی قرار می دهد که در پیش است و با توجه به این که وقت آن نامعین است ، هر آن ممکن است واقع شود . رخدادهای مربوط به آینده ، از توانایی ویژه ای برای آماده سازی افراد برخوردارند . مهدویّت در میان این گونه رخدادهای مربوط به آینده ، یکی از برجسته ترین آن هاست ؛ زیرا در عرصه ی وسیعی ، یعنی در پهنه ی حیات بشری ، رخ می دهد و در حکم برآیندی برای درازای بلند تاریخ آدمی و چون نقطه ی روشنی در پایان آن است . سهل انگاری نسبت به مهدویّت در تربیت دینی ، به منزله ی از دست نهادن این تاءثیر عظیم تحول بخش در شخصیت افراد است .

در نقطه ی میان دو قطب آسیب زای مذکور ، حالت سلامت عبارت از سهل گیری است . سهل گیری از معایب هر دو قطب کمال گرایی (غیر واقع گرا) و سهل انگاری به دور است ؛ زیرا در عین حال که در آن ، به کمال نظر هست ، وسع فرد نادیده گرفته نمی شود و در عین حال که در آن ، سهولت در کار است ، غفلت در میان نیست .

در تربیت مهدوی باید سهل گیری را چون یکی از شاخص ها در نظر گرفت . در سهل گیری ، باید نخست به حدود وسع فهمی و عملی فرد توجه یافت و آن گاه با نظر به این حدود ، حرکت وی را تسهیل کرد . امام علی علیه السّلام در حدیثی طولانی که در آن از

مهـدی (عج) یاد کرده است ، خطاب به حذیفه بن الیمان فرمود : (ای حذیفه ! با مردم آن چه را نمی دانند (نمی فهمند) نگو؛ که سرکشـی کننـد و کفر ورزند . همانا پاره ای از دانش ها سـخت و گران بار است که اگر کوه ها آن را بر دوش کشـند ، از بردن آن ناتوانند . . .) . (۳۵۰)

در این سـخن ، توجه به وسع فهمی و دانشـی افراد ، مورد تاءکیـد قرار گرفته و به صـراحت اظهار شـده که نادیده گرفتن آن ، مـوجب اعراض و بلکـه کفرورزی خواهـد گردیـد . بـه تبع وسـع فهمی ، وسـع عملی و حـد طـاقت افراد در به دوش کشـیدن تکالیف نیز بایـد مورد توجه قرار گیرد . قابل ذکر است که حتی در یاوران نزدیک مهدی (عج) ، برخی وسع و طاقت بیشتری از دیگران نشـان می دهنـد ، امـا به هر روی ، هر کـدام متنـاسب بـا وسع خویش ، عمـل می کننـد . در حـدیثی که پیش تر در وصف یاران مهـدی (عـج) ذکر شـد ، این تعبیر نیز آمـده است : (در میان آنان ، مردانی هسـتند که شب را نمی خسـبند و در نمازی که می گزارنـد ، چونان زنبور ، زمزمه ای بر لب دارنـد . شب را با برپایی نماز ، صـبح می کننـد و روز را با فرمانـدهی سپاه شان سپری می کنند . راهبان شب و شیران روزند .)(۳۵۱)

سید محمد صدر در شرح این بخش از روایت می گوید که این ظرفیت عظیم ، یعنی عبادت در شب و رزم

در روز ، تنها در برخی از یاران مهـدی (عـج) وجود دارد . سایرین ، تنها به جهاد و رزم واجب روزانه ای که به عهده دارند ، می پردازند و به سبب خستگی ، برپایی نماز شب را که مستحب است ، ترک می کنند؛ زیرا ظرفیت آن ها در حدی نیست که بتوانند عبادت و جهاد ، هر دو را به دوش بکشـند . بنابراین ، یاران مهدی (عج) دو دسـته اند؛ کسانی که به تهجد می پردازند و کسانی که به تهجد نمی پردازند . هر چند هر دو دسـته ، در اقدام به جهاد و رزم ، مشابه یکدیگرند . همین تقسـیم در یاران رسول اکرم صـلّی اللّه علیه و آله نیز وجود داشت . چنان که در قرآن به این نکته اشاره شده است : (در حقیقت ، پروردگارت می دانـد که تو و گروهی از کسـانی که بـا توانـد ، نزدیـک به دوسوم از شب یـا نصف آن یـا یـک سوم آن را به [نماز] برمی خیزید . . .) . (۳۵۲) یاران پیامبر ، هر چنـد همگی در شـجاعت و تحمل آزار قریش ، مشابه بودند ، اما تنها گروهی از آنان ، یعنی مسلمانان قبل از هجرت ، به همراه ایشان به تهجد می پرداختند . (۳۵۳)

تـوجه به وسـع افراد در عرصه ی فهم و عمـل ، به منزله ی حفـظ حرکت مسـتمر آنـان در طریق تربیت و تحول است . چه بسـا رعایت وسع یک فرد ضعیف ، موجب شود که وی ، به سهم خویش ، در راه مهیا شدن برای ظهور

مهدی (عج) گام بردارد ، اما بی توجهی به وسع فردی متوسط و خوب ، وی را از راه به در برد .

منابع :

۱ . قرآن کریم ، ترجمه ی محمد مهدی فولادوند ، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش ، ۱۳۷۸ .

۲ . باقری ، خسرو؛ آسیب و سلامت در تربیت دینی ، عرضه شده در همایش آسیب شناسی تربیت دینی ، وزارت آموزش و پرورش ، ۱۳۸۰ .

۳ . صافی گلپایگانی ، لطف اللّه ؛ منتخب الاثر فی الامام الاثنی عشر ، قم ، مؤ سسه السیده المعصومه ، ۱۴۲۱ ه . ق .

۴ . الصدر ، السید محمد؛ تاریخ مابعدالظهور ، بیروت ، دارالتعارف للمطبوعات ، ۱۴۱۲ ه . ق .

۵ . نعمانی ، محمد؛ غیبت ، ترجمه : جواد غفاری ، تهران ، کتاب خانه ی صدوق ، بازار سرای اردیبهشت ، ۱۳۶۳ ه . ش .

فرقه شناسی مهدویّت و فرقه های انحرافی (۱)(۳۵۴)

مدخل : اصالت مهدویّت و ادعاهای باطل

جعفر خوشنویس

تدوین : علی لاری

مساءله ی حضرت بقیه اللّه الاعظم ، مهدی موعود (عج) ، یکی از بارزترین و بدیهی ترین مسایل اسلامی و مورد تاءیید و اعتقاد همه ی مسلمانان به ویژه شیعیان است ، زیرا صدها آیات قرآنی و روایات نبوی این مساءله ی با اهمیت را به طور گسترده و مبسوط عنوان و مطرح ساخته اند و جزئیات آن را با بیاناتی دقیق و روشن ، ذکر کرده اند ، به طوری که ابهامی برای کسی باقی نگذاشته اند .

تمامی فِرَق اسلامی - تقریبا - این آیات و روایات و مفاد آن ها را به نحوی درکتب حدیثی و کلامی و تفسیری و احیانا

رجالی و تاریخی خود متعرض شده اند و درباره ی آن به شکل های مختلف سخن گفته اند ، تا جایی که می توان ادعا کرد که کم تر دانشمند و عالمی ، بلکه مسلمانی یافت می شود که به این موضوع مهم و خطیر نپرداخته ، یا این که این مطلب به گوش او نرسیده باشد .

شاهد روشن و قوی این مدعا ، صدها کتابی است که در طول تاریخ ، با استفاده از این نام شریف و مقدس به وجود آمده است . امّا این مساءله ی مقدس و بدیهی - بسان هر مساءله ی دیگر دینی و اسلامی حتی مانند الوهیّت و ربوبیّت و نبوت و رسالت - گه گاهی مورد سوء استفاده ی افراد یا گروه هایی البته با انگیزه های شخصی یا سیاسی ، قرار گرفته و می گیرد و اهداف و اغراض خاصی از این عمل دنبال شده و می شود .

مگر نه این که جهان همیشه شاهد این مطلب است که افرادی گستاخانه مدعی الوهیت یا ربوبیت شده و کوس خدایی زده اند و یا مدّعی نبوت و رسالت شده و دعوی پیغمبری نموده اند ؟ ! ! بدیهی است که این سوءاستفاده ها و این ادعاهای مفتضح و رسوا ، هرگز به اصل و اصالت این حقایق ضربه نمی زند و کسی نمی تواند با این بهانه که گه گاهی این نوع مطالب واقعی و ریشه دار در فطرت و عقل و مؤ یّد به صدها بلکه هزاران دلیل ، مورد سوء استفاده قرار گرفته یا می گیرد ، آن ها را زیر سئوال ببرد و یا

این که به نحوی در صحت اصل آن ها ، تشکیک کند .

از آن جا که مساءله ی حضرت بقیه اللّه الاعظم ، مهدی موعود (عج) ، که در آیات و روایات فراوانی خصوصیات آن مطرح شده است ، نزد مسلمانان ، مساءله ای مقدس و ظهور حضرتش همواره آرزوی آنان بوده است ، از این قاعده مستثنا نبوده و نیست .

این مساءله ی مهم از همان زمان ائمه ی اطهار علیهم السّلام و حتی با وجود خود امامان - که جزو مبّشران و نویددهندگان به آن بوده اند - به نحوی مورد سوء برداشت قرار گرفت و با برخورد ائمه علیهم السّلام ، مواجه شد .

این روند خطرناک و انحرافی در عصر غیبت صغری مخصوصا پس از آن ، به شکل هایی مانند ادعای دروغین (سفارت و نیابت خاصه) حضرت مهدی (عج) تجلی می نمود ، که مورد تکذیب حضرت (عج) و هشدار آن وجود مقدس قرار می گرفت و مؤ منان تنها به سفرا و نواب واقعی توجه داده می شدند . البته این حرکت در زمان های بعد ، نه تنها در جوامع شیعی بلکه در جوامع سنی نیز ادامه پیدا کرد و از اعتقاد و علاقه ی مسلمانان به این مطلب مقدّس و حساس و سرنوشت ساز ، بی محابا و ناجوانمردانه بهره برداری می شد !

با این حال ، خوشبختانه با هشدارهای قوی و به موقع عالمان دین و صدور ده ها روایت که شمایل و نشانه های آن حضرت ، شرایط ظهور و نحوه کار آن ذخیره ی الهی را بیان می کرد ، ماهیت

پلید آن حرکت های شوم و مغرضانه آشکار می شد و صاحبان آن مفتضح و رسوا می گشتند .

این ماجرا سردرازی دارد که از حوصله ی این مقاله ی مختصر بیرون است . لذا ما در این جا تنها به بخشی از آن چه در دو قرن اخیر واقع شد و مسلمانان بخصوص شیعیان هنوز از تبعات و پیامدهای ناگوار آن رنج می برند ، می پردازیم تا شاید گامی ، در جهت تنویر اذهان باشد .

آن چه فعلا در این مقاله مطرح است ، بررسی کوتاهی است درباره ی فرقه ای که متاءسفانه ، زمینه ساز پیدایش فرقه ی ضاله ی بابیت و سپس بهائیت شد . لازم به تذکر است که این مقاله یک مرور اجمالی بیش نیست ، و تفصیل کلام به شماره های بعد موکول می شود .

شیخیه ؛ ریشه ی بهائیت

اشاره

اگر بخواهیم تصویری جامع و گویا از فرقه ی ضاله ی بهائیت داشته باشیم ، لازم است ریشه ی پیدایش بهائیت را مورد بررسی و دقت قرار دهیم . در حقیقت ، بهائیت زاییده ی بابی گری است و بابی گری از کشفیه ، و کشفیه هم فرزند ناخلف شیخی گری است . قهرا برای پی بردن به واقعیت بهائی گری باید ریشه ها و دامنه هایی را که در آن متولد شده و پرورش یافته است ، بشناسیم . لذا قبل از ورود به بحث بهائیت ، باید دو فرقه ی دیگر را مورد بررسی قرار بدهیم . ما در این جا اول فرقه ی شیخیه را مورد بحث قرار می دهیم .

الف - شیخیه

۱ - شیخ احمد احسائی کیست ؟

مؤ سس فرقه ی شیخیه ، شیخ احمد احسائی است . شیخ احمد احسائی فرزند زین الدین بن ابراهیم بن صفر بن راغب بن رمضان درسال ۱۱۶۰ ه - . در قریه ای به نام مطیرفی از قراء احساء یا (لهسا) متولد شد . وی از اعراب صحرانشین بود ، ولی به خاطر اختلافی که بین جد دوم و سومش (دائر و رمضان) پیدا شد ، به منطقه ی احساء رفتند . اجداد شیخ احمد از سنی های متعصب بودند ، ولی آمدن آن ها به منطقه ی احساء که شیعه نشین بود ، باعث شد تحت تاءثیر شیعه قرار گرفتند . با این حال ، به دلیل سابقه ی تعصب و صحرانشینی ، به نظر می رسد تشیع آن ها از روی تحقیق و تعقل نبوده است و چه بسا از باب هم

رنگ شدن با محیط جدید بوده است .

۲ – اوصاف احسائی

برخی از مریدان وی اوصاف عجیب و غریبی را به او نسبت داده اند و از وی فردی استثنایی و دارای الهامات و امدادهای غیبی ، ساخته اند ، ولی بیشتر این اوصاف توسط پسرش به او الهام می شد . بیشتر اوصافی که به او نسبت داده شده ، از ناحیه ی پسرش بوده که کتابی هم در وصف او نوشته است . مثلا قبل از ۵ سالگی ، یادگیری قرآن را تمام کرد . خود می گوید : (در ایام طفولیت ، جسمم با بچه ها در حال بازی بود ، ولی روحم در عالم دیگر بود . همیشه فکر می کردم و تدبیر می نمودم و بر همه مقدم بودم . در سنین کودکی ، بر این عادت بودم که در خلوت هایم درباره ی اوضاع جهان و مردم می اندیشیدم که : کجایند ساکنین این عمارات که این بناها و کاخ ها را ساخته اند و وقتی متذکر احوال شان می شدم ، می گریستم . در مجالس لهو که در آن زمان شایع بود ، می رفتم ، ولی از آن کناره گیری می کردم . اگر هم جسمم با آن ها بود ، ولی روحم در ملا اعلی بود) .

لازم به تذکر است که در منطقه ای که او سکونت داشت ، موسیقی و غنا و امثال این ها خیلی رواج داشت تا آن جا که دستگاه موسیقی را بر درب خانه های شان آویزان می کردند . درباره ی حافظه و هوشمندی خویش نیز می گوید : (دو

ساله که بودم ، سیلی آمد و همه چیز را برد جز یک مسجد و خانه ی عمه ام ؛ حبابه .) که این سخن ، حافظه ی قوی او را می رساند .

گویند زمانی بر مقتولی گذر کرد ، با عبارت فصیح به او خطاب نمود : (اءین ملکک ، اءین شجاعتک ، اءین قوتک ؟ ملک و شجاعتت چه شد ، نیرو و توانت کو ؟) و بعد بر دگرگونی زمان ، می گریست . این فضایل مربوط به دوران طفولیت او است که مقدمه ای است برای ادعاهایی دیگر . به هر حال ، اوصافی برای او ذکر نموده اند که لازمه اش ، قداست و نبوغی خارق العاده است که در اصلاب وی بی سابقه بوده و هدف از این کار ، چیزی جز اغواء و فریفتن مردم نبود .

نکته ی قابل توجه این است که : چنین اوصافی بعد از آن که وی ، رییس این گروه گردید ، توسط پسرش ، بیان می شد تا مریدانش از او پیروی کنند .

۳ - علماء و احسائی

از علمای معاصر و غیر معاصر او ، به خاطر عقاید باطله ، چیزی جز تکفیر و تفسیق و نکوهش و ذمّ او نقل نشده است که به اسامی بعضی از آن ها اشاره می کنیم :

۱ - سید محمد مجاهد؛ نویسنده ی مناهل (متوفی ۱۲۴۲ ه -) .

۲ - سید مهدی طباطبایی ؛ فرزند نویسنده ی کتاب ریاض (متوفی ۱۲۶۰ ه -) .

۳ - شیخ محمد حسین ؛ نویسنده ی فصول (متوفی ۱۲۶۱ ه -) .

۴ - سید ابراهیم قزوینی ؛ مؤ

لف ضوابط (متوفی ۱۲۶۲ ه -) .

۵ - شهید سوم شیخ محمد تقی قزوینی (متوفی ۱۲۶۴ ه -) .

۶ - شیخ شریف العلماء (متوفی ۱۲۶۵ ه -) .

۷ - شیخ محمد حسن مؤ لف جواهر (متوفی ۱۲۶۶ ه -) .

۸ - ملا آقا دربندی ؛ مؤ لف کتب خزائن الاصول و خزائن الاحکام (متوفی ۱۲۸۵ ه -) .

۹ - میرزا محمد باقر خوانساری ؛ نویسنده ی روضات الجنات (متوفی ۱۳۱۳ ه -) .

۴ - تحصیلات شیخ

شیخ بعضی علوم و بعضی از معارف را تحصیل نمود بی آن که برای او شفای قلبی حاصل شود و توشه ای معنوی بر گیرد . خود می گوید : (در ۲۵ سالگی در خواب دیدم که کتابی در مقابل من باز شد و این قول خداوند : (الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی)(۳۵۵) را چنین تفسیر می کرد : الذی خلق ؛ یعنی اصل شی را که هیولا باشد ، خلق کرد . فسوی ؛ یعنی صورت نوعیه ی آن . قدر؛ اسباب آن . فهدی ؛ یعنی از این نوع به خیر و شر هدایت کرد . بر اثر این خواب ، انقلابی عجیب در من ایجاد شد که مرا از ادامه ی تحصیل علوم که ظاهری و غیرواقعی است ، بازداشت) .

بنابراین ادعا ، این مطلب برایش از این علوم و معارف که آن ها را صرفا ظاهری می داند ، بهتر است ! زیرا گویی منادی غیبی ، او را مورد خطاب قرار داده است ، چیزی شبیه به وحی یا اشراق و الهام .

در ادامه می گوید : (پس از عزلتی چند

، و در نفس خود ، امور دیگری را احساس کردم) .

مریدان او ادعا کرده اند که شیخ ، علمش را از عالم اعلی گرفته است برخلاف دیگران که با همه ی سعی و کوشش وافر خود از آن عاجز هستند ، برای او در علوم مختلف ، ۳۰۰ تاءلیف ذکر کرده انـد و تنها یک هزارم فضایل او مطرح شـده است . در هر فن و علمی از تمام متخصصان بالاتر است .

گفته شـده ایشـان سـفرهای زیـادی به بلاـد مختلف داشـته ، خصوصا بلاد و شـهرهایی که دارای حوزه ی علمیه بوده و علمای بزرگ در آن زنـدگی می کردنـد . شـرکت در درس آن علمـا باعث شـد که علوم زیادی فراگرفته و از او یک عالم بزرگ و شخصیتی مقدس و متّقی بسازد . منتها این ادعا را اموری تکذیب و از اهمیت آن می کاهد که اینک آن ها را بر می شماریم :

۱ - بنـابر آن چه که از ایشـان نقل شـده است یا به او نسـبت داده انـد ، او نه برای آموختن ، بلکه صـرفا برای آزمایش علما در دروس شرکت می کرد .

۲ - بنابر تصریح خود یا نقلی که از او شده است ، با دیدن آن خواب ، حقایق علوم را دریافت و به او الهام گشت .

۳ - ادعای این که علم او لَدُنّی بود .

گویند : بعضـی از علوم مانند فلسـفه و تصوّف و بعضـی علوم غریبه را در سـفرهایش آموخت و به دلیل همین علوم یا به خاطر اعتماد بر بعضی از روایات که معنای آن را نفهمیده بود ، دچار چنین

سرانجامی شد .

شیخ احمد احسائی در اوایل امر به تقوی ، زهد و ورع توصیف شده است و لذا بعضی او را مدح کرده اند . لیک با بیان اعتقادات غلوآمیز و ادعاهایش ، انحراف او مشخص گشت . بدین سبب ، علما به تکفیر او حکم دادند .

۵ - شیخ احمد احسائی و تشیع

شیخ احمد احسائی دارای مسلکی اخباری بود . او به اموری غریب معتقد بود که با اعتقادات شیعه ی امامیه که در طول قرون متمادی در کتب کلامیه و اعتقادیه ی خود به صورت مختصر و مطول بیان کرده اند ، فاصله ی زیادی دارد . مواردی از اعتقادات شیخ را بر می شماریم :

۱ - ائمه را به عنوان علل اربع برای عالم ذکر کرده است (علل فاعلی ، مادی ، صوری ، غایی) . این غلوّی است که عقل و شرع مقدس از آن ابا دارد .

۲ - اصول دین ۴ تا است : معرفت اللّه ، معرفت انبیاء ، معرفت ائمه ، معرفت رکن رابع ؛ که شیوخ و بزرگان شیخیه هستند .

۳ - قرآن ، کلام نبی صلّی اللّه علیه و آله است . شیخ با این کلام ، منکر وحی بودن قرآن است .

۴ - اتحاد حق با خلق ؛ یعنی اللّه تعالی با انبیاء ، شی ء واحدی هستند .

۵ - تفسیر معاد به معنای غیرمتعارف و بیگانه از آن چه علمای کلام می گویند .

۶ - تفسیر امام به شی ء غریب که همراه با غلوّ ، شرک و خرافه است که قرآن و شرع مقدس ، مخالف چنین امری است .

۷ -

اعتقاد به رکن رابع که از مختصات این فرقه است .

دلیل اعتقاد به رکن رابع :

برای هر سلطانی ، ۴ وزیر است و اگر این چهار وزیر نباشند ، ملک و سلطنت از بین می رود و کم و زیاد کردن آن ها هم جایز نیست :

۱ – وزیر عدل ؛

۲ – وزیر انفاق ؛

۳ – وزیر جنگ ؛

۴ – وزیر دارایی و مالیات .

چون خداوند و نبی و امام از جنس بشر نیستند ، لازم است بین آن ها و خلق ، شیوخ آن ها واسطه و موضوع تجلّی حق باشند . این ها این اصل را در مقابل سفارش ائمه ی معصومین علیهم السّلام در رجوع به فقهاء که قدرت استنباط احکام را از کتاب ، سنت ، عقل و اجماع دارند و حجت بر عوام هستند ، قرار داده اند .

۸ – اعتقاد عجیب و غریب شیخ در مورد امام عصر (عج) ، استهزای آن حضرت است که شبیه به کلام منکرین است و گفته است امام غایب در پشت پرده ی غیبت چه فایده ای دارد ؟ وی گفته است : ان الامام الحجه خاف وفّر الی العالم حور قلیائی ؛ امام عصر به خاطر ترس به عالم حور قلیایی گریخت .

۹ – اعتقاد به حقانیت فرقه ی شیخیه و عقاید آن و تصریح به بطلان جمیع فِرَق شیعه حتی امامیه .

۱۰ – نفی عدل که نزد شیعه از اصول دین است .

شیخ احمد احسائی در یکی از کتاب هایش به خلفا حمله کرد . به همین دلیل ، حکومت عثمانی که در آن وقت بر عراق ، سیطره داشت

، به کربلا حمله کرد ، عده ای از اهالی آن جا را کشت ، خانه ها را آتش زد و ویران کرد . در این میان ، خانه ای جز خانه ی سید کاظم رشتی شاگرد شیخ احمد احسائی سالم نماند . شیخ که مسبب این فتنه بود ، خود در امان ماند . مدتی بعد به حجاز رفت و در آن جا مورد احترام قرار گرفت . این در حالی بود که حکام آن دیار ، سنی بود و زیر نظر حکومت عثمانی قرار داشتند .

به هر حال شیخ در ۵۷ سالگی به سال ۱۲۴۱ه - . از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد .

شاگردان شیخ ، مروّجان عقاید او و مورد عنایت ناصرالدین شاه بودند ، (او به دنبال معارضه و مقابله با قدرت علمای شیعه بود) و کارهای آنان به اختلاف بین صفوف شیعیان انجامید ، خصوصا در آن زمان که شیعیان عراق تحت حکومت متعصب سنی عثمانی بوده و به اتحاد ، نیاز شدید داشتند . سعی همیشگی استعمار بر این بود که مراجع را که ملجاء و پناه شیعیان ، بودند از میان بردارد .

سید کاظم رشتی که در کلاس درس او شرکت و عقاید او را ترویج می داد ، بعدها فرقه ی کشفیه را تاءسیس کرد .

بعد از مرگ شیخ ، فرقه ی او به شُعَب مختلف تقسیم شد مانند : کرامیه ، احقاقیه ، حجت الاسلامیه و باقریه که هر یک از این ها افکار مخصوص به خود را داشتند .

ب - کشفیه

۱ - سید کاظم رشتی کیست ؟

سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم

رشتی گیلانی حائری ، ایرانی الاصل بود و در سال ۱۲۱۲ه - . متولد شد .

بعضی گفته اند نسبش از سادات حسینی بوده ، ولی بعضی گفته اند که اصلا سید نبوده ، بلکه این یک اسم مستعاری است ؛ زیرا در یزد با نام احمد احسائی به فعالیت می پرداخت .

وی در ۲۱ سالگی به کربلا رفت و تا آخر عمر در آنجا ماند و عقیده ی شیخ را ترویج می کرد . بعد از وفات شیخ ، از بین مشایخ شیخیه ، وی چون جراءت زیادی در اظهار عقاید سلف خود داشت یا به خاطر اسباب خارجی و سیاست مداران خارجی ، به عنوان رییس انتخاب شد . او بر عقاید سلف خود ، اوهامی جدید افزود و ادعاهای شبیه به کشف داشت . شاید به همین خاطر ، به آن ها کشفیه می گویند .

سید کاظم ۲۰ سال رییس فرقه بود و بین پیروانش در ایران و عراق ، رکن رابع بود . او می گفت : فقط ما شیعه ی کامل هستیم .

۲ - تاءلیفات

سید رشتی ، کتب زیادی قریب به ۱۲۰ کتاب ، تاءلیف کرد که در بردارنده ی امور غریبه و ادعاهایی عجیب است و از غلوّ و خرافه درباره ی ائمه ی معصومین علیهم السّلام آکنده است . او غالبا کتاب هایش را با رمز می نوشت .

افندی عبدالباقی عمری فاروقی موصلی ، در مدح سلطان عثمانی که پرده ای از پرده های حرم نبوی را برای مرقد موسی بن جعفر علیه السّلام به عراق فرستاد ، قصیده ای دارد و در آن به یکی از فضائل امیرالمؤ

منین علی علیه السّلام اشاره می کند که حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله فرمود : اءنا مدینه العلم و علی بابها . افندی این کلام را به صورت شعر درآورد و گفت :

هذا رواق مدینه العلم الذی

من بابها قد ضل من لایدخل

سید کاظم رشتی این بیت را شرح کرد و گفت : این مدینه ای عظیم در آسمان است و ائمه علیهم السّلام در آن ساکن هستند . بعد این مدینه را توصیف می کند که این مدینه ، ۲۱ محله دارد و ۳۶۰ کوچه . سپس برای هر یک از آن ها نام عجیب و صاحبی با اسم عجیب ذکر می کند . این ها مطالبی شبیه اساطیر و خرافات است که دین و عقیده را به مسخره و استهزاء گرفته است .

وقتی این شرح اسطوره ای به شاعر رسید ، گفت : چنین سخنی به ذهن من هم خطور نکرده بود .

سید محمود آلوسی مفتی بغداد که در عناد با شیعه معروف است ، سید کاظم را مورد احترام قرار داد . وی وصف عجیبی را برای او بیان می کند و می گوید : اگر سید رشتی در زمانی بود که آمدن نبی امکان داشت ، پیامبر بود و من نخستین کسی بودم که به او ایمان می آوردم ؛ چون شرایط نبوت را از نظر اخلاقی و علم کثیر و عمل به سجایای انسانی داراست .

آیا چنین ستایشی از طرف مخالفین ، دلالت بر رضایت آن ها از این فرد فاسد العقیده ندارد و آیا دلیل بر این نیست که آن چه رشتی گفته و نشر داده ، مخالف

راه و روش اهل بیت علیهم السّلام بوده است ؟

۳ – سید کاظم رشتی و مهدویّت

سید کاظم رشتی ، مهدویّت را به صورتی موهوم مطرح می کرد . برای مثال می گفت : الآن مهدی در بین شماست . او حتی مبلغینش را به اطراف می فرستاد که : آماده باشید ، آقا می آید و گاهی می گفت : آقا بین خود شماست . به خاطر همین افکار خرافاتی و موهوم ، یکی از شاگردان بارزش به نام علی محمد باب ادعا کرد که من باب امام زمان هستم . بعد ادعا کرد که خود مهدی هستم . مردم هم دور او را گرفتند و زیربنای بابیت شکل گرفت .

سید کاظم رشتی ، شاگردانی را تربیت کرد که متاءسفانه بعضی از آن ها از اهل علم بودند . آنان عقاید و افکار او را در مناطقی از ایران از جمله ؛ کرمان ، آذربایجان و تبریز ترویج دادند .

احسائی و رشتی ، نایبی را معرفی نکردند ، ولی بعضی ها در بعضی مناطق ادعا کردند که نایب سید هستند .

سید کاظم ، قریب به ۱۵۰ تاءلیف داشت که برخی از آن ها شرح بعضی از ادعیه است . با تاءویلاتی غریب شبیه به داستان .

سید کاظم در سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت و فرزندش سید احمد ، رییس فرقه شد .

منابع :

۱ . حیاه شیخ احمد احسائی ؛ مؤ لف : فرزند شیخ احمد احسائی .

۲ . ارشاد و العلوم ، کریم خان کرمانی .

۳ . تاریخ نبیل ، زرندی .

جهت مطالعه و تحقیق بیشتر به کتاب های زیر مراجعه شود :

۱ . ردّ شیخیه

، محمد مهدی بن سید صالح قزوینی موسوی (انتشار سال ۱۳۳۷) .

۲ . اسرار پیدایش شیخیه ، بابیه و بهائیه ، محمد کاظم خالصی .

۳ . خرافات شیخیه و کفریات ارشاد العلوم ، محمد کاظم خالصی .

۴ . کشف المراد (بررسی عقاید شیخیه و ردّ اتهامات) ، مؤ لف و ناشر . الف حکیم هاشمی (تهران ۱۳۵۲ش) .

دعاشناسی : مروری بر دعای ندبه (۳۵۶)

اشاره

سید مهدی میرباقری

تدوین : سید مجتبی فلاح

دعا و توسل ، دو نیاز آدمی و دو بال پرواز او برای فرار از دل مردگی حاکم بر فضای زندان دنیا هستند . همین امر انسان را بر آن می دارد تا در پی دست یابی به عواملی باشد که او را در راه درک مفاهیم ادعیه و زیارات یاری می رسانند . در میان این عوامل ، دقت در فرازهای دعا ، سهم بسزایی در فهم معنای روح بخش آن ایفا می کند؛ یعنی فهم سیر و انتقالاتی که برای تربیت روح انسان ها در نیایش های معصومین علیهم السّلام است ، همانطور که نیاز به ترجمه و شرح واژگان دارد ، محتاج آگاهی از اسرار پنهان در بین فقرات و نظم و سیاق کلی آن ها نیز می باشد؛ زیرا ترکیب کلّی و مجموعه ی فرازهای دعا ، منظومه ی به هم پیوسته ای هستند که بر زبان اولیای خدا علیهم السّلام برای رشد و صعود و در نهایت تقرب روح آدمی به معبود یکتا ، جاری شده اند . ترتیب و فراز و نشیب دعا با نیازهای پیچیده روح انسانی ، هماهنگ است . معصوم علیه السّلام با نگاه جامعی که به مجموعه ی ابعاد

وجودی انسان دارد و می خواهد او را به سوی سعادت رهنمایی کند ، به یقین با ظرافت و دقت ویژه ای سخن می گوید تا روان آدمی را از مرحله ای به مرحله ی عالی تری حرکت دهد . همین است که نمی توان هیچ کلمه ای را جایگزین کلمه ی دیگری کرد یا فرازها و جملات دعا را با یکدیگر جابه جا کرد .

بنابراین ، دقت در کلمات و نوع واژگان ، فرازها و فقرات دعا برای فهم بهتر نقل و انتقالاتی که در آن جریان دارد ، امری لازم است . ما در این نوشتار در صدد آنیم تا با چنین دیدگاهی ، به شرح و بیان ارتباط بین فرازهای دعای شریف ندبه بپردازیم . باشد که در راه کشف مقصود نهایی این دعای ملکوتی مورد توجه و عنایت آن غایبی که وجودش از میان ما خالی نیست ، قرار گیریم . پیش از پرداختن به اصل بحث ، بهتر است مطالبی را جهت آشنایی با سند این دعای شریف بیان کنیم .

سندشناسی

برای این دعا ، دو سند ذکر شده است ، که در ذیل به بیان و بررسی هر کدام از آن ها می پردازیم .

سند اول

این سند مربوط است به نقلی که مرحوم سید بن طاووس در کتاب شریف مصباح الزائر آورده است . عین عبارت ایشان چنین است :

ذکر بعض اصحابنا قال : قال محمد بن علی بن اءبی قره ، نقلت من کتاب محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری قدّس سرّه دعاء الندبه و ذکر انه الدعاء لصاحب الزمان صلوات اللّه علیه و یستحب اءن یدعا به

فی الا عیاد الاربعه و هو . . . (۳۵۷)

بعضی از اصحاب ما چنین گفته اند که جناب محمد بن علی بن اءبی قرّه از کتاب مرحوم محمد بن الحسین بن سفیان بن البزوفری ، دعای ندبه را نقل کرده و گفته است که این دعا ، دعایی است برای حضرت صاحب الزمان صلوات اللّه علیه که مستحب است آن را در عیدهای چهارگانه - روز جمعه ، عید قربان ، عید فطر و عید غدیربخوانند .

سند دوم

دوّمین سندی که برای دعای ندبه ، از خلال کتاب های روایی به دست می آید ، سندی است که مرحوم مجلسی در بحارالانوار(۳۵۸) نقل می کند :

قال محمد بن المشهدی فی المزار الکبیر : قال محمد بن ابی قرّه : نقلت من کتاب اءبی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری . . . .

محمد بن مشهدی در کتاب مزار خویش - مزار کبیر - چنین گفته که دعای ندبه را محمد بن ابی قرّه از کتاب ابی جعفر محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری ، نقل کرده است .

همان طور که ملاحظه می شود ، آن تزلزل و ضعفی که در سند اول وجود دارد ، در سند دوم به چشم نمی خورد؛ زیرا در سند دوم ، مرحوم مشهدی به طور مستقیم می فرماید : محمد بن علی بن ابی قرّه چنین گفت که دعای ندبه منقول از کتاب مرحوم بزوفری است ، در حالی که در سند اول ، مرحوم سید بن طاووس می فرماید :

ذکر بعض اصحابنا .

بعضی از اصحاب ما امامیه چنین ذکر کرده اند .

لازم به ذکر است که مرحوم مجلسی

بعـد از بیـان هر دو سـند ، چنین اظهار نظر می کنـد : (گمان می رود مرحوم سـید بن طاووس نیز این دعا را از جناب مشـهدی گرفته باشد و مراد وی از بعض اصحابنا همان مرحوم مشهدی باشد .)

البته ناگفته نماند که اگر سید بن طاووس قدّس سرّه دعای ندبه را با واسطه ی مرحوم مشهدی نقل کند ، یک اشکال پدید می آید و آن این که ، جناب سید قدّس سرّه بعد از بیان دعای ندبه ، چنین می گوید :

ثم صل صلاه الزیاره و قد تقدم و صفها ثم تدعوا بما اءحببت فاءنک تجاب ان شاء اللّه تعالی . (۳۵۹)

سپس به کیفیتی که در گذشـته بیان شـد نماز زیارت را به جای آریـد و از خـدا آن چه را می خواهید در خواست کنید که ان شاءاللّه اجابت خواهد شد .

در حالی که کتاب مزار مرحوم مشـهدی از چنین نماز زیارتی در پایان دعای نـدبه ، خبر نمی دهد . ولی خود مرحوم سـید در اقبال الاعمال ، (۳۶۰) چنین نمازی را بعـد از دعای نـدبه نقل نمی کند که این می تواند علامتی باشد بر این که مرحوم سـید ، نماز زیارت را در مصباح به عنوان رجاء آورده است .

اما به هر حال ، سـندی که نزد اهل فنّ ، از استناد بیشتری برخوردار است ، همان سند مرحوم محمد بن مشهدی است که ما نیز به بررسـی آن می پردازیم . ولی قبل از پرداختن به بررسی سند دعا ، لازم است در نگاهی کوتاه ، به معرفی کتاب مزار محمد بن مشهدی بپردازیم .

آشنایی با کتاب مزار کبیر

مزار محمد

بن مشـهدی ، کتابی است که در مورد زیارت های وارد شـده برای پیامبر گرامی اسـلام صـلّی اللّه علیه و آله و خاندان نورانی آن حضرت نوشته شده است .

مرحوم مجلسـی در بحارالا۔نوار ، از این کتـاب بـا عنوان (مزار کبیر) یـاد کرده است . (۳۶۱) و بنـابر آن چه علا۔مه طهرانی در الذریعه بیان کرده است (۳۶۲) و هم چنین از خاتمه ی مستدرک الوسایل ظاهر می شود ، این کتاب ، یکی از مدارک مرحوم نوری برای (مستدرک الوسایل) بوده است . (۳۶۳) از عبارتی که در مقدمه ی مزار کبیر آمده است ، چنین آشـکار می گردد که مرحوم مشهدی فقط روایاتی را که به سند قابل اعتماد و از راویان موثق به دست آورده ، نقل کرده است . (۳۶۴)

در پایان باید افزود مرحوم سید بن طاووس علاوه بر اعتماد به این کتاب و نقل فراوان از آن ، زبان به مدحش نیز گشوده است (۳۶۵) .

آشنایی با محمد بن مشهدی

ازکلمات مرحوم آیت اللّه خویی در معجم الرجال به نقل از شـیخ حرّ عاملی چنین ظاهر می شود که مراد از محمد بن مشهدی ، محمـد بـن علی بن جعفر است . (۳۶۶) ولی مرحوم حـاجی نوری در خـاتمه ی مسـتدرک الوسایـل در این باره می فرمایـد : (مراد از محمد بن مشـهدی ، محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی است که از وی با عنوان (حائری) نیز یاد شده است . ایشـان یکی از کسانی است که از ابی الفضل شاذان بن جبرییل قمی روایت نقل می کنـد . او هم چنین با دو واسـطه از مرحوم محمد بن

نعمان – شیخ مفید – به نقل روایت می پردازد) . (۳۶۷)

ولی به هر حال مقصود از محمد بن مشهدی ، هر کدام از این دو که باشد (محمد بن علی بن جعفر – یا – محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدی) ، شخص قابل اعتماد ، مورد وثوق و جلیل القدری است که توصیف و مدح وی در کتب رجال آمده است .

آشنایی با محمد بن علی بن اءبی قرّه

درباره ی آشنایی با (محمد بن علی ابی قرّه) باید گفت که ایشان از جمله راویان صاحب کتاب و مورد اعتماد است . رجال نجاشی درباره ی وی چنین می گوید : (محمد بن علی بن یعقوب ، اسحاق بن اءبی قرّه ، ابوالفرج القنائی الکاتب کان ثقه و سمع کثیرا و کتب کثیرا و کان یوردق لاصحابنا و معنا فی المجالس ، له کتب منها : کتاب عمل یوم الجمعه ، کتاب عمل الشهور ، کتاب معجم رجال ابی المفضل ، کتاب التهجّد؛ اءخبرنی و اءجازنی جمیع کتبه)؛(۳۶۸) (محمد بن علی بن یعقوب اسحاق بن اءبی قرّه ابوالفرج القنائی ، که ملّقب به (کاتب) است ، شخص ثقه و مورد اعتمادی می باشد که شنیده ها و نوشته های زیادی از او به جای مانده است .

وی شخصی بود که کتاب ها را ورق به ورق برای اصحاب امامیه می خواند و همواره در مجالس ، با ما بود .

کتاب های او عبارتند از : عمل یوم الجمعه ، عمل الشهور ، معجم رجال ابی المفضل و التهجد) .

مرحوم نجاشی در پایان می فرماید : (محمد بن ابی قره برای من روایت نقل کرده

و اجـازه ی نقـل کتاب هایش را به من داده است) . همان طور که روشن است ، از عبارت : (کان یوردق لاصـحابنا و معنا فی المجالس) چنین استفاده می شود که مرحوم نجاشی در زمان (ابن ابی قرّه) می زیسته است .

و از عبـارت دیگر که می فرمایـد : (اءخـبر نی و اءجـازنی جمیع کتبه) ، آشـکار می گردد که مرحوم نجاشـی ، اجـازه ی نقل کتاب های (ابن اءبی قرّه) را نیز داشته است .

بنابراین ، می توان چنین گفت که هر چند این دو بزرگوار هم عصـر یکدیگر بوده اند ، ولی به اعتبار این که مرحوم نجاشـی ، اجـازه ی نقل کتاب های (ابن ابی قرّه) را از وی داشـته است ، (ابن ابی قرّه) از مشایـخ اجازه ی مرحوم نجاشـی محسوب می گردد .

آشنایی با محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری

بنـابر آن چه مرحوم آیت اللّه خویی در معجم الرجال آورده است ، (۳۶۹) از این شخص با دو عنوان یاد شده است : ۱) محمد بن الحسین بن سفیان البزوفری ، ابوجعفر ۲) محمد بن الحسین البزوفری ، ابو جعفر .

وی از شاگردان احمـد بن ادریس بوده و از او روایت نقل کرده است . از آن جا که مرحوم محمـد بن نعمان (شـیخ مفید) ، از محمد بن حسین بن سفیان بزوفری ، روایت نقل کرده ، می توان گفت که ایشان از مشایخ مرحوم مفید نیز بوده است .

امّا درباره وثاقت وی باید گفت : هر چند پیرامون (محمد بن حسـین بن سـفیان بزوفری) در کتب رجالی ، توثیق خاصّـِی وارد نشده است ،

ولی از آن جـا که این فرد از جمله کسـانی بوده که مرحوم مفیـد از وی روایت بسـیار نقـل کرده و هم چنین در موارد مختلف برای وی رضا و رحمت خداونـد متعال را طلب نموده است ، می توان بـدون تردیـد گفت : قواعـد توثیق عام ، شامل حال وی می گردد؛ زیرا طبق قواعدی که بزرگان ازاهل فنّ رجال ، بیان کرده اند : اگر شخصی از مشاهیر باشد و روایات فراوانی را هم نقل کرده و از طرفی هم قـدح و تضـعیفی درباره ی او بیان نشده باشد ، همین نشانه ی حُسن ظاهر و علامتی برای توثیق او می باشد؛ چون با شهرتی که از او به جای مانده ، اگر ارباب رجال ، عیب و مذمتی از وی سراغ داشتند ، بیان می کردند .

معنای (انّه الدعاء لصاحب الزمان) علیه السّلام

اشاره

بعـد از روشن شـدن وثـاقت موجود در سلسـله ی سـند این دعای شـریف ، لازم است به عبارتی که ابن بزوفری قبل از این دعا آورده است ، بپردازیم .

وی قبل از آوردن متن دعای ندبه چنین می گوید :

انّه الدعاء لصاحب الزمان صلوات اللّه علیه و یستحب اءن یدعی به فی الاعیاد الاربعه . . . . (۳۷۰)

مرحوم بزوفری چنین گفته که دعـای نـدبه ، دعـایی است برای حضـرت صاحب الزمان علیه السّـلام و مسـتحب است آن را در عیدهای فطر ، قربان ، غدیر و روز جمعه بخوانند .

بر اهل دقت پوشیده نیست که در عبارت : (انّه الدعاء لصاحب الزمان صلوات اللّه علیه) ، دو احتمال وجود دارد که عبارتند از :

۱) این دعای شریف ، دعایی است که از جانب

امام زمان علیه السّلام انشاء شده است .

۲) این دعا ، دعایی است که برای وجود مقدس امام زمان علیه السّلام انشاء شده است ، نه این که انشاء این دعا از طرف آن حضرت صورت گرفته باشد .

امّا از آن جا که مرحوم (ابن بزوفری) در ادامه می فرماید :

و یستحب اءن یدعی به فی الاعیاد الاربعه .

مستحب است که این دعا در عیدهای چهارگانه خوانده شود

معلوم می گردد که در نگاه مرحوم (ابن بزوفری) ، انشاء این دعای شریف از جانب کسی غیر از امام معصوم علیه السّلام نبوده است ؛ زیرا بزرگان اصحاب امامیه هیچ گاه در رابطه با دعایی که از جانب شخصی غیر از معصوم علیه السّلام صادر شده باشد ، نمی گویند (مستحب است آن را فلان وقت معیّن بخوانید) .

بنابراین ، به دو قرینه ، احتمال این که دعای ندبه از سوی شخص دیگری غیر از امام معصوم علیه السّلام صادر شده باشد ، مردود است :

۱) این که می فرماید : (یستحب)؛ (مستحب است خواندن این دعا) . و ظاهر این کلمه می رساند که این دعا از جانب معصوم صادر شده است ؛ زیرا محکوم کردن هر کدام از افعال و اءذکار به هر یک از احکام خمسه (وجوب و حرمت ، استحباب ، کراهت ، اباحه) از امور توقیفیه می باشد که فقط باید از جانب اولیای خدا صورت گیرد .

۲) این که برای قرائت این دعا ، زمان خاص (اعیاد اربعه) بیان شده و دعایی که از جانب غیر معصوم انشاء شده باشد ، نمی تواند از چنین ویژگی

برخوردار باشد .

دعای ندبه ، انشاء کدام امام است ؟

امّا این که این دعای شریف از جانب کدام یک از معصومین علیهم السّلام صادر شده است ، باز هم به روشنی معلوم نیست .

از ظاهر عبارت مرحوم (ابن بزوفری) آشکار می شود که این دعا از امام زمان علیه السّلام است . در این صورت ، باید بگوییم : این دعاء نیز از توقیعاتی است که از جانب حضرت صاحب الامر علیه السّلام برای مرحوم ابن بزوفری که در زمانی نزدیک به غیبت صغری می زیسته ، صادر شده است همانند توقیعاتی که برای مرحوم شیخ مفید صادر شده اند .

احتمال دوم این است که این دعا از سوی امام صادق علیه السّلام صادر شده باشد؛ همان طور که مرحوم مجلسی در کتاب (زاد المعاد)(۳۷۱) فرموده است .

هر چند بعضی خواسته اند احتمال دوم را به خاطر ناسازگاری بعضی از مضامین دعا با صدور از جانب امام صادق علیه السّلام مردود سازند ، ولی بر اهل تحقیق روشن است که این اشکالات قابل توجیه است ؛ زیرا نظیر چنین مضامینی در موارد دیگر از امام صادق علیه السّلام (۳۷۲) و دیگر ائمه علیهم السّلام (۳۷۳) نقل شده است . امّا به هر حال آن چه از سند دعای ندبه معلوم می شود ، این است که این دعا ، دعای غیر ماءثور نیست ، بلکه دعایی است که از جانب یکی از ائمه هدی علیهم السّلام نقل شده است . علاوه بر این ، با دقّت در متن این دعای شریف به آسانی آشکار می شود که چنین مضمون بلند و ملکوتی ، خود از جمله تاءییدات غیرقابل انکار بر

صدور دعای ندبه از سوی امام معصوم علیه السّلام است .

فرازهای دعا

این دعا از چهار فراز تشکیل شده که با یکدیگر مرتبط بوده و مجموعا یک منظومه ی منظم و سیر منسجم را تشکیل می دهند .

فراز اول : حمد و صلوات

این دعا با حمد بر ربوبیت خداوند و صلوات بر پیامبر گرامی اسلام و اهل بیت مکرّمش علیهم السّلام آغاز می شود .

الحمد للّه ربّ العالمین و صلی اللّه علی سیدنا محمد نبیّه و آله و سلم تسلیما .

ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است و درود و سلام مخصوص خداوند بر آقای ما پیامبرش و خاندان او باد .

فراز دوم : ثنای بر قضاء

این فراز که با حمد و ثنای دوباره بر جریان قضای الهی نسبت به اولیائش شروع می شود ، در واقع دربردارنده ی همه ی دعا به نحو اجمال است که با عباراتی مختصر ، مضامین بعدی دعا را مورد اشاره قرار می دهد .

اللهم لک الحمد علی ماجری به قضاؤ ک فی اولیائک . . . و جعلتهم الذریعه الیک و الوسیله الی رضوانک .

بار خدایا ! ستایش فقط تو را سزاست بر آن قضاء و قدری که درباره ی اولیا و نمایندگانت جاری شد . . . و آنان را سبب دست آویزی به سویت و وسیله ای برای خشنودی محضت قرار دادی .

فراز سوم : تاریخ ، از آغاز تا تکامل

در سومین فراز از این دعای شریف ، ماجرای تفصیلی قضا و حکم الهی در مورد اولیائش مورد بررسی قرار می گیرد که در آن ، نقطه ی شروع تاریخ بشریت و تحوّلات اساسی و در نهایت ، سیر

تکاملی آن به سوی عصر حاکمیت حضرت بقیه اللّه علیه السّلام که اوج تقرّب جامعه ی بشری به خدای متعال وهدف نهایی از خلقت است ، مورد توجه واقع می شود . این فراز با عبارت فبعض اءسکنته جنتک آغاز می گردد و با جمله ی و نحن نقول الحمدللّه رب العالمین به انتها می رسد .

فراز چهارم : استغاثه و طلب

استغاثه به درگاه حضرت حق ، آخرین فراز از دعای ندبه را به خود اختصاص می دهد :

اللّهم اءنت کشّاف الکرب و البلوی . . . .

خدایا ! تویی تنها برطرف کننده گرفتاری ها و سختی ها . . . .

کلید فهم دعا

به نظر چنین می رسد که شاید بتوان از این دعای شریف ، ره یافت های جدّی و مفیدی را برای پی ریزی یک فلسفه ی تاریخ بر مبنای معارف اصیل اهل بیت علیهم السّلام به دست آورد . امّا قبل از ورود به بحث لازم است ، اشاره ای گذرا به تعریف فلسفه ی تاریخ و دیدگاه های مختلف در رابطه با آن داشته باشیم .

مقصود از فلسفه ی تاریخ ، تحلیل کلّ تاریخ بشریت است ؛ یعنی در این علم ، جریان و حرکت تاریخ از ابتدا تا انتها ، نحوه ی تکامل تاریخ و عوامل حاکم بر تحول و تکامل آن مورد بررسی قرار می گیرند . بنابراین ، از آن جا که تحلیل جریان ها و تحولات تاریخی و نظر دادن در رابطه با حرکت تکاملی آن ها ، از یک سو به چگونگی نگاه انسان به جهان بستگی دارد و از سوی دیگر ، به کیفیّت تحلیل از

وجود انسان وابسته می باشد . دانشمندان مسلمان و موحّد که اساس آفرینش و تکامل آن را بر پایه ی خالقیّت و ربوبیت حضرت حق بنا می نهند ، نمی توانند نظریات مادی گرایانی که نظام آفرینش را بر اساس استقلال و استغناء ماده تحلیل می کنند ، بپذیرند؛ زیرا نظریه پردازان مادّی ، کمال نهایی در خلقت را بر اساس مطلق گرایی حسّی و اصل بودن محسوسات و لذایذ مادّی تعریف می کنند و مبتنی بر همین دیدگاه ، مرحله ی تکامل تاریخ را مرحله ای می دانند که در آن ، غرایز انسانی به صورت تامّ و تمام ارضا شود . این نظر در تضادّ جدّی با عقاید و دیدگاه های پیروان آیین توحیدی اسلام است که بر پایه ی اعتقاد به خالقیت مطلقه ی خدای یکتا ، تکامل خلقت را به ربوبیت الهی بر می گردانند و می گویند : این پروردگار یگانه است که با افاضه و ربوبیّت دایمی خود ، همه ی مخلوقات را در مسیر تکامل قرار می دهد . که در این صورت ، کمال تاریخ نیز هنگامی خواهد بود که جامعه به سمت پذیرش بیشتر ربوبیّت و ولایت الهی و ظهور کامل تر آن ، پیش رود . رسیدن به این هدف مهّم فقط در کنار اراده ی انسان ها ممکن خواهد بود؛ یعنی این انسان ها هستند که با اختیار و پذیرش ولایت الهی ، خود را در تکامل تاریخ ، شریک می سازد و راز نزدیک شدن جامعه به یک پرستش اجتماعی را باز می کنند . در نتیجه ، جریان ولایت و سرپرستی الهی

در عالم انسانی ، ظهور بیشتری پیدا می کند که این ، همان کمال نهایی تاریخ است .

در این میان ، اولیای خاصّ خدا ، نقش مجرا و مسیر اجرای ولایت الهی را بر انسان ها ایفا می کنند؛ یعنی این طور نیست که خداوند متعال برای اجرای ولایت خویش بر انسان ها ، به طور مستقیم با آن ها ارتباط برقرار کند ، بلکه ولایت خویش را با واسطه و از طریق اولیای برگزیده ی خویش بر جامعه ی انسانی اعمال می کند . و این اولیای مخصوص خدا هستند که به خاطر پذیرش تامّ و تمام ولایت الهی و سربلند بیرون آمدن از ابتلائات و امتحانات ، اراده شان مجرای ولایت الهی در عالم هستی شده است و به همین دلیل ، در نگاه معارف ملکوتی تشیّع ، کمال جامعه ی انسانی و حرکت تاریخ به سمت کمال مطلوب ، از بستر اولیای الهی گذر می کند و متناسب با ظهور اراده ی آن ها در عالم انسانی خواهد بود؛ زیرا ایشان ، خلیفه و جانشینان حضرت حق بر روی زمین هستند و انسان ها وظیفه دارند که به ولایت آن ها گردن نهند :

من اءطاعکم فقد اءطاع اللّه و من عصاکم فقد عصی اللّه .

هر که از شما پیروی کند ، از خدا پیروی کرده و هر که از شما نافرمانی کند ، خدا را نافرمانی کرده است .

به یقین هر کس که در این رهگذر ، ولایت اولیای خدا را نپذیرد ، تحت ولایت و سرپرستی شیطان درآمده است :

و الذین کفروا اءولیائهم الطاغوت . . . . (۳۷۴)

سرپرستی کسانی که

کافر شدند به دست طاغوت است .

بنابراین ، آن چه محور اساسی در پیوند افراد یک جامعه ی توحیدی و حرکت آن به سوی کمال است ، محبّت و پذیرش ولایت الهی و تولّی تام به ولایت ولّی اللّه است . همان طور که محور پیوند بین افراد جامعه ی شیطانی نیز محبت و تولّی به شیطان و حرکت به سوی ارضای هر چه تمام تر غرایز مادی است .

به نظر می رسد این نوعی نگاهِ فلسفه ی تاریخی به ماجرای ولایت ائمه و اولیای الهی علیهم السّلام در عالم انسانی است که گویا می توان تمام سیر عالم و حرکت جامعه به سوی خداوند متعال و حتی کیفیّت این سیر را از مضامین عالی و نورانی دعای ندبه استظهار کرد .

شرح فرازها

فراز اول : حمد و صلوات

الحمدللّه رب العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمد نبیّه و آله و سلم تسلیماً .

این فراز از دعای ندبه با تمام کوتاهی اش ، بیان کننده ی خلاصه ای از تمام ماجرایی است که در عالم هستی و جامعه ی انسانی باید اتفاق بیافتد .

عبارت الحمدللّه رب العالمین به ماجرای ربوبیت خداوند متعال بر تمام هستی اشاره دارد که در نتیجه ، ولایت الهی را به دنبال خواهد داشت . عبارت و صلّی اللّه علی سیدنا محمد نبیه و آله و سلم تسلیما به مجرا و محور آن ربوبیت و ولایتی اشاره می کند که از جانب خدا بر تمام عالم سیطره دارد؛ زیرا محور ربوبیت الهی بر همه ی هستی ، از مسیر جریان این ربوبیت نسبت به نبی مکرم اسلام و اهل بیت گرامی آن

حضرت علیهم السّلام می گذارد .

به طور کلی ، می توان این فراز کوتاه را به عنوان براعت استهلالی برای مجموعه ی این دعای شریف و مطالبی که در بقیه فرازهای دعا به آن ها پرداخته شده است ، دانست .

فراز دوم : ثنای بر قضاء

در فراز دوم که با جمله ی اللّهم لک الحمد علی ما جری به قضاؤ ک فی اولیائک الذین . . . آغاز می شود ، خدا را بر آن چه از ناحیه ی قضای الهی بر اولیائش جاری شده است ، حمد می کنیم . در ادامه ی این فراز ، چگونگی جریان این قضاء را بر اولیا به طور مجمل چنین بیان می کند : از آن جا که خداوند تبارک و تعالی در عالم ، نسبت به زهد در درجات و مراحل مختلف عالم دنیا از اولیائش ، میثاقی گرفته و آن ها نیز بر آن پیمان که با خدای خود بسته اند ، پابرجا و استوار ماندند و همه ی ابتلائات و سختی ها را در راه حفظ آن میثاق تحمل کردند : بعد اءن شرطتَ علیهم الزهد فی درجات هذه الدنیا الدنیه . . . فشرطوا لک ذلک ، خداوند متعال هم به پاس این مجاهدت ها و پایداری در میثاق ، برجسته ترین نعمت های ابدی خویش را برای ایشان برگزید ، تلاش های آنان را پذیرفت و ایشان را به خود نزدیک کرد . نام شان را بلند و پرآوازه ساخت و ستایش آشکار خود را بر آن ها قرار داد . این نعمت های عظیم تا آن جا ادامه یافت که خداوند

، فرشـتگان خود را بر آن اولیـای گرامی فروفرسـتاد و بـا نزول وحی بر آن هـا ، ایشـان را اکرام کرد و نـتیجه ی این پـذیرش و تقرب الهی آن شد که خدا با بذل علم خویش ، اولیای خاص خود را کمک کرد . هنگامی که به این منزلت رسـیدند ، آن ها را وسـیله و دست آویزی برای جلب خشـنودی خود قرار داد ، یعنی به مرتبه ای رسـیدند که منشـاء هـدایت برای همه ی عوالم شدند . فقبلَتهم و قّربتهم و قدّمت لهم الذکر العلی و الثناء الجلیّ و اءهبطت علیهم ملائکتک . . . .

بنابراین ، به طور خلاصه می توان گفت که در این فراز ، چنـد نکته ی اساسـی نهفته است که عبارتنـد از این که ، اولیای الهی به خاطر میثاق زهـدی که نسبت به درجات مختلف این دنیا با خدا بسـتند و بر تمامی ابتلائات و امتحانات سـنگین آن نیز فائق آمدنـد ، از جانب خـدا از دو پاداش برخوردار شدند . نخست این که ، خود مقرّب درگاه الهی گشـتند . دیگر این که ، باعث هـدایت و دست گیری نسـبت به دیگر مخلوق ها شدند و این ، همان ماجرای قضای الهی بر اولیائش است که سـتودنی است ؛ زیرا محور ربوبیت الهی بر همه ی عالم ، از این مجرا واقع می شود .

البته باید دانست که رسـیدن به مرحله ی حمد خدا بر جریان قضای الهی ، نسـبت به اولیائش نیازمند پشت سـر گذاشتن مرحله ی سنگین ابتلاء به بلای ولیّ خدا و درگیر شدن با بلای ولیّ خداست که چنین ابتلایی دارای

مراتب مختلفی است ؛ زیرا بعد از ابتلاء د رمرحله ی نخست ، باید بر بلای ولیّ اللّه صبر کرد و در درجه ی بعد تسلیم آن بلا شد . سپس بر آن بلا راضی شد و در مرحله ی آخر ، خدا را بر آن بلا شکر کرد . روشن است انسانی که از ابتلای ولیّ خدا فارغ است و به درک هیچ یک از بلایای اولیای خدا نرسیده است ، هیچ گاه نمی تواند به مرحله ی حمد و شکر نسبت به چنین بلایی برسد؛ زیرا درک حمد بر قضای الهی منوط به این است که انسان ، مجموعه ی سختی های اولیای خدا را دیده و ثمرات آن را هم درک کرده باشد . هم چنین در این ماجرا ، زیبایی صنع خدا نسبت به اولیای خودش را نیز دریافته باشد؛ که چنین انسانی پس از پیمودن این مراحل می تواند به حمد و ثنای خدا بر جریان قضائش نسبت به اولیائش برسد .

فراز سوم : تاریخ ، از آغاز تا تکامل

این فراز از دعای ندبه که طولانی ترین فرازهای آن به شمار می آید ، به بیان تفصیلی مراحل تکامل تاریخ می پردازد که بر این اساس ، این فراز را به چند بخش می توان تقسیم کرد .

بخش اول :

فبعض اسکنته جنتک الی اءن اءخرجتَه منها . . . فنتبع آیاتک من قبل اءن نذّل و نخزی .

در بخش اول ، گذری اجمالی به ماجرای بعثت انبیا دارد که بعد از ذکر حضرت آدم و جریان بیرون رانده شدن او از بهشت ، به بیان هر یک از انبیای اولوالعزم

به همراه مهم ترین حادثه ای که در طول رسالت آن ها رخ داده ، می پردازد . در ضمنِ چند کلمه ، محوری ترین و اصلی ترین صحنه ی جریان قضای الهی بر ایشان را بیان کرده است که اگر از منظر فلسفه ی تاریخی خواسته باشیم به این بخش از دعا نگاه کنیم ، باید بگوییم که این بخش به بیان سرحلقه های اساسی تکامل تاریخ که همان بعثت انبیای اولوالعزم است ، پرداخته است . چرا که اگر ما ، کمال جامعه ی بشری را مرحله ی تقرّب به سوی خدای متعال بدانیم که در آن ولایت الهی به ظهور رسیده و همه ی شؤ ون جامعه بر مدار اراده ی الهی می چرخد ، طبیعی است که عمده ترین مراحل کمال تاریخ را بعثت انبیای صاحب شریعت ارزیابی می کنیم ؛ زیرا با بعثت هر کدام از انبیای اولوالعزم که پیوند بین خدای متعال و جامعه بشری بودند ، شریعت الهی بر روی زمین از کمال بیشتری برخوردار شد . در نتیجه ، زمینه ی بندگی خدا بیش از پیش برای انسان ها فراهم گشته است و این ، ورود جامعه ی بشری به مرحله ی جدیدی از هدایت را به دنبال می آورد . در پایان این بخش از دعا ، یادآور می شود که به وسیله ی بعثت این انبیا ، حجت الهی بر همه ی تاریخ تمام شده و با این بیان ، محدوده ی ربوبیت و ولایت الهی بر تاریخ را روشن می کند که هیچ منافاتی با اختیار و اراده انسان ندارد ، بلکه چه بسا

انسان هایی که بعد از آمدن فرستادگان الهی (که از ناحیه ی آن ها ، ولایت خدا بر جامعه جاری می شود) باز هم راه باطل را پیش گیرند و تولی طاغوت را بپذیرند؛ زیرا قبل از این ، حفظ محور حق در تاریخ را مرهون تلاش های این انبیا برمی شمرد .

بخش دوم :

الی اءن انتهیتَ بالاءمر الی حبیبک و نجیبک محمد صلّی اللّه علیه و آله . . . .

بعد از اتمام بررسی مراحل تحول تاریخ با بعثت برخی از انبیای اولوالعزم ، در بخش دوم از این فراز دعا ، با بیان ویژگی هایی از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله به سراغ مرحله ی متکامل تری از تاریخ می رود که با بعثت آخرین فرستاده ی خدا به وجود آمد . این مطلب را با دقت در ویژگی هایی که در این بخش از دعا برای رسول مکرم اسلام صلّی اللّه علیه و آله برشمرده می شود ، می توان دریافت . انتخاب پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به عنوان سید و آقای همه ی مخلوقات ، زبده ی برگزیدگان ، برترین انتخاب شدگان و گرامی ترین کسی که خدا به او اعتماد کرده ، همه حاکی از آن است که تقدم و سرآمد بودنِ آن حضرت بر دیگر انبیا ، امری روشن و آشکار است . در نتیجه ، بعثت آن حضرت نیز از ویژگی های منحصر به فردی برخوردار خواهد بود که از آن جمله می توان ، بعثت عام و فراگیر پیامبر اسلام نسبت به جن و انس ، نفوذ شریعت و رسالت آن

حضـرت به مشرق و مغرب و نُصرتش با رعب و ترس و حفاظت آن بزرگوار به وسیله ی بهترین ملایکه و در نهایت ، وعده ی پیروزی او و دینش بر دیگر ادیان و . . . را نام برد .

بنابر این ، به یقین ، می توان گفت اگر مراحل بلوغ و تکامل عالم با بعثت انبیای اوالوالعزم شـروع شده باشد ، با آمدن حضرت خاتم الانبیاء صلّی اللّه علیه و آله ، وارد مرحله ی جدیـدی از بلوغ گشـته و این بلوغ و تکامل بایـد به دست چنین فرسـتاده ای صورت می گرفته که از چنین کمالات و درجـاتی برخوردار بوده است (که انبیـای گذشـته فاقـد این ویژگی ها بودنـد) . پس اوست که بر تاریخ مسلط است و اوست که با غلبه بر عالم ، هدایت و تکامل نهایی جامعه ی بشری را به دست می گیرد و این ، همان قضای خدای متعال بر نبی مکرّم اسلام صلّی اللّه علیه و آله است .

بخش سوم :

و ذلک بعد اءن بوّئتَه مبوّء صدقٍ من اهله . . . .

در بخش سوم این فراز از دعا ، با مطرح شدن جانشـینان و اوصـیای پیامبر گرامی اسـلام صلّی اللّه علیه و آله ، به بیان نقش آن ها در پیش بُرد اهداف آن حضرت و در نتیجه ، سیر تکاملی تاریخ به وسیله ی هدایت آن بزرگواران پرداخته می شود .

هرچنـد در بخش اول از این فراز ، به طـور سربسـته و مجمـل از کنـار مسـاءله ی وصـایت دیگر انبیـای اولوالعزم گـذر شـد : و تخیرتَ له اءوصیاء مستحفظاً بعد مستحفظ ، ولی در

این بخش ، ماجرای وصایت و جانشینی پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله به طور مفصل بیان می شود و این نشان گر سهم عمده ی ایشان در این مرحله از تاریخ است ، زیرا قضای خدای متعال بر نبی اکرم صلّی اللّه علیه و آله از طریق اوصیای آن حضرت - که اولیای برگزیده ی خدا هستند - ادامه پیدا می کند . یعنی از آن جا که خاندان نبی گرامی اسلام که از جانب خدا به جانشینی آن حضرت انتخاب شده اند ، همگی نور واحدی هستند که خدا در بین ایشان ، جایگاه خاصی رابه پیامبرش عطا کرده و در آیه ای از قرآنش ، تنها مزد رسالت را قدم نهادن در راه خدا بیان کرده و در آیه ی دیگری ، مودّت آن خاندان را تنها مزد رسالت معرفی کرده است ، روشن می شود که مزد رسالت که قدم نهادن در راه خداست ، چیزی جز مودّت اهل بیت علیهم السّلام نیست . پس ادامه ی رسالت در حفظ خاندان رسول معنی می شود و هر بلایی را که ایشان متحمل می شوند ، بلای پیامبر اکرم محسوب می شود و هدایتی هم که به وسیله ی ایشان برای جامعه ی بشری محقق می شود ، هدایت رسول خدا ارزیابی می شود . یعنی بخشی از هدایت جامعه به عهده ی خود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بوده و بخش دیگری از آن بر دوش اهل بیت آن حضرت علیهم السّلام . به همین دلیل بعد از بیان سپری شدن دوران عمر پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه

و آله ، بلافاصله به مساءله ی وصایت امیرالمؤ منین علی علیه السّلام پرداخته و آن را به صورت مفصل بسط می دهد که این خود ، نشان دهنده ی نقش کلیدی حضرت علی علیه السّلام در جریان هدایت تاریخی جامعه به وسیله ی وصایت خویش و روشن کننده ی آن است که ظهور اصلی وصایت ، در حضرت علی علیه السّلام است و با آوردن عبارت : اذْ کان هو المنذر و لکل قوم هاد ، به مخاطب خود می فهماند که انذار پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و آن مرحله از هدایت تاریخی که در دوره ی زندگی پربرکت آن حضرت اتفاق افتاد ، به تنهایی کافی نیست ، بلکه در کنار آن انذار و هدایت تاریخی ، یک هدایت مستمری هم لازم است که این هدایت مستمر به وسیله ی خاندان عصمت و طهارت و به ویژه حضرت علی علیه السّلام واقع می شود .

بعد از بیان این مرحله با بیان فضیلت های حضرت علی علیه السّلام ، وارد کارهایی که پیامبر خدا جهت مهیاسازی جامعه برای پذیرش ولایت امیرالمؤ منین علی علیه السّلام انجام دادند ، می شود که از ماجرای روز هجدهم ذی الحجه در محل غدیر خم که بارزترین آن هاست ، شروع کرده و بعد از ذکر حدیث : اءنا و علیّ من شجرهٍ واحده و سایر الناس من شجره شتّی به سراغ ماجرای جنگ تبوک و حدیث منزلت رفته و سپس به زیباترین حادثه ای که مدینه پس از هجرت پیامبر به خود مشاهده کرد ، رفته و پای ازدواج امیرالمؤ منین علی علیه السّلام

با یگانه دختر رسول خدا را به میان می کشد و با تذکّر خاطره ی بستن درب همه ی خانه ها به حیاط مسجد النبی جز درب خانه ی حضرت علی علیه السّلام به معرفی حوادثی که هر کدام مقام و درجه ی بلند و ملکوتی را برای آن حضرت ورق می زنند ، می پردازد تا پرچم هادی بعد از خود را در میان امت به پا داشته و مسیر هدایت بعد از خود را آماده سازی کند و این ها ، همگی وقایعی بوده اند که هرکدام اساس تحولی مهم در تکامل تاریخ به شمار می روند و تک تک این ماجراها به منزله ی پلّه هایی هستند که جامعه را به سمت پذیرش ولایت الهی به پیش می برند . اما از آن جا که مصلحت عالم بر پایه ی جبر ربوبی شکل نگرفته و جامعه در انتخاب مسیر ولایت پذیری خود مختار است که سر به تولّی ولایت اللّه بگذارد یا در دامان تولّی و سرپرستی طاغوت و شیطان بیافتد و متاءسفانه امت ، بعد از پیامبر از مسیر تکاملی تقرّب به خدا منحرف شده و از پذیرش هدایت به سوی ولایت الهی اِعراض کرد ، باعث پدید آمدن ابتلائاتی سنگین برای اهل بیت علیهم السّلام که اولیای خاص خدا و اوصیای نبی خدا بودند ، شد . لم یمتثل امر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی الهادین بعد الهادین و الاُمه مصرّه علی مقته . . . .

ناگفته نماند که علی رغم رویارویی اولیای خدا با آن ابتلائات و بلایای طاقت فرسا ، باز هم ولایت و سرپرستی

جامعه از دست تدبیر ربوبی خارج نگشته و اراده ی الهی چنین تعلق گرفته که عاقبت و پایان نیکو و زیبای کار عالم به دست اولیائش بیافتد و این ، نتیجه ی تمامی آن زحمت های خالصانه ای است که در راه احیای دین خدا متحمل شدند . و جَرَی القضاءُ بما یُرجی له حسنُ المثوبه . . . والعاقبه للمتقین .

بخش چهارم :

بعد از پشت سر نهادن تمامی مراحل گذشته که انسان از طریق ندبه و اشک ریختن به بلای اولیا ، آمادگی بهره مندی از بلای آن ها را در خود ایجاد کرد . در این بخش ، دعا درصدد جهت دادن به آن مصیبت زدگی است که با پدیدآوردن روحیه ی انتظار ، انسان را به سوی بهره گیری از این مصیبت زدگی سوق می دهد و او را به توجه به ساحت حضرت بقیه اللّه الاعظم ارواحنا لتراب مقدمه الفداء دعوت می کند ، که این توجه در سه مرحله و با لحن های متفاوتی در این دعای شریف ، ظهور پیدا کرده است .

در مرحله ی اول با لفظ اءین به جست وجوی آن حضرت که تنها امید اولیا برای جمع کردن بساط طاغوت است ، می پردازد که در این جست وجو غالباً هدف های حکومت امام زمان علیه السّلام دنبال می شود : اءین بقیه اللّه التی لا تخلو من العتره الهادیه اءین المعدّ لقطع دابر الظلمه . . . . در مرحله ی دوم ، بعد از پشت سر گذاشتن مرحله ی اول با حرف نداء یا به طلب شخصیت خود آن حضرت پرداخته و با خطاب

مستقیم به آن حضرت توجه پیدا می کند . این مرحله از مرحله ی قبل بالاتر است ؛ زیرا ناشی ازاحساس حضور در محضر آن حضرت است و در این مرحله ، بیشتر از اوصاف وجودی و شخصیتی آن حضرت ، سخن به میان می آید : یا بن الساده المقربین یا بن . . . . و در مرحله ی آخر ، شروع به نجوا و بازگو کردن سخن های دل با آن جناب می کند که این نجواها آن زمان که گفت و گوهای انسان و راز و نیاز او با ولیّ خدا از حدّ لقلقه ی زبان فراتر رفته و نیاز واقعی به آن حضرت را احساس کرد ، در وجود آدمی پدیدار می شوند . رسیدن به این مرحله که از نوعی دلدادگی خاص ، حکایت می کند ، ناشی از شدت اوج طلب ها در دو مرحله ی قبل است :

لیت شعری اءین استقرتْ بکَ النّوی . . . .

فراز چهارم : استغاثه و طلب

اللّهم اءنت کشّاف الکرب و البَلوی . . . .

در این فراز از دعای شریف ندبه که انسان را از حالت راز و نیاز با ولیّ خدا به حالت تقاضا و درخواست از درگاه الهی منتقل می کند ، در ابتدا که با درخواست لقای ولیّ خدا شروع می شود و نشان دهنده ی شدت عطش روحی و اشتیاق انسان به درک وجود امام زمان علیه السّلام است و البته همراه با تقاضاهایی است که انسان برای خود از خدای متعال دارد ، و برای به استجابت رسیدن این درخواست ها ، آن هم نه فقط

در دنیـا ، بلکه هم در دنیا و هم در آخرت ، با صـلوات بر محمـد و آل محمـد علیهم السّـلام ، توجهی دوباره به ساحت اولیای خـاص خـدا پیـدا می کنـد و در پایـان ، تقاضـای شـفاعت و همراهی همیشـگی و وصال بی پایان ولیّ خـدا را که نتیجه ی آن انتظارها و آن جست وجوهاست ، از درگاه خدای متعال بر زبان جاری می کند .

همان طور که ملاحظه شـد ، این دعای شـریف از ابتـدای فراز سوم با بیان گزارشات کوتاهی از تحولات عمده و رو به تکامل جامعه ی بشـری ، درصدد قرار دادن انسان ، در متن ماجرای قضای الهی نسـبت به اولیای خاص خدا برامد و خواننده ی دعا را در انتهـای بخش سوم از همین فراز بـا بیـان این جملاـت : فعلی الاطـایب من اهـل بیت محمـدٍ و علی صـلی الله علیهما و آلهما فیبک الباکون . . . درگیر با بلای اولیای الهی می کند و در همین حال با ذکر عباراتی چون : اءین الحسـین اءین الحسـین روح مبتلا و مصـیبت زده ی او را به سوی انتظار روزگار رفع بلا و به نتیجه رسـیدن زحمات اولیاء اللّه سوق می دهد ، یعنی درصدد هـدایت مصـیبت زدگی انسـانی که مبتلاـ به بلاـی ولیّ خـدا شـده برمی آیـد و عزاداری او را بـا روشن نمودن چراغ انتظار در وجودش هـدف مند می نماید (که این انتظار همان درخواست کمال نهایی برای جامعه ی بشـری است) و البته به همین مقدار هم اکتفا نمی کند ، بلکه بعد از گذراندن مراتب سه گانه ی انتظار ، در

فراز چهارم ، پس از درخواست و دعا برای درک دولت حقه ی ولیّ خدا بر روی زمین ، خواننده را به سوی تقاضای وصال ابدی و اخروی نیز راهنمایی می فرماید . و این چیزی جز یک فلسفه ی تاریخ توحیدی بر مبنای معارف ملکوتی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام نیست که در قالب دعا از جانب ائمه معصومین علیهم السّلام صادر شده است . و الحمدلله رب العالمین .

معرفی و بررسی کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)

اشاره

محمدرضا نصوری

مهدویّت در تاریخ اسلام از قدمت و اهمیت به سزایی برخوردار است . از این رو ، کتاب های متعدد و فراوانی طی قرون گذشته ، حتی قبل از ولادت آن حضرت و سال های اخیر نوشته شده است که هرکدام ، زوایایی از ابعاد مختلف و متعدد مهدویّت را مورد تاءمل و امکان نظر قرار داده اند .

از جمله کتاب هایی که در دهه های اخیر نوشته شده و افق جدیدی را بر روی محققین گشوده است ، کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) اثر محققانه ی دکتر جاسم حسین است . این کتاب که به حق ، در نوع خود کم نظیر است ، به تاریخ سازمان وکالت و نقش آن در دوران غیبت صغری می پردازد .

متاءسفانه به نظر می رسد این کتاب آن گونه که شایسته آن است در میان دانش پژوهان و محققان ایران شناخته شده نیست . از این رو ، بسیار مناسب است که به معرفی و نقد و بررسی آن پرداخته شود که تتبع و تحقیق بیشتر را به عهده علاقه مندان می گذاریم . البته جا دارد از مترجم این

کتـاب ، آقـای دکتر سـید محمـد تقی آیت اللهی که به حق ، ترجمه ای قوی و روان را انجـام داده انـد ، تقـدیر به عمل آیـد . مترجم محترم در جاهای مختلف در برخی پاورقی ها به نقد و بررسـی این کتاب پرداخته است . از جمله در صـفحات ۴۴ ، ۴۶ ، ۸۸ ، ۱۱۳ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ .

این کتـاب که توسـط انتشارات امیر کبیر در قطع وزیری در دو نوبت به چاپ رسـیده ، مـدت هاست که نسـخه های آن نایاب شـده است . امیـد است مسؤ لاـن امر نسـبت به تجدیـد چـاپ این اثر ارزنـده اهتمـام ورزنـد تا محققان به نحو احسن از این اثر ارزشمند استفاده کنند .

آشنایی با مؤ لف کتاب

دکتر جاسم محمد حسین ، اهل عراق و متخصص در تاریخ اسلام است . وی تحصیلات خود رادر تاریخ خاور میانه در بصره ، بغـداد و ادینبـورگ به انجـام رسانـده و دکـترای خـود را از دانشـگاه ادینبورگ اخـذ کرده است . سـپس در بخش (مطالعـات اسلامی و خاور میانه) دانشگاه ادینبورگ ، دوره ی تحقیقات فوق دکترا را ادامه می دهد .

علاوه بر تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) ، مقالات و کتاب های محققانه ی دیگری نیز از دکتر جاسم حسین ، به زبان های انگلیسی ، عربی و اردو به چاپ رسیده است . برخی از آن ها عبارتند از :

۱ . بررسی مراسم مذهبی تعزیه در میان شیعیان از دیدگاه تاریخی و جامعه شناسی .

۲ . سیاست اصولی و منسجم امامان علیهم السّلام .

۳ . نقش احادیث مذهبی در غیبت امام دوازدهم (عج) .

۴ .

تاءثیر غیبت کبری امام دوازدهم (عج) بر موقعیت سیاسی و مذهبی فقهای امامیه .

۵ . نقش وکالت امامیه با عنایت خاص نسبت به دوران نخستین سفیر . (۳۷۵)

آشنایی با کتاب و فصل های مختلف آن

اشاره

این اثر با ورود و خروج بسیار عالی به مباحث ، یک سیر تحقیقی محققانه و منصفانه را پی می گیرد و از یک مقدمه ، هفت فصل و نتیجه گیری تشکیل شده است .

مقدمه : معرفی منابع اولیه و بررسی آن ها .

فصل اول : نقش احادیث در غیبت امام دوازدهم (عج) .

فصل دوم : نقش امامان در فعالیت های مخفی و تاءثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت .

فصل سوم : دیدگاه های امامیه درباره ی امام غائب و ولادت آن حضرت . للّه

فصل چهارم : بازتاب فعالیت های مخفی امام دوازدهم (عج) در اقدامات سفیران آن حضرت .

فصل پنجم : فعالیت های مخفی دومین سفیر امام دوازدهم (عج) .

فصل ششم : دوران نوبختی ، سومین سفیر .

فصل هفتم : سفیر چهارم و غیبت کبری امام دوازدهم (عج) .

نتیجه گیری : از کل مباحثی که در کتاب مطرح شده است .

مقدمه

نویسنده با تفکیک نگاه تاریخی از اعتقادی و اهمیت نگاه اعتقادی ، به معرفی و بررسی مآخذ و منابع تاریخ عصر غیبت می پردازد . وی منابع را به سه بخش تقسیم می کند ، آن گاه به بررسی هر بخش می پردازد .

بخش اول - کتاب هایی که در خصوص غیبت نوشته شده است :

الف) قبل از سال ۲۶۰ه / ۸۷۴ م .

ب) در سال های ۲۶۰ ه - ۳۲۹ه /۸۷۴ -۹۴۱ م .

ج) بعد از سال ۳۲۹ه/ ۹۴۱ م .

بخش دوم - کتاب های رجالی :

الف) معرفه الناقلین عن الاءئمه الصادقین ، اثر : محمد بن عمر کشی (متوفی ۳۶۸ه / ۹۷۸ م

) .

ب) الفهرست شیخ طوسی .

ج) الرجال شیخ طوسی .

د) فهرست اسماء مصنفی الشیعه ، اثر احمد بن علی نجاشی (متوفی ۴۵۰ه/۱۰۵۸م .)

بخش سوم - کتاب های تاریخ عمومی :

الف) تاریخ الرسل و الملوک ، طبری .

ب) مروج الذهب ، التنبیه و الاشراف ، مسعودی و اثبات الوصایه ، (منسوب به او) .

ج) الکامل فی التاریخ ، ابن اثیر .

فصل اول

نویسنده در این فصل ، نقش احادیث ائمه ی معصوم علیهم السّلام را در غیبت امام دوازدهم (عج) بررسی می کند . او ابتدا ، واژه ی مهدی را ریشه یابی می کند که گروه هایی مثل کیسانیه ، زیدیه ، ناووسیه و . . . چگونه از این واژه بهره می برند . سپس به غیبت قائم مهدی (عج) در قرآن می پردازد و بیان می دارد که تفاسیر شیعه ، به بسیاری از آیات به عنوان مظهری از نقش قائم و غیبت او می نگرند .

وی در ادامه ، احادیثی را که مربوط به امام دوازدهم (عج) و غیبت آن حضرت می باشد ، بررسی می کند و معتقد است رقابت سیاسی موجود در میان مسلمین ، افرادی را تشجیع می کرد تا از این امید بزرگ ، سوء استفاده کنند و احادیث نبوی را به نفع خود در تلاش خویش برای کسب قدرت ، منحرف سازند .

نویسنده ، احادیث اهل سنت را درباره ی جانشینان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که دوازده نفرند ، می آورد و یادآوری می کند که در آن روایات ، سخنی از این که دوازدهمین آن ها

در پرده ی غیبت به سر می برد ، نیست ، با آن که او ، قائم مهدی (عج) است . بعد ، احادیث زیدیه و امامیه را بیان می کند که به وضوح نشان می دهد ، امام دوازدهم قائم است . نویسنده در ادامه به نقش سیاسی قائم در جامعه می پردازد و ایجاد زمینه سازی توسط امامان و علایم ظهور قائم را توضیح می دهد .

فصل دوم

نویسنده در این فصل ، نقش امامان علیهم السّلام در فعالیت های مخفی و زیرزمینی و تاءثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت از امام ششم علیه السّلام به بعد را بررسی می کند که چگونه با فشارهای عباسیان سیاست تقیه را در پیش گرفته بودند . علاوه بر آن شکاف های ایجاد شده در میان امامیه را توضیح می دهد .

مؤ لف ، موقعیت امام صادق علیه السّلام و نگرش امام علیه السّلام به نظام سیاسی جدید را با شرایط بحرانی ای که عباسیان به وجود آورده بودند ، توضیح می دهد و می گوید که همین مساءله امام علیه السّلام را واداشت تا ابزار جدیدی برای ارتباط با اعضای جامعه ی خود جست و جو کند . لذا امام ، نظام زیرزمینی ارتباطات (التنظیم السرّی) را در جامعه به کار گرفت .

در دوره ی امام کاظم علیه السّلام ، امامیه به علت فشار عباسیان و قیام اسماعیلیه ، ضعیف شده بودند . لذا امام علیه السّلام با در پیش گرفتن سیاست تقیه ، هواداران خود را از هرگونه قیام مسلحانه ، منع می کرد . با شهادت امام کاظم علیه السّلام ، شکاف

دیگری میان امامیه ایجاد شد و بخش عظیمی واقفیه شدند؛ یعنی امام کاظم علیه السّلام را قائم مهدی دانستند . در این جا ، نویسنده چهار گروهی را که در مرگ امام علیه السّلام اختلاف داشتند ، توضیح می دهد ، که سه گروه به رحلت امام علیه السّلام معتقد بودند و یک گروه منکر . علت اصلی انکارشان به خاطر اموال و پول هایی بود که به عنوان سهم امام علیه السّلام در اختیار داشتند و می خواستند به بهانه و عذری آن ها را پس ندهند . سپس دوران امام رضا علیه السّلام را توضیح می دهد که سیاست تقیه هم چنان ادامه دارد و امام علیه السّلام چون با ماءمون در حکومت نقش دارد ، لذا در این زمان ، از نهاد وکالت سخنی در میان نیست . ولی گسترش سازمان امامت (وکالت) را در زمان امام جواد علیه السّلام ، شاهد هستیم و امام علیه السّلام به هواداران خود اجازه ی نفوذ به دستگاه عباسیان را می دهد . البته فعالیت های مخفی تنها به منظور هدایت امور مالی و مذهبی امامیه صورت می گرفت ، نه تهدید حکومت ماءمون .

نویسنده در ادامه ، به دیدگاه عباسیان نسبت به فعالیت امام هادی علیه السّلام می پردازد و شیوه ی خشن برخورد متوکل در قالب اقدامات ضد شیعی و تاءسیس ارتش نوین موسوم به (شاکریه) را که به ضد علوی معروف بودند ، بررسی می کند که چگونه وکلای امام را دستگیر و شکنجه و به شهادت می رساندند و حتی قبور ائمه علیهم السّلام را تخریب کردند . اقدامات

متوکل لطمات جدی به ارتباطات شبکه ی وکالت وارد کرد ، ولی مانع از فعالیت امام هادی علیه السّلام نشد . در زمان منتصر ، اوضاع کمی بهتر شد ، ولی قیام های متعدد باعث شد عباسیان ، قیام ها را با امامیه مرتبط بدانند و رهبران امامیه را به سامراء فرابخوانند .

بعد از شهادت امام هادی علیه السّلام ، دیدگاه محتاطانه ی حکومت نسبت به امامیه در طول امامت امام عسکری علیه السّلام ادامه یافت و حضرت هم سیاست تقیه را در پیش گرفت .

نویسنده در پایان فصل ، نتیجه می گیرد که امامان علیهم السّلام بعد از شهادت امام حسین علیه السّلام ، حالت تقیه نسبت به خلفاء را در پیش گرفتند و پیوسته آماده ی قیام بودند و اگر پیروان متعهدی داشتند ، قیام می کردند . لذا با توجه به اوضاع و شرایط سیاسی ، سیاست تقیه ، بهترین روش بود . از سویی تا زمان امام عصر (عج) ، نهاد یا سازمان مخفی وکالت را تشکیل دادند .

فصل سوم

نویسنده در این فصل ، دیدگاه های امامیه را درباره ی امام غایب و ولادت آن حضرت و انشعاباتی را که بعد از شهادت امام عسکری علیه السّلام میان هواداران حضرت به وجود آمده است ، تحلیل می کند . بررسی تاریخی و اعتقادی حاکی از آن است که در رحلت امام عسکری علیه السّلام ، امامیه درگیر مسایلی شدند که مانند آن پس از رحلت امام هفتم علیه السّلام پیش آمد . اینان به واقفه ، محمدیه ، جعفریه و قطعیه منشعب شدند .

نویسنده در ادامه به بررسی روایت صدوق

قدّس سرّه پیرامون مادر حضرت اشاره دارد و شواهدی را بر عدم صحت این روایت و علت تعدد نام مادر حضرت بیان می دارد .

سپس نویسنده ، دلایل غیبت صغری را بیان می کند و نتیجه می گیرد که این عوامل باعث شد فعالیت های سازمان امامت به طور مخفی انجام گیرد و حتی امام دوازدهم علیه السّلام را هم ناچار ساخت تا از پیروان خود ، غیبت کند و از طریق سازمان مخفی امامت ، فعالیت های خود را ادامه دهد .

نویسنده در پایان این فصل ، به طرح امام عسکری علیه السّلام برای اختفای جانشین خود ، تغییر مکان آن حضرت ، ادامه ی فعالیت های سیاسی و مذهبی از طریق نهاد وکالت ، تلاش عباسیان برای دستگیری فرزند امام عسکری علیه السّلام اشاره دارد .

فصل چهارم

نویسنده در این فصل ، به بازتاب فعالیت های مخفی امام دوازدهم علیه السّلام در اقدامات سفیران آن حضرت با بررسی اجمالی وکالت قبل از امام دوازدهم علیه السّلام از زمان امام صادق علیه السّلام پرداخته و وظایف اصلی وکلا را برمی شمارد . سپس به دوره ی اولیه زندگی عثمان بن سعید پرداخته که از سن یازده سالگی در خدمت امام جواد علیه السّلام و بعد از آن در خدمت امام هادی علیه السّلام بوده است . در این دوره ، عثمان بن سعید ، عهده دار امور داخلی سازمان و تنظیم روابط بین مرکز سازمان و دیگر شعب بود . وی در دوران امام یازدهم علیه السّلام هم چنان در سمت خود ابقا شد .

نویسنده در ادامه ، به مخالفین سفیر اول پرداخته و به

وکالت عثمان بن سعید در زمان امام دوازدهم (عج) و مهاجرت او به بغداد و زندگی اش به صورت تقیه اشاره دارد . این تقیه تا آن جا بود که او حتی در مجادلات سیاسی نیز وارد نمی شد و در شغل روغن فروشی ، زندگی را می گذارند . سازمان وکالت در دوران سفیر اول ، پنج ناحیه را پوشش می داد که عبارتند از :

۱ – عراق که مرکز سفارت بود .

۲ – مصر ، حجاز ، یمن که به نظر می رسد مرکز اصلی سازمان در این ناحیه ، مدینه باشد .

۳ – آذربایجان و اران .

۴ – قم و دینور .

۵ – ری و خراسان .

مؤ لف در انتهای این فصل می افزاید که سال وفات سفیر اول معلوم نیست و قبر وی در قسمت غربی بغداد در مسجد (درب) قرار دارد .

فصل پنجم

در این فصل ، به فعالیت های مخفی دومین سفیر امام (عج)؛ محمد بن عثمان بن سعید عمری پرداخته می شود . آن گاه انگیزه های افرادی را که منکر وکالت وی شدند ، بررسی می کند؛ افرادی هم چون ابن هلال ، بلالی و محمد بن نضیر . سپس به فعالیت های وی درباره ی وکلای دروغین و فشار عباسیان می پردازد .

وکیل دوم ، بسیار زیرک و دقیق بود ، تا آن جا که هیچ ردپایی از کارهای خود باقی نمی گذاشت و همواره جان خود و امام را از خطر ، محفوظ نگاه می داشت .

نویسنده در ادامه ، تاءثیر فعالیت های انقلابی سایر گروه های شیعه بر نگرش عباسیان را نسبت

به امـام (عـج) بررسـی می کنـد و عواملی را که بـاعث تیره شـدن روابط عباسـیان با امامیه می شود ، برمی شـمارد ، مثل : قیام زنگیـان یـا کشف فعالیت های زیرزمینی گروه های اسـماعیلیه ی اصـلی و قرامطه . چون عباسـیان بین فِرَق شـیعه ، تفاوت قایل نبودند .

مؤ لف در پایـان فصـل ، به وفـات ابوجعفر اشـاره دارد که وی زمان مرگ خود را پیش گویی کرد و سـنگ قبر خود را آماده ساخته بود . قبر وی در جاده ای که به کوفه ختم می شود ، در سمت غربی بغداد می باشد .

فصل ششم

این فصـل به سومین سـفیر؛ یعنی ابوالقـاسم حسـین بن روح بن ابی بحر نوبختی ، اختصاص دارد . در ابتـدا به معرفی نوبختی و فعالیت های او در دوران سفیر دوم می پردازد . بعد نحوه ی انتصاب او را بیان می کند که سفیر دوم در بستر مرگ ، در حالی که همگی بر بـالین او گرد آمـده بودنـد ، ابن روح نوبختی را بـا بیان این مطلب که امام دوازدهم (عـج) دسـتور فرموده انـد ، منصوب کرد . سـپس نویسـنده به فعـالیت هـا و اقـدامات ابن روح پرداخته و این که وی به صورت تقیه و بـا هشـیاری کامـل ، وظایف محوله را به نحو احسن پی گیری می کرده است .

نویسـنده در ادامه اشـاره دارد به تقابـل نوبختی بـا شـلمغانی که ابتـدا دستیـار و قـائم مقـام نوبختی بود و بعـدها به خاطر عقاید الحادی و انحرافی شلمغانی ، از هم جدا شدند . از امام دوازدهم (عج) درباره ی ارتداد و انحراف

شلمغانی ، توقیعی توسط سفیر سوم انتشار یافت .

پس از مرگ شلمغانی ۳۲۳ه/۹۳۴ م ، اقتدار ابن روح نوبختی حتی میان عباسیان هم بالا گرفت . ابن روح در سال ۳۲۶ ه . ق رحلت یافت و در قریه ی (نوبختیه) در غرب بغداد دفن گردید .

فصل هفتم

مؤ لف در این فصل ، به زندگی و فعالیت های ابوالحسن علی بن محمد سمری و حوادث ابتدای غیبت کبری می پردازد . به گفته ی وی ، چون دوران سفارت سفیر چهارم کوتاه بود (۳۲۹ه - ۳۲۶ه/۹۴۱م - ۹۳۷م) ، تغییرات قابل ملاحظه ای در روابط او با وکلا نمی توانست پدید آید . یک هفته قبل از فوت وی ، امام (عج) در توقیعی به پایان ارتباط مستقیم بین سفیران با امام و آغاز غیبت کبری اشاره دارند .

نویسنده در ادامه ، به نگرش فضلای امامیه نسبت به غیبت کبری می پردازد . از این دوران به دوران (حیرت و امتحان) یاد می شود . این دوران با حملات گروه های مخالف همراه بود . این حملات ، علمای امامیه را وادار ساخت که بیشتر به مباحث کلامی روی آورند .

نویسنده در انتها ، عواملی را که باعث گسترش نقش علما و فقها پس از غیبت کبری می شود ، توضیح می دهد .

نتیجه گیری

۱ - این که ماهیت غیبت امام دوازدهم (عج) در تاریخ شیعه از قدمت بسیار برخوردار است و با مساءله ی امامت ، ارتباط نزدیک دارد و ائمه علیهم السّلام فرصت نیافتند به جز چند سال از حکومت علی علیه السّلام حکم برانند . لذا فعالیت های خود را در سه زمینه ی عمده ، محدود ساخته بودند :

الف) نشر احادیث نبوی میان مردم و آشنایی مردم با رهبران واقعی جامعه .

ب) از زمان امام صادق علیه السّلام ، احادیث مربوط به قیام امام (عج) و تشکیل حکومت جهانی نشر داده

شد ، اما احادیث ، تاریخ قیام را تعیین نمی کرد و این ابهام باعث سوء استفاده هایی هم شد .

ج) ائمه ی نخستین معتقد بودند که اگر شرایط ایجاب کند ، هر یک از آنان می توانند قائم مهدی باشند ، اما پس از شکست قیام مورد نظرشان به سال ۱۴۰ ه . ق . مصمم شدند تا پیروان حق را به تعمق در امور مذهبی تشویق و شرایط سیاسی را به نفع خود هموار کنند . از نتایج این سیاست ها ، تاءسیس سازمان وکالت در دوران امام صادق علیه السّلام بود که به صورت ابزاری برای سرپرستی فعالیت های امامیه و در نهایت ، تاءسیس حکومت حقه اسلامی به کار می رفت .

۲ - عباسیان متوجه خطر امامیه و شیعیان برای خود بودند ، لذا در پی انحراف توجه مردم به آنان برآمدند و به جعل احادیثی مبنی بر این که امام و پیشوای بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، عباس است نه علی علیه السّلام پرداختند . هم چنین به اقداماتی در جهت انشعاب میان شیعیان دست زدند . آنان برای نظارت مستقیم بر رهبران امامیه ، پای امامان علیهم السّلام را به دربار کشاندند . سپس روابط بین پیروان و امامان مشکل شده بود . در این زمان ، اختیاراتی به سفیران تفویض شد تا فعالیت های امامیه را سرپرستی کنند .

۳ - این کتاب کوششی است در راستای اثبات امام دوازدهم (عج) ، جانشین امام حسن عسکری علیه السّلام که موسوم به محمد می باشد و دو غیبت دارد که غیبت اول با گسترش

نقش وکالت و فعالیت های چهار سفیر همراه است .

مطالعه ی منتقدانه ی این دوره نشان می دهد که وظیفه ی اصلی سفرا ، انجام وظایف خاصی بود که پیش از این ، ائمه به عهده داشتند تا امام را از فشارهای سیاسی که توسط عباسیان اعمال می شد ، محفوظ دارند .

۴ – با فوت سفیر چهارم ، ارتباط مستقیم با امام خاتمه یافت و نهاد وکالت هم به پایان خود رسید و امامیه در غیبت کبری و در انتظار واقع شد . فقها در این زمان به خود جراءت نمی دادند به نمایندگی از سوی امام اقدامی کنند ، ولی طولانی شدن دوران غیبت ، فقها را بر آن داشت تا خلاء موجود را پر کنند . لذا با توجه بیشتری به امور عقیدتی پرداختند و به تدریج به عنوان نایبان غیر مستقیم (نایب عام) امام غایب مورد توجه قرار گرفتند و جامعه را به فقه اسلامی رهبری و هدایت کردند .

نقد و بررسی

۱ – این اثر اثبات می کند که آن امام منتظر و موعود ، امام دوازدهم (عج) شیعیان است که در پرده ی غیبت به سر می برد و زمانی که علایم ظهور مندرج در حدیث نبوی آشکار شود ، ظهور خواهد کرد .

۲ – مؤ لف با تکیه بر منابع قدیمی و اصیل شیعه با تحقیقی عمیق ، زمینه های تاریخی غیبت امام را از زمان امام صادق علیه السّلام بررسی و قائمیت امام زمان را اثبات می کند .

۳ – رعایت اصل ریشه یابی دقیق نسبت به حوادث عصر غیبت صغری ، موجب پدید آمدن امتیاز خاص

و شاید منحصـر به فردی در این اثر شده و آن همانا پرداختن به مساءله ی سازمان وکالت و نگاه دقیق و تفصـیلی به آن است ؛ زیرا در حقیقت سازمان وکالت در عصـر غیبت صـغری ادامه ی حرکتی بود که از عصـر امام صادق علیه السّلام پدید آمد و با گزینش وکلا و اعزام آنـان به منـاطق شـیعی محقق شـد . البته برخی دیگر از محققین ، شـروع سازمـان وکالت را از زمان امام هفتم علیه السّلام می داننـد و این نظریه ی نویسـنده را رد می کننـد ، (۳۷۶) اما به نظر می رسـد ، حق با جاسم حسـین باشـد . (۳۷۷)

۴ – این اثر از جمله معدود منابع تحقیقی و پژوهشـی پیرامون عصـر غیبت صـغری است که با دید تحلیلی – انتقادی به بررسـی وضعیت سیاسی ، اجتماعی ، دینی و فرهنگی این عصر پرداخته است .

۵ – از ویژگی ها و امتیازات این اثر آن است که مؤ لف سعی کرده است که حوادث و جریانات موجود در عصر غیبت صغری را بـا ملاحظه ی ریشه هـای تـاریخی آن در عصـر حضور ائمه بررسـی کنـد . ایشـان به ذکر احـادیثی می پردازد که از دیرباز درباره ی مهدی (عج) در میان شیعیان رایج بوده است و مشخصا اثبات می کند که مهدی موعود (عج) ، همان امام دوازدهم شیعیان است .

۶ – مؤ لف در موارد بسـیاری ، فراتر از ظواهر نصوص حرکت کرده و از خلال نصوص تـاریخی توانسـته است پیـام ، نص یا لوازم آن را نیز استکشاف کند .

۷ – از آن جا که کشف روابط

درون گروهی شیعه در عصر غیبت صغری و ارتباطات شیعیان با سفرای ناحیه ی مقدسه ، نقش بسیار مهمی در شناخت دقیق وضعیت سیاسی و اجتماعی شیعه در این عصر دارد ، لذا مؤ لف ضمن نگاه دقیق به مسایل عصر نواب اربعه با بهره گیری از منابعی که بعضا شهرت چندانی ندارند ، سعی کرده است یک چارچوب منطقی را برای ترسیم وقایع این عصر فراهم آورد .

۸ - این اثر در زبان انگلیسی ، اولین تاءلیفی است که به وجود امام دوازدهم علیه السّلام به طور کامل بحث کرده و آن را اثبات کرده است . البته به زبان عربی ، اردو و فارسی نیز ترجمه شده است .

۹ - گرچه مؤ لف سعی کرده است اسامی اعضای سازمان وکالت را از عصر امام صادق علیه السّلام به بعد کشف و در جای خود نقل کند و تا حدود زیادی نیز در این جهت موفق بوده ، اما در برخی موارد ، معرفی کامل نبوده است و در مواردی ، افرادی را به عنوان وکیل معرفی کرده که وکالت شان اثبات نشده است . برخی از آن ها عبارتند از :

الف) علی بن بابویه (ص ۲۶)

ب)محمد بن ابی عمیر (ص ۱۳۵) که وکیل بغداد معرفی شده ، ولی وکالت وی با توجه به کتب رجالی ، ثابت نشده است .

ج) حسن بن فضل بن زید یمانی (صص ۱۵۰ و ۱۷۱) که وکیل توس معرفی شده است ، در حالی که شیخ صدوق قدّس سرّه به عدم وکالت وی ، تصریح دارد . (۳۷۸) گرچه قرینه ای بر وکالت وی می

توان یافت ، ولی در هر حال تصریح نشده است .

د) عبداللّه بن جعفر حمیری (ص ۱۵۳) . به عنوان وکیل برجسته ی قم معرفی شده ، در حالی که وکالت وی ثابت نشده است .

ه)احمد بن محمد دینوری (ص ۱۵۳) . گرچه قرینه ای هست که ایشان وکیل است ، ولی تصریحی بر وکالت ایشان نیست . بهتر آن است که اسم شان جزء محتمل الوکاله معرفی شود .

و) احمد بن حسن مادرایی (ص ۱۵۳) به عنوان وکیل نیشابور معرفی شده است . گرچه احتمال وکالت وی زیاد است ، ولی در منابع رجالی ، تصریحی به آن نیست .

ح)ابوسهل بن نوبختی (ص ۱۹۸) که وکالت وی ثابت نشده است .

۹ - مؤ لف در برخی موارد با دقت های موشکافانه ، به نقد و بررسی برخی روایت ها می پردازد . از جمله می توان به بررسی وی در مورد روایت صدوق قدّس سرّه پیرامون مادر حضرت حجت (عج) اشاره کرد که در پایان ، مناسب است تمامی متن آن آورده شود . (۳۷۹)

مادر امام دوازدهم

مسعودی ، قدیمی ترین عالم امامی است که درباره ی امام دوازدهم خبر می دهد . بنا به گزارش او ، مادر ایشان ، کنیزی به نام نرجس بوده است . [۵۳](۳۸۰) شهید (متوفی ۷۸۶ ه/ ۱۳۸۴ م) نام او را مریم بن زید علویه ذکر می کند [۵۴] و دیگر اخبار ، او را ریحانه ، صیقل و سوسن می نامند . [۵۵] امکان دارد نام اصلی او همان نرجس باشد و دیگر اسامی به جز صیقل را بانوی او حکیمه ؛ دختر امام جواد

علیه السّلام به وی داده باشد . مردم آن زمان ، کنیزان را برای خوش آمدگویی به اسامی گوناگون می خواندند و نرجس ، ریحانه و سوسن همه اسامی گل ها هستند .

قدیمی ترین خبر درباره ی ملیت مادر امام دوازدهم ، به سال ۲۸۶ه/۸۹۹م برمی گردد . صدوق قدّس سرّه نخستین بار به نقل از محمد بن بحر شیبانی که روایت خود را به بشر بن سلیمان نخاس منسوب می داند ، این موضوع را ذکر کرده است . طبق این خبر ، او شخصی مسیحی مذهب از روم بود که توسط نیروهای اسلامی به اسارت درآمد و به صورت کنیز در معرض فروش قرار گرفت . نخاس ، وی را از بازار برده فروشان بغداد خرید و به محضر امام دهم علیه الرحمه حضرت علی هادی علیه السّلام در سامراء فرستاد . روایت مذکور ، پس از بیان این مطلب ، اعتبار خود را از دست داده و به سبک شرح نویسی زندگی اولیا و قدیسین درمی آید . روایت می شود که مادر امام دوازدهم ، ملیکه بنت یشوع ، نوه ی دختری قیصر روم بود و مادرش از اعقاب شمعون ؛ حواری عیسی علیه السّلام بوده است . زمانی که ملیکه در کاخ جدش ، مریم علیه الرحمه مادر عیسی علیه السّلام و حضرت فاطمه علیها السّلام ، دختر پیامبر اسلام را در عالم رؤ یا می بیند ، حضرت فاطمه علیها السّلام در عالم رؤ یا ، او را به اسلام دعوت می کند و وی را متقاعد می سازد تا خود را به اسارت لشکریان اسلام درآورد . [۵۶]

توثیق این روایت از جنبه هـای گوناگون مورد سؤ ال قرار گرفته است . شک آورترین نکته در بخش آخر این روایت ملاحظه می شود :

اولا : پس از سال ۲۴۲ه/ ۸۵۶م جنگ عمده ای بین عباسـیان و رومیان وجود نداشـته و هیچ دلیلی هم در مآخذ دیده نمی شود که امپراتور روم از عباسیان ، تقاضای آزادی نواده ی دختری خود را کرده باشد . [۵۷]

ثانیا : نویسـندگان متقدم امامی به ویژه قمی ، نوبختی ، کلینی و مسـعودی که معاصر شیبانی (راوی حدیث) بوده اند ، در آثار خود به این روایت رجوع نکرده اند . به علاوه ، کشـی که از یاران شـیبانی است و نجاشـی و ابن داود از علمای بعدی ، مدعی هستند که وی از غلات بوده است . [۵۸]

ثالثـا : کلینی می گویـد که مـادر قائم ، کنیزی از نوبه ، اسـتان شـمالی سودان بوده است . [۵۹] به علاـوه ، نعمانی و صـدوق ، احـادیث دیگری را روایت می کننـد که حاکی از آن است که مادر قائم ، کنیزی سـیاه بوده است . [۶۰] امکان دارد علت آن که متاءخرین امامیه ، این روایات را نادیـده انگاشـته و روایت شـیبانی را موثق پنداشـته اند ، آن باشد که روایت مذکور ، مادر امام قائم را از نسلی شریف و طبقه ی ممتاز اجتماعی می داند . به ویژه وجود رابطه ای بین امام دوازدهم ، قائم (عج) و عیسی علیه السّلام در این حدیث ، آن ها را مجذوب کرده است ؛ زیرا احادیث نبوی حکایت از آن دارد که هر دو با هم

قیام کرده و دنیا را از شرّ ظلم و جور ، رهایی می بخشند . [۶۱]

با ملاحظه ی این سه نکته ، روایت محمد بن بحر شیبانی را می توان رد کرد ، با وجود آن که طوسی و ابن رستم طبری آن را موثق می دانند . [۶۲]

احتمالاـ شیخ مفید ، خبر صحیحی از منشاء مادر قائم ارایه داده باشد . وی می گوید : آن بانو ، کنیزی بود که در خانه ی حکیمه ، خواهر امام دهم علیه السّلام ، بزرگ شد . بنا به گفته ی او ، چون امام سیمای او را دید ، پیش بینی کرد که از وی ، فرزندی با عنایت خاص الهی به دنیا خواهد آمد . [۶۳] طبق نظریه ی صدوق ، وی قبل از رحلت شوهرش ، امام حسن عسکری علیه السّلام به سال ۲۶۰ه/ ۸۷۴م درگذشته است ، [۶۴] ولی بنا بر روایت نجاشی ، پس از این سال نیز در قید حیات بوده و در خانه ی محمد بن علی بن حمزه از دستیاران نزدیک همسرش ، امام حسن عسکری علیه السّلام پنهان شده است . [۶۵]

پی نوشت ها

۱ تا ۱۴۵

۱- از سخنان امام راحل .

۲- شعری از مقام معظم رهبری .

۳- با سپاس از مؤ سسه ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) که امکان استفاده از موارد تلخیص شده ی سخنان و آثار امام راحل را فراهم آوردند .

۴- صحیفه ی نور ، ج ۲۱ ، ص ۱۰۷ .

۵- همان ، ج ۷ ، ص ۲۲۵ .

۶- همان ، ج ۱۲ ، صص ۱۷۰ - ۱۷۱ .

۷- همان ، ج ۲۰

، ص ۸۳ .

۸- همان ، ج ۱۲ ، ص ۱۷۱ .

۹- صحیفه ی امام ، ج ۲۰ ، ص ۲۴۹ .

۱۰- صحیفه ی نور ، ج ۱۹ ، صص ۱۷۱ - ۱۷۲ .

۱۱- آداب الصلوه ، صص ۲۰۳ - ۲۰۴ .

۱۲- صحیفه ی نور ، ج ۸ ، ص ۱۴۹ .

۱۳- همان ، ج ۱۷ ، ص ۱۹۹ .

۱۴- همان ، ج ۲۰ ، ص ۸۷ .

۱۵- همان ، ج ۱۸ ، صص ۱۷ - ۱۸ .

۱۶- همان ، ج ۱۲ ، ص ۱۲۸ .

۱۷- همان ، ج ۱۲ ، ص ۲۲۴ .

۱۸- همان ، ج ۸ ، ص ۱۴ .

۱۹- همان ، ج ۱ ، ص ۳۳ .

۲۰- همان ، ج ۸ ، ص ۱۴۹ .

۲۱- همان ، ج ۷ ، صص ۲۵۲ - ۲۵۳ .

۲۲- همان ، ج ۷ ، ص ۲۶۷ .

۲۳- همان ، ج ۱۴ ، ص ۹۴ .

۲۴- همان ، ج ۸ ، ص ۶۱ .

۲۵- همان ، ج ۹ ، ص ۱۰۱ .

۲۶- همان ، ج ۱۵ ، ص ۲۲ .

۲۷- همان ، ج ۷ ، ص ۳۶ .

۲۸- همان ، ج ۱۹ ، ص ۵ .

۲۹- همان ، ج ۱۵ ، ص ۱۷۰ .

۳۰- همان ، ج ۱۹ ، ص ۱۵۴ .

۳۱- همان ، ج ۲۰ ، ص ۱۹۹ .

۳۲- همان ، ج ۲۰ ، صص ۱۹۶ - ۱۹۷ .

۳۳- همان ، ج ۲ ، ص ۲۸ .

۳۴- همان ، ج ۲۰ ، ص ۱۹۸ .

۳۵- همان ، ج ۱۸ ، ص ۱۹۵ .

۳۶- ولایت فقیه ، ص ۶۲ .

۳۷- همان ، ص ۳۰ .

۳۸- همان ،

صص ۶۲ – ۶۳ .

۳۹- همان ، ص ۸۷ .

۴۰- صحیفه ی نور ، ج ۲۱ ، ص ۸۸ .

۴۱- کشف الاسرار ، صص ۲۲۵ – ۲۳۱ .

۴۲- صحیفه ی نور ، ج ۲۱ ، ص ۱۰۸ .

۴۳- همان ، ج ۱۸ ، ص ۱۱ .

۴۴- همان ، ج ۱۴ ، ص ۱۹۵ .

۴۵- همان ، ج ۱۲ ، ص ۱۷۵ .

۴۶- همان ، ج ۲۰ ، ص ۱۳۲ .

۴۷- همان ، ج ۱۶ ، ص ۹۳ .

۴۸- همان ، ج ۲۱ ، ص ۹۳ .

۴۹- همان ، ج ۱۲ ، صص ۲۰۸ – ۲۰۹ .

۵۰- همان ، ج ۸ ، ص ۹۴ .

۵۱- همان ، ج ۲۱ ، ص ۱۰۶ .

۵۲- همان ، ج ۱۷ ، ص ۴۹ .

۵۳- همان ، ج ۱۸ ، ص ۸۸ .

۵۴- همان ، ج ۲۰ ، ص ۱۹۰ .

۵۵- همان ، ج ۱۱ ، ص ۱۳۵ .

۵۶- همان ، ج ۱۱ ، ص ۳۱ .

۵۷- همان ، ج ۲۰ ، ص ۷۹ .

۵۸- همان ، ج ۱۸ ، ص ۹۳ .

۵۹- همان ، ج ۱۶ ، ص ۱۰۵ .

۶۰- صحیفه ی امام ، ج ۱۹ ، ص ۳۰۳ .

۶۱- صحیفه ی نور ، ج ۱۰ ، ص ۲۷ .

۶۲- همان ، ج ۲۰ ، صص ۱۹۸ - ۱۹۹ .

۶۳- همان ، ج ۱۲ ، صص ۲۰۷ - ۲۰۹ .

۶۴- همان ، ج ۱۵ ، ص ۲۲ .

۶۵- ولایت فقیه ، ص ۱۰۳ .

۶۶- همان ، ص ۱۰۶ .

۶۷- صحیفه ی نور ، ج ۱۰ ، ص ۲۶ .

۶۸- همان ، ج ۵ ، ص ۱۶۶ .

۶۹- همان ،

ج ۱۱ ، ص ۶ .

۷۰- همان ، ج ۲۰ ، ص ۶۲ .

۷۱- همان ، ج ۱۹ ، ص ۱۰۱ .

۷۲- همان ، ج ۲۰ ، ص ۲۴۱ .

۷۳- همان ، ج ۱۹ ، ص ۱۶۱ .

۷۴- همان ، ج ۱۹ ، ص ۱۳۴ .

۷۵- همان ، ج ۱۹ ، ص ۱۱ .

۷۶- همان ، ج ۱۹ ، ص ۲۶۴ .

۷۷- دیوان امام ، ص ۱۱۱ .

۷۸- همان ، ص ۱۷۸ .

۷۹- همان ، صص ۲۶۲ - ۲۵۸ .

۸۰- همان ، ص ۲۷۶ .

۸۱- تهاجم یا تفاوت فرهنگی ، حسن بُلخاری ، صص ۱۲۸ - ۱۲۹ .

۸۲- همان ، صص ۱۲۶ - ۱۲۷ .

۸۳- درس تفسیر قرآن ، آیت اللّه خزعلی ، مرکز تخصصی تفسیر حوزه ی علمیه ی قم ، ۱۱/۲۳/ ۱۳۷۹ .

۸۴- مثل بیشتر کتاب هایی که در مورد حضرت نوشته شده است ، از (غیبت) نعمانی و (کمال الدین) صدوق و (غیبت) شیخ طوسی گرفته تا بیشتر کتاب های امروزی هم چون (دادگستر جهان) ، (امامت و مهدویت) ، (سیمای امام مهدی) و . . . .

۸۵- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ، دکتر جاسم حسین و تاریخ عصر غیبت ، پور سید آقایی ، عاشوری ، جباری و حکیم .

۸۶- قیام و انقلاب مهدی (عج) ، شهید مرتضی مطهری .

۸۷- (و اعظم خلاف بین الامه خلاف الامامه اذ ما سلّ سیف علی قاعده دینیه مثل ما سلّ علی الامامه فی کلّ زمان) ، ملل و نحل ، ج ۱ ، ص ۲۴ .

۸۸- اشاره به آیه ی ۳ سوره ی مائده .

۸۹-

(و لم يناد بشى ءٍ ما نودى بالولايه) وسائل الشيعه ، ج ۱ ، ص ۱۰ ، ح ۱۰ .

۹۰- ر . ك : چشمه در بستر (تحليلى از زمان شناسى حضرت زهرا عليها السّلام) مسعود پورسيد آقايى ، ص ۴۸ .

۹۱- فاطر ، ۱۵ .

۹۲- كافى ، كتاب حجت ، باب غيبت ، روايت ۲۹ ، الغيبه ، نعمانى ؛ كمال الدين ، صدوق (اين دعا در اين سه كتاب مجموعا به شش طريق روايت شده است) .

۹۳- فاطر ، ۱۵ .

۹۴- آل عمران ، ۱۰۱ .

۹۵- آن ها وسيله ى هدايت ، بيان ، امن ، كرامت ، نور ، فلاح ، ذكر ، رحمت و بشارت هستند . آن ها شهداء ، هداه ، ولاه امر ، خزانه ى علم ، خلف و امين خدا هستند . آن ها امامان ، انيس ، شفيق ، حصن و حافظ هستند . آن ها شاهد ، مبشر ، نذير ، فرمان فرما ، معلم و حامل وحى هستند (اصول كافى ، صص ۱۹۰ - ۲۰۱) .

۹۶- برخى براى اثبات امامت از دلايل ديگرى استفاده كرده اند . ر . ك : كتاب هاى فلسفى و كلامى و متن سخنرانى آيت اللّه سبحانى در همين مجله .

۹۷- ر . ك : بنيادهاى علم سياست ، عبدالرحمن عالم ، صص ۲۳۹ و ۳۶۷ .

۹۸- و هيئى لنا من امرنا رشدا (كهف ، ۱۰)؛ اراد بهم ربهم رشدا (جن ، ۱۰) .

۹۹- قسط غير از عدل و بالاتر از آن است . عدل در برابر ظلم و قسط در برابر جور است . عدل

به معنای مساوات و در شرایط یکسان ، مساوی برخورد کردن است و قسط به معنای بهره و نصیب است یعنی بهره و نصیب هر کس (پدر ، مادر ، همسر ، دوست و . . .) را دادن . و این بالاتر از عدل است . چه بسا کاری عادلانه باشد ولی قسط نباشد .

۱۰۰- مائده ، ۳ .

۱۰۱- (الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السّلام) . زیارت عاشورا .

۱۰۲- (من مات علی حبّ آل محمد مات شهیدا) . بحارالانوار ، ج ۶۵ ، ص ۱۳۷ .

۱۰۳- صحیح مسلم ، ج ۶ ص ۳ .

۱۰۴- همان .

۱۰۵- همان صص ۳ - ۴ .

۱۰۶- مستدرک صحیحین ، کتاب معرفه الصحابه ، ج ۳ ، صص ۶۱۷ - ۶۱۸ .

۱۰۷- همان .

۱۰۸- اضواء علی عقائد الشیعه الامامیه و . . . ، جعفر سبحانی ، ص ۱۰۶ .

۱۰۹- تاریخ الخلفاء ، ص ۱۰ .

۱۱۰- لو لم یبق من الدنیا الّا یوم واحد لطوّل اللّه ذلک الیوم حتی یخرج رجل من ولدی فیملاءها عدلا کما ملئت جورا . . .) ، منتخب الاثر ، باب ۲۵ ، ج ۱ .

۱۱۱- نساء ، ۱۵۸ .

۱۱۲- بقره ، ۱۲۴ .

۱۱۳- مطلب ذکر شده صرفا برای رفع استبعاد غیبت حضرت مهدی (عج) است .

۱۱۴- کهف ، ۸۲ .

۱۱۵- همان .

۱۱۶- همان .

۱۱۷- نهج البلاغه ، عبده ، ج ۳ ، ص ۱۸۶ ، کلمات قصار ، شماره ۱۴۷ .

۱۱۸- مؤ منون ، ۲۳ .

۱۱۹- جاثيه ، ۱۳ .

۱۲۰- مائده ، ۲۰ .

۱۲۱- اسراء ، ۷۰ .

۱۲۲- دعای عديله ، مفاتيح الجنان .

۱۲۳- قال رسول اللّه : عليه

السّلام (انا و علیٌ اءبوا هذه الامه) . عیون اءخبار الرضا ، ج ۱ ، ص ۸۵؛ تفسیر برهان ، ج ۱ ، ص ۳۶۹ .

۱۲۴- التحقیق فی کلمات القرآن ، حسن مصطفوی ، ج ۱۲ ، ص ۱۶۶ .

۱۲۵- (اءفضل اعمال امتی انتظار الفرج من اللّه عزوجل) ، (انتظارالفرج من اءعظم العمل) . کمال الدین ، ج ۲ ، باب ۵۵ ، ح ۱؛ بحار الانوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۲۲ .

۱۲۶- (انتظار الفرج عباده) ، (سُئل عن علی علیه السّلام رجل اءیّ الاعمال احبّ الی اللّه عزوجل ، قال علی علیه السّلام : انتظار الفرج) . همان .

۱۲۷- حلاج ، علی میرفطروس .

۱۲۸- انتظار مذهب اعتراض ، دکتر علی شریعتی .

۱۲۹- نهج الفصاحه .

۱۳۰- (ارضیتم بالحیوه الدنیا) . توبه ، ۳۸ .

۱۳۱- چنان چه در نماز هم به همین جهت آموزش داده می شود و در سجده می خوانیم : (سبحان ربی الاعلی و بحمده)؛ (پاک است خدای من که برتر است) .

۱۳۲- میزان الحکمه ، ج ۲ ، ص ۵۶۸؛ کنز العمال ، ح ۳۸۶۵۷ .

۱۳۳- الغیبه ، نعمانی ؛ بحارالانوار ، ج ۵۲ ، ص ۳۶۶ .

۱۳۴- مرحوم طالقانی در مجله ی (مجموعه ی حکمت) ، شماره ی ۱ و ۲ ، سال سوم ، در این باره می گوید : (این دستور قیام ، شاید برای احترام نباشد و الا برای خدا و رسول و اولیای مکرم دیگر هم باید به احترام ، قیام کرد ، بلکه دستور آمادگی و فراهم کردن مقدمات نهضت جهانی و در صف ایستادن ، برای

پشتیبانی این حقیقت است . . . .) .

۱۳۵- الغیبه ، نعمانی ؛ بحارالانوار ، ج ۵۲ ، ص ۳۵۸ .

۱۳۶- این که در روایات ، انتظار به عنوان عمل مطرح شده و در روایتی داریم : (نیه المؤ من خیر من عمله)؛ نیت در مقابل عمل قرار گرفت روشن می شود . در این جا انتظار نیت بدون عمل و امید ذهنی بدون آثار عملی ، هرگز مراد نیست

۱۳۷- (. . . کمن قارع مع رسول اللّه بسیفه) . بحارالانوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۲۶ .

۱۳۸- (ان القائم منا هو المهدی الذی یحب ان ینظر فی غیبته و یطاع فی ظهوره) . منتخب الاثر ، ص ۲۲۳ .

چون در لابه لای مباحث گذشته و آینده ، از روایاتی در مورد ارزش و فضیلت و اهمیت انتظار بحث شده است ، در این جا از پرداختن به این مساءله خودداری شده است . ر . ك : بحارالانوار ، ج ۵۲ ، صص ۱۲۲ - ۱۲۵ ، ۱۴۰ و ۲۲۳؛ غیبت نعمانی ، ص ۲۰۰؛ منتخب الاثر ، صص ۴۹۶ - ۴۹۸ و ۲۳۴؛ اصول کافی ، ج ۲ ، ص ۱۷۶ .

۱۳۹- (عن الی عبداللّه علیه السّلام انه قال : الا اخبرکم بمالا یقبل اللّه عزوجل من العباد عملا الاّ به ؟ فقلت : بلی ، فقال . . . و انتظار القائم علیه السّلام . (امام صادق علیه السّلام به راوی فرمود : آیا ملاك قبولی اعمال بندگان را به شما خبر دهم ؟ راوی گفت : بله ، امام فرمود : عبارتند از . . .

و انتظار مهدی قائم آل محمد(عج) الغیبه ، نعمانی ، ص ۲۰۰ .

۱۴۰- به دلیل مفصل شدن مقاله از نقل نظریات دانشمندان مسلمان در اهمیت و ضرورت این دوران می گذریم ؛ زیرا ما را از هدف اصلی دور می کند . به علاوه شنیدن حقایق از زبان دیگران ، اثر گذارتر و در مجموعه روشن گر بسیاری از واقعیت های پنهان می شود که ما به خاطر تکرار و زیاد شنیدن از کنار شان به سادگی گذشته ایم .

۱۴۱- رسالت تشیع در دنیای امروز ، سید محمد حسین طباطبائی ، مقدمه : هانری کربن ، صص ۲۵ - ۳۵ .

۱۴۲- مهدی از صدر اسلام تا قرن ۱۳ هجری ، دارمستر ، ترجمه محسن جهان سوز ، صص ۳۸ ، ۳۹ ، ۷۹ . (ماربین)؛ محقق آلمانی می گوید از جمله مسایل اجتماعی بسیار مهمی که موجب امیدواری و رستگاری شیعه باشد ، اعتقاد به وجود حجت عصر و انتظار ظهور است . . . . . (سیاست اسلام ، ماربین ، فصل هفتم ، فلسفه مذهب شیعه صص ۴۹ - ۵۰ . (ای . ب . پتروشفسکی)؛ تاریخ دان و ایران شناس علوم شوروی سابق ، در این زمینه می نویسد : (چشم به راه مهدی بودن در عقاید مردمی که نهضت های قرن سیزدهم را در ایران به پا داشتند ، مقام بلندی داشته است ، ولی در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی ؛ این عقیده راسخ تر و مشهودتر گشت) . (نهضت سربداران خراسان ، ای . ب . پتروشفسکی ، ترجمه : کریم کشاورز . علاقه مندان

به کتاب های (در انتظار ققنوس) ، ص ۳۰۴ و (ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام) ، ص ۲۳۹ مراجعه کنند .

۱۴۳- به نقل از : مجله ی بازتاب اندیشه ، خرداد ۸۰، ص ۱۹۳ (مجله ی موعود ، ش ۲۵ و ۲۶) .

۱۴۴- ر . ك : در انتظار ققنوس ، ص ۳۱۱ .

۱۴۵- نهج الفصاحه ، ح ۹۰ .

۱۴۶تا ۲۸۸

۱۴۶- (فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) . (زمر ، ۱۸) .

۱۴۷- نهج البلاغه ، خطبه ۱۶ .

۱۴۸- مفاتیح الجنان ، دعای غیبت امام زمان (عج) .

۱۴۹- اثباه الهداه ، ج ۷، ص ۲۴ .

۱۵۰- نهج البلاغه ، کلمات قصار ، ش ۴۷ .

۱۵۱- انشراح ، ۱ .

۱۵۲- انشراح ، ۵ و ۶ .

۱۵۳- دخان ، ۵۵ .

۱۵۴- احقاف ، ۹ و ۱۰ .

۱۵۵- طلاق ، ۲ .

۱۵۶- (یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منی قلیلا او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا) . مزمل ، ۱ - ۵ .

۱۵۷- انفال ، ۶۵ .

۱۵۸- ارشادالقلوب ، ص ۱۸۴؛ تنبیه الخاطر ، ج ۱ ، ص ۶ .

۱۵۹- حدید ، ۲۵ .

۱۶۰- بقره ، ۱۸۳ .

۱۶۱- نساء ، ۷۷ .

۱۶۲- (اتقوا اللّه فی عباده و بلاده فانکم مسؤ ولون حتی عن البقاع و البهایم) . نهج البلاغه ، خطبه ۱۶۷ .

۱۶۳- بحارالانوار ، ج ۷۰ ، ص ۱۹۱؛ مجمع البحرین ، ج ۴ ، ص ۶ . ۱ .

۱۶۴- نهج البلاغه ، کلمات قصار ، شماره ۲۸۹ .

۱۶۵- نهج البلاغه ، خطبه ۱۶ ، سطر۷ .

۱۶۶- نجم ، ۳۲ .

۱۶۷- (و استقلال الخیر

و ان کثر من قولی و فعلی و استکثار الشر و ان قلّ من قولی و فعلی) . مفاتیح الجنان ، دعای مکارم الاخلاق .

۱۶۸- آل عمران ، ۱۳۳ .

۱۶۹- تحف العقول ، ص ۴۳ .

۱۷۰- نهج البلاغه ، خطبه ۱۶ ، سطر ۶ .

۱۷۱- نهج البلاغه ، خطبه ۹۰ ، سطر ۸ .

۱۷۲- بقره ، ۱۸۳ .

۱۷۳- کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۷۴ .

۱۷۴- شباهت اول

۱۷۵- شباهت چهارم

۱۷۶- شباهت دوم

۱۷۷- کمال الدین ، ج ۱ ، ص ۴۴۳

۱۷۸- یوسف ، ۵۸ .

۱۷۹- کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۱۰ .

۱۸۰- کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۲۰ .

۱۸۱- یوسف ، ۱۹ .

۱۸۲- بحارالانوار ، ج ۵۲ ، ص ۹۵ .

۱۸۳- منتخب الاثر ، ص ۳۷۱ .

۱۸۴- معجم احادیث الامام المهدی ، ج ۱ ، ص ۲۴۰ .

۱۸۵- یوسف ، ۴ و ۵ .

۱۸۶- غیبت نعمانی ، ص ۴۱۴ .

۱۸۷- یوسف ، ۱۵ .

۱۸۸- کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ .

۱۸۹- یوسف ، ۱۹ .

۱۹۰- غیبت نعمانی ، ص ۴۲۴ .

۱۹۱- همان ، ص ۴۵۰ .

۱۹۲- یوسف ، ۲۰ .

۱۹۳- غیبت طوسی ، ص ۴۰۰ .

۱۹۴- یوسف ، ۱۸ .

۱۹۵- غیبت نعمانی ، ص ۳۰۴ .

۱۹۶- غیبت نعمانی ، ص ۲۸۴ .

۱۹۷- یوسف ، ۸۳ .

۱۹۸- یوسف ، ۱۰ .

۱۹۹- یوسف ، ۸۵ .

۲۰۰- یوسف ، ۹۴ - ۹۵ .

۲۰۱- غیبت طوسی ، ص ۳۳۴ .

۲۰۲- جمال الاسبوع ، ص ۳۱۵ .

۲۰۳- یوسف ، ۲۶ - ۲۸ .

۲۰۴- یوسف ، ۳۵ .

۲۰۵- غیبت طوسی ، ص ۲۴۸ .

۲۰۶- غیبت طوسی ، ص ۱۶۹ .

٢٠٧- يوسف ، ٣٩ -

.۴۰

۲۰۸- غیبت طوسی ، ص ۲۹۳ .

۲۰۹- یوسف ، ۲۱ .

۲۱۰- شیفتگان حضرت مهدی ، ج ۱ ، ص ۲۵۶ .

۲۱۱- غیبت طوسی ، ص ۲۴۶ .

۲۱۲- ترجمه ی نجم الثاقب ، ص ۵۵۶ .

۲۱۳- یوسف ، ۱۴ .

۲۱۴- یوسف ، ۸۸ .

۲۱۵- ینابیع الموده ، ص ۴۲۴ .

۲۱۶- غیبت طوسی ، ص ۲۹۲ .

۲۱۷- کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۱۰ . امام صادق علیه السّلام فرموده است : (میان یوسف و یعقوب ، ۱۸ روز فاصله بود؛ وکان بینه وبین والده مسیره ثمانیه عشر یوما) . اگر یافتن آذوقه - روزی جسم برای انسان آن قدر اهمیت دارد که حاضر است برای یافتن آن ، این مسیر طولانی را بپیماید ، آیا سزاوار نیست که برای یافتن امامی که او را رزق معنوی بخشیده است و جانش را سیراب می کند ، شبانه روز در جستجو باشد ؟ به راستی ، آیا ما در طلب آن امام عزیز ، سستی نکرده ایم ؟

۲۱۸- (وهیئی لنا من امرنا رشدا؛ و راه نجاتی برای ما فراهم ساز) . (کهف ، ۱۰) رشد ، همان جهت عالی یافتن همه ی استعدادهای انسان است .

۲۱۹- غیبت نعمانی ، ص ۲۷۴ ، به نقل از : معجم احادیث الامام المهدی ، ج ۳ ، ص ۴۲۶ .

۲۲۰- یوسف ، ۸۸ .

۲۲۱- یوسف ، ۸۷ .

۲۲۲- یوسف ، ۸۷ .

۲۲۳- یوسف ، ۵۸ .

۲۲۴- احتجاج ، ج ۲ ، ص ۶۰۲ .

۲۲۵- مکیال المکارم ، ج ۱ ، ص ۴۳۸ .

۲۲۶- یوسف ، ۵۹ .

۲۲۷- یوسف ، ۱۰۰ .

۲۲۸- قصص ، ۵ .

۲۲۹- یوسف ، ۹۲ .

۲۳۰-

یوسف ، ۸۸ .

۲۳۱- یوسف ، ۹۳ .

۲۳۲- یوسف ، ۵۵ .

۲۳۳- یوسف ، ۵۹ - ۶۰ .

۲۳۴- یوسف ، ۹۳ .

۲۳۵- احتجاج ، ج ۲ ، ص ۴۴۲ .

۲۳۶- نگارنده در اوایل دهه ی ۱۳۶۰ ه - ق در جزوه ای که جهت پاسخ به سؤ الات در برخی مراکز علمی تهیه شده بود ، به نقد داستان پرداختم . در سال های بعد ، نویسندگان متعددی بحمد اللّه دست به قلم برده و حقایق را آشکار کردند . ر . ک : جزیره ی خضراء در ترازوی نقد ، علامه جعفر مرتضی عاملی ؛ جزیره ی خضراء تحریفی در تاریخ شیعه ، غلام رضا نظری . از آن جا که دیدگاه نگارنده در بررسی این موضوعات قدری با نظر نویسندگان این کتاب ها متفاوت بود ، پرداختن دوباره به این موضوع را مناسب دانستم .

۲۳۷- بحارالانوار ، ج ۱ ، ص ۱۰ .

۲۳۸- کشف الغمه ، ج ۱ ، ص ۴۴۵ .

۲۳۹- (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) . حجر ، ۹ .

۲۴۰- بحارالانوار ، ج ۵۲ ، ص ۱۷۰ .

۲۴۱- مانند : درسنامه و تاریخ عصر غیبت (آقایان آقایی ، جباری ، عاشوری ، حکیم) .

۲۴۲- مانند : تاریخ الغیبه الکبری از سید محمد صدر .

۲۴۳- کمال الدین و تمام النعمه ، محمدبن علی بن بابویه قمی ، ملقّب به شیخ صدوق ، به تصحیح : علی اکبر غفاری ، قم ، انتشارات جامعه ی مدرّسین ، ۱۴۱۶ ه . ق ، ص ۴۷۶ .

۲۴۴- الغیبه ، ابوجعفر محمدبن حسن طوسی ، ملقّب به شیخ طوسی ، بیروت

، دارالکتاب الاسلامی ، ۱۴۱۲ ه . ق ، ص ۲۱۶ .

۲۴۵- همان ، ص ۲۱۰ .

۲۴۶- مکتب در فرآیند تکامل ، سید حسین مدرسی طباطبایی ، ترجمه : هاشم ایزد پناه ، ایالات متحده ، نیوجرسی ، نشر داروین ، ۱۳۷۴ ه . ش ، ص ۱۵؛تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) ، جاسم حسین ، ترجمه : سید محمّد تقی آیت اللّهی ، تهران ، امیر کبیر ، ۱۳۶۷ ه . ش ، ص ۱۳۴؛

Der in ,"imams zwolften des safire ersten beiden Die" . ۲۱۲ p,(۱۹۳۹) xxv ,Ali Javad r . D ,Islam

۲۴۷- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)؛ ص ۱۳۷؛ مکتب در فرآیند تکامل ، ص ۲۲؛ رجال نجاشی ، ابوالعباس احمدبن علی نجاشی ، قم ، داوری ، بی تا ، ص ۲۴۳؛ رجال کشی ، ابوعمرو محمدبن عمربن عبدالعزیز کشی ، انتخاب و تلخیص : شیخ طوسی ، به تصحیح : حسن مصطفوی ، دانشگاه مشهد ، ۱۳۴۸ ه . ش ، ص ۵۱۳ ، ح ۹۹۱ - ۹۹۲ ، و ص ۵۴۹ ، ح ۱۰۳۸ .

۲۴۸- الکافی ، ابوجعفر محمدبن یعقوب کلینی رازی ، تصحیح : علی اکبر غفاری ، تهران ، ۱۳۷۷ ه . ش ، ج ۱ ، ص ۴۱۷ ، ح ۴ .

۲۴۹- الغیبه ، ص ۱۷۰؛ کمال الدین و تمام النعمه ، ص ۴۸۷ .

۲۵۰- بحار الانوار ، علاّمه محمدباقر مجلسی ، تهران ، ۱۳۷۶ ه . ق به بعد ، ج ۵۱ ، ص ۳۰۰ .

۲۵۱- همان .

۲۵۲- همان .

۲۵۳- الغیبه ، ص ۲۴۴ .

۲۵۴- همان ، ص ۲۴۵؛ رجال کشی ،

ص ۴۳۸؛ بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۳۶۷ .

۲۵۵- الغیبه ، ص ۲۱۴؛ مکتب در فرآیند تکامل ، ص ۹۶ .

۲۵۶- الغیبه ، ص ۲۴۵ .

۲۵۷- همان ، ص ۲۵۶ .

۲۵۸- همان ، ص ۲۵۵ .

۲۵۹- همان ، صص ۲۴۶ - ۲۴۷ .

۲۶۰- همان ، صص ۱۸۷ و ۲۵۱ - ۲۵۲ .

۲۶۱- بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۳۰۰ .

۲۶۲- الغیبه ، ص ۲۴۵ .

۲۶۳- همان ، صص ۲۱۴ ، ۲۱۷ ، ۲۲۸ ، ۲۴۵؛ کمال الدین و تمام النعمه ، ص ۴۸۹ .

۲۶۴- رجال شیخ طوسی ، نجف ، مکتبه الحیدریه ، ۱۳۸۰ ه . ق ، ص ۴۹۶؛ الغیبه ، ص ۲۵۷؛ تنقیح المقال ، علامه مامقانی ، نجف ، مکتبه المرتضویه ، ۱۳۵۷ ه . ق ، ج ۲ ، ص ۹۲ ، از ابواب فاء .

۲۶۵- بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۳۰۳ .

۲۶۶- الغیبه ، ص ۱۷۸ .

۲۶۷- همان ، صص ۱۷۰ و ۱۹۲ .

۲۶۸- همان ، صص ۱۷۴ و ۱۸۷؛ رجال کشی ، ص ۴۵۰ .

۲۶۹- همان .

۲۷۰- کمال الدین و تمام النعمه ، صص ۳۸۲ و ۴۰۷ .

۲۷۱- الغیبه ، صص ۱۸۴ ، ۱۸۵ و ۱۹۷؛ الارشاد ، شیخ مفید ، بیروت ، مؤ سسه الاعلمی ، ۱۴۱۰ ه . ق ، ص ۳۳۲ .

۲۷۲- الغیبه ، صص ۲۴۱ - ۲۴۲ .

۲۷۳- کمال الدین و تمام النعمه ، ص ۵۰۲؛ الغیبه ، ص ۱۷۹ .

۲۷۴- الغیبه ، ص ۱۹۲ .

۲۷۵- کمال الدین و تمام النعمه ، ص ۵۰۳ .

۲۷۶- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) ، ص ۱۳۴ .

۲۷۷- کمال الدین و تمام

النعمه ، ص ۵۰۳ .

۲۷۸- الغیبه ، ص ۲۳۶ .

۲۷۹- همان ، ص ۲۴۰ .

۲۸۰- بحار الانوار ، ج ۵۱ ، ص ۳۱۰ .

۲۸۱- برای نمونه ر . ک : جریان گزینش محمّد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی به وکالت در الغیبه ، ص ۱۷۰؛ جریان گزینش حسن بن قاسم بن علاء آذربایجانی به وکالت در الغیبه ، ص ۱۹۱ و الخرائج و الجرائح ، قطب الدین راوندی ، تحقیق : مؤ سسه الامام المهدی (عج) ، قم ، ه . ق ، ج ۱ ، ص ۴۶۷ .

۲۸۲- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) ، ص ۱۴۹ .

۲۸۳- الغیبه ، ص ۲۲۷ .

۲۸۴- همان ، صص ۲۲۳ و ۲۲۷ .

۲۸۵- همان ، صص ۱۸۳ و ۲۴۸ .

۲۸۶- دو نوع جبر داریم : جبری طبیعی ؛ یعنی وجود روابط ضروریِ ثابت در طبیعت که موجب می شود وجود هر پدیده ی طبیعی مشروط به پدیده ای قبلی یا پدیده ای همراه باشد . به دلیل فراگیر بودن نتایج استقرای علمی ، اعتقاد به جبر ضروری است . اگر اعتقاد نداشته باشیم پدیده های طبیعی ، مطابق نظام همیشگی است ، نمی توانیم نتایج استقرا را فراگیر بدانیم .

نوع دوم ، جبر تاریخی است که مقصود وقوع ضروری رخداد یا رویکردی تاریخی است ؛ یعنی اگر شرایط فراهم شود ، حتما رخداد یا رویکرد تاریخی پیش خواهد آمد .

در اندیشه ی بشری ، دو نظر در مورد جبر تاریخی هست . نظری که معتقد به جبر تاریخی است و به شناسایی احکام کلی که می تواند حوادث آینده را پیش گویی کند ، فرا

می خوانـد . نظر بعـدی ، منکر جبر تـاریخی و مـدعی است قـوانین کلی تاریـخ را نمی توان شـناخت و پیش گویی حوادث یا رویکردهای تاریخی بر اساس آن ممکن نیست . ر . ك : المعجم الفلسـفی ، اصـطلاح (الحتمیه) و (التاریخیه) ؛ فلسفه التاریخ ، محمود صبحی ، صص ۳۶ و ۴۱ - ۵۵ .

۲۸۷- انتساب (مارکس) به یهودیت ، قبل از الحادی بودن وی ، ما را ملزم می کنـد فهم وی از جبر را که (جامعه ی بشـری به مرحله ای می رسـد که تمامی اختلافات اجتماعی برطرف شده ، همدلی و صـلح حاکم می شود) به سـبب تاءثیر (مارکس) از دین بدانیم که در مدت طولانی از زندگی اش پای بند دین بود .

۲۸۸- در انجیل یوحنا (۶ ، ۱۴) هست که وقتی مردم نشانه ای را که عیسـی آورد دیدند ، گفتند : این مطلب حقی است و وی پیامبری می باشد که به جهان خواهد آمد . در حاشـیه ی چاپ دارالمشرق ، محقق چنین می نویسد : انتظار پیامبر در سده ها و تاریخ اخیر ، در جوامع و محیطهای مختلف رواج داشت .

۲۸۹تا۳۸۰

۲۸۹-. meir ziotowitz, Third edtion first _ The stone edtion, The chvmash, by R . hosson impression : ۱۹۹۴ . P . ۷۶ . Scherman, R

(حنـان ایـل) (Chananel) نگارنـده ی مطلب مـذکور ، بزرگ علمـای یهـود در قیروان (۱۰۵۵ م / ۴۴۷ ه) و مـؤ لف مشهورترین تفسیر (تلمود) و اسفار پنج گانه ی نخست تورات است . مفسران پس از وی ، بسیاری از آرائش راگواه آورده

انـد ، از جمله (بکیا) (۱۳۴۰ - ۱۲۶۳] (Bachya م /۶۶۲ - ۷۴۱ ه] تفسـیر وی دربردارنده ی چهار شـیوه ی تفسـیری است : ظاهری ، کلاسیکی ، فلسفی و صوفی . تفسیر وی ، آرای (کنعان ایل) را در بر دارد .

۲۹۰- ابن تیمیه (۶۶۱ - ۷۲۹ ه) می گوید : بسیاری از یهودیانی که به دین اسلام تشرّف پیدا کرده اند ، اشتباه نموده و پنداشته انـد امامان ، دوازده رهبری هسـتند که فرقه ی رافضه بِدان می خواننـد و از اینان پیروی کرده اند . ر . ک : البدایه النهایه ، ابن کثیر ، ج ۶ ، ص ۲۵۰ ، چاپ نخست .

۲۹۱- کافی ، ج ۱ ، ص ۲۷۷ ، روایت ۱ - ۴؛ بصائر الدرجات ، صفار ، ص ۴۷۰ ، روایت ۱ - ۲ و ۱۰ .

۲۹۲- شبهات و ردود ، سامی بدری ، ج ۳ ، صص ۲۳ - ۲۴ .

۲۹۳- بیماری هایی در زمان مسـیح ، شـیوع داشت ، که درمانش مشـکل بود . وی با لمس بـدن و با معجزه ، امراض را درمان می کرد . بـا ظهور دوبـاره ی مسـیح ، این کـار تکرار می شود؛ زیرا کمی پیش از ظهورش ، دنیـا پر از رفتـار ناهنجـار اخلاقی خواهـد شد ، که سـبب آن مثلا به کارگیری اشـعه ی رادیوم ، در جنگ هاست . شاید ما در آغاز این مرحله ایم ، به ویژه پس از آن که اسـلحه هـای جدیـد در جنـگ خلیـج فـارس آزمـایش شـد ، آگاهان منتظر حالت های ناهنجار اخلاقی به سـبب آن تشعشعات هستند .

۲۹۴- ر

. ك : آثـار الكـامله للامـام المهـدى السـودانى ، ج ١ ، صـص ١٣٩ - ١۴٩؛ سـعاده المهتدى بسـيره الامام المهدى ، اسـماعيل عبدالقادر الكردفانى ، تحقيق : د . محمد ابراهيم ابوسليم ، ص ١ ، چ نخست ، بيروت ، ١٩٧٢ .

٢٩۵- آثار الكامله ، ج ۵ ، ص ٩۴ ، نامه ى ۴٠ .

٢٩۶- صـحيح ، بخـارى ، ج ۴ ، ص ٢٠٣ ، دارالفكر ، بيروت . بخـارى مى گويـد : شـاذان به نقـل از عبـدالعزيز بن ابى سـلمه الماحشون از عبيداللّه از نافع از ابن عمر مى گويد : در زمان پيامبر ، كسى را هم سنگ ابوبكر ، سپس عمر و سپس عثمان نمى ديديم و اصحاب پيامبر را رها كرده ، در ميان شان ، كسى را برترى نمى داديم .

٢٩٧- بصائر الدرجات ، ص ٢٩٩ .

٢٩٨- البُعد الدينى فى السياسه الاميريكيه تجاه الصراع العربى الا سرائيلى ، يوسف الحسن . رساله ى دكتراى وى است .

٢٩٩- مقاله (الصهيونيه فى اميركا) ، حسن حداد ، مجله شوؤ ن فلسطينيه ، ش ٩٢ - ٩٣ ، ١٠/٩/١٩٩٠ .

٣٠٠- مقاله (الخليج فى الطريق إ لى هرمجيدون) ، محمد اسماك ، السفير ، ١٠/٩/١٩٩٠ .

٣٠١- الصهيونيه فى اميركا ، ش ٩٢ - ٩٣ .

٣٠٢- نوشته ى حاضر ، نخستين درس از سلسله درس هاى استاد شيخ نجم الدين طبسى با عنوان (منبع شناسى مهدويّت) است كه در مركز تخصصى مهدويّت وابسته به بنياد حضرت مهدى موعود(عج) در قم براى گروهى از طلاب و دانش پژوهان ارايه شده و در نخستين جلسه ، به كتاب غيبت نعمانى پرداخته شده

است . در شماره های آینده منابع دیگر نیز به ترتیب آورده خواهد شد . ان شاءالله .

۳۰۳- گاهی به ایشان (ابن زینب) نیز گفته اند .

۳۰۴- قاموس رجال ، تستری ، جامعه المدرسین ، قم ، ج ۹ ، ص ۴۴۲

۳۰۵- الذریعه الی تصانیف الشیعه ، آقابزرگ تهرانی ، موسسه اسماعیلیان ، قم ، ج ۱۶ ، ص ۷۹

۳۰۶- پرسش این است که آیا وی ، همان صدوق است یا مسعودی ؟ پژوهش گر این کتاب ، آقای غفاری باور دارد که وی صدوق است ؛ زیرا این روایت ها در قم برای نعمانی نقل شده و مسعودی نیز به قم نیامده است .

۳۰۷- وی با طبرانی معروف یعنی سلیمان بن احمد ، صاحب کتاب معروف معجم صغیر اوسط و کبیر تفاوت دارد .

۳۰۸- وی غیز ابوجعفر اسکافی معروف است که ابتدا سنی بود و بعدها شیعه شد .

۳۰۹- معجم رجال الحدیث ، ابوالقاسم خویی ، دارالزهرا ، بیروت ، ج ۱ ، صص ۳۴۸ و ۳۶۰ .

۳۱۰- تنقیح المقال ، مامقانی ، مطبعه المرتضویه ، نجف ، ۱۳۵۰ ، ج ۱ ، ص ۶۶۶؛ مستدرکات علم الرجال ، علی نمازی ، حیدریان ، تهران ، ج ۱ ، ص ۴۹۸ .

۳۱۱- البته ممکن است این بزرگواران دارای توثیق نیز باشند .

۳۱۲- معجم رجال الحدیث ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ .

۳۱۳- الفهرست ، شیخ طوسی ، مکتبه المرتضویه ، ص ۲۹؛ رجال شیخ طوسی ، ص ۴۵۴ .

۳۱۴- قاموس الرجال ، ج ۱ ، ص ۶۲۶ .

۳۱۵- مستدرکات علم الرجال ، ج ۱ ، ص ۴۶۲ .

۳۱۶- المقدمه ، نعمانی ، ص

. ۲۵

۳۱۷- معجم رجال الحدیث ، ج ۲ ، ص ۲۷۶ .

۳۱۸- رجال مقارن ، نجم الدین طبسی ، ص ۷ .

۳۱۹- قاموس الرجال ، ج ۹ ، ص ۴۴۲ .

۳۲۰- مستدرکات علم الرجال ، ج ۷ ، ص ۲۳۲ .

۳۲۱- قاموس الرجال ، ج ۱ ، ص ۶۰ .

۳۲۲- تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه ، ص ۲۰۹ .

۳۲۳- تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه ، ص ۲۰۸ .

۳۲۴- کمال الدین ، ج ۱ ، صص ۲-۳ .

۳۲۵- رجال نجاشی ، ۲۳۰؛ ۶۱۲؛ منتهی الآمال ، ابوعلی حائری ، ج ۴ ، ص ۲۸۶ .

۳۲۶- وسائل الشیعه ، ج ۲۰ ، صص ۶۵-۶۶ .

۳۲۷- ر . ک : موسوعه الامام المهدی علیه السّلام ، سید محمد صدر .

۳۲۸- الرواشح ، میرداماد ، صص ۶۰-۶۱ .

۳۲۹- همان ، صص ۶۱ - ۶۲ .

۳۳۰- - مرآه العقول ، ج ۳ ، ص ۶۱ - ۶۲ .

۳۳۱- منتخب الاءثر ، ج ۳ ، صص ۳۴۵-۳۴۶ .

۳۳۲- سلسله الاءحادیث الصحیحه ، ناصرالدین البانی وهابی ، چاپ ریاض ، ج ۴ ، ص ۳۵۸ .

۳۳۳- اصول الکافی ، ج ۱ ، صص ۳۲۹-۳۳۰ .

۳۳۴- کمال الدین ، ج ۲ ، ص ۴۴۱ ، باب ۴۳ .

۳۳۵- اعراف ، ۱۵۸ .

۳۳۶- بقره ، ۲۶ .

۳۳۷- این مقاله در همایش آسیب شناسی تربیت دینی وزارت آموزش و پرورش عرضه گردیده است .

۳۳۸- (بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل مماتصفون .) انبیاء ، ۱۸ .

۳۳۹- المفضل بن عمر الجعفی قال : سمعت الشیخ - یعنی ابا عبداللّه علیه السّلام

- یقول : (ایاکم و التنویه ، اءما واللّه لیغیبن سبتا من دهرکم و لیخملن حتی یقال : مات ؟ هلک ؟ باءی واد سلک ؟ و لتدمعن علیه عیون المؤ منین و لیکفاءن تکفاءالسفینه فی اءمواج البحر فلاـ ینجو الا من اءخذاللّه میثاقه و کتب فی قلبه الایمان و اءیده بروح منه و لترفعن اثنتا عشره مشتبهه لا یدری اءی من اءی ، قال : فبکیت ثم قلت له : کیف تصنع ؟ فقال : یا اءباعبداللّه -ثم نظر الی شمس داخله فی الصفه - اءتری هذه الشمس ؟ فقلت : نعم ، فقال : لاءمرنا اءبین من هذه الشمس .) ، غیبت نعمانی (ترجمه غفاری) ، صص ۲۱۸-۲۱۹ .

۳۴۰- عن جابر الجعفی قال : (قلت لاءبی جعفر علیه السّلام متی یکون فرجکم ؟ فقال : هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا یقولها ثلثا حتی یذهب اللّه تعالی الکدر و یبقی الصفو) . منتخب الاثر ، ص ۳۸۹ .

۳۴۱- عن النبی صلّی اللّه علیه و آله انه قال : (المهدی رجل من عترتی یقاتل علی سنتی کما قاتلت اءنا علی الوحی) . ینابیع الموده ، به نقل از : منتخب الاثر ، ص ۲۳۲ .

۳۴۲- ر . ک : منتخب الاثر ، فصل دوم .

۳۴۳- علی بن جعفر عن اءخیه موسی بن جعفر علیه السّلام اءنه قال : (اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله اللّه فی اءدیانکم لایزیلنکم عنها فانه لابد لصاحب هذاالاءمر من غیبه حتی یرجع عن هذاالامر من کان یقول به ، انما هی محنه من اللّه یمتحن اللّه بها خلقه . . .)

. غیبت نعمانی ، صص ۲۱۹ - ۲۱۰ .

۳۴۴- ر . ک : پاورقی ۳ .

۳۴۵- مفضل بن عمر قال : (قلت لاءبی عبدالله علیه السّلام : ما علامه القائم ؟ قال ، اذا استدار الفلک ، فقیل : مات اءو هلک ؟ فی اءی واد سلک ؟ قلت : جعلت فداک ثم یکون ماذا ؟ قال : لایظهر الا بالسیف) . نعمانی ، ص ۲۲۵ .

۳۴۶- عن اءبی بصیر قال : سعمت اءبا جعفر الباقر علیه السّلام یقول : (. . . ویضع السیف علی عاتقه ثمانیه اءشهر هرجا هرجا حتی یرضی الله . . .) . نعمانی ، ص ۲۳۹ .

۳۴۷- فضیل بن یسار عن اءبی عبدالله علیه السّلام فی حدیث قال : (و رجال کاءن قلوبهم زبر الحدید . . .) . بحارالانوار ، ج ۱۳ ، ص ۱۸۰ ، به نقل از : تاریخ ما بعدالظهور ، صدر ، صص ۳۴۸ - ۳۴۹ .

۳۴۸- عن اءبی الجارود عن اءبی جعفر علیه السّلام قال : قال لی : (. . . اذا سمعتم به فاءتوه و لو حبوا علی الثلج) . نعمانی ، ص ۲۲۲ .

۳۴۹- زائده بن قدامه عن بعض رجاله عن اءبی عبدالله علیه السّلام قال : (ان القائم اذا قام یقول الناس : اءنی ذلک ؟ و قد بلیت عظامه) . غیبت نعمانی ، صص ۲۲۲-۲۲۳ .

۳۵۰- عمرو بن سعد عن امیرالمؤ منین علی بن اءبی طالب علیه السّلام اءنه قال یوما لحذیفه بن الیمان : (یا حذیفه لاتحدث الناس بما لایعلمون فیطغوا و یکفروا ، ان من العلم صعبا شدیدا محمله

لو حملته الجبال عجزت عن حمله ، ان علمنا اهل البيت سينکر و تقتل رواته . . .) . غیبت نعمانی ، ص ۲۰۳ .

۳۵۱- (و رجال کاءن قلوبهم زبر الحدید ، لایشوبها شک فی ذات اللّه ، اءشد من الجمر ، لو حملوا علی الجبال لاءزالوها ، لا یقصدون برایه بلده الا اءخربوها . کاءن علی خیولهم العقبان . یتمسحون بسرج الامام علیه السّلام یطلبون بذلک البرکه . و یحفون به یقونه باءنفسهم فی الحروب و یکفونه ما یرید . فیهم رجال لاینامون اللیل لهم دوی فی صلاتهم کدوی النحل ، یبتون قیاما علی اءطرافهم و یصبحون علی خیولهم ، رهبان باللیل لیوث بالنهار .) بحارالانوار ، ج ۱۳ ، ص ۱۸۰ ، به نقل از : تاریخ ما بعدالظهور ، صص ۳۴۸-۳۴۹ .

۳۵۲- (ان ربک یعلم انک تقوم اءدنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه و طائفه من الذین معک . . .) مزمل ، ۲۰ .

۳۵۳- تاریخ مابعدالظهور ، صص ۳۵۱-۳۵۲ .

۳۵۴- نوشته ی حاضر ، تقریر سلسله درس های (مهدویت و فرقه های انحرافی) از استاد جعفر خوشنویس است که در مرکز تخصصی مهدویت وابسته به بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) در قم ، برای جمعی از طلاب و دانش پژوهان ارایه شده است . از تلاش حجت الاسلام لاری از دانش پژوهان کوشای این دوره برای تدوین این درس ها ، سپاس گزاری می شود .

۳۵۵- الاعلی ، ۲ و ۳ .

۳۵۶- نوشته ی حاضر ، تقریر سلسله درس های (مروری بر دعای ندبه) از استاد سید مهدی میرباقری است که در مرکز

تخصصی مهدویت وابسته به بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) در قم ، برای جمعی از طلاب و دانش پژوهان ارایه شده است . از تلاش حجت الاسلام فلاح از دانش پژوهان کوشای این دوره برای تدوین این درس ها ، سپاس گزاری می شود .

۳۵۷- مصباح الزائر ، سید بن طاووس ، ص ۴۴۶ .

۳۵۸- بحارالانوار ، مجلسی ، ج ۹۹ ، صص ۱۰۴ - ۱۱۰ .

۳۵۹- مصباح الزائر ، ص ۴۵۳ .

۳۶۰- اقبال الاعمال ، سید بن طاووس ، ج ۱ ، ص ۵۰۴ .

۳۶۱- بحارالانوار ، ج ۹۹ ، ص ۱۱۰ .

۳۶۲- الذریعه ، شیخ آقا بزرگ تهرانی ، ج ۲۰ ، ص ۳۲۴ .

۳۶۳- مستدرک الوسایل ، نوری ، ج ۳ ، صص ۳۶۸ - ۳۶۹؛ الذریعه ، ج ۲۰ ، ص ۳۲۴ .

۳۶۴- در مقدمه ی کتاب مزار کبیر بعد از خطبه چنین آمده : (فانی قد جمعت فی کتابی هذا من فنون الزیارات - المشاهد و ما ورد فی الترغیب فی المساجد المبارکات و الادعیه المختارات . . . مما اتّصلت به من ثقات الرواه الی السادات) . به نقل از : مستدرک الوسایل ، ج ۳ ، ص ۳۶۸؛ الذریعه ، ج ۲۰ ، ص ۳۲۴ .

۳۶۵- مستدرک الوسایل ، ج ۳ ، ص ۳۶۸ .

۳۶۶- معجم الرجال ، آیت اللّه خویی ، ذیل محمد بن مشهدی ، ج ۱۷ ، ص ۲۵۹ .

۳۶۷- مستدرک الوسایل ، ج ۳ ص ۳۶۸؛ الذریعه ، ج ۲۰ ، ص ۳۲۴ .

۳۶۸- رجال نجاشی ، ص ۲۸۳ .

۳۶۹- معجم الرجال ، ج ۱۶ ، ش ۱۰۵۶۶ ، ص ۹ .

۳۷۰-

مصباح الزائر ، ص ۴۴۱ .

۳۷۱- زاد المعاد ، علامه مجلسی ، ص ۴۹۱ .

۳۷۲- کمال الدین ، مناجاتی که سدیرازامام صادق علیه السّلام در رابطه با امام زمان علیه السّلام نقل می کند .

۳۷۳- منتخب الاثر ، باب ۳ ، فصل ۱۰ ، ح ۴ ، ص ۱۴۰ . امام رضا علیه السّلام در بیان علت دست بر سر نهادن ، هنگام ذکر نام قائم علیه السّلام در ضمن عبارتی می فرماید عبد خاضع هنگام مشاهده ی مولایش ، چنین می کند و خود امّا رضا علیه السّلام نیز چنین می کرد ، به نحوی که گویا امام زمان علیه السّلام ، آن حضرت را نیز مشاهده می کند . البته توجیهاتی مانند اراده ی تعلیم به شیعیان در مورد چنین مواردی بجا به نظر می رسد .

۳۷۴- بقره ، ۲۵۷ .

۳۷۵- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج) ، جاسم حسین ، ترجمه : دکتر آیت اللهی ، ص ۱۲ .

۳۷۶- مکتب در فرآیند تکامل ، دکتر سید حسن مدرسی طباطبایی ، ترجمه هاشم ایزدپناه ، ص ۲۰ .

۳۷۷- تاریخ عصر غیبت ، (آقایی ، جباری ، عاشوری حکیم) ، ص ۱۸۵ .

۳۷۸- کمال الدین ، شیخ صدوق قدّس سرّه ، ص ۴۲۶ .

۳۷۹- شایان ذکر است که نقل سخن جاسم حسین به معنای پذیرش آن نیست بلکه از باب نمونه است .

۳۸۰- این شماره ها ، شماره های پی نوشت کتاب است . علاقه مندان می توانند به اصل کتاب صص ۱۱۴ - ۱۱۵ مراجعه کنند .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹